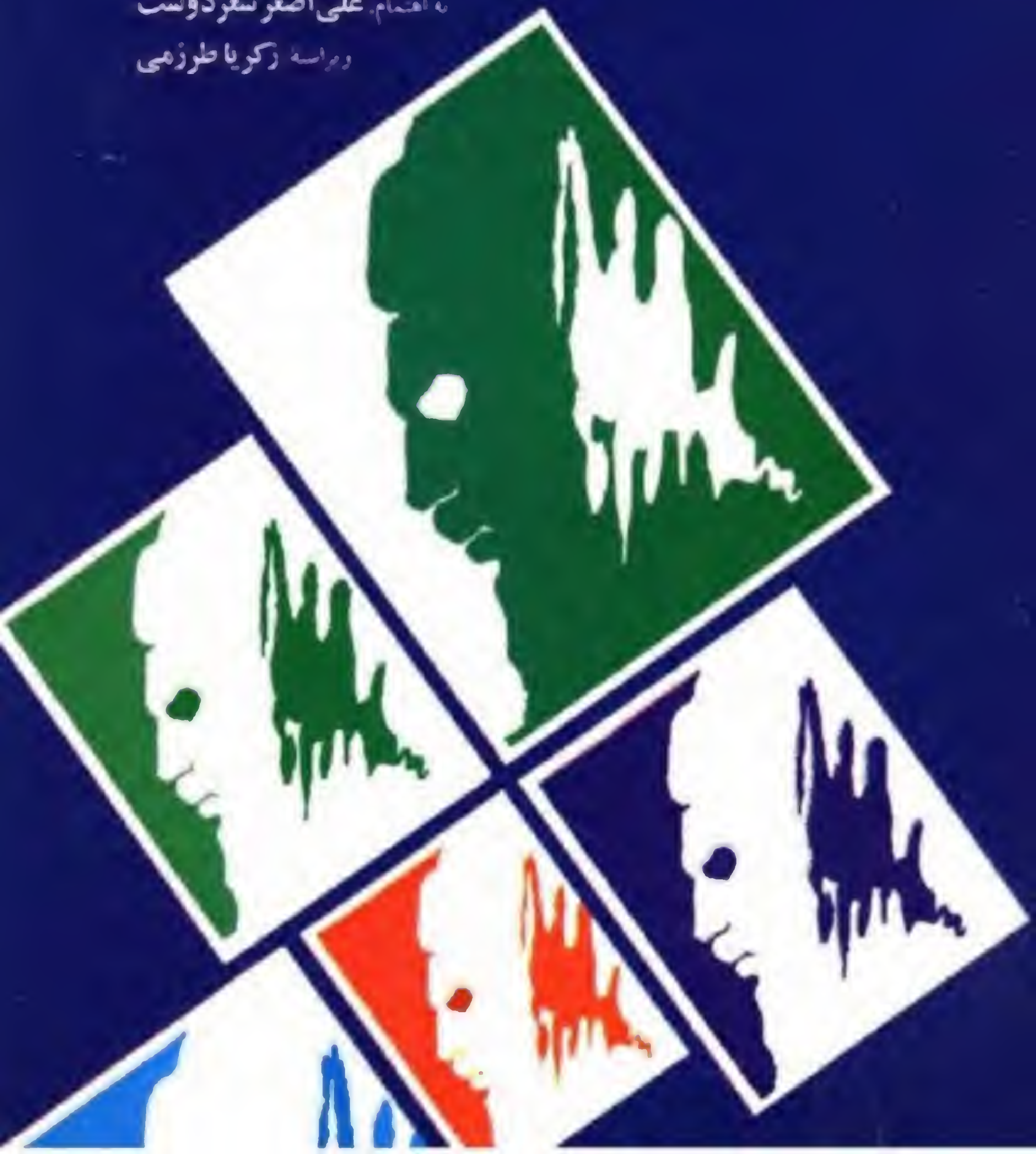
گزیدهٔ مقالات مجمع بزرگداشت

حکیم محمد فضولی

به اهتمام: علی اصغر شعردوست

ویراستهٔ زکریا طرزمی



بسم الله الرحمن الرحیم

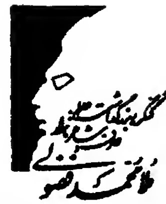
گزیدهٔ مقالات مجمع بزرگداشت

حکیم محمد فضولی

به اهتمامِ علی‌اصغر شعردوست

ویراستهٔ زکریا طرزمی

تهران ۱۳۷۵



تهران: بهارستان ـ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
(دبیرخانه کنگره بزرگداشت حکیم محمد فضولی)

عنوان: گزیدهٔ *مقالات مجمع بزرگداشت حکیم محمد فضولی*

به اهتمامِ علی‌اصغر شعردوست

ویراستهٔ زکریا طرزمی

چاپ اول: ۱۳۷۵

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۹۰۰۰ ریال

چاپ و صحافی: نیروچاپ

فهرست مطالب

مقدمه

بغداد را نخواست فضولی مگر دلت
کاهنگِ عیش خانهٔ تبریز کرده‌ای؟

حدود یک سال از برگزاری مجمع بزرگداشت حکیم فضولی در تهران می‌گذرد. سال ۱۳۷۴ همگاه با زادروز مولای متقیان حضرت علی (ع)، یاد این ستارهٔ سترگِ شعر تشیع را بزرگ داشتیم. در مجمع یاد شده پیغامها و مقاله‌هایی در تکریم شخصیت فضولی و تحلیل اندیشه و آثار آن حکیم وارسته قرائت شد، که گزیده‌ای از آنها در مجموعهٔ حاضر جای گرفته است. البته ما بر آن نبودیم که از میان مقاله‌های قرائت شده، فقط چند نمونه برگزینیم، بلکه به دلیل عدم دسترسی به اصل مقاله‌های برخی از استادان گرانمایه، گزیری جز این نبود. از این روی بسیار متأسفیم که مقالات ارزشمند فرزانگان و فرهیختگانی چون اسماعیل صادق‌اف، محمد دوغان، پروفسور ضیاءاف، بکر نبی‌اف، اماموردی حمیداف، منصوره ثابت‌زاده، دکتر جلیل تجلیل، دکتر رضا انزابی‌نژاد، عاشور آرازاف، شاهین فرضعلی‌اف، دکتر کریملی، صلاح‌الدین‌اش، صفورا علی‌اوا، برهان رحمان‌اف، ابوطالب‌قاسم‌اف، توفیق حاجی‌اف و پرفسور علی‌یار صفرلی و... در این جنگ نیامده است.

با توجه به اینکه اکثر این اساتید ارجمند از میهمانان خارجی کنگره بودند، تلاش ما برای دستیابی به نسخهٔ اصلی مقاله‌های آنان بی‌نتیجه مانده است.

برخی از مقاله‌هایی که در این مجموعه (پس از متن سخنرانی اختتامیه) جای گرفته، اگر چه فرصت ارائه در مجمع را نیافته‌اند، اما از شایستگی چاپ در این کتاب برخوردار بوده‌اند.

بار دیگر درودهای صمیمانه خود را نثار همهٔ بزرگوارانی می‌کنیم که با ارسال مقاله‌های خود ما را در برگزاری شکوهمندتر مجمع یاری رساندند و امیدواریم عزیزانی که مقالاتشان به سبب کوته‌دستی ما در گزینهٔ حاضر نیامده است، مراتب اعتذار و ارادت ما را بپذیرند. امید که آن مقالات ارزنده در فرصتی مناسب انتشار یابد و در اختیار شیفتگان آثار فضولی قرار گیرد. برخود فرض می‌دانم که از جناب آقای دکتر خلیجی ریاست محترم انجمن دوستی جمهوری اسلامی ایرانو جمهوری آذربایجان ـ آقایان مهندس حمید چیت‌چیان، مهندس سیدعلی میلانی، مهندس میرسلیم وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی، حضرت‌آیت‌ا... مجتهد شبستری نمایندهٔ محترم ولی فقیه و امام جمعهٔ تبریز، مهندس غلامرضا شافعی وزیر محترم تعاون و دکتر کلانتری وزیر محترم کشاورزی که هم در قوام انجمن دوستی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان و هم در برگزاری مجمع بزرگداشت فضولی از هیچ مساعدتی دریغ نورزیده‌اند، تشکر نمایم.

در پایان زحمات شاعر و پژوهشگر ارجمند آقای امین صدیقی را که این مجموعه با یاری ایشان به زیور طبع آراسته شده است و هم ایشان با ارائه آثاری در برگزاری مجمع سهمی بسزا داشته‌اند، سپاس می‌گویم و از جناب آقای زکریا طرزمی هم که ویرایش عالمانهٔ مجموعهٔ حاضر نتیجهٔ تلاش ایشان است، سپاسگزارم.

علی‌اصغر شعردوست

دبیر کل انجمن دوستی جمهوری اسلامی ایران و
جمهوری آذربایجان و دبیر مجمع بزرگداشت حکیم فضولی

پیام رئیس محترم جمهوری اسلامی ایران جناب آقای هاشمی رفسنجانی به مناسبت برگزاری کنگره بزرگداشت مولانا محمد فضولی

ادبیات تشیع بوستانی پررنگ و بو و نسیم دلنوازی از معرفت، پارسایی، عشق و مجاهدت است. ادبیات تشیع دامنه‌ای به وسعت تاریخ اسلام دارد و سهم ایران در میان کشورهای اسلامی از همگان پربارتر است. از نخستین ادوار شکل‌گیری ادبیات پارسی، تشیع، گوهر تابناک این فرهنگ بوده است و سند ملیت ایرانی با مذهب تشیع رقم خورده است. و ملامحمد فضولی شاعر شیعی پارسی‌گوی، جایگاهی ارجمند در این میراث ادبی دارد.

کلام فضولی مشحون از معارف و اندیشه‌های تشیع می‌باشد و او پرورش یافته فرهنگ شیعی است. تسلط فضولی به زبانهای سه‌گانه عالم اسلام و خلق آثاری به هر سه زبان او را به حلقه واسط جهان اسلام تبدیل کرده است.

حضور فضولی در عرصه‌های مختلف اعم از ترجمه، داستانسرایی، تحقیق و شاعری، از او شخصیتی جامع‌الاطراف ساخته است. وی برای رساندن پیام خویش در اقصی نقاط جهان اسلام اعم از ایران، عراق و آسیای صغیر حضور یافته و رسالت خویش را به نیکی گزارده است.

پیشنهاد یونسکو در مورد برگزاری پانصدمین سال تولد این هنرمند بزرگ شیعی،

احترام به مردی است که در تمام دوران حیات پرثمر خویش به هر جا قدم نهاد، پیام عشق و محبت و دوستی و ولایت ائمه هدی را منتشر کرد.

گرامیداشت این هنرمند بزرگ در کشورهای همسایه نشان از نفوذ معنوی وی و ارزش آثار اوست. جمهوری اسلامی ایران نیز با برگزاری مجمع بزرگداشت این عالم و پارسی‌سرای هنرمند، بخشی از دین خود را به این بزرگمرد فرزانه ادا می‌کند.

امیدوارم مجمع بزرگداشت حکیم عارف و شاعر نامدار ملامحمد فضولی بتواند، ارج و اعتبار آثار این فرزانه ارجمند را به همگان بشناساند و محققان و پژوهشگران با کوششی بیشتر و بهتر زوایای تاریک اندیشه و زندگی او را در پرتو پژوهشهای علمی خود روشن نمایند.

خاک است شعر بنده...

(متن سخنرانی افتتاحیه)

علی‌اصغر شعردوست

دبیرکل انجمن دوستی جمهوری اسلامی ایران

و جمهوری آذربایجان و دبیر مجمع بزرگداشت فضولی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمدلله الذی هدینا لهذا و ما کنا لنهتدی لولاآن هدیناالله

عرض سلام دارم و عرض تبریک به مناسبت خجسته میلاد حضرت مولی‌الموحدین خدمت حضار گرامی. با کمال خوشوقتی از اینکه این حادثه مهم در فرهنگ و ادبیات این کشور یعنی تکریم پانصدمین سال تولد فضولی در خجسته ایام سالروز ولادت مولی‌الموحدین امیرالمومنین علی‌ابن ابیطالب علیه‌السلام اتفاق می‌افتد گزارش کوتاهی از چگونگی شکل‌گیری این برنامه به عرض حضار محترم می‌رسانم.

با اعلام سال جاری میلادی از سوی یونسکو برای تجلیل از شخصیت فضولی، در برخی از کشورها برنامه‌هایی به این مناسبت برگزار شد در ایران نیز انجام چنین کاری لازم می‌نمود تا اینکه پیشنهاد بزرگداشتی برای فضولی از سوی آکادمی علوم جمهوری آذربایجان به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ارائه شد. این پیشنهاد توسط وزیر محترم

فرهنگ و ارشاد اسلامی به انجمن دوستی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان محول شد و در آنجا مورد بررسی قرار گرفت. اعضاء انجمن دوستی جمهوری اسلامی ایران با جمهوری آذربایجان که ریاست عالیهٔ آن را مقام محترم وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برعهده دارند و مسئولیت آن با اندیشمند گرانمایه جناب آقای دکتر محسن خلیجی است این پیشنهاد را با کمال میل پذیرفتند و اولین تصمیم برای اجرای این برنامه بعد از پیشنهاد آکادمی علوم جمهوری آذربایجان در ایران شکل گرفت. یکی از دلایلی که این پیشنهاد پذیرفته شد موضوع ناشناخته بودن فضولی در کشور ما بود هم از بعد دیدگاههای اعتقادی‌اش و هم از بعد مجموعه آثارش. گرچه دیوان ترکی فضولی در کشور ما به کرات منتشر شده و این شاعر بزرگ در میان هموطنان آذری زبان از آوازه‌ای بلند برخوردار است اما چهره فضولی آنگونه که باید شناخته نشده و دربارهٔ زندگی ـ اندیشه و اعتقادات او در کشور ما تحقیق و بررسی جامعی صورت نگرفته است. اما در بعضی کشورها در کنار مطرح ساختن فضولی به عنوان شاعر و متفکری بزرگ، چهره‌ای دیگرگونه و تحریف شده از وی ارائه شده است پیروان مذاهب و فرق مختلف فضولی را هم کیش خود می‌شمارند. برخی بدون توجه به اشارات صریح شاعر او را از اهل تسنن داشته‌اند. جالب‌تر اینکه بعضی از فضولی شناسان که در حقیقت می‌شود گفت به هیچ روی فضولی را نشناخته‌اند او را مذهب ستیز معرفی کرده‌اند و در استدلال خود به نمونه‌هایی از اشعار عرفانی شاعر دست آویخته‌اند که مثلاً در نکوهش زاهدان ریاکار است و غیره در حالی که چنین مواردی در ادبیات عرفانی ایران پیشینه‌ای چند صدساله دارد و بر همگان مبرهن است برجسته‌ترین ویژگی آثار حکیم فضولی آگاهی و اعتراضی است که در روحیه شیعی شاعر ریشه دارد فضولی عاشق اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است. در دیوان فارسی چندین قصیده و غزل در مدح و منقبت اهل بیت دارد. عشق وی به خانواده عصمت و طهارت بویژه حضرت علی علیه السلام و حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام از این اشعار بخوبی پیداست. او حتی در دیباچه دیوان فارسی به اینکه اشعارش منسوب به خاک کربلاست مباهات می‌کند و می‌نویسد: *این نورسیدگان روزگار ندیده و این یتیمان غربت نکشیده که از خاک نجف و خطه کربلا سر برآورده‌اند و در آب و هوای برج اولیاء پرورده‌اند در اثناء مسافرت به*

هرکجا که توجه نمایند به نظر اعتبار درآیند.

چون خاک کربلاست فضولی مقام من   نظمم به هرکجا که رسد حرمتش رواست
زر نیست سیم نیست گهر نیست لعل نیست   خاک است شعر بنده ولی خاک کربلاست

در دیوان ترکی شاعر نیز چندین غزل و قصیده در مدح و ستایش چهارده معصوم علیه السلام آمده است نکته جالب دیگر اینکه او حتی وقتی به مدح سلاطین و والیان می‌پردازد بیشتر از تقابل اسلام و کفر سخن می‌گوید و پیروی و موفقیتهای آنها رانتیجه عنایت و یاری مولا علی علیه السلام و سایر معصومان می‌داند. در بعضی از این مدایح شاعر ویژگیهای یک حاکم اسلامی را به ممدوح یادآوری می‌کند و از وی می‌خواهد به گسترش عدل و قسط اسلامی قیام کند در اکثر این مدایح حکیم فضولی از امیرالمومنین علیه السلام و سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه السلام برای ممدوح یاری می‌خواهد وی گرچه در قلمرو حکومت عثمانی می‌زیسته هرگز روحیه شیعی ایرانی خود را نباخته ودر مواقع لزوم زبان به انتقاد و اعتراض گشوده است که شکایت نامه یکی از نمونه‌های انتقاد او از کارگزاران حکومت وقت عثمانی است. علاوه بر این در چند شعر فارسی و ترکی نیز حاکمان و والیان را سخت مورد حمله قرار داده است همان گونه که خود شاعر اشعاره کرده و فضولی پژوهان کشورهای ترکیه و جمهوری آذربایجان نوشته‌اند او دعوت دربار عثمانی را رد کرده و همه عمرش را در عتبات عالیات گذرانده است.

از میان دوازده قصیده عربی فضولی هفت قصیده در نعت رسول اکرم و سه قصیده در مدحت و ثنای حضرت علی علیه السلام می‌باشد. کتاب منثور حقیقة السعدا از آثار مهم فضولی است. بخشی از این کتاب شرح آلام و مصائبی است که انبیاء الهی متحمل شده‌اند و بخشی دیگر در میان حادثه عاشورا و احوال شهدای کربلا می‌باشد این کتاب که اثری به سبک روضه الشهدا کاشفی است قرنهاست که یکی از منابع تعزیه و در حقیقت مهمترین منبع روضه خوانی در کشورمان است. بطور کلی عشق به چهارده معصوم در آثار حکیم فضولی چنان موج می‌زند که در شیعی مذهب و عاشق اهل بیت بودن وی جای تردید نمی‌ماند نکته مهمتر اینکه این شاعر و متفکر بزرگ بیشتر عمر خویش را در جوار حرم شریف حضرت علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام

گذرانده و از خادمان آن آستانهای مقدس بوده است.

فضولی را می‌توان از بزرگترین چهره‌های ادبی جهان اسلام به حساب آورد. از دیگر سوی تسلط او به زبانهای سه‌گانه جهان اسلام و پدیده آوردن آثاری در هر سه زبان یعنی عربی ترکی و فارسی او را بصورت حلقهٔ واسط بین سه فرهنگ در آورده است. عامل مهم دیگری که شناخت فضولی را امری لازم و بایسته داشته نقش فضولی در زمینهٔ آثار فارسی است فضولی و توجه خاص او به ظرافتها و زیبائیهای این زبان وظیفه ما را در برابر او سنگین تر کرده است. ازمیان آثار فضولی علاوه بر دیوان، ساقی نامه، انیس‌القلب، رند و زاهد، حسن و عشق و رسالهٔ معما از آثار قابل توجه زبان فارسی است. از دیباچه دیوان ترکی شاعر روشن می‌شود که وی قبل از آنکه دیوانی به ترکی ترتیب دهد. صاحب دیوانی به فارسی بوده است. دیوان فارسی حکیم فضولی حجیم‌تر از دیوان ترکی اوست این تقدم و نیز بزرگی حجم نشانگر توجه خاص فضولی به شعر فارسی است با در نظر گرفتن مواردی که بطور مجمل معروض افتاد ضرورت برگزاری این کنگره روشن می‌شود لازم است اشاره شود که سال گذشته در تبریز مراسمی در تجلیل از مقام حکیم فضولی برگزار شد. امّا معرفی چهره فضولی چهره فضولی نیازمند یک تلاش گسترده بود با توجه به اینکه دانشگاه آزاد اسلامی نیز در صدد برگزاری برنامه در این زمینه بود ما از دست اندرکاران این برنامه دعوت کردیم تا برای کوششها و فعالیتهای آنها کارهایشان را به ما ارجاع دهند و دراین کنگره مشارکت نمایند بدین ترتیب با مسئولیت وزارت فرهنگ ارشاد اسلامی در قالب انجمن دوستی جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان و مشارکت وزارت امور خارجه، سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی و انجمن آثار و مفاخر فرهنگی و دانشگاه علامه طباطبائی کنگره مجمع بزرگداشت حکیم فضولی شکل گرفت. پس از چاپ فراخوان مقاله در مطبوعات صدها مقاله داخلی و خارجی به دبیرخانه کنگره رسید که از این میان صدو چهل مقاله توسط هیئت علمی کنگره متشکل از آقایان دکتر خلیجی، دکتر تجلیل، دکتر عسگری‌نژاد، مهندس چیت‌چیان، و آقای فردی و آقای چاووشی بررسی شد و باتوجه به محدودیت زمانی حدود سی مقاله برای ارایه در جلسات علمی برگزیده شد بر آن شدیم بقیه مقالات را در مجموعه‌ای منتشر کنیم که امیدواریم بزودی در اختیار ادب

دوستان قرار بگیرد. نکته دیگری که در این جا باید بدان اشاره شود حضور مهمانان خارجی در این کنگره است ما علاوه بر استادان شاعران و نویسندگان کشورمان برخی از اساتید نویسندگان و شاعران کشورهای دیگر را نیز برای شرکت در کنگره فرا خواندیم در جلسات انجمن دوستی و نیز هیئت علمی کنگره انتشار چند کتاب بررسی و گزینه و تتبع دواوین فارسی و ترکی شاعر برای کنگره در نظر گرفته شد بدین سان پس از چند ماه تلاشی علمی و فنی همکاران کتابهای مقایسه لیلی و مجنون نظامی و فضولی شامل بررسی تطبیقی میان دو اثر از جناب آقای دکتر تجلیل کتابی شامل بررسی و گزینه اثار ترکی فضولی با عنوان «فلکلریاندی آهیمدان» و کتابی شامل بررسی افکار و اندیشه‌های فضولی تحت عنوان چشمه خورشید منتشر شد. دیوان ترکی فضولی با تصحیحی جدید و در خور توجه از سوی آقای امین صدیقی به کنگره ارائه شد و دیوان فارسی فضولی از روی نسخهٔ مازی‌اوغلو عیناً منتشر شد که مجموعهٔ منشور است مجمع را به پنج کتاب رسانید. امیدواریم با نشر مجموعه مقالات کنگره ششمین اثر نیز تقدیم علاقه‌مندان شود. همچنین دو نوار کاست شامل اشعار و زندگی فضولی به زبان فارسی و ترکی توسط جناب آقای فردی به این مجمع ارائه گردیده است. این گزارش مجملی از فعالیتهای انجام شده است. ما تلاش داریم که در جلسات علمی مجمع که بعد از ظهر امروز ـ فردا و پس فردا برگزار خواهد شد در حدی که در اجازه وقتمان هست از مقاله‌های برگزیده ارائه شده توسط استادان ایرانی و مهمانهای خارجی استفاده کنیم و از حضور بزرگانی که امروز در این جلسه تشریف آوردند سپاسگزاریم مخصوصاً از مقام محترم وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و معاونین ایشان جناب آقای دکتر اژه‌ای دوست و برادر عزیزمان «مشاور محترم فرهنگی رئیس جمهور» که با قدوم خودشان مجلس را مزین فرمودند از نمایندگان محترم مجلس ـ آیات عظام و اساتید دانشگاه سپاسگزاریم که در روز عید خجسته میلاد حضرت علی علیه السلام با دو عید در حقیقت ما را سرافراز فرمودند.

متن سخنرانی مهندس میرسلیم ـ وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی به مناسبت مجمع بزرگداشت مولانامحمد فضولی

ای ذکر ذوق‌بخش تو زیب زبان ما بی‌ذکر تو مباد زبان در دهان ما

(فضولی)

طلوع آفتاب ولی‌الله اعظم، میلاد فرخندهٔ حضرت مولی‌الموحدین علی علیه‌السلام بر همهٔ شیعیان و محبان آن حضرت و تمامی جویندگان میزان و سرمشق عدالت و احسان در جهان مبارک باد.

یکی از محبان خوش‌طبع و خوش‌گوی آن حضرت محمدبن سلیمان فضولی بغدادی است که به روایت اشعارش، پنجاه سال افتخار مدیحه‌سرایی حضرت رسول الله علیه و آله و سلم و خاندان ولایت را داشته و خود را بلبل بستان مدح و منقبت آل رسول خوانده و حب اهل بیت را اصل مسلمانی و جوهر ایمان خود دانسته است:

به شکر کوش فضولی که حب شاه نجف تو را حقیقت اسلام و اصل ایـمان شـد

از این رو همچنین مبارک است مقارنت روز بزرگداشت این شاعر عـارف پیشه بـا میلاد مولایش که جز در ثنای آن حضرت و خاندانش مدحی نسرود، و اگر بضرورت، مدح دیگری بر زبانش رفته از آن توبه کرده است:

در عمر خویش غیر ثنای علی و آل از هر چه کرده‌ایم بـیان، تـوبه ربـنا

فضولی ضمن ستایش مقام ولایت به صورت مکرر ادلهٔ حقانیت آن حضرت را در امر

خلافت با توسل به احادیث مقبول عامه مطرح کرده، بخصوص به حدیث معروف ***«لحمک لحمی»*** و حدیث ***«انت منی بمنزلة هارون من موسی»*** اشاره کرده است:

گفت احمد حیدر است از من چو موسی از کلیم

هر که را دیدم بدین نقل مصحح ناقل است

می‌شود معلوم از این مضمون طریق اتخاذ

در ادای «لحمک لحمی» نبی هم قائل است

و نیز به ابیات بدیعی در تفسیر پاره‌ای از اوصاف آن امام همام برمی‌خوریم. از جمله در بیت زیر که به ماجرای بخشیدن انگشتر به سائل در حین نماز و سرّ آن اشاره شده است:

در نماز، او داد سائل را نگین، نبود عجب

اهل حق را هر چه در دست است نذر سائل است

یکی از برکات انسانهای بزرگ که آثارشان میراث فرهنگی جوامع بشری را تشکیل می‌دهد این است که هر چند یک بار به نام آنان مجامع ملی و بین‌المللی در گوشه و کنار جهان برقرار می‌شود و فضلا و دانشمندان و محققان بسیار از اطراف جهان گرد می‌آیند تا قدر آن بزرگ را گرامی دارند و شأن و منزلت او را با ارائهٔ مقالات و طبع و نشر کتابها و رسالات به همگان بنمایند و در این میان در سطح عامه نیز شوق و شوری پدید می‌آید و آثار آن بزرگ، رونقی تازه می‌یابد و میثاق مردم با ارزشهای فرهنگی تجدید می‌شود.

محمدبن سلیمان بغدادی متخلص به فضولی یکی از آن جمله مردان است که در سه فرهنگ پارسی و ترکی و عربی صاحب نام است و هر یک اورا در زمرهٔ شعرای فرهنگ خود می‌شمارند. فضولی به مقتضای جغرافیای زادگاهش، عراق، هر سه زبان را به خوبی آموخته و با لطائف ادبی و حکمت و معارف مندرج در این زبانها بخصوص فرهنگ و معارف اسلامی آشنا شده و آثار ارزنده‌ای از نظم و نثر در این زبانها از خود به یادگار نهاده است.

البته در این مجمع محققان عالیقدر وجوه مختلف شخصیت ادبی و علمی و مقام و آثار گوناگون او را در سه فرهنگ بتفصیل معرفی خواهند کرد و ما تنها به ذکر چند نکته از مسائل فرهنگی که به ویژه در آثار فارسی او مطرح شده یا در شیوهٔ زندگی او می‌توان

یافت، اشاره خواهیم کرد.

این ترک پارسی‌گو که از طایفهٔ ترکمنان بیات و اصلاً آذربایجانی بود در شهر مقدس و شیعه‌نشین کربلا ولادت یافت. در بغداد و حله به تحصیل پرداخت، و چنانکه خود آرزو داشت در همان زادگاهش کربلا به خاک رفت. وی در اشعارش بکرات بدین زادگاه و خوابگاه بالیده است؛ چنانکه در قطعهٔ لطیف و زیبایی می‌گوید:

چون خاک کربلاست فضولی مقام من
نظمم به هر کجا که رسد حرمتش رواست

زر نیست، سیم نیست، گهر نیست، لعل نیست
خاک است شعر بنده ولی خاک کربلاست

همچنین در رباعی دیگر به شرف خاک کربلا و آسودگان آن خاک مقدس چنین اشاره کرده است:

آسوده کربلا به هر حال که هست — گرخاک شود نمی‌شود قدرش بست
بر می‌دارند و سبحه‌اش می‌سازند — می‌گردانند از شرف، دست به دست

این اخلاص و ارادت پاک از آنجاست که فضولی چنانکه در آغاز اشاره کردیم، از شیعیان خالص دوازده امامی بود و چنانکه محققان اشاره کرده‌اند با آنکه به اتفاق صاحبنظران بزرگترین شاعر غنایی ترک زبان بود و بتحقیق از بنیانگذاران ادب منظوم ترکی آذربایجانی محسوب می‌شود، به مناسبت همین تشیع هیچگاه به دربار عثمانی راه نیافت. نه آنها به او چندان نظر داشتند و نه او به نظر آنان چندان اعتنایی داشت.

از آثار ارزندهٔ فضولی به ویژه برای جامعهٔ شیعهٔ ترک‌زبان، کتاب «*حدیقةالسعداء*» است، که در حقیقت ترجمه‌ای از «*روضةالشهدای ملاحسین کاشفی*» است؛ در این اثر نیز علایق عمیق علوی او آشکار است.

فضولی با فرهنگ و معارف اهل بیت آشنایی تمام داشت و در الهیات و کلام اسلامی با گرایش شیعی از دانشمندان زمان به شمار می‌رفت؛ وی عشق و ارادت خود را به خاندان ولایت هم بصراحت در قصاید و قطعات و هم بکنایه در پردهٔ استعارات و تشبیهات و رمزهای رایج شاعران مکتب عراق از می‌خانه و بت و زنار و دیر و غیره به زبان تغزل نشان داده است. محتوای اشعار تغزلی او این است که عاشق باید بود و عاشق

خیر و خوبی، و زیبایی باید بود و در این راه از محنتها و محرومیتها نباید هراسید زیرا شرط این راه ترک تعلقات دنیوی و نفسانی و ثبات قدم در طریق حق و سینه سپر کردن در پیش غمها و بلاهاست.

اعتباری نیست دنیا را فضولی پیش ما ترک دنیا کرده‌ای گر هست در دنیا منم

اما آنکس که شادیهای غرورآمیز و باطل را ترک گوید و غم عشق را برگزیند و به ریسمان محکم الهی که از آن تعبیر به زلف کرده‌اند تمسک جوید، از شادی و رقص، پایش به زمین نمی‌رسد.

دل را نمی‌رسد ز فرح پای بر زمین تا بسته‌اش به زلف دلاویز کرده‌ای

شعرش در زمینه‌های اجتماعی نیز وارد شده و بویژه لبهٔ تیز انتقادش را یکی به جانب قدرتمندان ستمکار و دیگر به سوی دین‌فروشان ریاکاری گرفته است، و تعریضاتی که گاه و بیگاه به شیخ و زاهد و واعظ (از جمله در غزلی با ردیف واعظ) دارد مقصود زاهدان ریایی است.

اما در باب تعلیم و تربیت معتقد است فطرت آدمی در آغاز پاک و از هر خطا مبراست و کودکان همه معصوم آفریده می‌شوند؛ بنابراین هیچ گناهی نارواتر از این نیست که انسانها با توسل به زر و زور و تزویر این موجودات پاک را به خاطر مطامع دنیوی از صراط مستقیم فطرت دور کنند.

نوجوانان را خدا در اول نشو و نما چون ملک از هر خطا پاک و مطهر آفرید
شدت تکلیف و طاعت را از ایشان رفع کرد بر دل احباب نقش طاعت ایشان کشید
بی‌تردد نعمت جنت به ایشان وقف شد بی تعب از خوان قسمت روزی ایشان رسید
تا بتدریج زمان و امتداد روزگار عابدان متقی گردند و پیران رشید
با زر و زور و حیل این فرقهٔ معصوم را هر که از عفت بیندازد نخواهد خیر دید

امید است که این جمع پربارتر از مجامعی باشد که در سال ۱۹۵۸ در سراسر جهان به مناسبت چهارصدمین سالگرد وفات فضولی برگزار شد و از دستاوردهای این مجمع یکی این باشد که پیام‌های این شاعر آزاده و نیک‌اندیش مردم روزگار ما را سرمشق فرهنگی و ارشادی شود.

والسلام علیکم و رحمة‌الله و برکاته
سید مصطفی میرسلیم

پیام «انجمن آثار و مفاخر فرهنگی» به
«مجمع بزرگداشت حکیم محمد فضولی»

ای ذکر ذوق بخش تو زیب زبان ما — بی ذکر تو مباد زبان در دهان ما
آید زما همیشه خطا از تو مغفرت — آنست مقتضای تو اینست شأن ما
نگذاشت درد عشق فضولی زما نشان — اینست درره طلبِ او نشان ما

«انجمن آثار و مفاخر فرهنگی» برگزاری مجمع بزرگداشت پانصدمین سال تولد حکیم ملامحمد بن سلیمان فضولی، سخنور و متکلم سدهٔ دهم هجری را فرصتی مغتنم برای معرفی سهم دانشوران پرورش یافته در دامان فرهنگ غنی ایران اسلامی می‌شمرد. بزرگداشت فضولی، شاعری که به سه زبان فارسی، ترکی و عربی آثاری از خود برجای گذاشته است، در حقیقت ارج نهادن به فرهنگ گرانسنگ ایران اسلامی است، فرهنگی که نفوذ آن از مرزهای جغرافیایی ایران گذشته و سیطرهٔ آن تا بدان جا گسترده است که کاشغر تابوسنی و از سندتا ارس را در بر می‌گیرد.

فضولی در خانواده‌ای ایرانی تبار در عراق عرب چشم به جهان گشود. در کربلا و نجف و بغداد پرورش یافت و به تحصیل علوم پرداخت. متأسفانه در آن روزگار بر اثر جنگ‌های پی‌درپی میان دولت عثمانی و صفویه امنیت از جهان رخت بربسته بود و کسی را فرصت آن نبود تا با فراغ بال به مطالعه رمزها و رازهای زبان فارسی بپردازد و مفاهیم

نو را به صورتی بدیع بیان کند. با این حال سخنوران و شاعران بسیار، در گوشه و کنار گسترهٔ جغرافیایی و حوزهٔ نفوذی فرهنگ ایران از شبه قارهٔ هند تا آسیای مرکزی و آسیای صغیر، با قدرت و قوتی تمام به خلق منظومه‌های عظیم و آثار بدیع پرداخته‌اند. گستره و شوکت زبان پارسی در آن روزگار بدان حد بود که هیچ طالب علمی نمی‌توانست از فیضان این اقیانوس بیکران بی‌نیاز باشد و بدون آشنایی با ظرائف و فنون سخنوری این زبان به خلق آثار ماندنی بپردازد. حتی در سرزمین‌های دیگر، فرمانروایانی که زبان مادریشان زبانی غیرپارسی بود، برای نشان دادن دانش دوستی و سخنوری، فارسی سرایان را ارج می‌نهادند و خود به این زبان شعر می‌سرودند و سردر، و نمای بناهای عظیم خود را با نظم و نثر زیبای فارسی زینت می‌بخشیدند. صدها کتیبهٔ فارسی و آثار برجای مانده بر آستان و پیشانی صدها عمارت با شکوه از چین گرفته تا هند و اناطولی گواه این مدعاست.

فضولی نیز در منطقه‌ای نشو و نما کرد که جزو قلمرو حکومتی پادشاهان ایران محسوب می‌شد. پس از سال ۹۴۰ هجری، که بغداد مدتی به تصرف عثمانیان درآمد، فضولی به کربلای معّلی پناه برد و به شغل دیوانی روی آورد و زندگانی خود را به تألیف آثاری در زمینه‌های ادبی و مذهبی اختصاص داد تا آن که از این رهگذر جانش آرامشی و شعرش گرمی و لطافت دیگری یافت و موسیقی کلامش در پردهٔ حسینی نواخته شد، که به زلالی و روانی جویبارهای منشعب از فرات بود:

روی دلم باز سوی کربلاست — رغبت بیمار به دارالشفاست
آن که به درگاه حسین علی — روی نهاده به امید جـزاست

از مهمترین خدمات فضولی آن است که از طریق ترجمهٔ مفاهیم ظریف نظم و صور بدیع ادب فارسی به زبان و ادب ترکی قدرت و استحکام و ظرافت بخشید، زیرا فضولی که در فرهنگ ایرانی و ادب فارسی بزرگ شده بود به خوبی توانست اوزان و قالبهای شعر فارسی را در زبان ترکی به کار گیرد و بدین ترتیب روح تازه‌ای به نظم ترکی بخشد.

از این روی شایسته آن است که در بزرگداشت فضولی به سهم اساسی فرهنگ و زبان و ادب پارسی در پرورش و شکوفایی زبان ترکی توجهی در خور شود، چه فضولی یکی از هزاران شاعر و ادیبی است که زبان و فرهنگی ایرانی اسلامی در دامان خویش

پرورانده است.

«انجمن آثار و مفاخر فرهنگی» ضمن ادای احترام به حضور استادان و ادبای حاضر در مجمع و به ویژه مهمانان عزیزی که از کشورهای مختلف رنج سفر را بر خود هموار و در این مراسم شرکت و آخرین تحقیقات و پژوهش‌های خود را در باب احوال آثار آن حکیم سخنور، ارائه کرده‌اند، همچنین از کلیهٔ دست‌اندرکاران این مجمع به ویژه «انجمن دوستی ایران و آذربایجان» قدردانی و تشکر می‌نماید و برگزاری این مجمع را در روز ولادت امیرمؤمنان علی علیه‌السلام که بر همگان مبارک باد حسن انتخابی می‌داند و اطمینان دارد که با قرائت اشعاری که فضولی در منقبت آن امام همام سروده است، مجمع، نورانیتی دیگر در خود خواهد یافت.

سجدهٔ خاک نجف مرغوب اهل عالم است

چون نباشد سجده‌گه جایی که خاکش آدم است؟

مرتضی را کس ندانسته است غیر از مصطفی

هست نفس او به معنی گر به صورت بن عم است

امیدوار است که با برگزاری این گونه مجامع سهم و نقش سایر بزرگان و اندیشمندان فرهنگ و ادب این مرزوبوم بیش از پیش آشکارتر گردد.

انجمن آثار و مفاخر فرهنگی

اثرپذیری فضولی از سعدی و شعرای دیگر

دکتر جواد هیئت

ملامحمد فضولی یکی از شعرای نادر و استثنایی است که در سه زبان مهم دنیای اسلام (ترکی، فارسی و عربی) شعر گفته و آثار ادبی جاودانی آفریده است. شرقشناسان اروپایی او را بزرگترین و یا یکی از بزرگترین شعرای زبان ترکی می‌دانند. پروفسور گیب Gibb شرقشناس مشهور انگلیس فضولی را به آفتاب شرق تشبیه می‌کند و مثنوی لیلی و مجنون فضولی را زیباترین و والاترین مثنویها می‌داند و فضولی را سلطان شعرای ترک می‌شمارد.

فضولی از ترکان بیات عراق است و بنظر می‌رسد در حلّه ویا کربلا بدنیا آمده و در تمام عمرش از عراق خارج نشده است. مدتی خادم حرم امیرالمؤمنین (راتبه‌خوار) بوده و در سال ۹۶۳ هجری (۱۵۵۶ م) در کربلا با بیماری طاعون درگذشته و در جوار حرم امام حسین (ع) بخاک سپرده شده است.

هر چند ۱۹۹۴ میلادی را یونسکو پانصدمین سال تولد فضولی اعلام کرده ولی بنظر می‌رسد سال تولد شاعر ۱۵ ـ ۱۰ سال پیش‌تر بوده باشد، زیرا فضولی در جوانی برای الوند میرزا به فارسی قصیده‌ای سروده در حالیکه الوند میرزا آخرین سلطان آق قویونلو در سال ۹۱۰ هجری درگذشته است. فضولی در قرن دهم هجری می‌زیسته، در این قرن عراق عرب بویژه بغداد که محل اقامت فضولی بوده مدتی در ادارهٔ صفویه بوده و بعد از

۱۴۳۴ (۹۴۰ ه) تحت سیطره حکومت عثمانی درآمد. بنابراین حیات فضولی از نظر سیاسی دورانهای پرتلاطم و آشوب و هرج و مرجی را گذرانیده ولی از نظر فرهنگی مرکز اسلامی و تلاقی فرهنگهای عرب، ایران و ترک بوده است. فضولی در این دوران بزرگ شده و با فرهنگ اسلامی وهر سه زبان آشنایی نزدیک وعمیق پیدا کرده و لذا اشعار و آثار خود را در هر سه زبان برشتهٔ تحریر در آورده است.

فضولی هم مانند دیگر شعرا آثار شاعران و نویسندگان پیش از خود را خوانده و تحت تأثیر برخی از آنها قرار گرفته و با الهام از آنها آثار گرانبهایی آفریده است. فضولی آنچه را که از دیگران آموخته با افکار، عقاید، احساسات و شخصیت ادبی خود تلفیق داده و با قدرت خلاقه و طبع هنرمند خود آثار بدیع و بی‌بدیل آفریده است.

فضولی نظیره‌های زیادی برای شعرای قبل از خود گفته که در بسیاری از موارد از اشعار اصلی زیباتر و بهتر بوده است. مثلاً داستان لیلی و مجنون را با الهام از لیلی و مجنون نظامی گنجه‌ای نوشته و حدیقةالسعدا را که در شرح فاجعه کربلا و مصائب پیغمبران است از روی روضةالشهداء حسین واعظ کاشفی هراتی به ترکی نگاشته است ولی در هر دو اثر نحوهٔ نگارش و اسلوب، ابتکاری است و حوادث و حکایات در هر دو متفاوت است.

فضولی از شعرای بزرگ ایران به ترتیب از سعدی، نظامی، جامی، حافظ، خاقانی، مولوی، هاتف اصفهانی، سلمان ساوجی و کاتب تأثیر پذیرفته است. از شعرای آذری از استاد خود حبیبی و حامدی و شاه‌ختائی (شاه اسماعیل) و از شعرای عثمانی از نظامی (قرن ۱۵ میلادی)، نجاتی و خیالی متأثر شده است. فضولی بیشتر تحت تأثیر امیرعلیشیرنوائی شاعر بزرگ جغتائی قرار گرفته و نظیره‌های زیادی برای اشعار او نوشته و در مثنوی لیلی و مجنون نیز شدیداً تحت تأثیر او بوده است.

اینک برای نشان دادن تأثیر شعرای فوق‌الذکر نمونه‌هایی از آنها و فضولی نقل می‌کنیم:

سعدی: ***در رفتن جان از بدن گویند هر نوعی سخن***
من خود بچشم خویشتن دیدم که جانم می‌رود

فضولی: ***گؤرمه میشدیر گرچه کیمسه جان بدندن گئتدیگین***

ایشه من گؤردوم کی شیمدی کندو جانوم دور گئدن

تأثیر سعدی بیشتر در نثر فضولی نمایان است مثلاً در مقدمهٔ دیوان فارسی وقتیکه ناصحی از فضولی درخواست سرودن شعر می‌کند فضولی در جواب او چنین می‌گوید:

«از من سودازده توقع این فن عجب است که مولد و مقامم عراق عرب است. زیرا بُقعه ایست از سایهٔ سلاطین دور و بواسطه شُکان بی‌شعور نامعمور، بوستانی است سروهای خرامانش گردبادهای صَرصَر سموم و غنچه‌های ناشکوفته‌اش قُبه‌های مزار شهیدان مظلوم و بزمگاهیست شرابش خوناب جگرهای پاره‌پاره و نغمه‌اش ناله‌های غریبان آواره...

در چنین ریاض ریاضت غنچهٔ دل چگونه گشاید و بلبل زبان چه سراید.

جواب داد... بدانکه اکثر اولیاء و صُلحا و مشایخ و علماکه سرمست بادهٔ شوق الهی و عاشقان جمال محبوب حقیقی بوده‌اند... همه در این دیار خاک شده‌اند. حالا خاک این دیار بخاک آن مظلومان آمیخته است و خون آن شهیدان بر این خاک ریخته است و قضا طینت تو را بدین خاک سرشته و نصیب مقدرت بر این خاک نوشته چون در این مهد محنت به شیر مشقت پرورده، و در این آب و هوا نشو و نما کرده، می‌دانم که در جبلت اثر درد داری و اثر درد است سرمایهٔ سخن‌گذاری، مگو که اسباب عیش و عشرت سخن‌سرایی را بکار آید. از درد سخن گوی که گوی سخن را درد می‌رباید...

در اینجا علاوه بر تأثیر آشکار اسلوب سعدی در فضولی با اندک توجه به شرایط زمان و محیط پرورش شاعر تأثیر آنها نیز در روحیه غم‌انگیز و دردپرور او نمایان می‌گردد.

تأثیر سعدی در آثار ترکی فضولی بویژه در حدیقةالسعدا و نامه‌ها و نوشته‌های منثور وی نیز مشهود است، فضولی در حدیقةالسعدا اسلوب گلستان سعدی را بکار گرفته و متن منثور کتاب را با قطعات منظوم تکمیل و تزیین ساخته است.

در اینجا برای نمونه قطعه‌ای از یکی از نامه‌های مشهور شاعر راکه بنام شکایت‌نامه مشهور شده و بعلت قطع مقرری شاعر از طرف ادارهٔ اوقاف به نشانجی[۱] جلال‌زاده

---

۱. نشانجی = دبیر دیوان

مصطفی نوشته شده نقل می‌کنیم:

حضور لارینا گئتدیم. بیر جمع گؤر دوم، حکایتلری پریشان نه صافادان أندا اثر و نه صدق دن اُندا نشان وار. سلام وئردیم، رشوت دگولدور دییهٔ آلمادیلار. حکم گؤستردیم فایده سیزدیر دییه ملتفت اولمادیلار. اگرچه ظاهر ده صورت اطاعت گؤستردیلر اما زبان حال ایله جمع سؤالیمه جواب وئردیلر.

دیدوم: ***یا ایّهاالاصحاب بو نه فعل خطا و چین ابرو دور.***

دیدیلر: ***متصل عادتیموز بودور.***

دیدوم: ***بنوم رعایتوم واجب گؤرمیشلر. و ما نا برات تقاعد وئرمیشلر کی اوقافدان همیشه بهرمند اولام و پادشاها فراغ بال ایله دعا قیلام.***

دیدیلر: ***ای مسکین سنون مظالیمونه گیرمیشلر و سانا سرمایهٔ تردد وئرمیشلرکی‌مدام بیفائده جدال ایده‌سون و نامبارک یوزلرگؤروب نامِلایم سؤزلر ائشیده‌سون.***

ترجمه: به حضورشان رفتم جمعی دیدم احوال پریشان، نه اثری از صفا و نه نشانی از صدق در آن بود. سلام دادم چون رشوت نبود نگرفتند. فرمان نشان دادم گفتند بیفایده است و التفاتی نکردند. اگر چه بظاهر صورت اطاعت نشان دادند ولی بهمه پرسشهایم با زبان حال جواب دادند.

گفتم: یا ایّهاالاصحاب این چه فعل خطا و چین ابروست.

گفتند: همیشه عادت ما چنین است...

اَثنی علی خیرالانام محمد
کشف‌الدُّجی بضیاء بدر جماله
بثنایهٔ رُفعت مدارج قدرنا
خُصّت تحّیتنا علیه و آله

اما بعد راقم تسویدات صحایف عصیان، فضولی ناتوان، بو طرزایله بیان حال و نهج‌ایله ما فی‌البال ایدر که چون زورق وجودوم بادبان طبیعت بیرله دریای طفولیتدن ساحل ادراک و احساسه یتدی و تحریک هوا و هوس بیرله آتش جنون اشتعال بؤلوب حرارتی جان و جنانه تأثیر ایتدی...

معدن جواهر اکتساب کمالیم بیر دبستان جنّت نشان ایدی که صحن لطیفی صفوف غلمان ایله خُلد بریندن خبر ویریردی و مطلع اختر حصول اقبالیم بیر مکتب مُتهذّب ایدی که فضای شریفی سرو قد صنم‌لر بیرله جان جنان مؤده یتوررایدی.

صحن لطیف و خوبان در وی نشسته صف صف
دیدارشان مبارک همچون سطور مصحف
خورشید لوح چون مه هر یک نهاده در پیش
برگ کتاب چون گل هر یک گرفته بر کف

کسانیکه گلستان سعدی را خوانده‌اند حتماً با دیدن دو بیت عربی فضولی دو بیتی مُشابه سعدی را که در نعت پیغمبر گرامی سروده و در صفحه اول گلستان آمده بخاطر می آورند:

بَلَغَ العُلیٰ بکماله — کشف الدُّجیٰ بجماله
حَسنت جمیع خصاله — صلّوا علیه و آله

نثر ترکی فضولی نیز که در بالا آمده از نظر اسلوب و شیوهٔ نگارش عین سعدی است.

تأثیر جامی در مثنوی، قصیده و غزلیات فضولی و همچنین در ترجمه منظوم حدیث اربعین که به ترکی سروده شده دیده می‌شود.

فضولی قصیده مشهور (انیس‌القلب) را که در اول دیوان فارسی شاعر درج شده و خطاب به سلطان سلیمان قانونی به فارسی نوشته و برایش فرستاده است نظیره‌ایست به قصیدهٔ «بحرالابرار» خاقانی. شاعر بعد از خواندن قصیده معروف خاقانی نظیره‌هایی را که امیرخسرو دهلوی و ملاجامی برای آن نوشته‌اند خوانده و آنگاه قصیده انیس‌القلب را نوشته است. این قصیده در نصیحت سلطان نوشته شده و از نظر محتوا نیز بسیار ارزشمند است.

ابتدا چند نمونه از اشعار فارسی حافظ و فضولی را برای مقایسه نقل می‌کنیم:

حافظ: *بشوی اوراق اگر همدرس مائی*
که درس عشق را دفتر نباشد
فضولی: *از مدرسه مجوی فضولی فراغتی*
کانجا مقام مدعی است و مکان بحث
حافظ: *دمی با غم به سربردن جهان یکسر نمی‌ارزد*
به می‌بفروش جام ماکزین بهتر نمی‌ارزد
فضولی: *نمی‌ارزد به غم سلطانی عالم خوش آن رندی*
که یاد از حشمت جمشید نارد جام‌جم گیرد
حافظ: *یار اگر ننشست با ما نیست جای اعتراض*
پادشاهی کامران بود از گدایی عار داشت
فضولی: *فضولی از تو اگر یار غافلست مرنج*
شهی چه باشد اگر رغبت گدا نکند
حافظ: *حافظا می‌خور و رندی کن و خوش باش ولی*
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را
فضولی: *بگذر از قید ورع می‌نوش و رندی کن*
طریق زهد و آیین ریا از تو نمی‌آید
حافظ: *طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق*
که در این دامگه حادثه چون افتادم
فضولی: *بلبل عرشم فضولی منزلم گلزار قدس*
من در این محنت‌سرا بی‌اختیار افتاده‌ام

حالا چند نمونه از اشعار ترکی فضولی و معادل فارسی آنها از حافظ

حافظ: *دو چشم شوخ تو بر هم زده ختا و ختن*
به چین زلف تو ماچین و هند داده خراج
فضولی: *بیر پری زولفون توتوب خالیندن آلدین کام دل*
دؤت کی چین ملکینی دوتدون هندن آلدین خراج

حافظ: *شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین حائل*
کجا دانند حال ما سبکباران ساحل‌ها

فضولی: *بیابان‌گرد مجنون‌دان غم و دردیم سؤال ائتمه*
نه بیلسین بحر حالین اول کی منزلگاهی ساحل دیر

حافظ: *حدیث حول قیامت که گفت واعظ شهر*
کنایتی است که از روزگار هجران گفت

فضولی: *واعظ بیزه دؤن (دؤنن) دوزخی شرح ائتدی فضولی*
اول وصف سنین کلبهٔ احزانین ایجون دیر

حافظ: *ره نبریدم به مقصود خود اندر شیراز*
خرم آنروز که حافظ ره بغداد کند.

فضولی: *فضولی ائیله‌دی آهنگ عیش خانهٔ روم*
اسیر محنت بغداد گوردوگون کؤنلوم

مولوی: *آتش عشقست کاندر نی فتاد*
جوشش عشقست کاندر می فتاد

فضولی: *عشق دیر اول نشئه کامل کیم آنداندیر مدام*
می‌ده تشویر حرارت نی ده تأثیر صدا

کاتبی: *ما با وجود سنگ ملامت سلامتیم*
گویا که سنگ ملامت حصار ماست

فضولی: *نقد جان تاراج غمدن ساخلاماق دشوار اولور*
عشق تا سنگ ملامتدن حصار ائتمزمنا

سلمان ساوجی: *من کیستم تا واشوم سودای دیدار شما*
اینم نه بس کاید بمن بویی ز گلزار شما

فضولی: *من گدا سن شاها یار اولماق یوق امانئیله‌یم*
آرزو سرگشته مکر محال ائیلر منی

اینک برای نشان دادن تأثیر شعرای ترکیه در فضولی بعضی از عزلیات آنان و نظیره‌های فضولی را نقل می‌نمائیم:

نجاتی: دئمه‌کیم یاردا یوق جور و جفادان غیری
نه دیلر سن بولونور مهر و وفادان غیری
فضولی: حاصیلیم یوخ سرکوییندە بلادان غیری
غرضیم یوخ ره عشقینده فنادان غیری
نظامی: آشیان مرغ دل زلف پریشانیندادیر
قاندا (هاردا) اولسام ای پری کؤنلوم سنون یانیندادیر
نظامی: خرم بودورکی اؤلموش ایکن جانا ائرمیشم
کیم هجرا ایجینده وصلت جانانا ائرمیشم
فضولی: جانلار وئریب سنین کیم جانانا یئتمیشم
رحم ائیله کیم یئتینجه سنا جانا یئتمیشم

از شعرای ترکیه خیالی معاصر فضولی است و همراه سلطان سلیمان قانونی به بغداد آمده و با فضولی ملاقات و آشنائی پیداکرده است.

این دو شاعر متقابلاً از یکدیگر تأثیر پذیرفته و برای اشعار یکدیگر نظیره‌ها سروده‌اند. مثلاً:

خیالی: خراب اولوبدور اول آباد گؤردوگون کؤنلوم
غمیله دوبدولو دور شاد گؤردوگون کؤنلوم
جهاندا باشینا سلطان ایکن منیم سرویم
قول اولدی سن شه آزاد گؤردوگون کؤنلوم
فضولی: توتوشدی غم اودونا شاد گؤردوگون کؤنلوم
مقید اولدی اول آزاد گؤردوگون کؤنلوم
دیار هجرده سیل ستم دن اولدی خراب
فضای عشقده او آباد گؤردوگون کؤنلوم

از شعرای آذری بیش از همه از حبیبی استاد خود تأثیر پذیرفته و با تخمیس یک غزل

و تنظیر مسدس حبیبی سبب شهرت بیشتر اشعار وی شده است. اینک یک بند از تخمیس و یک بند از نظیره مسدس فوق‌الذکر نقل می‌کنیم:

تا جنون رختین گئییب توتدوم فنا مولکون وطن
اهل تجریدم قبول ائتمم قبا و پیرهن
هر قبا و پیرهن گئیسم مثال غنچه تک
گر سنین چون قیلما سام چاک ای بت نازک بدن
گؤروم اولسون اول قبا اگنیمده پیراهن کفن

مسدس دن بیر بند:

دون سایه سالدی باشیما بیر سرو سر بلند
کیم قدی دلربا ایدی رفتاری دلپسند
گفتاره گلدی تا که آچوب لعل نوشخند
بیر پسته گؤردوم آندا دؤکر ریزه ریزه قند
سوردوم مگر بو درج دهن دور دیدیم دیدی
یوخ یوخ دوای درد نهانین دورور سنین

تأثیر نوائی: تأثیر امیر علیشیر نوائی در فضولی بیش از دیگران است بطوریکه عهدی-بغدادی تذکره‌نویس معاصر فضولی و همچنین لطیفی در تذکره‌های خود درباره وی چنین می‌نویسند: گفتاری نوائی آئین نوائی طرزینه قریب بیر طرز دلفریب و اسلوب عجیبی واردیر. طرزینده مبدع و طریقینده مخترع دیر.
ترجمه: گفتارش نوائی یا نه، نزدیک به شیوهٔ نوائی با طرز دلفریب و اسلوب عجیبی دارد. در شیوهٔ خود مبدع و در روشش مخترع است.

در اینجا از مطلع نظیره‌هائی که برای غزلهای نوائی نوشته نمونه‌هایی می‌آوریم و بعد برای بررسی تأثیر نظامی و نوائی در فضولی قطعاتی از مثنویهای لیلی و مجنون هر سه شاعر نقل خواهیم کرد. قصیدهٔ مشهور فضولی که در نعت پیامبر اکرم و با ردیف سو (آب) سروده نظیره‌ای است به غزل نوائی با همین ردیف.

نوائی: ***ساحتی تردن گؤل اؤزه اول سروگولرخسار سو***
کویمگیم (یانماغیم) دفعینه قیلدی اوت اوزه اظهار سو

فضولی: ***ساچما ای گؤز اشگدن کؤنلومده کی اودلارا سو***
کیم بودنلو (جور) دوتوشان اودلارا قیلماز چاره سو

نوائی: ***بیر پری پیکر غمی آشفته حال ائتمیش منی***
ائله احوالیم دیمکدن گنگ و لال ائتمیش منی

فضولی: ***حیرت ای بت صورتون گؤردوکده لا ائیلر منی***
صورت حالیم گؤره‌ن صورت خیال ائیلر منی

نوائی: ***اول ملک سیما پری کیم خلق آنین حیرانی دور***
جانلار آشوبی ولی آشفته جانیم جانی دور

فضولی: ***اول پریوش کیم ملاحت ملکی‌نین سلطانی دور***
حکم آنین حکمی منا فرمان آنین فرمانی دور

نوائی: ***خرم اولدی باغ و بیر گل دن ایچیمده غم هنوز***
گولدی هر یان غنچه وکؤنلوم ایشی ماتم هنوز

فضولی: ***عالم اولدی شاد سندن من اسیر غم هنوز***
عالم ائتدی ترک غم منده غم عالم هنوز

نوائی: ***نفس قطاع‌الطریقی منزلی دور بو رباط***
نقد دین حفیظیغا قیل اؤتکونجه آندان احتیاط

فضولی: ***قیلما گیل محکم کؤنول دونیا دا عقد ارتباط***
سن بیر آواره مسافرسن بو بیر کهنه رباط

فضولی از شعرای جغتائی از لطفی نیز تأثیر پذیرفته و یکی از غزلهای او را تخمیس کرده است. در اینجا مطلع غزل لطفی و یک بند از مخمس فضولی را نقل می‌کنیم:

لطفی: ***ای ازلدن تا ابد کؤنلوم گرفتارینگ سنینگ***
چاره قیل کیم بولدی (اولدی) جانوم اسرو افغانین سنینگ

فضولی: ***جاندادیر صبح ازلدن مهر رخسارین سنین***
نولا تا شام ابد اولسام طلبکارین سنین
ایندی جانا اولموشام من عاشق زارین سنین
ای ازلدن تا ابد کؤتلوم گرفتارین سنین
چاره قیل کیم دل اولوب دور زار و افکارین سنین

بررسی مقایسه‌ای مثنویهای لیلی و مجنون فضولی با نظامی و نوائی:

داستان لیلی و مجنون از طرف هر سه شاعر بشکل مثنوی و در بحر هزج (مفعول، مفاعل، فعول) نوشته شده. داستان در نظامی ۵۶۰۰ بیت و در فضولی ۳۲۰۰ بیت می‌باشد.

نظامی با اسلوب و شیوهٔ داستانسرائی خود ضمن شرح داستان لیلی و مجنون حکایاتی را در داخل حکایات نقل و صحنه‌ها را زیباتر و جاذب‌تر می‌کند. در حالیکه فضولی صحبت و گفتگوهای قهرمانان داستان را به شکل غزلهایی با اوزان مختلف و بعضاً هم بصورت رباعی بازگو می‌نماید. اینک با نقل نمونه‌هایی از هر سه شاعر شباهتها و فرقهای بین آنها را بررسی می‌کنیم. نظامی در مقدمهٔ لیلی و مجنون عامل اصلی نگارش داستان را شیروانشاه (اخستان) معرفی می‌نماید و چنین می‌گوید:

خواهم کی بیاد عشق مجنون — رانی سخنی چو در مکنون
چون لیلی بکر گر توانی — بکری دو سه در سخن نشانی

در زیور پارسی و تازی — این تازه عروس را طرازی
ترکی صفتی وفای ما نیست — ترکانه صفت سزای ما نیست
آن کز نسب بلند زاید — او را سخن بلند باید
چون حلقه شاه یافت گوشم — از دل به دماغ رفت جوشم
نی زهره که سر ز خط بتابم — نی دیده که ره بگنج یابم
سرگشته شدم بدان خجالت — از سستی عمر و ضعف حالت
کس محرم نه که راز گویم — وین قصه بشرح باز گویم

اما فضولی در مقدمهٔ داستان در این مورد چنین می‌گوید:

بیر نئچه ظریف خطه روم / روی کی دیدین قضیه معلوم
یعنی کی هامو دقایق اهلی / هر مسئله ده حقایق اهلی
هم علم فنیدنده نکته دانلار / هم سؤز روشینده درفشانلار
بیلمیشلرایدی که حسن گفتار / قدریم قدینجه بن ده هم وار
لطف ائیله دیلر ای سخن سنج / فاش ائیله جهانه بیر نهان گنج
لیلی و مجنون عجم ده چوقدور / اتراکده اول فسانه یوقدور
تقریره گتور بو داستانی / قیل تازه بو اسکی بوستانی

گرچه بیلورم بو بیر ستم دیر / تکلیفی بونین غم اوزره غم دیر
اما نئجه ائتمک اولور اکراه / بیر واقعه دیرکی دوشدی ناگاه
یئی‌دیر ینه عذردن شروعیم / بو ایشده توکله روجوعیم

بالله که نه خوش دئمیش نظامی / بو بابدا ختم ائدوب کلامی
اسباب سخن نشاط و ناز است / زین هر دو سخن بهانه‌ساز است
میدان سخن فراخ باید / تا طبع در او هنز نماید
در گرمی ریگ و سختی کوه / تا چند سخن رود به انبوه
بیرایش کی قیلور شکایت اوستاد / شاکرده اولور رجوعی بیداد

در اینجا فضولی اشاره می‌کند که داستان لیلی و مجنون را بدرخواست دو ظریف روم (ادیب ترک) به ترکی نوشته است. ضمناً مانند نظامی از تنگی میدان سخن بعلت غم‌انگیز بودن داستان شکایت می‌کند و می‌گوید: کاری که استاد از آن شکایت دارد رجوع آن بشاگرد بیداد خواهد بود.

فضولی در نگارش حدیقةالسعدا نیز همین انگیزه را پیش می‌کشد و می‌گوید در حالیکه درکلیه محافل و مجالس تقریر وقایع کربلا وکیفیت احوال شهدا بفارسی و تازی اشراف عرب و اکابر عجم از آن تمتع می‌یابند و اعزهٔ اتراک که جزء اعظم ترکیب عالم و صنف نوع بنی‌آدم‌اند از آن محروم می‌ماندند لازم دیدم یک مقتل ترکی انشا نمایم که فصحاء

ترکی زبان هم از استماع آن متمتع کردند و در ادارک مضمون آن از عرب و عجم مستغنی شوند.

اما نوائی در این باره در آخر داستان لیلی و مجنون چنین گفته است:

مین خسته که بو رقمنی چیکنیم — تحریری اوچون قلمنی چیکنیم
یا زماغا بو عشق جاودانه — مقصودوم ایمس ایدی فسانه
چون فارسی ایردی نکته شوقی — آزراق ایدی آندا تورک ذوقی
اول تیل بیله نظم بولدی ملفوظ — کیم فارسی آنلار اولدی محظوظ
مین تورکجه باشلابان روایت — قیلدیم بو فسانه‌نی حکایت
کیم شهرتی چون جهانگا تولغای — تورک ایلیگه داقیه بهره بولغای
نسیجون کی بوگون جهاندا اتراک — کوپ دور خوش طبع و صافی ادراک

نوائی می‌گوید من این داستانرا به ترکی نوشتم تا اتراک هم از آن استفاده کنند و محظوظ شوند.

نظامی مثنوی لیلی و مجنون را بر اساس افسانه عربی و نشیده‌های عشقی قیس شاعر عرب نوشته است از این جهت در اثر او ویژگیهای تاریخی و جغرافیائی مشهود بعلاوه در تصویر حوادث و شرح حال شخصیتها شرایط عادی زندگی و اجتماعی مد نظر قرار گرفته است.

فضولی تصاویر زیبای طبیعت، حوادث و احوالات قهرمانان داستان را در غزلهای میان مثنوی آورده و این غزلیات منظومه را زیباتر و مثنوی را به داستانهای خلقی نزدیکتر کرده‌است. ولی فضولی به اندازه نظامی به اصل داستان عربی پایبند نبوده و شخصیتهای داستان را طبق تصاویر ذهنی خود تصویر کرده، از این جهت مجنون فضولی از همهٔ علایق و احساسات بشری تجرید شده است. این تفاوتها محصول ونتیجه اختلاف سلیقه و احوال و روحیه دو شاعر است. زیرا نظامی شاعر نشئه و زندگی است در حالیکه فضولی قافله سالار کاروان غم است. نظامی نشاط و ناز را دوست دارد و فضولی بلا و اندوه رانظامی می‌گوید:

اسباب سخن نشاط و ناز است

زین هر دو سخن بهانه‌ساز است

فضولی: *اولدوقجا بن گؤتورمه بلادن ارادتیم*

من ایسته رم بلایی چو ایستر بلا منی

در نظامی مجنون همانند دیگر کودکان به مدرسه می‌رود و در آنجا با لیلی آشنا می‌شود و بتدریج میان آنها محبت و علاقهٔ عاشقانه ایجاد می‌گردد در صورتیکه مجنون فضولی از دوران شیرخواری عاشق زیبارویان است. بهمین جهت وقتی گریه سر می‌دهد فقط در آغوش مهوشان زیبا ساکت می‌شود. در اینجا بیت زیر راکه از خود فضولی است برای یادآوری نقل می‌کنیم:

وادی عشقده سئودا ایله سرگشته ایدیم

گلمه‌دن گردشه بو گنبد دوار هنوز

ترجمه: *در وادی عشق سرگشته سودائی بودم*

آنروز که هنوز این گنبد دوار به گردش نیامده بود

(بودم آن روز من از طایفه دردکشان

که نه از تاک نشان بود و نه از تاک نشان)

البته نظامی هم عشق را اساس کائنات و خلقت می‌داند ولی در داستان او مجنون واقع‌گراتر ترسیم و تصویر شده است.

در هر دو داستان دیدار مجنون با پدرش به گونه‌ای دیگر تصویر شده، در فضولی در حالیکه مجنون جواب رد به پدرش می‌دهد یکمرتبه خون از آستینش جاری می‌شود و پدرش از دیدن آن وحشت‌زده می‌گردد. مجنون به او می‌گوید جای ترس و نگرانی نیست هم اکنون فساد مشغول رگ زنی بازوی لیلی است و اثر زخم اوست که سبب خونریزی از بازوی من شده است زیرا ما یک روحیم در دو بدن...

اول زخم اثری گؤروندی منده

بیز بیرروحوز ایکی بدنده

بیزده ایکیلیک نشانی یوخدور

بیر بیرینین اؤزگه جانی یوخدور
سانما کی اول اولدورو منم من
بیرجانلا زنده دیر ایکی تن
خرم اولوروم او اولسا خرم
غم یئتسه اونا منه یئتر غم

البته در نظامی نیز اندیشه یگانگی (یک روح در دو بدن) در گفته‌های مجنون به لیلی منعکس و مشهود است. ولی حادثه فساد و صحنه غیرعادی جاری شدن خون از آستین مجنون وجود ندارد.

در فضولی وقتی پدر مجنون او را به زیارت کعبه می‌برد و از او می‌خواهد که برای نجات از عشق لیلی از درگاه ایزدی استغاثه کند مجنون از خداوند می‌خواهد تا عشق لیلی را زیاده کند و او را از دام عقل برهاند...

یا رب بو حرمسرا حقی چون
بو معبد پر صفا حقی چون
قیل منده بنای عشقی دائم
مانند اساس کعبه قائم
عشق ایچره مدام شوقیم آرتور
شوقیله همیشه ذوقیم آرتور
هر قاندا که عالم ایچره غم وار
قیل کؤنلومو او غمه گرفتار
اندیشۀ عقلدن جدا قیل
عشق ایله همیشه آشنا قیل
آرتور بانا ذوق و شوق لیلی
دائم بانا آندا قیل تجلی

در نوائی هم صحنه زیارت طواف کعبه مشابه فضولی است... مجنون دست به دعا چنین می‌گوید:

دیـــدی کـــه ایـا حکـیم دانـا هـر حکـم ده حـاکـم و تـوانـا
ای عشق اوتین ائیله‌گن جـهانسوز آنـدین مـینی نـاتوانی جـانسوز
بو عشق اوتی کیم بیان قـیلور مـین مـهلک غـمینی عـیان قـیلور مـین
دیمن کی مینی طـربغا خـاص ایت یا خود غم عشق دین خلاص ایت
دیرمین کی مانگا بو اوتـنی هـر دم افـزون قـیل و قـیلما ذره‌ای کـم
چـیک عـینیما عشـق تـوتیاسین اور قـلبیمه عشـق کـیمیاسین
کؤنولوم غم ایله توق ائـیله یـا رب عشق ایچره مینی یوخ ائیله یا رب
دیرلر مـانگا عشـقنی اونـوت قـیل لیـلی غـمیدین کـناره تـوت قـیل
آلاه‌آلاه بـــونی ســـؤز اولقـــای اول قومغا تـینگردی عـذر قـولغای
لیـلی عشـقین تـنیمده جـان قـیل لیـلی شـوقین رگـیمده‌قان قـیل
دردیـــنی نـــجاتیم ایت الاهـــی یـــا دیـنی حـیاتیم ایت الاهـی
دردیـــمنا خـــیالینی طـــبیب ایت جـانیمنا وصـالین نـصیب ایت
آنسیز مـینی بـیردم ایـتمه مـوجود بودو منی قـیل آنسیزاولسا نـابود

همین حادثه در نظامی چنین تصویر شده است:

مجنون چو حدیث عشق بشـنید اول بگـــریست پس بـــخندید
از جای چو مار حـلقه بـرجست در حـلقه بـاب کـعبه زد دست
مـی‌گفت و گـرفته حـلقه در بـر کـامروز منم چـو حـلقه بـر در
در حـلقهٔ عشـق جـان فـروشم بـی‌حلقه او مـباد گـوشم
گـویند ز عشـق کـن جدائـی ایـن نـیست طـریق آشـنائی
پـروردهٔ عشـق شـد سـرشتم جـز عشـق مـباد سـرنوشتم
یـا رب بـخدائـی خـدائـیت وانگـه بکـمال کـبریائیت
گویند کـه خـود ز عشـق واکـن لیـلی طـلبی ز دل رهـا کـن
یـا رب تـو مـرا بـروی لیـلی هـر لحـظه بـده زیـاده میلی
جـانم بـفدای حـال بـادش گر خـون خـوردم حـلال بـادش
گر چه ز غمش چو شمع سـوزم هـم بـیغم او مـباد روزم

عشقش که چنین بجای خود باد　　　چندانکه بود یکی بصد باد

لیلی فضولی مظلوم‌تر و پوشیده‌تر از نظامی است. در داستان نظامی لیلی عشق مجنون را از ابن‌سلام مخفی نمی‌کند و حتی وفاداری خویش را به مجنون اعتراف می‌کند. وقتیکه ابن‌سلام می‌خواهد به او نزدیک شود آنچنان سیلی بصورت او می‌زند که ابن سلام نقش بر زمین می‌گردد. ولی لیلی فضولی جرأت و توان چنین کاری را ندارد. او بعد از آنکه بحکم اجبار به خانه ابن سلام می‌رود به او التماس می‌کند تا بتواند از او خویشتن‌داری کند. در فضولی نقش زید دوست مجنون نیز بسیار کوتاه و کم اهمیت است.

در نظامی لیلی دوباره بوسیله زید برای دیدار مجنون اقدام می‌کند ولی در فضولی این دیدار یکبار آنهم بر حسب تصادف اتفاق می‌افتد.

در نظامی مجنون پسر شیخ عامریهاست و شخصیت‌های داستان مشخصات زمان و مکانی دارند. در فضولی مجنون امیرزادهٔ عربی است و نوفل هم رومی (ترک) است وسپاه جنگنده با قبیله عامریها ترک است:

گوینده غریق جستجوی است　　　چون یافت چه جای گفت وگوی است
تو یافتهٔ منی در این راه　　　من گم شده توأم در این چاه
با هست تو به که هست من نیست　　　کین دست تواست دست من نیست
من خود کیم و مرا چه خوانند　　　جز سایهٔ تو مرا چه دانند
من نیستم آنچه هست با توست　　　این نقش خیال تست با تست
چون من توأم این دو پیکری چیست　　　چون هر دو یکی است داوری چیست
گشت، از می بیخودی چنان مست　　　کز پای درآمد و شد از دست
زد نعره و راه دشت برداشت　　　تیغ از سر و سر ز طشت برداشت

اما در فضولی مجنون در این دیدار لیلی را نمی‌شناسد و می‌گوید چون در من احتمال ادراکی نمانده تو بگو که کیستی:

چون من ده یوخ احتمال ادراک　　　سن سؤیله اؤزون که کیمسن ای پاک

لیلی خودش را معرفی و مجنون را به وصال دعوت می‌کند ولی مجنون به وصال مادی راضی نمی‌شود و می‌گوید من با خیال تو خوشم و پر از تو شده‌ام و دیگر از من چیزی نمانده است:

خیالیله تسلی دیر کؤنول میل وصال ائتمز
کؤنولدن باشقا بیر یار اولدوغون عاشق خیال ائتمز
حقیقی عشق چون مستوجب نقصان دگیل مطلق
اؤزین اهل حقیقت واله حسن و جمال ائتمز

در نظامی لیلی بهنگام مرگ به مادرش می‌گوید وقتی دلدادهٔ من بر سر مزارم آمد باو بگو که لیلی در آخرین نفس بیاد تو بود!

آوارهٔ من چو گردد آگاه — کاواره شدم من از وطنگاه
دانم که ز راه سوگواری — آید بسلام آن عماری
چون بر سر خاک من نشیند — مه جوید و لیک خاک بیند
گو لیلی از این سرای دلگیر — آن لحظه که می‌برید زنجیر
از مهر تو تن بخاک میداد — بر یاد تو جان پاک می‌داد
در عاشقی تو صادقی کرد — جان در سر کار عاشقی کرد
احوال چو پرسدت که چون رفت — با عشق تو از جهان برون رفت
و امروز که در نقاب خاک است — هم در هوس تو دردناک است
چون منتظران در این گذرگاه — هست از قبل تو چشم بر راه
یک ره بره‌ان ز انتظارش — در خز بخزانهٔ کنارش

در فضولی لیلی بهنگام مرگ به مادرش چنین وصیت می‌کند:

سؤیله من زار مبتلادان — کی عشق ده لاف ائدن وفادان
خلوتگه انسه محرم اولدوم — آزاده و شاد وخرم اولدوم
سن هم گله گؤر تعلل ائتمه — من منتظرم تغافل ائتمه

گر صادق ایسن بو یولدا سن هم — صبر ائیله‌سن ائیله ترک عالم
گل کام دل ایله اولالیم یار — بیر یئرده کی یوقدور آندا اغیار

در نظامی مجنون بر سر مزار لیلی روزها گریه و زاری و سینه چاک می‌کند، نعره‌ها می‌کشد و مرثیه‌ها می‌خواند و همه را اندوهگین و داغدار می‌کند، آنگاه بروی قبر لیلی می‌افتد و جان در راه جانان نثار می‌کند.

نالید ز روی دردناکی — آمد سوی آن عروس خاکی
غلطید چو مور خسته کرده — پیچید چو مار زخم خورده
بیتی دو سه زار ـ زار بر خواند — اشکی دو سه تلخ ـ تلخ بفشاند
برداشت بسوی آسمان دست — انگشت گشاد و دیده بر بست
کای خالق هر چه آفریده است — سوگند بهر چه برگزیده است
کز محنت خویش وارهانم — در حضرت یار خود رسانم
آزاد کنم ز سخت جانی — و آباد کنم بسخت رانی
ایسن گفت نهاد بر زمین سر — وان تربت را گرفت در بر
چون تربت یار در بر آورد — ای دوست بگفت و جان بر آورد

در نوائی وصیت لیلی بمادرش بهنگام مرگ و آمدن مجنون در آن لحظه بر سر بالین لیلی چنین تصویر شده است:

یا اول یکی بویان عزیمت ایتکی
عومروم کونی دیک باشیمغا بیتکی
اؤزدین کیتریب (رفع) فراق جورین
کؤرگوزکی اولوسغا (خلقه) عشق طورین
توفرا غیما (توریاق) توفرا غینی قاتقای
روحینی مینینگ ساری اوزانقای
جانسیز بولوبان تن نزاری
تو فراغ اوزه یاتسا جسم زاری

زینهارکی ائیلب احترامین
یانیمدا یاساغاسین (سالاسان) مقامین
چون روح ایله روح تاپتی پیوند
بیر مهد آرا یاتقور ایکی فرزند
یومدی توکه تیب (قورتاریب) آنا سیغا سؤز
هم سؤزدین و هم آنا سیدین کئوز
جانین مجنون سؤزیده بیردی (وئردی)
هرگز لیلی دیگیل یوق ایردی

بعد مجنون در حالیکه بر سر مزار پدر و مادرش بیطاقت افتاده حال لیلی به او الهام می‌شود و او نیمه جان بخانه لیلی می‌رود و وقتی وارد اطاق لیلی می‌شود که لیلی آخرین کلام خود را به مادرش می‌گوید و نام مجنون را بر زبان می‌آورد و مجنون هم بدنبال لیلی جان به جان آفرین می‌سپارد.

اهل قبیله از این حادثه جانکاه آگاه می‌شوند و بر سر نعش دو دلداده جمع شوند و آنها را یکجا کفن پوش می‌کنند و یکجا بخاک می‌سپارند و نوحه‌سرائی می‌کنند.

اما در فضولی این صحنه آرامتر ولی جانکاه و سوزناک است. مجنون چون بر سر مزار لیلی می‌رسد بروی خاک می‌افتد و بر خاک لیلی بوسه می‌زند و بعد از راز و نیاز با معشوق از خداوند می‌خواهد که او را به دلداده‌اش برساند زیرا دیگر طاقت زندگی بدون لیلی را ندارد و همان جا به وصال جاودانی می‌رسد:

همراهیم ایدین بو یولدا ای ماه — همراهی قویوب گئدر می همراه
افلاکه تفاخر ائیله ای خاک — کیم اولدی رفیقین اول در پاک
زولفینه معارض اولما ای مار — کیم آنده مقیم دور دل زار
خالینه تعرض ائتمه ای مور — کیم باغلی دیر آندا جان مهجور
ای عؤمر کل ایمدی باشا سن هم — کیم چشمیمه تیره اولدی عالم
عالم خوش ایدی که وارایدی یار — چون یار یوخ اولماسون نه بیم وار
ای جان من خسته‌دن وداع ائت — بیر خسته ایله یئتر نزاع ائت

مشتاقینام ای اجل کرم قیل — دفع الم ائیله رفع غم قیل
قورتار منی اضطراب غم دن — وئر مژده وجودیمه عدم دن
آئینه می ائیله زنگدن پاک — قیل پردهٔ اعتباریمی چاک
رفع ائت نه ایسه آرادا حائل — ائیله منی اول نگاره واصل
تکلیف وصال ائدر منه یار — بیر خلوتده کی یوقدور اغیار
یا رب منه جسم و جان گرکمز — جانان یوق ایسه جهان گرکمز
من بعد ذلیل و خوار قیلما — هر گشته روزگاره قیلما

در مقایسه سه داستان لیلی و مجنون ضمن تأثیر نظامی در هر دو داستان دیگر تفاوتهای آنها نیز آشکار می‌شود با آنکه موضوع و ایده در هر سه داستان یکی است معهذا اختلاف در اسلوب و احوال و روحیه سرایندگان ویژگیهای متفاوتی را در هر کدام پدید آورده است. موضوع از یک افسانه عرب گرفته شده ایده یا فکر حاکم هر داستان عشق افلاطونی است که از عقیده وحدت وجود و عشق الهی ملهم می‌باشد. در اسلوب نظامی لیریزم و داستانسرائی حاکم است. نظامی مانند دیگر داستانهایش در اینجا نیز داستان خود را با آوردن تمثیل و حکایات زیباتر و جذاب‌تر کرده است در نوائی اسلوب نگارش به رئالیسم نزدیک است.

در فضولی اسلوب ساده است شاعر تمام نیروی خود را بکار برده تا داستان یک عشق علوی و الهی را با بیانی ساده و قاطع به نگارش در آورد.

نظامی شرح داستان عشقی فوق‌العاده‌ای را با رعایت شرایط زندگی انسانی به شعر گفته ولی فضولی خیال یک عشق الهی را که کاملاً از شرایط زندگی عادی بشری تجرید شده ترسیم و تصویر نموده است.

منابع:

۱. رسملی تورک ادبیاتی تاریخی. فاسیکول ۷ نهادسامی با نارلی ملی اگتیم باکانلیغی استانبول ۱۹۷۶.

۲. محمد فضولی: علمی تدقیقی مقاله‌لر. (وفاتی‌نین ۴۰۰ ایللیگی مناسبتیله آذربایجان دولت نشریاتی. باکی ۱۹۵۸.

۳. محمد فضولی، دیوان ترکی تهیه‌کننده: میرصالح حسینی. سازمان چاپ و انتشارات فتحی ۱۳۶۶، تهران.

۴. فضولی دیوانی. عبدالباقی گؤلپینارلی. انقلاب کتاب ائوی ۱۹۸۵، استانبول

۵. فضولی،لیلی و مجنون آذربایجان اوشاق و گنجلر ادبیاتی نشریاتی۱۹۵۸، باکو

۶. آذربایجان ادبیات تاریخینه بیرباخیش، دوقتور جواد هیئت، جلد ۱، ۱۳۵۸، تهران.

7. THE POET FUZULE. HAMIDE DEMIEL ministry of ealture publieations 11253 ANKARA. Turkey.

۸. فضولی‌نین تأثیر و تأثراتی، دوقتور جواد هیئت وارلیق ۱۳۶۷.

۹. فضولی‌نین دیلی، دوقتور جواد هیئت، وارلیق

۱۰. فضولی‌نین سؤز داغارجیغی، دوقتور جواد هیئت، وارلیق

۱۱. فضولی دیوانی‌نین شرحی ۳ جلد، پروفسور علی نهادتارلان. گولتور و توریزم باقانلیغی یایینلاری (۶۴۰)، ۱۹۸۵، آنکارا.

۱۲. فضولی و تورکجه دیوانیندان سئچمه‌لر. پروفسور دوقتور حسیبه ماضی اوغلو، کولتور باقانلیغی (۶۷۵)، ۱۹۹۲، آنکارا

۱۳. علیشیرنوائی، ۴ جلد، آگاه ستری لوند، تورک دیل قورومو یایینلاریندان ۲۴۴۰، ۱۹۶۶، آنکارا

۱۴. مسه نظامی گنجوی، تهران

۱۵. فضولی‌نین ادبی شخصیتی، دوقتور جواد هیئت، وارلیق ۱۳۷۳ - ۹۳ (پائیز).

«فلکلریاندی آهیمدان...»

پروفسور یاشار قارایف

خلقیمیزین فاجعه‌لی تاریخینه و طالعینه فضولی ناراحات و بحرانلی بیر دؤرون شعرده رمزی، سیماسی و عذابکشی کیمی داخل اوْلور و سونرا لاردا تاریخ بوْیوان عذابلی چاغلاردا اضطرابین، دردین فضولی کاروانی ملتین‌هارایینا همیشه یئنی‌دن، همیشه واختینداقاییدیر: «منم کی قافله سالار کاروان غمم!» و بوگونده فضولی اؤز تاریخی ماموریتینی تکرار ائده‌رک دردن، آغریدان داشان آذربایجانی غصه‌دن تمیزله‌مکده بیزه غمخوار و همکاراولابیلر! آخی دونیانین غم یوکونو دونیادان آلان، جهانی دردن تمیزله‌ین کاروانین آدی ـ شعر دیر و اوْنوندا «کاروان باش چیسی» فضولی دیر!... دونیانین ایتن غملرینی فضولی نین قهرمانلاریندان توپلاماق اولار. نه اینکی مجنون، حتالیلی غم داشییان و دونیانین دردینی دونیادان آزالدان قهرماندیر. محض فضولیدن سونرا دردن بوشالان گئرچکلیگی یئنیدن «دونیاکدری» ایله بایرون (۱۹ ـ جو عصر انگلیس شاعیری) دوْلدورور.

بوتون عؤمرو بوْیر شاه ساراییندا یوخ، پیغمبراولادی درگاهیندا خدمت و قوللوق گؤستریب: کربلا و نجفده آل رسولون قاپیسیندا «شمع یاندیریب، گونده‌لیک روزیسینی بیر» چراغسوز کیمی علی (ع) و حسین (ع) توربه‌سینده قازانیب. اوْواختدان شمع بیر صورت کیمی فضولی‌نین شعرینه، چراغسوزلوق ایسه بیر پئشه کیمی طالعینه داخیل

اولوب: «فلک‌لر یاندی آهیمدان، مرادیم شمعی یا نمازمی؟» دوز بئش عصردیرکی فضولی خلقی‌نین، فضولی ملتی‌نین مرادینی اؤزقصدی، اؤز غرضی‌ایله یاندیران فلکی، عوضینده فضولی ده هر دؤرده، هر دفعه باغری‌نین آهی ایله یاندیریر و بو گونده شعرین دان یئرینده فضولی آهیندان ابدی شمع یانیر!... اصیل شاعیرلر هله ده ایلاهی چراغینی بو آهین، بو شمعین اوْدوندان یاندیریرلار.... بلی بئش عصر دیرکی، «فضولی کیمی» شرق شعرینی تاثیر قلمروندان بوراخمیر. «دیوانی»، «لیلی و مجنون» ایسه خصوصاً، تورک و اسلام خلقلرینین استثناسیز، بوتون نسللری‌نین صنعت، فلسفه و اخلاق عنعنه‌سینی اؤزونده بیرلشدیرین واحید بدیعی دؤریه ده فاصله‌سیز اشتراک ائدیر. هر نسل هر یئنی دورده بوارثه یئنی‌دن قاییدیر. هر دفعه فضولی ارثی کئچمیش و تاریخین یوخ، معاصیرلیگین بین‌الملل معنوی ثروتی کیمی یئنی‌دن درک اولونور.

محض بیر ـ بیری ایله داخلی وحدت، اویغونلوق تشکیل ائدن انسان‌پرور دونیا، طبیعت و بشر تعلیمی ایله فضولی بیزیم دؤرون ۲۰ ـ جی عصرین معنوی تکامل، انسان حقوقو و بوم‌شناسی فیکرلریله ده ان یاخیندان سسله‌شیر.

شرق دونیاسی‌نین مدنی وحدتی‌نین ساخلانیلماسیندا مدنیت ساحه‌سینده اکولوژی‌نین و طرازلیغین پوْزولماماسیندا شاعیرین بئش‌یوز ایللیک ثابت و مستثناء روْلو یئنه داوام ائدیر.

تورک خلقلرینین دینی ـ فلسفی و ملی ـ معنوی مدنیتی تاریخینده هر شئیدن اول بیربؤیوک خدمت فضولی‌نین آدی و ارثی ایله باغلی‌دیر. قاتی ـ اورتودوکس (معتادوسنتی) و افراط تجربی دوشونجو ایله خرافات و موهرماتلا اصیل اسلام، ذکاءایله دوغما، احکاملاکلیساایله معنویات آراسیندا تضادی بدیعی ـ فلسفی ناراحاتلیغین شعر ده بؤیوک هدفینه فضولی چئویریر. روتئردا ملی ائرازم کیمی اودابیرینجی نوبه‌ده کلیساچیلارین دونوملوقلارینا قارشی چیخیر. فضولی ده محبتین ایلاهی لیگی ایله گئرچک لیگین طبیعی لیگی، صوفی وجدایله توریاق و یئر واقعیتی، جانلی فردی گؤزوباغلیلیق آراسیندا سنتز قایناق و خلیطه‌وار. تانری ایله، طبیعتله، زامانلا داخلی وحدت، «حق ایله حق اولماق» ـ بوتون بونلار «سماء و آلله رمزی» آلتیندا انسانین اؤزونون ایلاهی «من» ینه و ایلاهی طبیعتینه اینامی صنعتده ایفاده ائتمگین

اوصوللاریندان باشقا بیرشئی دگیلدی. «ظلمتی انسانین ایچیندن قوووب چیخارماغی «قرآن» آلت‌قاتی، گیزلی، اؤرتولو مطلبلری آچیقلاماغی قارشیبیا مقصد قویان فضولی‌یه گؤره دینین حرفینی تجربی، ظاهری قانونلارینی مطلق‌لشدیرن و اسلامی عبارت ائدن کلیسانی، اعتقادلا آلوئـرائـدن زاهـدین، قـاضی‌نین حـقیقی اسـلاماهئچ بـیر عـلاقه‌سی یوخدور: «زاهد مسجدی آللاه اوچون تعمیرائتمیر. اؤ، آلوئر اوچون اؤز دوکانینی بزه‌ییر. ریاکار شخصلرین تسبئح چـئورمه‌سینه ایـناما، بـلکه اونـلار دونـیانی آلمـاقدان اؤتـرو ایمانلارینی پوللارینی سابیرلار» /انیس القلب /.

کامل انسان و اوندن مطلق ذکاایله بوتوولویو ایدیاسی بـئله‌عینی اجـتماعی بـدیعی تحلیل ایله تضاد تشکیل ائتمیر. بئله‌کی، یئر، طبیعت و انسان واقعیتی بورادا همده جهانی ـ فضائی مقیاسی، کهکشان وسعتینی ایلاهی‌لیگی اؤز معناترکیبینه داخیل ائدیر: ایلاهی عاملده بوراداگئرچک لیگین بوتون دیگر عامللری قدر طبیعی، هم حـقوق عـنصرلردن بیری دیر.

فضولی هم بیزیمله، هم ده گؤیلرله واحد مکاندا یا شاییر واؤزونـو تـانری، دونـیا و طبیعتله وحدتده درک ائدیر. بوراداتاملیق واحدی یئر وکره دگـیل و بـیر مـفهوم کـیمی دکارولوندادا تکجه انسان عقلی چیخیش ائتمیر. یوخ! فضولی ده «صوفی دونیا مودئلی» ان آزی اوچ دونیادان عبارتدیر. اوبرازلی، مجازو استعاره‌وی معنا آخـاری‌نین اگـریسی دئمک اولارکی، اونون هر شئینده بو اوچ دونیایلن اوچونده‌ن ده‌کئچیر. هم اوسـلوبدا، دیلده، همده بدیعی فلسفی دویومون، کؤرومون طرزینده افسانه‌وی، بشری و ایـلاهی یادداشین کؤدلاری بیرله شیر.

فضولی ده‌بدیعی‌لشن شجره‌شناسی آراییش هم بشری، هم ده جهانی اجداد باره‌ده بیزه معلومات وئریر. اخلاقدا و اوقاتدا حاکیم آناپاساکیمی، شجره، فلسفه و روانشناسی کیمی اؤز داخیلینده هله آچیلمامیش قاتلار گیزله‌ییر. بوراداکره‌دن و «بو دونیادان» کنارا چیخان، عرفانی ایلاهی مکانی‌دا احاطه ائدن یـئنی «اخـلاقی اراضـی» تشکـیل ائـدیر. محض بو مودئل آذربایجاندا (شرقده) بـدیعی انکشـافین بـدیعی اؤزه‌للـیگین بـیرنئچه یـوزایـللیک نسـبت سـلسله‌سی تشکـیل ائـدیر. البـته بـوتوولوکده نـه مجنون، نـه ده‌علی‌الخصوص فضولی اؤزو «فوق‌الانسان» دگیل، یاری‌یئر، یاری‌گؤی سـاکـنی دیـر.

یئرله باغلیلیغی اونو فوق الانساندان گؤیله باغلیلیغی ـ عادی جاهل دن و نادانداان فرقله‌ندیریر. طبیعی ـ فیزیکی «من» دن یوکسگه قالخیب، معنوی «من»ی داها عالی مرتبه سینه یئتمک، گونده‌لیک، عادی عؤمرو و طالعی صافلیقدان و اوجالیقدان کئچن یولو معنوی ابدیتین سلطنتینه حاضیرلاماق ـ بو مودئل فضولی‌نین فلسفه سینه و اخلاق تعلیمینه تصوف دن گلیر. مشترک بیر «کامل انسان» فیکری، انسان آللاه‌مفکوره و حق ـ حقیقت، اجتماعی معرفت فردی ـ داخلی تکامل فیکری فضولی‌نی و تصووفو بیرلشدیریر.

دئمک، نه «لیلی و مجنون» نه ده «دیوان» ـ صوفی بیر چکامه یا قصیده‌دگیل. بو «چکامه یا قصیده‌نین» آیناسیندا تضادلی کشمکشلی دونیانین اؤزوگؤرونور. داها دوغروسو، نه اینکی دونیابو شعردن کناردا قالیر، عکسینه، بو شعرده بیر دونیایا، اوسته‌لیک، ایکی دونیادا/کاینات و تانری دا!/علاوه اولونور. «وارلیق» دئییلن هرم اوچ بوجاغی‌نین اوچوده/زیروه‌دن، تصوف، سمادان گؤروم بوجاغی دا داخیل اولماقلا/گؤرونور. و، بئله لیکله، فضولی شعرینده انسان تانرییا/ عینی واختداهم یئر هم ده سماء ساکینینه / داها چوخ بنزه‌مه‌یه باشلاییر.

اؤزو ده جامعلیک، جهانشمول و چوخ جهتلی لیک‌بورادا تکجه مکان اؤلچوسواولاراق قالمیر: سئوگی و نفرت‌ده، ملک و شیطاندا، انسان و آللاهدا فضولی‌ده بیر یئرده دیر. بلی بیر یئرده دیر. بلی بیر یئرده ـ واحد بیر «آغ» رنگینده فضولی ده هئچ نه‌یین «اوزو قاره» دگیل، هر شئیین، حتا غمینده اوزو و رنگی آغ ـ آپپاق‌دیر. بوتون قهرمانلار، حتا ابن سلام داآغ بویادا و لباسدادیر. اما طبیعت‌ده اولدوغوکیمی، فضولی ده یئددی رنگ، یئددی چئشید بیرله‌شیب «آغ»ی عمله گتیریب. داخله، ایچه پارچالاناندا، بو «آغ» یئددی داخله بؤیا قاتان، یئددی ترکیب چئشیدینه بؤلونموش اولور ـ قارایا و قیرمیزییا، چهره‌یی‌یه و یاشیلا، سارییا، بوزا، قهوه‌ای‌یه! فضولی ده اوقاتین احتراصلارین، غیرخواهلیغین پسیخولوژیسی (روانشناسی)نین بوتون رنگارنگلیگی وار...

لاکین فضولی تصوفدن یالنیز فیکرکیمی بهره‌له‌نمیر. صوفی صورته و ایفاده ـ تشبیه سیستمینه، تصوف رمزینه او، تاریخی عنعنه‌وی مودئلین دوشونجه‌ده و اخلاقدا

کودلاشدیغی «بنگ» کیمی، معنوی کائناتی قورونوب ـ ساخلاندیغی ملی یادداش کیمی باخیر. ظاهری احکامین زاهد دین‌باز سویه سینده عبادتین زنجیریندن آزاداولان شعور آللاها محبتین سماسینداااوزور، ایلاهی سویه‌یه قالخان، بوتونلوکده بشری وحدته سسله‌نن، عشق یئردن یوخ، ملتلری آییران، معیشتی معنویاتدان آیری سالان خرافاتدان اوزاقلاشاراق معنوی اوجالارا قالخیر. اگر آوروپا انتباهی مسیحی لیگله آنتیک عنعنه‌نین ترکیبی کیمی یارانیر سا، مسلمان رنسانسی اسلاملا صوفیزمین قایناغی کیمی میداناچیخیر آوروپا و شرق انتباهلاری آراسیندا اساسلی احوال‌اوقات فرقی ده ائله بورادان ایره‌لی گلیر. آوروپالی داهی «چرخ فلک»ین فیرلاندیغی ابدی محوردن و دؤریه دن نشئه مقامینی سئچیرو محض «نشئه» اوقاتینی نظرده توتاراق «ساخلان، ای مقام، سن گؤزه‌لسن، دورا!» فاوست، هومر دئییر. شرقین فضولی سی‌ایله ابدی، آغ ساچلی زامانلا هم یاش، همدم بیر غمین اؤزونو اؤزونه همدم سئچیر و محض اؤزونو دردین، المین ابدی دؤره سینده فیرلانان کاروانا ساروان اعلان ائدیر: «منم کی، قافله سالار کاروان غمم.»

«لیلی و مجنون» ون خصوصاً «دیوان»ین معنایی شعری ایلاهی، سرلی، تحت‌الشعور بیر عالمدن خبر وئریر. شبهه‌سیز فضولی سمبولیست شاعیر و سور رئالیست متفکر دگیل. مقدس رئالیست و رومانتیک اوسلوبی ادا بورادا و احد بدیعی مکان «فضولی‌نین تام گؤروشونو» تشکیل ائدیر و ان آزی اوچ بدیعی یؤزوما، شرحه، آچیما فلسفی آچار وئریر. ائله اوناگؤره هر فضولی بیتی ده آزقالاهر قرآن آیه‌سی قدر ایضاح و تفسیر طلب ائدیر. هرایکی کتاب بیزیمله گؤیلرین، مقدس لیگین انسانلا دانیشدیغی مشترک شعرده و معنادا دانیشیر. بئش‌یوز ایل کئچیر اما هله ده قدیم معنادا دئمک مومکون دگیل.

شاعیرین اوچ دونیا مفکوره‌سینده فضولی‌نی ان چوخ مشغول ائده‌نده بو دونیالار آراسیندا «کئچیدلر» مسئله‌سی دیر. شبهه‌سیز مارکسیست ادبیاتشناسلیغیندا «اوچ دونیا» تعلیمی اولمادیغی اوچون بو دونیالار آراسیندا «کئچید» مسئله‌سی ده اولماییب. دیالکتیک کئچیددن یوخ، صنفی انکاردان صحبت گئدیب. بو دونیالاردان یالنیز بیری قبول اولوناراق، دیگر ایکیسینه قارشی قویولوب. عمومی فلسفی مسئله‌سی چاری پویلیسیت کونوئیئرده (؟) «ویتته» و «تکه‌ره» چئوریلمکده فضولی «سوسیالیست

رئالیزمینه» همکار اولابیلمه‌ییب. تشکیل و صینیف پیشتاختاسینا آنجاق پرولتار شاعیر سیغیشا بیلردی. بیر تفکور و صنعت حادثه سی کیمی فضولی نین کؤرونه بیلمه سی اوچون ایسه عموم بشری و عموم مدنی دگرلرین انعکاس و گوشه‌داشی لازیم ایدی. عالیملریمیز بیزه بوقدر تانیش، فقط یاد و عامی سوسیولوژی دن اوزاقلاشیب، ترقینی - «انسانی دگرلر تعاریفینه» و تصنیفینه یاخینلاشدیقجا بیزیم چاغداش ملی - ادبی گؤزگوده فضولی اؤزونه داها چوخ اوخشاماغا باشلایاجاقدیر و فضولی شناسلیق‌دا خرافی سیاسی - پوبلیسیست (اجتماعی - سیاسی اثرلر یازان یازیچی) مرتبه‌دن فلسفه و علم سویه سینه قالخاجاقدیر. مئتودولوژی ده و نظری دوشونجه ده بشری معیارلارادوْغرو دگیشمه لرین لایحه سینی گره‌ک فضولی سویه‌سینده کلاسیک لرین بدیعی تجربه‌سی‌نین نمونه سینده /ماتریالیندا /حاضیرلاماغا باشلایاق. یاخین تاریخی مرحله‌ده ادبی - نظری دوشونجه‌نین حرکتینده بؤیوک سنتز دورنماسی اؤزونو محض‌بو آختاریشلاردا تحقق ائده بیله جکدیر.

معنوی ترقی‌ده ابدی حرکتی و دیریلیگی تامین ائدن استراتژینی همیشه شعر و فلسفه حاضیرلاییب. وارلیقلا یوْخلوق /اؤلوم / آراسیندا کئچید، کؤرپوروْلونو تاریخ بوْیو صنعت و دین اؤز آرالاذیندا بؤلوشوبلر. یالنیز سون یئتمیش ایلده بو کؤرپوه صاحیب لیگی صنعت دینین شریک سیز اختیارینا و انحصارینا بوراخمیشدی. ادبیات، ادبیات مسئله سیله، دئمک اولارکی، مشغول اولموشدو. بوایسه نه اینکی صنعتی معنویاتین ابدی - ازلی مسئله لری ایله بیرباشا تماسدان اوزاقلاشدیر ماق اوسته‌لیک انسانی اؤلومله /یوخلوقلا/قارشی دورمادا یالنیز و کؤمک سیز بوراخماق دئمک ایدی. مارکسیست دوشونجه‌ده ایدئالیست تفکوره خاص اولان چوخ شئیلره ماراق ایتیر. بو «ماراق» ایتگیلری «ندن ان بؤیوگو دینین و معنویاتین اراضی سینه هر جور نقوذ، مداخله جهدینه قارشی اعلان اوْلون یاساق و قاداغلانلا باغلی ایدی. اؤلن انسانلا بیرلیکده همین انسانین بوتوولوکده تام حالدا ترجمه حالینا ماراق‌دا اؤلوردو. عؤمرو روحا یوخ، جسمه آیریلان مدتله حسابلاشیردیق حیات، بئشیک و مزار آدلی ایکی قطبون، ایکی عنوانین آراسینا سیغیشیردی. روحجا آللاها، یالنیز جسمه یئره باغلی حقیقی، بؤیوک عؤمرون اصیل تاریخچه‌سی بئله «مسیردن کناردا قالیردی. او، عؤموردن یالنیز معین مرحله‌نین حیاتدان

یالنیز معین قاتی احاطه، احتوا ائدیردی. حالبوکی، فضولی یه گؤره جسم ـ طبیعتین، اوره‌ک ـ آللاهین انساندا بیرقات، جلاللیق و حق دویغوسوندا، حیوانلا قوهوملوق ـ غریزه طاماع، فوهش و عیش نفسینده تظاهر ائدیر. آخی انسان ایکی باشلانغیج دان عبارتدیر: تانری و طبیعت! اونو هم آللاهلا، هم ده یئرده‌کی بوتون جانلیلارلا/ حیوانات و بیتیک عالمی ایله / باغلایان باغلار وار. انسانی ایکییه بؤلمک، اونو نه ایلاهی، نه ده طبیعی منشادن / ماهیت دن، سئوگی دن جوهردن/ محروم ائله مک اولماز! شاعیر اونلارین هرایکی سینی قبول ائدیر. فضولی آنلامیندا «حیات» مفهومو گئرچک لیگین هم مادی، هم معنوی، هم ده ایلاهی قاتینی اؤز معناسیندا جمع ائدیر. فضولی سئوگیسی ده آیریلیق دا نه تانری ـ انسان، نه ده قادین کیشی رغبتی دئمک دگیل. آخی دیگر جانلی عالمدن بیزیم بیریوخ، ایکی فرقیمیز وار: حیوانلاردان فرقلی اولاراق بیز تک اؤلوموموز یوخ هم ده اؤلمزلیگیمیزی (ابدیلیگی) درک ائدیریک بوسئوگیلری هر ایکیسی بیرلیکده / آیریلیقدا یوخ!/ ابدیتیمیزین شرطینی و زمینینی تشکیل ائدیر: عایله یوخدوسا جسمانی، روح یوخدورسا معنوی ارثیت و ابدیت یوخدور. چونکی نشئه گئدیجی و فانی دیر، کدرابدی و ثابت. سون مقصد حقیقته و ابدیتهه یئتمکدیر. بومقصده ایسه، مدریک لیگه ایسه بی.ی اضطراب آپاریر نشئه یوخ! ـ فضولی هر اؤلومدن بیر یوخ، ایکی دونیادا عـمله گلن زلزله نی تصویر و اعلان ائدیرکی، اؤلوم واقعه سی ایله هم یوخسوللاشان هم ده ... .نگینله‌شن دونیالار و ار... اونلار آراسیندا «کئچیدی» عشق اجرائدیر.

ابدیت مسئله سینه «رابله» طنز ویورو‌ملا، فضولی عشقله نفوذائدیر. چونکی هئچ نه انسانین داخیلی ایشینه عشق قده‌ر دریندن مداخلیه ائله‌میر. اودورکی، حیاتا، اؤلومه و تانرییا مناسبتی فضولی محض عشق سویه سینده شخصی، داخلی «ایش» گیمی تصویر و تحلیل ائـذیر. محض سئوگی / امک یوخ/ ان عالی خلقتی حیوانـدان انسانا چئویردیگکی کیمی، انسان دا آدم دن تانری سویه سینه یوکسلدیر! فضولی عشقی‌نین هم اوتئللو و راپوتئی همده لاوئلاس و دون ژوآن سئوگی عینی و اختدا فرقی ائله بودور! «کیم سئومیر انسان دگیل» شعارینی / «ویس و رامین» / محض فضولی «کیم سئومیر تانری دگیل!» سویه‌سینه اوجالدیر. آللاه انسانی اوناگؤره ـ «دونیانین اشرفی» ،

«دونیاصدفیندن قیمتلی گوهر کیمی» یارادیب کی، انسان دا دونیانی «کامیله چئویره‌رک»، تانری و ابدیت سویه سنه اوجالتسین!

بـومفکوره ده عـنعنه‌دن گـلیر، صـوفیزمین تـعلیمی ایـله بـیرباشا بـاغلی دیـر. هـله احمدیسوی‌دن و یونس امره‌دن گلن شرق ـ تـورک هـومانیزمی انسـان گـؤزه للیگینی، گؤزه‌للیگین معنوی مضمونو ایله انسانین اؤزونون ایلاهی لیگی ایله برابر لشدیرین بوتوو فلسفی سیستم دیر. پروقرام و تعلیم دیر و او، صنعتده، شعرده اؤز ایلاهی، ایدئال زیر و سینه ده فضولی سویه‌سینه چاتمیشدیر. بوتون بونلارلابرابر، البته فضولی حقیقی اسلام اؤلادی اولاراق قـالیر. آللاهـا پـیغمبرلره، امـاملارا مـحبت و ایـمانینی اؤز تـوحید و مناجاتلاری، قطعه و رباعیلری «حدیقةالسعدا» «مطلع الاعتقاد» اثرلری ایـله دفـعه‌لرله ایفاده ائدیر. پیغمبره، حضرت علی‌یه هر اوچ‌دیلده اتحافلاری وار. بونلاردابیر ـ بـیری ایله ضدیت تشکیل ائله‌میر: هر یئرده و همیشه بیر صنعتکار کیمی فضولی دونیا و بشر اوغلو، فیلسوف کیمی تـصوف و اسـلام اولادی، هـامیدان فـرقله‌نن شـخصیت و مـلی فرکیمی بیرمسلمان تورک دور.

لاکین بئله تصنیفات، ملی، قومی، «صنفی» قورولوش فـضولی نـین، اؤزونـو چـوخ آزماراقلاندیریر. فضولی شعرینده سیاسی یوخ معنوی اخلاقی سوژه‌لر وار. او، اؤزونو اول عاشیق، سونرا شاعیر حساب ائدیر. «لیلی و مجنون» عشق مقامینا یوکسه‌لن شاعرین اؤزودور، مـــحبت بـــورادا آیـــریجا تـعلیم، مـفکوره و فـلسفه، عـاشقلیک ایســه استعداد/مجنونلوق، دیوانه‌لیک/سویه سینه قالخیر. بـورادا عشـقین هـم حـقیقی، هـم مجازی هم ده صوفی ـ ایلاهی ماهیتینه آشکار اشاره‌لروار و اونلار همین شعرده تضادلی قطبلری یوخ، طبیعی لایلاری، قـانونی و مـنطقی قـاتلاری تشکـیل ائـدیر. بـوقاتلارین هامیسی عینی بدیعی حؤکمون ایفاده‌سی و تصدیقی نامینه‌دیر. عشق ـ ان عالی دگردیر. سئوگی‌دن یوکسک معنوی ثروت یوخدور. «ایکی دونیا نجاتین ایسترسن، دلی لیکدن سوای شعارائله‌مه» ـ محض ایکی دونیانی وحدتده درکه جان آتاندا، جذبه حالیناگلیب چاتاندا عقل دیوانه لیگه چئویریلیر.

صوفیزمین اؤزو بورادا دیوانه‌لیک، عشق سویه‌سینه قـالخان ادارک دان بـاشقا بـیرشئی دگیل. بو ادراکدان، مکمللیکدن آیریلماماق اوچون مجنون آتاسی‌نین دعاسیندان تانری

تانری ایلن، کعبه‌نین و نوفئل ـ ین یاردیمیندان امتناع ائدیر، عکسینه، بئله «بـلایا» داهـا آرتیق مبتلا اولماق ایسته‌ییر: «غم و عشقه منی بونداان بتر یارب، گرفتارائت!

«ایلاهی» و «طبیعی» دونیالارین هرایکیسی فضولی ده بیر یئرده دیر. بیری ظاهرده گؤروننده، دیگری آلت قاتداگؤرونور. «ایکی دونیا دا» یـاشایان شـاعیرین بـیر دونـیادا یاشایان عادی بشردن فرقی ده‌ائله بـودور. داهـا دوْغـروسو، بـورادا تـجربی فـردیلیک یوخدور، معنوی وحدت برابـر لیک و جـامعیت‌وار. بـوتوولوکده وارلیـغینی و دونـیانی «ائزوپ» ـ فلسفی گولوشله، «بایرون» کدرله، فضولی ـ عشقله /!/ تشریح و تحلیل ائدیر: «عشق ایمیش هرنه واردیر عالمده علم بیر قیل و قـال ایـمیش آنـجاق! دیگـر طـرفدن، فضولی ده نه اینکی «ایلاهی» یه و «طبیعی»یه خیره و شره پارچالان دونیادا یـوخدور. فضولی رومانتیک شعرین هله ابلیس سیز (دیالکتین قطب لرسیز و قارشی دورمالارسیز) دؤرونون حادثه‌سی دیر و «لیلی و مـجنون» ـ هـله تکـجه فـااوست دان و مـارقاریتادان عبارت عشق کتابی دیر /مئفیستوفئل (ابلیس)، منفی صورت بورادا عمومیتله یوخدور/. بایرون خود محوری، دئمون (شیطان) دا فضولی یه یاد و یابانجی دیر. بایروندا ـ کـدر اجنه و شیطانا اینامالا فضولی ده سئوگی صوفیزمله بیرله‌شیر و بدیعی ـ فلسفی احوالاتی تعیین ائدیر. هر ایکسینده عشقین و کدرین مقیاسی بیر ـ بیرینی شر طـلندیریر. لاکـین خالص فلسفی باخیمدان «غم و من» نسبتی فـضولی ده و بـایرون داتـامامیله فـرقله‌نیر. بـایرونا ان چـوخ بـنزه‌ین قـهرمانیندان چـایل‌هارولددان فـرقلی اولاراق مـجنونلا دونـیا آراسیندا ضدیت بلاواسیطه اونون دونیایا عصیانی نـتیجه سـینده یـارانـمیر، دونـیا ایـله توققوشمادان ـ مجنونلوقدان سونراکی حادثه کیمی باش و ئرمیر. یوخ، او، آنادان اولان کیمی باشلاییر آغلاماغا، حاضیر تضادا دوشور. بو تضادلی دونیا ایله بـوتون انسـانلار آراسیندادیر، ابدی عموم بشری، کلی ضدیتین هر دفعه هر فردده تظاهر و تکراری دیر.

گؤروندویوکیمی، شاعیر مناقشه‌لری ده مشخص و دقیق‌لشدیرمیر و فردلشدیرمیر، عادی و ایلاهی باشلانغیجلاری هئچ واخت قارشی ـ قارشیبا قوْیمور، لاکین هر حالدا بو باشلانغیجلاوار، اونلارین وحدتی و نسبتی وار. بو نسبت نئجه دیر؟ نه دیر بو شعر: زامان و من قارشیسیندا عاشیق، یوخساتانری قارشیسیندا صوفی حساباتی؟ «لیلی و مجنون» «حسن مطلق» یا «حسن لیلی» باره‌ده عشق کتابی دیر؟

عاشیق کیمی ده، شاعیر کیمی ده فضولی یه ان دقیق قیمتر ائله فضولی نین اؤزونده‌وار: چوخ آز شاعرلر اؤزونه بوزنگین لیکده سجیه‌لر وئریب. بوتون «دیوان» بؤیو فضولی شاعیر لیگیندن یوخ... عاشیق لیگیندن بحث آچیر. بؤیوک سلفلرینی شاعیرلرین یوخ، عاشیقلرین آراسیندا تاپیر، اؤزونو فعال نظامی، نسیمی، ختایی و نوایی ایله‌یوخ افسانوی، ایلاهی وامق، فرهاد، مجنون ایله مقایسه ائدیر: «منم ملک جم ایچره مجنونا وارث»، «بلای وامق و مجنون و فرهاد منده جمع اولدور» «عاشیق صادق» فضولی اؤزودور، مجنونون ایسه «آنجاق آدی وار». فضولی اؤزونو «بوتون دؤرلرین ان بؤیوک «عاشیقی»»، «عشق علمی نین مدرسی» ساییر. باشقا عاشیقلر هامیسی بوکلدان بیر ذره و شراره دیر:

«منم مدرس علم جنون، قانی مجنون، کی بر مراد اولا دؤررمده استفاده ایله؟... یا خـود: «دئـرلرکی وار وامـق و مـجنون عـجب دگیل، داغیلمیش اولا آتش عشقیم شراره‌سی...» بیرسؤزله، عشقدن بؤیوک قوْررشان و بوتونلشمه یوخدور. هر شئی عاشیقلیکده، بو واختا قده‌رکی بوتون عاشیقلر ایسه فضولی ده گلیب جمعله شیر و بو قووشاقدان هر شئی، حتا ریاضیات‌دا عشقه خدمت ائدیر. «حسن نه مقدار اولورسا، عشق ده اول مقداراولور». فضولی تکجه «رسوالیقدا» اوستونلویو مجنونا وئریر: «چونکی اونون واختیندا روزگار لیلی دوغماییب.» ائله‌بو حؤکم اؤزو هر شئیی یئرینه قویور: یالنیز طبیعتی وتانرینی سئومکله نئجه «رسوا اولماق» اولار؟ لیلی ـ تکجه ابدی، مطلق حسنون ایفاده‌سی دیرسه، اونو روزگار هر دفعه / و هر عاشیق اوچون!/ یئنی‌دن نئجه دوْغورابیلر؟ هر حالدا مجنونلوق ـ «لیلی سیزلیکدن» داهاگئنیش آنلاییشی ایفاده ائدیر و «فضولی ده عشق» آنلاییشینا سیغمیر و آیریلیقدا اونلاردان هئچ بیری ایله بو عشق آراسیندا برابرلیک اشاره‌سی قویماق اولماز.

رابله‌نین مضحکه‌لی، رمزی کیمی، فضولی نین صوفی رمزی ـ شعاری‌دا اصلینده حیاتی، دونیانی بوتون تاملیغی و ماهیتی ایله، مجازلا، مبالغه‌ایله گؤسترن بدیعی ـ فلسفی طیف، سئحرلی گوشه‌داشیندان باشقا بیر شئی دگیلدیر.

خلقی ایفاده‌لر، ایضاحلار، تشبیه‌لر، سیمالار کیمی صوفی موضوعلار و فیکرلرده بو شعر بیرباشا علمی، دینی، فلسفی منبع دن*یوخ سیاق و سبق دن اؤزونه قده‌رکی ادبی

عنعنه دن و فولکلوردان گلیر، حلاج منصوردان یوخ. نعیمی‌دن، نظامی دن، نسیمی‌دن، جلال‌الدین رومی‌دن، شمس تبریزی‌دن، شیخ محمود شبستری دن و نوایی دن بو شعره گلیر. باشقا سؤزله، فضولی حیاتلا، گئرچک لیکله یاخینلیق آختاریشلاریندا بوگئرچک لیگین بیر علامتی کیمی ادبی ـ صوفی عنعنه ایله ده یاخینلاشیب. اگر فضولی تام صوفی شاعیر اولسایدی. صوفی لیکله بیرلیکده او دا بیزیم او چون قورتاراردی، کئچمیشده قالاردی. فضولی شعر دیر، صنعت دیر. صنعت ایسه همیشه فلسفه‌دن گئنیش دیر و درین دیر.

بوشعرتانری، پیغمبر، عاشیق دایره‌سینده فیرلانیر، ایلاهی لیک، مقدس لیک، گؤزه للیک ـ بونلارهامیسی انساپرور لیک حقینده بدیعی فلسفی آنلاییشا، مخصوص بیر فضولی آنلامینا، اونون معنا ترکیبینه داخیل اولور. ائله بوتون بونلاراگؤره ده او، هم ده همین گؤزه للیگه و مقدسلیگه عکس و یاد اولان هر شئیله او جومله‌دن، دینده، فلسفه‌ده و سوسیال ـ اجتماعی گئرچک لیکده ناقص لیک، موهومات و کلیسائی تحجرایله مخالفتده اولان بیر شعر دیر. تصوفه مخصوص سمبولیکا سیستم صوفی تفکورون و خلقین ایشله نیب مکمل لیک سویه سینه قالخان عنعنه و مودئللری ده بورادا بدیعی لیگین جبه خاناسینا داخیل اولور. اودورکی، نه اینکی تکجه صوفیزمین فضولی یه یاد دگیل، اوسته‌لیک، ایلاهی صوفی عنعنه بدیعی لیکده، صنعتکارلیقدا دا ایلاهی لیک سویه سینه فضولی ده چاتیر. ایلاهی کعبه‌نین اؤز «لیلی و مجنون» داکی مشهور «توبه صحنه سینده» علاوه ایلاهی لیک کسب ائدیر. ایلاهی شعره، ایلاهی فلسفه‌یه چئوریلیر. شاعیری آللاه بخششی «حساب ائدن هئسی‌اوْد (HESIOD) شعری «ایلاهی وئرگی» سایان دانته کیمی فضولی ده «ایلاهی‌لیک سؤزدن باشلاییر» ـ دئییر و بو شعرده سؤزدن باشلایاراق صنعتکارلیغا قدەر، استثناسیز، هر شئی ایدئال و ایلاهی سویه‌یه قالخیر. فضولی نین آدی داایلاهی هاله‌یه بورونن و اسلامدا مقدس ساییلان امضادان گؤتورولوب محمد(ص)، حتا دوغولدوغو یئرده دونیادا ان نفوذلو زیارت عنوان لاریندان بیری دیر ـ کربلا، قبری ده امام حسین(ع) تو به سیندن دیر. قبیرداشیندا مشهور بیتی حک اولونموشدور: «نه یانار کیمسه منه آتش دلدن اؤزگه - نه آچار کیمسه قاپی بادصبادان غیری.»

بوتون بونلار آزایمیش کی، اوسته لیک شاعیرین گـونده‌لیک مشـغله‌سی، صـنعتی، پئشه‌سی ده گلیب ایلاهی لیک و مقدس لیکله باغلانیر: فضولی شاه سـارایـیندا یـوخ، پیغمبر اؤلادی درگاهیندا خدمت و قوللوق گـؤستریر: نـجف‌ده آل رسـولون قـاپیسیندا «شمع یاندیریر و گؤنده‌لیک روزیسی‌نی‌بیر» چراغسـوز «کـیمی عـلی (ع) تـوربه‌سینده قازانیر. او واختدان بیر سیما کیمی شمع فضولی نین شعرینه» چراغسوز لوق «ایسه بیر پئشه کیمی طالعینه داخیل اولور:

«فلک‌لر یاندی آهـیمدان مرادیم شمعی یانمازمی؟»

شمع یاندیرماق ـ فضولی طـالعینده رمـزی خـدمت و پـئشه اولور: دوزبـئش عـصر کئچیب، اما ایندی ده شرقده شاعیرلر الهام چراغینی فـضولی شـمعیندن یـاندیریرلار! غریبه دیر وبلکه ده تضاددیر: امام‌لار مقبره سینده فضولی شمعی چوخدان کئچیب، اما شاعیر، شاعیرانه ایشیقلار کهکشانیندا فضولی شمعی یئنه‌ده یانا ـ یاناقالیر! ...

فضولی ـ بدیعی سفارشی ده شاهلاردان آلماییب و هئچ زامان «شاهنامه» یازماییب عرفانی و حؤکمواو، یالینیز معشوقه‌دن آلیب وبوتون اثرلرینی واحد بیر «عشقنامه» کیمی یازیب. بو«عشقنامه لرین» ان گـؤزلی اولان «لیـلی و مـجنون» دونـیادا چـوخدور. امـاان یاخشی لیلی نی و مجنون صورتینی گنجه‌لی نظامی دن سونرا بغدادلی فضولی یارادیب. هرایکی لیلی و مجنونون تاریخی ـ جوغرافی وطنی عرب عراقی بدیعی وطنی آذربایجان اولوب. «جگر سوز» غزللری نه اینکی یازماغی، حتا اونلاردان توپلو، چلنگ هؤرمه‌یی ده شاعیره گؤزه‌للر سفارش وئریبلر. روایته گؤره ایکی تورک و فارس یوانی یـاراتـماغا اوندان ایکی تورک و فارس گؤزه‌لی وعـده آلیب. هـرایکـی گـؤزه‌ل هـمین دیـوانـلاری شاعیردن عشق موضوعسوندا و هره‌سی «اؤز آنادیلینده» طلب ائدیب:

«دلبر لرین تفکوره یوخ تابی اونلارین سئودیکلری فقط غزل عاشقانه دیـر»

«عشق بئشیگینده پاکلیقلاتربیه‌له‌نن «فضولی قبر ائوینه ده» گؤزه‌لین» سوراغـینا گـئدیر، «گؤزه‌ل» قامتیندن کؤلگه، دیری ایکن وجودونون اؤلرکن مزارینین حسرتینه چئوریلیر: «اگر سئوگیلیمین آستاناسیندا جان‌دا وئرسم، مزاریم اوسته قبیرداشی قویمایین، قویون مینم قبریمه او سـرو تـامتدن کـؤلگه دوشسـون «تـورک شـعرینی فـضولی ن اولکـی و سونراکی دؤرلره آییرماق اولار. همین دورلر آراسینداکی فرق ملی ـ مـعنوی و بـدیعی

فلسفی فیکرین تاریخینده فضولی نین شاعیر متفکر خدمتیندن یارانمیشدیر. محض فضولی‌دن سونرا شعرین و بدیعی فلسفی فیکرین تاریخینده چوخ «چتینلر آسانا چئوریلمیشدیر.» شاعیر اونلاری دقیق معین ائتمیش، حل ائتمگی قارشییا مقصد قویموش و هر دفعه ده بو یولدا اؤزونون بؤیوک اینامینی عینی حرارتله تکرار ائتمیشدیر: «منده توفیق اولسابو دشواری آسان ائیله‌رم.»

«لیلی و مجنون» ون مناجاتیندا شاعیر «دشواری آسان»، «یوخووار» ائتمگی تانری خصلتی حساب ائدیرویازیر:«ای واری یوخ ائیله ین یوخووار.» بس فضولی هارادا «واری یوخ، یوخو وار «ائله ییب، آسانی «دشوار»، «دشواری» اسان ائله ییب؟
چتینی آسان ائتمکده فضولی هنرینین ان محتشمی شاعیرین تورک دیلی قارشیسندا خدمتکاری دیر.

شعرده و نثرده تورکجه‌نی ده شرقده حاکیم ائلیتا (سئچگین) دیل سویه سینه قالدیرماق فضولی نین شعورلو ـ نظری شکیلده قارشییا قویدوغو و عملی شکیلده سوناقده‌رحل ائتدیگی دانته، شکسپیر، پوشکین ایشی، ملی ادبی –تاریخی ماموریت بواولموشدور:

«ای فیض رسان عرب و تورک و عجم قـیلدین عـربی افـصح اهـل عـالم
ائـتدین فـصحای عـجمی عـیسی دم من تورک زباندان التفات ائیله‌مه‌کـم»

ملی دیلین تاریخینده و طالعینده شاعیرین رولونو و ماموریتینی هله هئچ کس بو قدر دریندن باشا دوشمه میشدی. او، حتا ترجمه یه ده دیل مسئله سی‌نین حلی اوصولو کیمی گیریشیر، «حدیقة السعدا»نی اوناگؤره ترجمه ائدیریکی، حتا تعذیه مراسملری ده تورکجه اولونسون: «من اره نلرین همتی ایله بئله دوشونورم کی، کتابی تورکجه بیتیره جگم. «ان یاخشی اثرینی ان دوغما دیلده تورکجه یازیر «لیلی و مجنونو»، عرب توریاغیندا، عرب سوژه‌سینی تورک دیلینده قلمه آلیر! بو ایکی قات، اوچ قات دیل هنری ایدی. آخی بو واختا قده‌ر مجنون ائله بغداددا ائله محض عربجه دیل آچمیشیدی. حتا گنجه‌ده ده بیزیمله فارسجانیشمیشدی. ایندی ایسه عرب دیللی مجنون، اؤزو ده عربستانین لاپ گؤبه یینده بیزیمله تورکجه دانیشیریدی! ... بورادا آرتیق نظامی ایله فضولی آراسیندا اویارلیق یوخ ... فرق باشلاییر! نظامی دوغما یورددا اؤزگه دیلده،

فضولی اؤزگه مکاندا دوغمادیلده یازیر! البته دوغمالیق و یادلیق یالنیز مکانلا باغلی آنلاییش دگیل، او، عینی سویه د ه زامانلاردا باغلی بیر آنلام دیر: صنعتکار هم تورپاق هم ده زامان آدلی ایکی مکاندا عینی واختدا، مشترک «بیتیر» و یاشاییر.

۱۲ ـ جی یوزاییلیک ده شعر ده فارس دیل مکانی حاکیم ایدی. ۱۶ ـ جی عصرده ایسه بوتون یاخین واورتاشرقده هم شفاهی، هم ده یازیلی بدیعی عنعنه ده عمومی بیر» تورک دیل مکانی «فورمالاشیر. بومکانین «مؤلفی» فضولی ایدی!...

بؤیوک فضولی ان بؤیوک ایشی تورکجه دیوان و «لیلی و مجنون» یازاندا گؤروب تصورائدین، او، تورکجه یازما یاایدی: تاریخ و شعر نه قدر کاسیبلاشاردی! نظامی‌نی و خاقانی‌نی تورکجه یازمیش فضولی‌یه نبزه‌تمک اولار. البته، فضولی (۱۶ ـ جی عصردن) اول فارسجا یازان نظامی نی باشا دوشمک اولار، اما فضولی دن/ دشوار آسان اولاندا/ سونرا تورکجه یازمایان تورکونه باشا دوشمک نه ده قیناماماق امکانسیز اولور.

نظامی تورکون تفکورو ایله، فضولی ایسه تورکون هم تفکورو، هم ده دیلی ایله اسلام مدنیت لری آراسیناکؤرپو سالدی. هرایکیسی رونسانس حادثه سی ایدی و دیللرین چیچکله‌ندیگی انتباه مدنیتی‌نین سجیه وی خصوصیتینی ایفاده ائدیردی.

البته، دونیادا مجنون بیرینجی دفعه نوایی دن سونرا تورکجه دانیشماغا باشلاییب و بوندان شبهه‌سیز فضولی‌نین خبری اولوب، یوخسا دئمزدی کی:

تورک و عرب عجم ده ایام هر شاعره ایدی بیرکام(؟)

شاعیره گؤره ابونواسا هارون خلیفه، نظامی یه ـ شیروانی عزیز، نوائی‌یه خوراسان شهر شاهی دقت یئتیرمیشدی. اما ایندی «او دؤر کئچیب ـ شعر رسمی یوخ اولوب ... بس ائله ایسه فضولی نییه، یئنه ده بیان ائدیرکی:

«لیلی ـ مجنون عجمده چوخدور اتراکده اؤل فسانه یوخدور»

مسئله بونداديركی، تورکجه‌نین اؤز داخلینده ایلک دیل تصنیفینی هله او واخت فضولی اؤزو آپاریر، تورکجه‌نی «روم ظریفلرینه» جیغاتایینی «ماغال تورکلرینه» عائد ائدیر، ختایی‌دان سونرا تکجه فارسجا و عربجه اولور. بئله‌کی، یوخاریداکی بیت نه سهودن، نه ده نوائی یه نابلدلیک دن ایره‌لی گلمیردی. فضولی آنلامیندا نوایی تورکجه‌سی هله «اتراکین» یوخ، «عجم»ین ترکیبینه داخل ایدی. عینی تاریخی ـ ملی ـ

ایشی، بدیعی ـ اخلاقی وظیفه‌نی نوایی جیغاتای ماتریالیندا، فضولی اوغوز تورکجه سی‌نین شعرینده گؤروردو!...

فضولی عمومیتله سؤزده، دیله مقدس، قدسی مناسبت بسله‌ییر، اونو «اوجا در گاهدان گلن فیض» حساب ائدیر: «عالم صدفینده انساندان قیمتلی بیرگوهر گؤرمه‌دیم و انسان گوهرینده ایسه سؤزدن شرفلی بیر جوهر تاپمادیم.» اودورکی، شاعیر بدیعی بیچیمی، اوسلوبو، وزنی ودیلی‌ده گؤزه‌للیکده نازنین و معشوقه، جانان و فکل سویه‌سینه قالد یریر، سؤزو دیریلیگین، انسانین اؤزوایله برابر لشدیریر:

جان سؤزدور اگر، بیلیرسه انسان   سؤزدورکی، دئییرلر اؤزگه دیر جان...

فضولی نین قدیم تورک دونیاسیندا محض سؤزله یئنی‌دن یاراتدیغی واحد بدیعی مکان ایندی ده داوام ائدیر. بوتون قافقازدا و اورتا آسیادا، بالکانلاردا و کیچیک آسیادا ماهنی‌دان، موسیقی‌دن، دینی مراسیمدن توتموش مکتب درسلیگینه، حیاتا، معیشته، مسجده، میخانه‌یه قدر هر یئرده بو ثابت دیل مکانی حس اولونور، یاشاییر، گوجله‌نیر.

بئله جهانشموللوق ـ فضولی نین مدنیت تاریخینده بیزیم ملی معنویاتین مضموندا و فورماسیندا توتدوغو یئره ده عایددیر: موسیقی دن، رسمدن فلسفه‌یه اخلاقاقدر!

بدیعی دیلدن سونرا فضولی‌نین حلینی آسان ائتدیگی نوبتی مسئله «زامان و نظم»، «دؤران و من» موشکولدور. او، ائله زاماندا و مکاندا یا شاییرکی، بورادا آداملار «دؤرلر گوله‌خحار، لعه‌خاره»، «دؤران ایسترکی، خاراولانظم، بی‌عزت و اعتبار اولا نظم. من منتظرم وئره‌م علاجیم، بیمار ایسه ائیله‌ییم علاجیم... «انشاالله‌کی غالبم من!».

لاکین فضولی دونیاگؤروشونده زامان و دؤران اؤز تاریخی و اجتماعی دقیق لیگینی هئچ ده آخیرا قدر قورویوب ساخلامیر. بوشعرده زامان و مکان بعضاً بیر چرچیوه کیمی اؤز عنعنه‌وی سرحدلرینی ایتیریر. مناسبت لرین سهمانی انسانلا بیریوخ.... اوچ دونیا آراسیندا ایزله نیلیر. قهرمانی واقعی اجتماعی مانعه‌یوخ، کائناتین اساسیندا دیریلیگین نطفه سینده گیزله‌نن ضدیت. پارادوکس خوشبخت اولماغاقویمور. مسئله‌نین بئله کلی قویولوشوندان انسان طالعی نین و فاجعه سی‌نین توتومودا عینی نسبتده آرتیرکی، اکسیلمیر. شاعیرین اؤلوم ـ حیات فلسفه‌سی و فاجعه‌تعلیمی «لیلی و مجنونون» نمونه سینده خصوصیله قاباریق و عیانی گؤرونور.

منظومه فاجعه‌ایله باشلاییر، فاجعه‌ایله ده قورتاریر. لاکین بو فاجعه لردن ایکینجیسی داهابؤیوک و عمومی دیر: مقدمه‌ده قهرمان، سوندا مؤلف آغلاییر! داها دو غروسو، بیرینجی فاجعه ده قیس آغلایا ـ آغلایابو دونیایاگلیر، سونونجو یولا سالیر! بس «بؤیوک فاجعه» نه واخت ـ قیص دونیایا گلنده یوخسا.... مجنون دونیادان گئده‌نده باش وئریر؟ ـ یوخ، فضولی ان بؤیوک یاسی دونیایا گلنده یوخ، دونیادان گئده‌نده توتور! دونیالارین فلسفی دوزومونده، کائناتدا حاکیم سلسله مراتب چوخ عالی بیریئر «بودونیا» یا وئریلیر. اونون گؤزیاشی دا، فاجعه‌سی ده معنوی دگردیر و ائله بوناگؤره ده غم فضولی نین ان بؤیوک ثروتی دیر. اؤزونون او دونیایا، ابدیته حقینی ده انسان بو دونیادا قازانیر. نهایت بورایاگئنیش فلسفه بیرآنلام کیمی عشقین ده سلطنت ینی داخل ائتمک لازیم دیر.

پیغمبرلرین سونونجوسو ـ محمد پیغمبر (ص) عاشیقلرین سونونجوسو محمد فضولی دیر.

دها دوغرو سو، بوتون نوعلرین ان بؤیوک عاشیقی، اؤزونه قده‌رکی لرین، اولکی لرین هامیسی نین مجموعو دور. بوتوولوکده شعرین و بشرین عشق تاریخینی او، تک اؤز عؤمرونده، شخصی ترجمه حالیندا یاشاییر:

مجنون اودا یاندی شعله آه ایله پاک، وامق سویا باتدی، عشقدن اولدو هلاک

فرهاد هوس ایله یئله وئردی عؤمرون، خاک اولدولار اونلار، منم ایندی اؤل خاک

صحبت فضولی شعرینده طبیعی اولاندا ایلاهی اولان آراسینداکی فرق سویه سینده صنعتله فیکر، تاریخله شعر آراسیندا فرق، سویه سینده یالنیز بو زامان اونو موهوماتدان علم سویه‌سینه قالدیرا بیلرسن، شاعیر دؤرونده کی معین ـ تاریخی آداملارین ـ عادی دونیا و معیشت سئوگیسینی تانری، ادبیات و مطلق عشق سویه‌سینه یوکسلتمک ایسته ین للرین کلاسیک، تاریخی رومانتیک سیمالارین یارادیر. بو معنادا منظومه ده نه ایکی حقیقی لیگین و حیاتی لیگین، حتا تاریخی لیگین سویه‌سی علمی صحبت موضوعسو اولا بیلر و تأسف ائدیرکی، «لیلی و مجنونا» تاریخی لیک باخیمیندان نظر سالان تدقیقات / «صوفیزم و صوفی‌لر حیات دا و ادبیاتدا» پروبلئمی /یوخدور.

قارشیمیزدا صوفیزم کیمی عالی، ایلاهی شعر ماتریالیندا خام مالی ندا ـ تعلیمده اولماسیندا فضولی نین تانرییا ان بؤیوک محبت اعترافی اونون آللاها، پیغمبره، امامل را

یازدیغی توحید و مناجاتلار قطعه و رباعی‌لر دگیل، آدم ـ حوا احوالاتینا، نوح ون ماجراسینا، سلیمان پیغمبرین قوشلار و حیوانلارلا آشنالیغینا، انسانین حیاتینا و معجزه لرینه، خضرین دیریلیک سویونا... ایـنانماسی دادگیل. حتا «حدیقةالسعدا» و «مطلع‌الاعتقاد» دا دگیل، «لیلی و مجنون» ون اؤزو دور.

شبهه سیز، معین حدود لاراشاعیر شریعت احکامینی قبول ائدیر: امامتین وجود و ضروری دیر. چونکی اسلامین یاشاماسی اوچون شریعت احکامی داوام ائتمه لیدیر.» لاکین بونونلاکفایتلنمیر و اؤز تانری فلسفه‌سینی اصلاً بوندان عبارت ائتمیر. اسلامی عرفان کیمی ـ علمله وحدتده مقدس ساییر و اوجاتوتور.

آللاه ـ وارلیغین فوقونده دیر. فضولی، مجنون، لیلی ... هامیسی ابدی دونیاداکی آللاهین فانی دونیاداکی روحو، ذره‌سی دیر. و مجنون آللاهین نورونون، ذره سینه یوخ.... اؤزونه قووشماق ایسته ییر! غیرثابت گؤزه‌للیگی ابدیته، ثابته دگیشیر. آخی لیلی اؤزوده آللاها جان آتیر، بؤیوک وصالی وحدتله، کل ایله کل اولماقداگؤرور:

روحوم کی بدنده دیر سنین دیر — هر نشئه کی منده دیر سنین دیر
گنجینهٔ حسنونه امینم — سنسن سببیم کی نازنینم
یارب مدد ائت کی بو امانت — محفوظ اولا تا دم قیامت.

تک تانری نین یوخ، مجنونون سیماسیندا دا «معشوقون» کیم اولدوغونو بیزدن داها اول و داها درست لیلی درک ائدیر: مجنونا لیلی دن درست قیمت وئرن منصف اولار؟ بئله ادعالی و وولقار ادبیات شناسابوندان سونراگره‌ک راست گلمه یک:

اولدوم نئجه اولدوغوندان آگاه — خوش مرتبه دیر بو، بارک الله
حالا منه روشن اولدو حالین — معراج حقیقت کمالین
یارب منی ائت فنایه ملحق — کیم راه فنا ایمیش ره حق!

بونلار هامیسی واقعی آداملاردیر، ایستکلری ده حقیقی دیر. تانرییا قووشماق ایسته‌ین یئر آداملاری دیر. اونلاری دا قویاق بیر کنارا، گؤره‌ک فضولی اؤزو بو باره‌ده نه دئییر.

بیر پاک ایدی کی، بو افسای پاک (؟) — نقاش ایدی نقش دن مرادی

هرایکی عاشیغین نقشدن مرادی ـ نقاش، لیلی‌دن مرادی تانری ایمیش ایفاده اولونان

معنا، حکمت نه دیر؟

شاه اهلینه قـرب حـاصل اولدو دریا سینه قطره و اصـل اولدو...

دئمه‌لی فضولی و مجنون ـ هر ایکیسی عـینی بـیرایشـیغین، عـینی تـانری نـورونون عاشیق لری دیر. تانری گؤزه لدیر. سون مرحله ده اونلار ایکیسی ده نورو، گؤزه للیگی لیلی ده تانییر ولیلی ده سئویولر.

لیلی تمناسی ایله اویانان عادی سئوگی تدریجله تانری عشقی مقامینا قدەر یوکسه‌لیر! کمال کسب ائدیر، لیلی مجنونا، ایکیسی بیرلیکده ایسه فضولی‌یه و بیزه حقه یئتمکده، آللاها قووشماقداکؤمک ائدیر! بئله قووشما مقامیندا، وصال دمینده مـنظومه بـیتیر. حیات و افسانه، طریقت و حقیقت، فضا، آللاه سـلطنتی و یـئر اثـر ده بـئله قـاینایب ـ قووشور. بئله وحدت، بئله بوتوولوک تشکیل ائدیر و محض بو و وحدتی فضولی اؤزو اثرده تصویر ائتدیگی عشق سرگذشتینه بیر سون، بیر یئکون کیمی ترنم ائدیر:

اظهاره گلیب رمـوز ـ وحـدت وحدتده تامام اولوب حکـایت

بلی، وحدت قدرکی، بوتون اوقات و مرحله‌لر بو یئگونه گتیریب چیخاران آهنگی، منطقی ایفاده ائدیر، تضادی یوخ! اونلارهامیسی بیر یئرده دیر. بیر سهماندادیر. عشقی تن و روح، جسم و جان، ات و کمیک (سوموک) عنصر لریـنه پـارچـالاماق دوز دگـیل، پارچالاساق فضولی یوخ اولار یئرینده قالار. وولقار ماکسیست علم و مئتودولوژی ایسه دوزیئتمیش ایلدیر بو وحدتی قطبلره پارچالاماقلا مشغول اولموشدور....

یوخ، صوفیزم بورادا، تول و پـرده شـرطی، مـجازی تـاریخ، دیـنی، فـلسفی مکـاندا دگیل /و فضولی ده میرزه فتحعلی کیمی سانسوردا اؤغرونماق اوچون حادثه‌لری شرطی ـ صوفی مکانا گتیرمه میشدیر، یوخ! شاعیر صوفیزمه بیر فلسفه و اخلاق کیمی اینانیب، اونـا مـخصوص ادراکـی وسـعتین، مـقیاسین گـوجونو اؤزونـون و شـعرینین گـوجونه چئویریب.

محلی اؤلچودن چیخماقدا، حادثه لره و دوشونجه لره دونیا، بشر، طالع، ادبیات انتها سیزلیغی وئرمکده تصوف فضولی‌یه کؤمک ائدیب، لاکین بوتون بونلارلا برابر، «لیلی و مجنون» فوق‌الفلسفه دگیل، کلاسیک صـنعت حـادثه سـی دیـر. صـنعتده ایسـه آرتـیق طریقتین چرچیوه‌سی پـارچـالانیر افـراطـلاری، اگـریلری و ضـعفـلری آرادان قـالخیر،

شعرین سونسوزلوغو باشلاییر. صوفی پیام «دیوان» دا‌ایک غزلدن باشلاییر و «دیباچه‌دن سونا قده‌ر عینی حادثه و حرکت ـ جانانه جان وئرمک «جریانی داوام ائدیر. بس بو «جریانین» مرحله‌لری نه دیر، هانسی دیر؟ آیریلیق دا هر غزل! شاعیرین هر شعرینده، هر بیت یئنی‌دن ایچدیگی نه دیر ـ تانری عشقیندن سونوناں می! بس دینله‌دیگی، زمزمه ائتدیگی نه دیر؟ رومی دن گلن نی دیر:

ای کـــــؤنول یـــاری ایســـته، جـــاندان کـــئچ!

جـــانی جـــانان دیـــله‌میش، وئـــرمه مک اولمـــاز ای دل!

ائـــده‌رسه تـــرک جـــان بـــی‌شک یـــئتر جـــانانینا عـــاشیق

خـــــوشنود دگــــــیلمی یـــم بـــو حـــاله ـ

کـــــیم، جـــــانی وئـــسرم، یـــئتم وصـــاله.

ســــــن قـــــاندان و تـــرک عشـــق قـــاندان

عشـــــق ازلی چـــــیخارما جـــــاندان.

کـــیم وئـــرسه جـــان یـــولوندا بـــودور مـــقدمین

«جریان» عینی اولسادا، یکرنگ دگیل، بورادا مرحله لر وار. ان عالی مرحله درک اولونان حق و قیقت دیر. بورادا دیالکتیکاوار. لاکین تضاد یوخدور. زیروه قطب‌لری بو دیالکتیکادا، آهنگی تشکیل ائدیر. بورادا عشق عیش، ایشیق، عاشیق، معشوقه‌وار، آما اونلار هامیسی عینی کؤکدن و عینی فلسفه‌دن، منشأدن دیر. اودورکی، فضولی یه مناسبتده مسئله‌نی «یا او، یادا بو «شکیلده قویماق اولماز! رابله ده جسمانی، حیوانی احتراص «ویس و رامین» ده، نظامی ده، بوککاگیودا... عشق آنلامی‌نین اساس ترکیب حیصه‌سی دیر. فضولی ده محض صوفیانه شعرین و دونیا دویومونون ایشلنمیش بدیعی موزاییکی دقت هده سینده دورور. وظیفه همین آیده نین اوتالایق هر طرفلی علمی ـ اخلاقی قیمتینی وئرمگه حاضیر اولماقدان گئدیر. هر حالدا فضولی اؤزو صوفی بیلیگی ایله زنگین لشن دونیا دویومونو، مدریک لیک، اونون یوخلوغو ایسه جاهیللیک علامتی ساییلیر:

نـــه بـــیلیر اوخـــومایان، مـــصحف و حســـنون شـــرحـــین

یـــــئره گـــــؤیدن نـــه اوچـــون ائـــندیگینی قـــرآنـــین؟

یا خود:

بـــــــی‌خبر لر شـــــــربت راحت بـــــیلیرلر بـــــاده‌نی

بـــیز حکـــیم وقـــتیز، اونـــو تـــؤکموشوز ان بـــیلمیشیز...

بو «بی‌خبرلرین» سیاهیسینه بعضی ادبیات شناسلاری داد اخیل ائتمک لازیـمدیر. ائله اوناگؤره ده شاعیر فلسفی باخیمدان وارلیغی بوتووو لو خـمالارا (؟) پـارچـالامیر، بشری ـ تانری مقامی ندا، تانرینی ایسه بشرین حسنونده تـصویر ائـدیر. انسـان بـورادا تانریلاشیر، تانری بشری له‌شیر. یئرگؤیه قالخیر، گؤی یئره ائندیریلیر، اسطوره سـنده، علمه و عکسینه، قاریشیر، فضولی محض بو افراطلاردا، بئله تضادلاردا و «اگـینتیلرده» شاعیر کیمی داها تام و قاباریق دی. بـوافـراطـلاردان تـمیزله سک فـضولی یـوخ اولار، یئرینده واقف قالار.

صاف، تمیز فلسفی، ایلاهی صوفیانه عشقین فضولی ده بیر بؤیوک سوسیال معناسی داوار. مطلق تانری سئوگیسی بورادار یا دولودونیایا جاهل زامانا، ناقص گـئرچک لیگـه جانشین دگیلدیر ده نه دیر؟ مقصد آیدینیدیر: بو ایدئال زمین دونیانین ایدئالدان اوزاقلیغی گوزونور. گؤروننده درک اولوناندا ایسه آرتیق ناقص‌لیک کامل‌لیگین آستاناسی اولور، اونا «گئچیر» مرحله سی دئمک اولور. شاعیر «ایچ دونیادان ظلمتی فووور» ودئییرکی، «عشق علمدن، تانری عاشیق لیگی قورو عبادتدن اوستوندور!»

عموم بشری لیک اؤزو تصوف دونوندا هم ده عموم کائنات، فضایی مـقیاس آلیـر، ایلاهی لیگی ده اؤز ترکیب معناسینا داخیل ائدیر. کامل لیک یولونو کئچن قاضی، اره‌ن، شاهید، مرشد اولور. بیر شرکیمی ناقص لیک کومپلئکسی کؤکوندن رد ائدیلمیش اولور. صوفیزم بوتون بونلاری عشقله، قرویدیزم «عیش له» ایضاح ائدیر.

ایلاهی عشقین آشکار اوستونلویووار. مگر بو اونداان اولکی لریندن کیجیلیگی دیر؟

ایلاهی و فطری ـ طبیعی باشلانغیجین وحدتی و مبارزه‌سی ایدیاسی، رند و زاهـد آراسیندا مکالمه، اصلینده اونون تکجه بیر اثرینده گئتمیر. یوخ، بـوتونلوکده شـاعیرین شعری، اوچ دیوانی وحدتده تئله بیر مکالمه دیر، اوچلوکدور و بو معنادا، حتا «لیلی و مجنون» دا «رند و زاهـد» یـن داوا مـی‌دیر. بـومکالمه لردن چیخیش ائـده‌رک فـضولی سیماسینی و شعرینی بیر ـ بیریندن آیری ایکی قطبه ـ «ریا ائوی‌نین زاهـدینه» و «خـطا

میخانه سی نین رندی» رولوندا ایکی فضولی یه آییرماق ساده‌لوحلوق اولاردی.

بلی، فضولی ائله یئروار، تانرینی ائله یئر ده وار گؤزه‌لینی تصویر ائدیر. فارسجا بیر غزلینده ابدیتین یوخ... «بیر گئجه‌نین عشقی نین وصفی» قلمه آلینیر: «وصلین منه نوروز گئجه‌سی اولدو میسر» یا خود: «فیدان صفتی‌نین قیرمزی دوندا» تصویرینی آلاق:

قیرمیزی دوندا اوقامتله سن، ای حوری غدار

یا خود، گؤزه‌لین هم تصوف همده عادی «جامه‌دن چیخدیغی» دیگر غزل:

«قــــیلدی اول ســــرو ســــحر نــازیله حــماما خــرام،

شــــــمع روخســــاری ایــــله اولدو مــــنور حــــمام

گــــــــؤرونوردو بــــــــدنی چــــاک گــــریبانیندان،

جــــامه‌دن چــیخدی، یــئنی آیــینی گــؤستردی تــمام.»

یا خود، «بیرجه یئر ایسته، فضولی بو عزیز عؤمرونده، هر وناسیز گؤزه‌له عشقینی اظهار ائله مه یه ـ بوسطیرلرده آرتیق فضائی، یوخ... گؤزه‌للیک ذره‌لری وار.

عادی یئرقادینی‌نین فضولی ده حتاعادی، علمی تفسیری ده‌وار: «قادین نه دیر؟ کیشی نین معیشت فیکرینین اوستادی. هر کیمین کی، آروادی یوخ دور. دونیا ایشینده تنبل دیر «(رند و زاهد). «اولاد قویان قویار هم آد» ـ بو دا عادی معنادا سؤزلردیر. اما فضولی آنلامیندا حیات مگر یالنیز بونلاردان می عبارت دیر؟ شبهه سیز یوخ!

روحون و بدنین احتیاجلاری تامام آیری ـ آیری شئی لردیر، بیر ـ بیرلرینی نه رد ائدیرلر، نه ده اونلاری ـ بیر ـ بیرینه قارشی قویماق اوچون.» فضولی عشقی اونداندیر یا بوندان؟ سنتی و احکامچی قریفومانا اساس وئریرلر و آیدین مسئله دیرکی، نه شعرده بدنه، وجودا خدمت ائله‌ییر، نه ده فضولی «وجودون احتیاجلاری ایله مشغول اولور.

حیاتدا روحلابدن آراسیندا آهنگ یالنیز بیردفعه پوزولور: بدنی (قفسی) روح ترک ائدیب اوچاندا، سماایله، نورلا وحدته قوووشاندا!... شاعر ـ اضطرابی ایله جسمانی، اؤلوموایله روحونو قفس دن آزادئدیر.

داها دو غروسو، شاعیرین اضطرابی حیاتی نین، روحی اضطرابی نین تظاهر و ایفاده شکلی اولور.

یالنیز اوره‌یی آللاها باغلایان تئل انسانی توریاقدان آییریر و انسان یئرین دیبینی

کورامالا، ایلبیزه، سوخولجانا تحویل وئریب اؤزو یاری یئر، یاری سماء ساکنی اولور. محض باشینی یئردن، قالدیریب، اولدوزا، آللاهاگویاشه توتابیلمکده علم ـ ادراک فنی کیمی عشق، محبت حیرت اونایار اولور. فضائی گمی دن، راکئت‌دن اول شعر، فلسفه انسانی فضایا قالدیریر. غافلین روحو، یالنیز نادان و قاپالی قفسدن ـ وجود دان خلاص اولاندان سونرا، عاقلی روحو ـ باطنده، وجود داایکن ده سماداقاناد چالیر و معجزه گؤستریر. فضولی نین اوچ «دیوان» یندا و «لیلی و مجنون» وندا دونیوی لیگه نووه صوفی سمبولیکا یا ایسه قابیق رولو وئرن «علمی» تصنیف دقیق دگیل، بورادا عنصردن یوخ، مفکوره دن فلسفه‌دن صحبت گئدیر.

ایلک دفعه یسوی نین صوفیزم‌دن دولدور دوغو و هله «جوجوق خلقه امریکله ایچیردیگی» شرابی فضولی بارداقدان سوزوب جاما دولدورور و اونو ابدیتله، ایکی دونیاایله خومار و مست ائدن وحدت و عشق شرابی کیمی بیزه ده‌نوش ائتدیریر! فضولی نین هئچ بیر شعرینده بو عالی «خومار» دان آییلیب دونیایا بقال و دلال، زاهد و واعظ گؤزو ایله باخماق تهلکه سی یوخدور:

وارفیکرین، یوخ غمیم چکمک نه دیربیرجام‌ایله بیخبر قیل کیم

مـــــــانا بـــــــیر اولا یـــــــوخلوق، وارلیــــــق

«جام می» ین تسبئح‌دن، صوفی‌نین عادی دین‌بازدان اوستونلویو بو ایدی و اوناگؤره شاعر: «کؤنول تا وارالینده» جام می تسبئحه ال وورما» دئییر.

ان قاراکفرو ده، شیطان نفسینی و طاماهینی دافضولی اؤز غمینده/ غصه سینده یویوب تمیزله ییر. آللاها سحر خدمتینه فضولی دا دورور. عابد ده واعظ ده: مقدس لیگه، دوغرو یولدا هانسی داها اوجا مرتبه ده دیر؟

فضولی «دیوانی» دا معنوی مسجد دیر، محراب دیر، آللاه ائوی دیر. آللاهین آدی یوخ، اؤزو، روحو بوردا ساکن دیر!... بو محراباگیریب تمیزلیک، فضولی نین «وحدت شرابی» ندان ایچیب، بو عشقی حکمونه، روحو گوجونه ایناناماق غیر مومکوندور. آرتیق بئش یوز ایلدیرکی، مقدس‌لیک فضولی‌نین شعر محرابینا داخل اولوب و محض بورادان تانری اؤزو بیزیمله صحبت ائدیر. ایلاهی ایشیقلی، مقدس روحون قیزاران دان یئری معنوی اعتراف و توبه‌نین ابدی مکانی بیزیم اوچون یئنه ده فضولی دیر...

متن سخنرانی جناب آقای دکتر علی‌اکبر ولایتی
وزیر محترم امور خارجه در کنگرهٔ بزرگداشت ملامحمد فضولی

بدایع اندیشه‌های شیعی در آفرینش ادبی ملامحمد فضولی

دکتر علی اکبر ولایتی

شعر شیعه دارای عناصری است که بی‌شک می‌توان پژواک فریادها و تلاطم‌های باشکوه و مطنطن تحرکات شیعی‌اش خواند و شاعران شیعه نیز همانند دیگر دادخواهان و منادیان این اندیشهٔ ناجیه از شاخصه‌های همگونی، مانند اعتراض، مظلومیت‌ها و شهادتها برخوردار است.

در تاریخ نهضتهای اسلامی ـ که البته از بستر تفکرات شیعی برخاسته است ـ به شاعرانی برمی‌خوریم که جستجو دربارهٔ احوال و آثار آنان به مثابهٔ یک شاعر در تذکره‌های ادبی بی‌نتیجه می‌ماند، حتی تا جایی که دست کم مطابق سلیقهٔ تذکره‌نویسان «نامش فلان و موطن ومولدش فلان و له ایضاً» نیز از آنها دریغ شده است.

تحقیق و تدقیق این لایه از شاعران و گویندگان متعرض و معترض در میدان پرآشوب تاریخ ادبیات آنچنان پیچیده و صعب است که باید با شیوه‌های دقیق و نوآئین صورت پذیرد. غالباً شاعران شیعه را یا از سرجهل و یا از راه تجاهل به فرقه‌های صوفیه مربوط کرده‌اند که بدین نمط باب مذاکره را برای همیشه دربارهٔ آنان بسته دارند. یکی از این

شیوه‌ها که شاعرانی از این دست را در هاله‌های غبارآلود رازآگین پنهان می‌کند درشت نمایاندن وجوه غیر مهم و بعضاً ساختن سیمایی مجعول و پرداختن چهره‌ای مقلوب است، که این ظلم اخیر دربارهٔ شاعر مورد بحث رفته است. در جوامعی که اغلب بی آنکه بالای ادبی شاعر به طوری بکر و عریان نمایش شود با اعمال پژوهش‌هایی، شخصیتی دیگرگون از او ساخته شده و به جای نمایش سیمای اصیل عناصر فکری شاعر فقط به تفضیل و تفصیل رویه‌هایی مانند صناعات شعری و زبان شعر و سبک ادبی او پرداخته‌اند. حتی چنانکه برادران جمهوری آذربایجانی ـ به ویژه مستحضر و آگاهند در نامسلمان و بی‌دین بودن آن شاعر ولایت سعی‌های بیجا ورزیده‌اند. در حالیکه فضولی بیش از آنکه در بند صورت و شاکلهٔ شعر خویش باشد به تأمین محتوای شعر برآمده است چندانکه گوید:

چون خاک کربلاست فضولی مقام من — نظمم به هر کجا که رود حرمتش رواست
زر نیست سیم نیست گهر نیست لعل نیست — خاک است شعر بنده ولی خاک کربلاست

او در شعر خود تمام ویژگی‌ها، صفات و حتی ابتلائات شیعه را برشمرده است. مگر نه این است که اهل ولایت همین به جرم! ولایت و دوستاری و پیروی عترت آماج ستیزه‌های بی‌رحمانه گردیده است. فضولی اشعار خود را به مثابهٔ تاریخ سرگذشته‌های شیعه قلم زده است:

زهی سپهر ولایت که در ولایتها — ولایت تو چو خورشید و ماه مشتهر است
نشان داغ وفایت به سینهٔ احباب — به دفع تیر حوادث نمونهٔ سپر است
هزار شکر که در سلک خادمان توام — همین سعادت من بس که قدرم این قدراست

ویژهٔ سلسله از شاعران مورد بحث است. چنانکه اعتراض و عصیان در برابر سلاطین و حکام جائر در متون و نصوص توصیه شده و تاریخ تحرکات اسلامی پیشتاز بودن شیعهٔ آل عبا را اثبات می‌کند شاعران شیعه نیز در این راه به شیوه‌های گوناگون از سنت و سیرهٔ امامان خود تاسی جسته‌اند و نازکارای فاخر شهادت و مظلومیت را به تن و جان شیفتهٔ خود کشیده‌اند گاه مانند سید «عمادالدین حسینی نسیمی» سلخ شده‌اند و گاه مانند فضولی در دورهٔ خود مبتلای فاقت‌ها گشته‌اند و در دوره‌های بعدی معرض تحریفات آمده‌اند. اما اینچنین اوراق طلایی شعر مقاومت شیعه را رقم زده‌اند:

ما خاک‌نشینان سر کوی بلائیم　　ما را نتوان داشت به هر سفله برابر
ما آینه داران بد و نیک جهانیم　　گرنیستی آگه بگشا دیده و بنگر
خم یافته در خدمت ما قامت گردون　　پرگشته زآوازهٔ ما دهر سراسر
ما راتبه خواران درِ آل رسولیم　　عمریست که این راتبه داریم مقرر

او سالوس پیشه‌گی و دین‌فروشی حکام فاسق وقت که غاصبانه به مصطبهٔ خلافت مسلمین نشسته بودند به صراحت افشاء می‌کند و به عنوان کسی که خود در خاندانی عالم تربیت یافته (ملاسلیمان مفتی حله «کاتب چلبی ـ کشف‌الظنون») و بنابه اعتراف ارباب تذکره و به اقرار شخص شاعر، صاحب محضر درس فقه و کلام اسلام بوده و با آفریدن اثری ممتاز به نام «مطلع‌الاعتقاد» در علم کلام پایهٔ علمی خود را نیز به اثبات رسانیده به اعتراض علیه آن اسلام پناهان دروغین برخاسته است:

خویش را کرده‌اند داخل آل　　با وجود هزار خبط و خطا
رخنه‌ها می‌زنند بر اسلام　　ز خدا و زخلق بی سر و پا
خلق را مرجع امور شوند　　حکم رانند مقتضای هوا
حکم‌های خلاف شرع کنند　　در هوای زخارف دنیا

این آزادگی در آینهٔ شعر فضولی چندان تلالوئی یافته که شاید به جرأت بتوان فضولی را از زمرهٔ بیرقداران شعر مقاومت ادب فارسی و ترکی و عربی شیعی به شمار آورد.

او در دوره‌ای که برخی از علمای عصر از تشکیلات اوقاف دولت عثمانی مستمری می‌گرفتند به گواهی‌نامه‌های خود به اشخاصی مانند مصطفی جلال‌زاده چلبی، یا نشانجی پاشا و دیگران که مشهورترین آن نامه‌ها همانا (شکایتنامه) است، از فساد آن دربار یاد می‌کند و می‌گوید: ***سلامشان کردم از اینکه رشوه نبود نگرفتند.***

و در جای جای اشعار جاودانهٔ خود به این تعرضات پرداخته است:

پی تقلید خاص و عام مرو　　خدمت شاه و شهریار مکن!
منت نمی‌بریم پی روزی از شهان　　جامی به منت ار بدهد جم نمی‌خوریم
نیست ملک سلطنت را اعتباری پیش ما　　شاهبازانیم صید مختصر کم کرده‌ایم

حکیم متاله و شاعر شامخ ملامحمد فضولی دفاع از ولایت را در سخت‌ترین شرایط سیاسی فراموش نکرده و در مقیاس حکومت‌های وقت با خریدن خطرات، افکار خود را بیان کرده است. با وجود اینکه از ابتدای قرن دهم هجری تا سال ۹۳۶ که به اجماع

محققین سال درگذشت فضولی است ـ حکومت عراق گاه از سلطه و سیطرهٔ صفویه بدر آمده و به ممالک عثمانی ضمیمه شده است، شاعر درست در اوج سلطنت سلطان سلیمان قانونی با سرودن مثنوی بلند (بنگ و باده) باده را به مثابه مجازی، مردانگی ممثل شاه و بی هر ملاحظه از شاه اسماعیل صفوی به عنوان پادشاهی شیعه نام برده و او را از اینکه جمجمهٔ شیبک خان را جام ساخته است می‌ستاید و به ذمّ و هجو سلیمان عثمانی می‌پردازد:

باشد این مدح شاه اسماعیل

او کی باشلار زماندا بزم فراغ — پادشاهلار باشیندان ایئلر ایاغ

مجلس افروز بزمگاه خلیل — جم ایام، شاه اسماعیل

اوندان آسوده دیر غنی و گدا — خلد الله ملکه ابدا

فضولی حتی از زیستن در آن محیط نیز که به کام و مراد آرمانی‌اش نبوده اظهار دلتنگی کرده و دل در هوای سرزمین آرمانی‌اش داشته است:

بغداد را نخواست فضولی مگر دلت — کاهنگ عیش‌خانهٔ تبریز کرده‌ای

فضولی برغم ستیزه‌هایی که با سلاطین و مخالفان افکار مذهبی خود داشته آرزوی ظهور منجی اصل را نیز همواره ورزیده و در کنار مبارزه و قیام انتظار را نیز سرلوحه نموده است:

وقتست که شام غم هجران بسرآید — در باغ امل نخل تمنا به برآید

ماه غرض از مطلع امید برآید — در ظلمت شب مژدهٔ فیض سحر آید

از برج و بال اختر طالع بدر آید — در آرزوی وصل دعا کارگر آید

دلدار سفر کردهٔ ما از سفر آید — ای ذره‌ای از خاک درت طینت آدم

وز دولت پابوس تو آن خاک مکرم

تشریف امامت به وجود تو مسلم — ذات تو به مجموعهٔ موجود مقدم

ای بنیهٔ عالم به تولای تو محکم — تا هست زعالم اثر بنیه به عالم

مشکل که وجودی ز تو پاکیزه‌تر آید

در پایان مراتب امیدواری خود را از پژوهشگران حق پوی در راه نمایاندن سیمای اصیل فضولی ابراز کرده و شاعران را به پیروی از این سلف پاک فرا می‌خوانم.

والسلام

فضولی و جامی
از جمهوری آذربایجان

یازان: دوقتور نوشابه آراسلی

کلاسیک آذربایجان شعری‌نین داهی اوستادلاریندان اولان محمد فضولی‌نین اؤلمز صنعتی شرق بدیعی فیکری‌نین ان گؤرنال نائلیتلری ایله یاخیندان باغلی اولوب تورک، فارسی و عرب دیللرینده یاراتان زنگین ارثی احاطه ائدتک‌له‌ده بحیه‌له‌نیر.

دونیا مدنیتی‌نین بیر چوخ ساحه‌لری ایله یاخیندان تانیش اولان بؤیوک شاعر اثرلرینده مشهور فیلسوفلارین آدلارینی چکمیش، هند یونان فلسفی فیکری‌نین مختلف جریانلارینین مناسبتی‌نی بیدیره‌رک اؤزونه قده‌رکی اجتماعی ـ علمی دؤشونجه‌لردن متفکر بیر صنعتکار کیمی دانیشمیشدیر. فضولی ارثی بو باخمیدان ایزله فیلرسه اونون احمدی شیخی: جلیلی، نظامی کیمی تانینمیش تورک شاعرلری‌نین آدلارینی ائله‌جه‌ده سلمان ساوجی، حیرتی، کاتبی و باشقالاربنی ساده‌جه خاطیرلامایب بونونلا سؤز صنعتینه اولان دریـن احترامینین بیلدیردیگینی داهی سلفلری خاقانی، نظامی، خسرودهلوی، جامی نوائی یارایجیلیق‌لارینی کامل صنعت بیلیجیسی و دقیق سؤز صرافی کیمی دیرلندیر دیگینی گؤره‌ریک.

فضولی‌نین ترجمه و نطیره‌لری اثرلرینده تئز ـ تئز قارشیلاشدیغیمیز اقتباس و تضمین و تلمیح‌لرده اونون یاخین‌شرق شعری‌نین کمی نمایندلری او سییرادان جلال‌الدین

رومی، شمیمی، حافظ و باشقا قدرتلی صنعتکارلارین اؤلمز ارثی ایله باغلایان بحیه دی جیزگی‌لری دیر. بو باخیمدان فضولی‌نین گؤرکملی فارسی شاعری عبدالرحمان جامی ـ یه مناسبتی خصوصیله ماراقلی دیر.

فضولی علمی ـ فلسفی گؤروشلریندن تأثیرلندیگی جامی‌دن حساسلیقلا دانیشمیش اونـون شـعرلرینه یـازدیغی نـظیره و جـاوابـلاریندا بـؤیوک شـاعیری احـترامـلا خاطیرلامیشدیر.

او سلفی‌نین محمد پیغمبرین حدیثلری سئچدیگی حدیث اربعین آدیلا مشهور قیرخ حدیثین ترجمه‌سینده جامی آدینی احتراملا چکه‌ره‌ک اونو اوستادگرامی ئیله آنمیش اهل سلوک فقیه عالیم آدلاندیر میشدی. (اما بعد بو قیرخ حدیث معتبردیر. بلکه قیرخ دانه گوهر دیرکی اوستادگرامی مولانا عبدالرحمن جامی علیه‌الرحمه انتخاب ائدیب فارسی مترجم ائتمیش دئییر. فـضولی تـرجـمه‌نین سـونوندا جـامی‌نین شـخصیتی‌نین یوکسک لیگینی قید ائتمه‌سی اونون روحاً جامی ایله یاخین اولماسینی حیاتی ـ اخلاقی مسئله‌لرده جامی ایله لیرلشدیگینی آیدینلاشدیریر.

اثر اربعین اهل سلوک
قرب حق رتبه‌دین قیلر حاصل
او ماریزکیم فضولی مسکین
اولا بو اربعین ایله واصل

فـضولی قـصیده‌لرینده ده جـامی‌دن شـرق بـدیعی فـیکریندن اؤز یـئری اولان بیر صنعتکار کیمی بحث ائدیر. خـاقانی شـیروانـی‌نین قـصیده شینیه‌سینه نـظیره اولاراق یازدیغی انیس‌القلب اثـرینده خـاقانی اثری‌نین مـعنوی احـاتلیق اوچـون تیکیلن بینایا بنزه‌ده‌رک جامی‌نی ده بو بینانین اساسینی قویانلار ایچرسینده خاطیرلاییر. ئینه هـمین شعرده اونون جلایر روح آدلاندیران قصیده شیمیه‌سی باره ده یازیر:

زکان طبع پولادی بیرون آورد خاقانی
سوی دریای هند ارسال کرد از سوی شروانش
به استادی از آن پولادی خسرو ساخت مرآتی
روی سوی خراسان کرد رز دهلی و ملتانشس

جلائی داد آن را جامی آنکه جانب بغداد

فرستاد از برای خادمان شاه مردانش

ترجمه: خاقانی طبعی‌نین معدنیندن پولاد چیخاراراق شیرواندان هند دریاسینا طرف گؤنده‌ردی خسرو اوستالیقلا او پولاددان گـؤزگی دوزلده‌رک دهلی و ملتان‌دان اونو خراسان طرفینه گؤنده‌ردی. جامی او گؤزگویه جلاوئره‌رک شاه مردانین خدمتچیلرینه چاتدیردی.

فضولی خسرو دهلوی‌نین «بحرالابرارینا» یازدیغی:

مادر هفته دوران که نفخ او ضرر است

نه گنج هفت در است اژدرهای هفت سر است

ترجمه: دورانین مظهرسی‌نین خبری شر اولان آناسی

ـ مطلع‌لی نظیره‌سی‌ده دیراکتیکی توتومو فلسفی بحیه‌سیله:

کنگر ایوان شه کمیز خاک کیوان برتر است

رخنه هادان کش به دیوارِ حصاردین در است

ترجمه: شاهین ایوان‌نین کیوان تورپاقیندان بئله اوجا اولان بورجلارینی دینین حصاری‌نین دیوارلارینا رخنه پیل.

بیتی ایله باشلانان جامی قصیده‌سیله شیر بعضی در قیتانچیلار بو قصیده‌نین جامی‌یه نظیره اولدوغونو قید ائدیر. آنجاق جامی اؤزو بو شعری خسرو دهلوی‌یه جاواب اولاراق قلمه آلدیغینی قید ائدیر.

همچو بیکر فکر خسرو زاده است از لطف طبع

در کمال خوبی این یک خواهر آن کیا خواهر است

ای بسا خواهر چو گردد جلوه‌گر

در جمال اکبر بود هرچند در سال اصغر است

ترجمه: خسروون بکارتلی طبیندن دوغموش بو شعر کامیل گؤزه للیگی ایله‌بیر باجی او بتریس (ینجی خسرودن شعری) باشقا باجی دیر. چوخ کیچیک باجی‌لار واردیرکی بنزه‌نن‌ده یاشجا کیچک اولمالارینا باخمایاراق گؤزه للیکد ده بؤیوک دورلر.

خسروون بحرالابرارینا جاواب یازان داهی اؤزبک شاعری علیشیرنوایی‌ده

تحفةالالکاریندا جامی شعرینه گئنیش یثرونره‌رک یازیردی:

حامی شرع نی جامی که جام شرع را

داشع بر کف لبالب از شراب کوثر است

آنکه از علم فزون از جد نبی را وارث است

بلکه از قول نبی پیغمبران را همسر است

پیغمبرین شریعتی‌نین حامی شریعت جامینی الینده توتوب آغزینا قدر کؤثر سویو ایله دولدورموشدور. او علمی‌نین چوخلوغو ایله باب طرفدن پیغمبرین او ازشما دیر بلکه پیغمبرین سؤزوایله پیغمبرلرله یاخین دیر.

نوائی‌نین بو مصراعلاری را خسرو دهلوی‌نینی «بحرالابراری»نین شرق شعرینده گئنیش اثرت تاپاراق عنعنه‌یه چئوریلمه‌سینده جامی‌نین ده اؤز یئری اولدوغونو آیدینلاشدیریر - بونون اوچون دورکی فضولی قصیده‌سی کیمی اثرینه نطیره یازیلماسیندان آسیلی اولمایاراق مضمون و فکری یؤنومو ایله جامی شعرینه‌ده چوخ یاخین دیر. فضولی‌نین بو قصیده‌ده ایفاده ائتدیگی حیات و کائناتلا باغلی کؤروشلری یئتگین انسان انلاییشی ایله باغلی نصیحت اخیر دؤشونجه‌لری ائله‌جه‌ده علمین هنرین قدرتینه وئردیگی یوکسک قیمت اونو جامی صنعتینه یاخینلاشدیریر.

فضولی جامی‌نین انسانی امه‌یه حلال زحمته چاغیران اخلاقی ملاحظه‌لرینی‌ده اوغورلا داوام ائتدیره‌رک شخصی دوشونجه‌لری ایله بیر داها رنگین لشدیرمیش جامی ایدیالاری ایله سسله‌شن ملاحظه‌لر ایره‌لی سورموشدور. فضولی‌ده اؤز سلفی کیمی انسان هنرینی هر شئیدن یوکسک قیمت لندیریر. معنوی یئتگین لیگین باشلیجا شرطه‌لرینده ساییردی.

به کار کوش که در کارخانه عالم

به قدر حاصل هر کار مزد کارگر است

ز هرزه کاری تو چرخ مهربان تو نیست

وگر نه مهر پسر رسم فطری پدر است

کسی که لاف هنر زد هنر نخواهد داشت

که از صداست ای هر نی‌ای که پرشکر است

ترجمه: ایشله‌مه‌یه سعی گؤسترکی دونیا کارخاناسیندا هر ایشچی‌نین مزدو اونون ایشی قدره‌ردیر. سنین بوش بوشونا گزدیگندن چرخ سنینله مهربان دگیل یوخسا آتانین اوغلو سئومه‌سی طبیعی‌دیر. هنردن دم وورانلارین هنری اولماز چونکی شکری اولان قامیشین سسی چیخماز.

فضولی‌نین بو مصراعلاری مضمون و فیکر توتومو ایله جامی‌نین شعریندن گتیریلن آشاغیداکی بیتلری خاطیرلادیر.

مرد کاسب کز مشقت می‌کند کف را درشت

بهر ناهمواری نفس دغل سوهانگر است

ساغر راحت بود از کسب بر کف آبله

وقت آن کس خوش که راحت یافته زین ساغر است

نیست قدر عالی و دون جز به مقدار هنر

قصر شه را پاسبان بر بام و دربان بر در است

ترجمه: مشقت‌اله الینی کوبودلاشدیران کاسب آلام حیله‌گر نفسین ناهموارلیغی اوچون یونوجودور. (قاندتماقدان) قزائج اوچون یارانان قابار راحتلیق پیاله‌سی دیر. او آدامین گونو خوش گئچرکی بو پیاله‌دن راحتلیق تاپابیلسین انسانین قدری‌نین یوکسک و یا آلچاقلیغی یالنیز هنری‌نین اؤلچوسو ایله‌دیر. شاهین قصرینده قاراوولچو دامدا قاپوچو ایسه قاپودا اولور.

گؤروندویو کیمی فضولی معناجا جامی ملاحظه‌لری ایله سسله‌شن مصراعلاریندا بدیعی اوستالیق گؤسترمیش دؤشونجه لرینی پوئتیک طراوت‌له تقدیم ائتمیشدیر. فضولی باشقا حیاتی گوروشلری ایله. غضب، نفس حسدو تاماحا نفرت اویادان خوش خاصیتلی اولماغا خیر دانیشماغا فایدالی قایشلر گؤرمه‌یه سوق ائدن دیدکتیکی گؤروشلری‌ده سلفی‌نین تکراری اولماییب بدیعی سؤزون قدرتیله اوخوجولارا چاتدیریلر. شاعیر اخلاقی، دیداکتیکی و فلسفی ـ علمی دؤشونجه‌لرینی یارادیجیلیغی‌نین اساس موضوعی اولان محبت و اونون قدسیتیله علاقه‌لندیرمک سه سئچیلمیشدیر.

جامی‌نین فلسفی ائتیک گؤروشلری‌نین ایفاده‌سینه حصر اولونان:

چو پیوند با دوست خواهی ای دل

ز چیزی که جز اوست پیوند بگسل

ترجمه: اگر دوستلا بیرلشمک ایسته ییرسن سه اوندان باشقا هرنه وارسا اوندان آیریل.

مطلع‌لی فلسفی قصیده‌سینه فضولی:

برآنم که از دلبران برکنم دل

نه سهل است که چنین رب سهل

ترجمه: ایسته ییرم کی اوره‌گی‌می گؤزه للردن قوپارام. بو آسـان ایش دئـیل اللاه اؤزون آسان ائیله.

مصراعلاری ایل باشلایان قصیده ایله جاواب یازیر جامی بو معنالی قصیده سینده اورگینه مراجـعتله عـزت یـوکسک‌لیگی‌نین زیـروه سـنیده ایکـن تـورپاق مـنزل‌له شـاد اولماماغی اؤز جوهریندن خبرسیز قالماماغی تاپشیریر. کـمال راحـتلیق و وار ـ دولتـین انسانلا عالی مقصد آراسیندا بیر مانعه اولماسینی سؤیله‌ین شاعیر دونیا نعمتلری ظاهری جاه و جلالین انسانلارا آلداتماق اوچون بیر واسیطه اولدوغونوبیلدیریر. دونیا لذتلرینه اویـوب آخـرتدن الی اوزمـه‌ین فـلاکـتلریه نـتیجه‌لندیگینی عـیش و عشـرت و شـیرین نعمتلرین آخیردا زهره چئوریله‌جه گینی آنلادیر.

فضولی وزن، قافیه و مضمون باخییندان جامی قصیدهسیله سسـله‌نن بـو شـعرینده اونون مطلع بیتینه جاواب کیمی سسله‌نن ایـلک مـصراعـلاردان بـاشلایاراق سـلفی‌نین دؤشونجه‌لرینی تامـاملاماغا چالیشیر. حیات، انسان عؤمرو، معنوی یئتگین‌لیکله باغلی صوفی تلقینی فیکرلری‌نین ایفاده‌سینده نفسی ترک ائتمک کیمی چتین بیر ایشده بؤیوک آللاهدان یاردیم دیله‌ییر. فضولی‌ده ظاهری صورته اؤیوب معنادان خبرسنیر قالماماغی توصیه ائدیر. کئچیگی هـو سـه الوده اولمـاماق گـرچک لیگـین سـیرلرینی اؤیـرنمدین چتینلیگیندن دانیشیر. هر ایکی شاعیرین قصیده‌لری‌نین مقایسه‌لی تحلیلی فـضولی‌نین دونـیا یـارادیـلیش و کـایناتین سـیرلرینی درک ائـتمکله بـاغلی گـؤروشلرینده جـامی‌یه یاخینلاشدیغینی آیدینلا شدیریر. آنجاق اونودا قید ائتمه‌لی‌ییک کـی فـضولی فـلسفی توتومو و بدیعی بیچیمی‌له جامی‌له سسله شن اثرلرینده همیشه تکراردان چکـینمیش. سلفی‌نین اجتماعی ـ فلسفی دؤشونجه‌لرینی اورژینال علاوه‌لری ایله تکمیل لشدیره‌رک

معناسی مجازلاری و سؤز صنعتینی بدیعی امکانلاریندان فایدالانماقلا فرق لنمیش‌دیر.
شاعیر جامی‌نین:

به سر حقیقت کشد شعر جامی
فیا خیرقون و یا شر قایل

ترجمه: جامی‌نین شعری حقیقتین سـرلرینه یؤنلمیشدیر. ای یـاخشی سـؤزون اولوب شردانیشان.

مقطع بیتی‌نین سون مصراعینی تضمین ائتمکله قصیده‌سین آشاغیداکی بیتلرله باشا جاتدیریر:

ترجمه: فضولی بو نـظمینده آدی‌نـین عکسـیته اولاراق گـؤزه‌ل خـاصیتلردن دانـیشدین سانکی جامی‌سنین اوچون دئمیش دیر ای یاخشی سؤزون شر دانیشان.

فضولی در این نظم گفتی سخن‌ها
خلاف ممی ز حسن خصایل
همانا که بهر تو گفته است جامی
ایا خیر قولای فیا شر قایل

سؤزسوزکی، فضولی‌نین جامی صنعتینه اولان بئله دقتی تصادفی اولماییب هر ایکی شاعیرین یارادیجی لیغیندامی بشری بجیه فیکر یؤنومو و مومانیزم روحـوندان ایـره‌لی گـلیر. فـضولی سـلفی‌نین بـدیعی ارثـی‌نین نـائلیت‌لرینی ضـیمه دیگـی کـیمی اونـون اوجـاشخصیتی و نـادر صـنعتکار طـبیعتی‌نی بـوتون ایـنجه بـیلیکلری ایـله درک ائـده بیلمیشدیر.

فـضولی‌نین جـامی یـارادیـجیلیغی ایـله بـاغلیلیغی چـوخ جـهتلی اولوب شـاعیرین غزللریند‌ه‌ده آیدین اورولماق‌دار دور. شاعیرین خـصوصیله فـارسی دیـلینده یـازدیغی غزللرین ایچریسینده وزن آهنگ و قافیه باخیمیندان جامی شعرینی خاطیرلادان نمونه‌لر چوخ دور. بونلارین هامیسی بار‌ه‌ده دانیشماق مـومکون اولمـاسادا بـیر ـ ایکـی مـثاللا فیکریمیزی آیدینلاشدیرماق ایستردیکی . جامی‌نین:

ز هجران مرده‌ام جانانه پنداری که جان دارم
به مضراب غمت چون چنگ بی‌جان صد فغان دارم

ترجمه: آیریلیقدان اؤلموشم ای جان سانما کی جانیم وار. سـنین غـمی‌نین مـضرابـیله جانسیز چنگ کیمی فغان ائدیرم.

مطلع‌لی غزلینه فضولی:

نه از تیری که به دل می‌زنی چندین فغان دارم

سوی خود می‌کشی این ناله از رشک کمان دارم

ترجمه: منیم فغانیم اوره‌گیمه و وردوغون اوخلان دگیل. کمانی اؤزونه طرف چکیرسن کمانین پاخیلیغیندان فغان ائدیرم.

مطلع ایله باشلایان غزلی ایله جاواب وئریر جامی یازیر:

که به دعوی تاب آن روی چو مه دارد چراغ

باید امشب پایه خود را نگه دارد چراغ

ترجمه: چراغ‌سنین او آی اؤزونون پرملیتی‌سی‌نین ادعاسیندا نـئجه اولابیلر. بـو گـئجه گره‌ک چراغ اؤز یئرینی بیلسین.

فضولی جامی‌نین بو غزلینه نظیره اولاراق آشاغیداکی بیتله باشلایان شعری یازیر:

گرنه در دل مهر آن روی چو مه دارد چراغ

چیست این سوزی که شبهای سیه دارد چراغ

ترجمه: چراغین اوره‌گینده او آی اوزلونون محبتی اولما سایدی، قارانلیق گئجه‌لرده‌کی بو یانغی نه‌دن اولا بیلر.

جامی:

عید شد یکدل نمی‌بینم که امروز شادنیست

جز دل خود کین زمان هم از غمت آزاد نیست

ترجمه: بایرام اولدو بوگون شاد اولمایان بیر اوره‌گ گؤرمورم بوگون‌ده سنین غـمیندن آزاد اولمایان اؤز اوره‌گیمدن باشقا

فضولی:

باغبان لطف قد آن سرو در شمشاد نیست

کی نماید تربیت جائی که استعداد نیست

ترجمه: باغبان او سروین قدی‌نین اینجه‌لیگی شمشادا یوخدور، استعداد اولمایان یئرده

تربیه نه ائیله بیلیر.

بئله نمونه‌لرین ساییني داها چوخ گـؤسترمک اولار. فـضولی‌نین اؤز سـلفی‌نه اولان رغبت و احترامینی گؤسترن بو نظیره‌یه هر شئیدن اول داهـی شـاعیرین شـرق بـدیعی فـیکریندن آیـریلمادیغینی اؤزونـدن اولکـی ادبـی ـ بـدیعی اوغـورلاری صـنعتکارلیقلا منیمسه دیگینی گؤسترمکده دیر. آنجاق بو فضولی‌نین جامی یارادیجیلغی تأثیری آلتیندا اولماسی دئمک دئییل. فضولی‌نین بئله نظیره و جاوابلارینی اونون جامی یارادیجیلیغینی ساده‌جه ایزله‌مه‌سی کیمی آنلاماق‌دا اوغرو اولماز.

بیلدیگیمز کیمی اورتا عـصرلرده چـوخ گـئنیش یـایلمیش نـظیره و جـاواب یـازماق عنعنه‌سی یاخین شرق شاعیرلری اراسینده فـیکری و مـعنوی بـاخیمدان بـیر وحـدت یارادان سؤز اوستالاری‌نین بدیعی ارثـه صـنعکار مـناسبتلرینی آیـدینلاشدیران فـردی ایستکساله بدیعی هنرلرینی نومایش ائتدیرن سیناق میدانی دی. فضولی‌نین باشقا شرق شاعیرلرینه اولدوغو کیمی جامی‌یه ده نظیره یازماسی اونون یارادیجیلیق اووقلاری‌نین گئنیشلی‌گینی اؤزونه قـده‌رکی بـدیعی عـنعنه‌لرین اورژیـنال یـؤنومده داوام ائـتدیرمک ایسته‌گی و صنعت داهی‌لری ایله بدیعی یاریش کیمی قیمت لندیرمه لی دیر.

تصادف دئییل دیرکی فضولی‌نین جامی شعری له اولان ایدعا و بوئتیک باغلیلیق‌لاری بلاواسطه اولدوغو کیمی خاقانی، خسـرو دهـلوی، حـافظ، نـوایـی و بـاشقا گـؤرکملی صـــنعتکارلار واســیطه‌سیله‌ده انکشــاف ائـدیب مـحکم لـنمیشدیر. فـیکلریمیزی آیدینلاشدیرماق اوچون فضولی‌نین.

بهار آمد صدائی برنمی‌اید ز بلبل‌ها

مگر امسال رنگ دلربائی نیست در گلها

ترجمه: بهار گالدی بـولبوللرین سسـی چـیخمیر مگـر بـو گـوللرده اوره‌گ آچـان رنگ یوخدور

مطلع‌لی غزلینی گؤتوره‌ک: معلوم اولدوغو کیمی بو غزل بؤیوک فـارسی شـاعیری حافظین:

الایاایهاالساقی ائدیر کاسان وناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها

ترجمه: ساقی شراب جاملارینی دولاندیر و نوش ائت کی عشق اول آسان اولور اما (سونرالار) چتین لیکلر یارانیر.

بیتیله باشلایان مشهور غزلینه نظیره دیر. بودا بللی دیرکی حافظین بو غزلینه فضولی‌دن.

اول جامی شراب لعل باشد قوت جانها قوت دلها

الا یا ایها الساقی ائدیر کاسان وناولها

ترجمه: لعل رنگلی شراب جانین غذاسی اؤره‌گین قوّتی دیر. ای ساقی شراب جاملارینی دولانیدیر.

بیتیله باشلایان نظیره یازمیشدیر. حافظین همین غزلینه نوائی‌ده

رموز العشق کانت مشکلان بلعکس حلیلها

که آن یاقوت محلولات نماید حل مشکلها

ترجمه: عشق سرلری چتین ایکن اونو می‌له آسان ائت چونکو او اریدیلمیش یاقوت مشکل‌لری آسان ائدیر.

گؤروندیو کیمی فضولی‌نین حافظ غزلینه یازدیغی نظیره اونو دولایی یولیله اولسادا عینی زاماندا جامی و نوایی ایله‌ده باغلاییر. باشقا بیر مثال

جامی‌نین:

خواست هر سو فتنه‌جویی من رسید

بر کمند تاز ترک تندخوی من رسید

مطلع‌لی غزلینه نوائی:

ترجمه: هر طرفدن بیر فتنه قالخدی سانکی منیم فتنه آختارانیم چاتدی. منیم تندخاصیت‌لی تورکوم سمند آتیندا گلدی چاتدی.

باز تیغ ظلم بر کف تندخوی من رسید

ریخت هر سو دو صد خون تا به سوی من رسید

ترجمه: یئنه‌ده ظولم قیلینجی منیم تند خاصیتلی‌مین الینه چاتدی هر طرفه یوزلرله قان آخیدیب منیم طرفیمه یئتیشدی.

مطلع‌لی غزلیله جاواب وئریبدیر. فضولی‌نین:

بر گلویم تیغ ترک تندخوی من رسید

تشنه‌لب بودم که آبی بر گلوی من رسید

ترجمه: بو غازیما تند خاصیتلی تورکومون قیلینجی چاتدی، سوسوزایدیم کی بوغمازیما سو یئتیشدی.

بیتیله باشلایان قصیده‌سی اونو جامی ایله اولدوغو کیمی نوائی شعری ایله‌ده باغلاییر. بئله نمونه‌لرین ساییینی آرتیرماق دا اولماز وزن، آهنگ و قافیه باخیمیندان بیر ـ بیریله سسله‌شن بو شعرلری تونوشدورساق اونلارین مضمونجادا بیر ـ بیریندن او قده‌ر ده فرقلن‌مه دیگینی گؤره‌ریک. بوتون بونلار داهی شاعیرین چوخ جهتلی یارادیجیلیغی‌نین شرق شعری‌نین زنگین اوغورلاریندان قیراغدا یارانمادیغینی اونون شرقین بؤیوک متفکرلری‌نین صنعت تجربه سیله یاخیندان باغلی اولدوغونو گؤستریر. اؤزونه قده‌رکی ارثی یوکسک قیمت‌لندیرن فضولی شعر و سؤز صنعتی ایله باغلی ملاحظه‌لری او سیرادان دیوانلارینا یازدیغی مقدمه‌لرده صنعت قدرتینه اینانان هر بیر صنعتکارین اؤزونه قده‌رکی بدیعی عنعنه‌لرینی گؤزه‌ل بیلمه‌سینی ضروری سایدیغینی دؤنه ـ دؤنه بیلدیرمیشدیر. آنجاق شعر ـ صنعت عالمینده‌کی اؤز اورژینال دست خطی و حتی تخلصی ایله‌ده سئچیلمک آرزوسونو دفعه‌لرله قیدائدن شاعیر باجاردیقجا تکراردان قاچمیش و سؤز صنعتی‌نین گله‌نه‌ک‌لرینه بلد اولماق ایسته‌یینی ده بو باخیمدان اساسلاندیرمیشدیر:

«شاعرانی که به مساعدت تقدیم زمانی دم از سبقت زده‌اند و به معاونت سبقت اتفاقا پیش از من آمده‌اند همه ادارک بلند و طبع دوراندیش داشته‌اند و هر عبارت لطیف و مضمون نازک که غزل بکار آید چنان برداشته‌اند که قطعاً در ظاهر چیزی نگذاشته‌اند، کسی را بر جمیع گفتار ایشان اطلاع باید تا سعیش را شایبهٔ توارد ضایع ننماید.

دیوان فارسی فضولی به اهتمام حسیبه مازی اوغلو

***تهران ـ پاییز ۱۳۷۴* ص ۱۰**

ترجمه‌سی:

«تصادفاً مندن اول گلن شاعیرلرین هامیسی یوکسک آنلاییشلی درین دؤشونجه لی انسانلار ایمیش. غزل اوسلوبونا یارایان هر گؤزه‌ل عباره‌تی اینجه مضمونو ائله

ایشله‌تمیشلرکی اورتادا بیر شئی قالما میشدیر. انسان اونلارین بوتون یازدیقلارینی بیلمه‌لی دیرکی چالیشیب وجوده گتیردیگی اثرلرده اؤزوندن اول سؤیله‌نن معنالار اولماسین».

بوتون بونلار بیر داها تصدیق ائدیرکی داهی فضولی اؤزوندن اول کی ادبی بدیعی میراث اوسیراداان جامی یارادیجیلیغینا بئله دویار مناسبتی‌ده اونون اؤز سلفلری‌نین پوئتیک عنعنه‌لرینی یاشتماق اونلاری اؤزونون نادر صنعت دو هاسیله زنگین لشدیرمک مقصدی ایله باغلی دیر. فضولی ایستر جامی اثرلرینده‌کی دینی - ایدئولوژی فیکرلری تورک اوخوجولارینا چاتدیرماق نیتیله دوغما دیله چئویردیگی حدیث اربعین‌نین ترجمه‌سینده ایسترسه فلسفی و بدیعی باخیمدان جامی شعریله سسله‌شن قصیده و غزللرینده هئچ زامان تکرار یولونو توتمامیش‌دیر. سلفی‌نین فیکری و بدیعی اوغورلاریندان سون درجه اوستالیق‌لی مقصده اویغون فایدالانا بیلمیش اونلاری یئنی زمینده محیط و معاصرلری‌نین بدیعی ذوقینه اویغون بیر طرزده داوام ائتدیره‌رک اؤز صنعت تاپینتیلاری ایله زنگین لشدیرمیشدیر.

آذربایجان علملر آکادمیاسی نظامی آدینا ادبیات انستیتوسونون
آپاریجی علمی ایشچی‌سی فیلولوگیا علملری دوقتورو نوشابه آردسلی

امثال و حکم در آثار فضولی

رحیم چاوشی

از دوران کودکی به یاد دارم که دوستان مادرم او را مجمع الامثال می نامیدند زیرا در نعمتهای دوستانه، برای هر موضوعی مثلی می‌آورد و حتی شأن نزول آنها را نیر اغلب بازگو می‌کرد. منهم که کودکی بی‌خیال بودم و هرگز آشوب خاطر نداشتم و مغزم آماده پذیرش بود، اکثر آنها را بخاطر می‌سپردم و البته خواهرم بیشتر از من آموخته بود.

آن روزها باعث دلبستگی شدیدی من به این بخش از ادبیات شد و از روزی که خواندن را آغاز کردم در چهل سال گذشته بدون تردید اگر دو تا کتاب خوانده باشم یک یکی امثال و حکم بوده است. تا جائیکه پایان‌نامه دکتری خود را هم درباره امثال و حکم نوشته‌ام.

وقتی که دیدم سال ۱۹۹۴ میلادی را یونسکو به نام سال فضولی نامیده است، تصمیم گرفتم که به هر قیمتی باشد در بزرگداشت پانصدمین سال تولد این شاعر و حکیم عالیقدر مشارکتی داشته باشم. در پی این تصمیم خواستار برپایی گردهمایی بزرگداشت فضولی از سوی دانشگاه آزاد اسلامی ـ واحد جنوب تهران ـ شدم و خوشبختانه پیشنهاد من مورد تأیید مسئولان محترم دانشگاه قرار گرفت و تصمیم گرفتم علاوه بر مسئولیتهای سنگین اجرائی کنگره خودم نیز مقاله‌ای داشته باشم و اینجا هم «امثال و حکم در آثار فضولی» را انتخاب کردم.

می‌گویند: «لسان لسان عرب است، فارسی شکر است، ترکی هنر است» خوشبختانه

حضرت محمدبن سلیمان فضولی بر هر سه زبان مسلط بود و آنچه خوبان خود دارند، به تنهایی دارا بوده‌اند.

آذری زبان مادری اوست و چون قسمت اعظم عمر خود را در بغداد گذرانده و به نام فضولی بغدادی شهرت یافته است، زبان عربی را هم در حد استادان این زبان مثل زبان مادری ـ می‌دانسته است و در زبان فارسی هم اگر بی‌نظیر نباشد کم‌نظیر است و شاهد ادعای من آثار گرانبهائی است که در این سه زبان آفریده و از خود به یادگار نهاده است.

قاطعانه عرض می‌کنم که آنچه در وجود من خوشبختانه نیست تعصب است و با نهایت اطمینان خاطر اضافه می‌کنم که شاهکار فضولی قطعاً آثار آذری اوست و اصولاً اثر هر شاعری در زبان مادری خودش نسبت به زبانهای دیگر عالیتر است چنانکه مثلاً غزلهای حاجی رضا صراف تبریزی در زبان آذری صد در صد به غزلهای فارسی او از محبت دارند و یا با اینکه حضرت استاد شهریار شاهکارهای مسلمی در زبان فارسی دارند و از همان آغاز جوانی ملک‌الشعرای بهار او را افتخار عالم شرق نامید. اما وقتی منظومهٔ حیدر بابا منتشر شد شهرت او از تمام مرزهای گذشت و به صورت جهانی در آمد.

در قرنهای گذشته، شعر موزیک ملی مردم جمهوری آذربایجان و ترکیه نود و پنج در صد از غزلهای فضولی انتخاب شده است و حتی عزیز حاجی بیگوف، موسیقی‌دان عالیقدر و خالق آثار فناناپذیری مانند: «آریستن مال آلان»، مشهدی عباد، اپرای لیلی و مجنون را برای با شکوه کوراوغلو و امثال آنها از غزلهای آذر فضولی استفاده کرده است.

اما از آثار فارسی فضولی تنها قصیدهٔ انیس‌القلب در بعضی از جنگلها نقل شده بود و کلیات دیوان فارسی او در دسترس نبود. بدان دلیل در ایران ـ منهای مردم آذربایجان کسی او را نمی‌شناخت چنانکه علامه دهخدا اعم در تنظیم امثال و حکم به آثار او دسترس نداشته است و در کتاب عظیم امثال و حکم دهخدا نام فضولی نیامده است.

تا اینکه خانم دکتر پروفسور حسیبه مازی اوغلی، استاد دانشگاه آنکارا با استفاده از نسخه‌های دستنویس کتابخانه‌های ترکیه نسخه منزهی از دیوان فارسی فضولی را چاپ و منتشر کرد و جناب آقای پروفسور کورکچو اوغلو کتاب «رند و زاهد» رابه همان شیوه تحقیق و چاپ نمود. و دو کتاب اخیر در ایران نیز دوباره تجدید چاپ شد.

حالاکه به همت یونسکو در کشورهای ایران و ترکیه و جمهوری آذربایجان و حتی در بعضی از کشورهای عربی به یاد پانصدمین سال تولد فضولی کنگرهٔ بزرگداشتی برگزار شده و یا می‌شود من آموزگار نیز به سهم خود سعی کرده‌ام در بر پائی این بزرگداشتها مهمی داشته باشم و امثال و حکمی که در آثار فارسی و آذری فضولی موجود است استخراج کرده‌ام که به یاری خداوند پاک در مراسم بزرگداشت تهران و باکو شرکت کرده وخواهم خواند و امید بخداست که در دنبال این خدمات کوچک بتوانم امثال و حکم سایرین را نیز به همین شیوه استخراج و به چاپ برسانم.

روش کار من بشرح زیر است:

هر بیتی که متضمن مثل یا حکمتی است استخراج و با ذکر صفحه درج کرده‌ام و آن قسمت از بیت‌ها راکه گویان حکمت یا مثلی است داخل قرار داده و شماره صفحه نسخه مورد استفاده را در کنار هر مثل نوشته‌ام و هر جا نظایری باشد آورده‌ام

ارجاعات با علامت مشخص شده است.

آیات قرآن بوسیله (/) به ترتیب آیه /سوره مشخص شده‌اند

و سایر مأخذ را عیناً با ذکر نام آورده‌ام.

توفیق همه کسانی راکه در اعتلای فضل و دانش قدمی بر می‌دارند از دگاه یزدان پاک خواستارم.

الف

این مقرر شد که هرگز نیست راحت در جهان
راحتی گـر هست در تـرک امـید راحت است

آب اگر حبس هواکرد به زندان حباب سبب آن بود که می‌کرد هوا پرده دری ۱۰۱

*

آنکه صراف بود عارف قدر گهر است

اشاره به: قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری دهخدا ۱۱۵۷
خَر چه داند بهای قند و نبات ـ قدر گهر جز گهر خودش نداند دهخدا

※

این مقرر شد که هرگز نیست راحت در جهان
راحتی گـر هست در تـرک امـید راحت است

اثر بخت بد و نیک نگر کز شیرین‌کام خسرو برد، آزار به خرها درس ۳۶۲
نظیر: بر مشاطه عروس آراستن بود ـ توکندی جوی و آبش دیگری برد
در امثال و حکم آذری: بر مشاطه عروس آراستن (ماند و بس)
آذری: زحمتی مشاطه چکر لذتی داماد آیاری. ۱۷۹

※

از آشنا جدا شدن آشنا بلاست ۳۳۳

※

از صداقت تهی هر نی بی که پر شکر است ۱۲۴

※

از نکویان در حقیقت هر چه می‌آید نکوست ۳۳۷
هر چه از دوست می‌رسد نیکوست (...گر همه پوست باقلا باشد. (یا)...گو همه سوختهٔ تنباکوست) نظیر: ضرب‌الحبیب ز بیب، ضرب‌الحبیب راحة. دهخدا ۱۹۶۱

سعدی:

این مقرر شد که هرگز نیست راحت در جهان
راحتی گـر هست در تـرک امـید راحت است

از دست دوست هـــر چـــه ستانی شکـــر بـــود
و ز دست خـــیر دســـوت تـــبر زد تـــبر بـــود

*

اگر رستی از عقل رستی ز غم ۶۷۴

*

به حکمت خالی از غیر خدا کن خانهٔ دل را امین کعبه است کردند تبخانه مگر دانش ۲۲

*

که اندوه شب تاریک را بیمار می‌داند ۴۱۱

این مقرر شد که هرگز نیست راحت در جهان
راحتی گـر هست در تـرک امـید راحت است

نـــظیر: درازی شب از مـــژگان مـــن پـــرس
کـــه یکـدم خـــواب در چشـــمم نگشـــته است

*

ایا شـاه فـریدون بـخت نـور اقـبال، سـلم آیـین
که اوصاف تو چون رستم به هر جا رفت دستان شد
اول حـــال اگـــر مـــیل مـــعاصی کـــمد
بـــه از آنست کـــه آخـــر طـــلبد غـــفران را ۶۱۶

* او چو منی ندارد من نیز همچو اویی ۴۱۵

*

که اهل درد می‌دانند قدر دردمندان را ۲۵۲
قدر درد دل...

*

در نماز ار داد سائل را نگین نبود عجب اهل حق را هر چه در دست است نذر مسائل است ۱۵۲

این مثل را از داستان حضرت عل (ع) گرفته است که می‌گویند: روزی پشت سر پیامبر (ص) نماز می‌خواندند مسائلی از در وارد شد و یاری خواست. نمازگزاران در حال رکوع بودند مولا را به انگشت انگشتری گرانبهائی بود آنرا در آورد و به سائل داد. ناصر خسرو هم در قصیده‌ای که برای عید غدیر ساخته در اشاره به همین دساتان گوید:

آگه نه ای مگر که پیمبر که را سپرد — روز غدیر خم ز منبر ولایش
آنرا که در رکوع غنی کرد بی‌سؤال — درویش را به پیش پیمبر سخاوتش

را می‌سود بیشتر الغدیر تألیف علامه امینی

*

ای مرید وصل فانی شود که فانی واصل است ۱۵۱
ترک جان بی‌شک...

*

این مقرر شد که هرگز نیست راحت در جهان
راحتی گر هست در ترک امید راحت است

لقدخلقنا الانسان فی کبد قرآن ۴ / ۹۰

ب

باده پندارد اگر آبی دهی رنگین به مست ۲۹۳

❊

بـــاد جـــود جـــود آن رســـام قـــانون کـــرم
دعوی جود و سخا کفرست گر از حاتم است ۱۴۳
بـــبار از دیـده آبـی تـا شـود کـام دلت حـاصل
که خاک آرد گل‌تر چون رساند فیض بارانش ۲۵

نظیر:

گریه بر هر درد بی درمـان دراست　　چشم گریان چشمهٔ فیض خـداست

امثا و حکم دهخدا ۱۳۱۰ مولوی

❊

به پیش مـور سـلیمان سـزد کـمر بـندد
اگر میان به کمر بستگیش بندد دور ۱۶۶

عز من قنع، ذل من طمع

دهر را طعنه زنی گفت زن عشو دگریست
تند شد دهر که بر من به زنی طعنه مزن

دهخدا ۱۱۰۰

❊

آنکه مرد است به من دلت تعرض نرساند
بکر را چون نرسد مرد چرا باشد زن ۱۸۹

قیاس کنید با:

دع ذکرهن فما مهن وفـاء　　ریح‌الصبا و عهودهن سواء

حضرت علی (ع)

استاد شهریار در شرح آن فرماید:

فحبخش ز دلکش جه حاصل گریزان — صـلای صـبوحی، نسـیم صبائی
چه عـمر عـزیزی کـه یکـدم نـیاید — مگـر بـاد رامـی‌توان بست پـائی
بیک لحظه رام و بیک عـمر وحشـی — چـه دیـر الفـتی و چـه زود آشـنائی
بـهر درد دارد دوائـی ولی خـود — چـه دردی کـه هـرگز نـدارد دوائـی
من این گفت مولا علی بـا تـو گـفتم — کـه والاتـر از وی نـدیدم ولائـی
ولی هـیچ کـلینی در جـهان نـیست — کـه مسـتثنیایش بـخونید جـائی
زنانی همه این چشم آفاق ایده است — درخشـنده بـا جـاودانـی جـلالی
علی هم جای گـفته را هـرزنی گـفت — وگـرنه بـنالم کـه زهـرا کـجائی

زد را طعنه زنی...

به دردی هر که مـعتاد است از درمـان نـمی‌پرسد
ز رصوان بیشتر حظی است مالک را به نیرانش ۲۴

*

بهر یک گف محنت صد خار می‌باید کشید ۳۸۹
یار باید طعنه...

*

بهر یوسف در زلیخا رأفت یعقوب نیست ۳۱۴

*

به سرگشتهٔ داری مکن ضایع به هر ذوقی ۲۶
بکف گر جوهری داری

*

به ظالم دفع ظالم می‌کند دوران که گر چوبی
درشت افتاد می‌سازد داشتیهای سوهانش ۲۷

نظیر:

اللهم اشغل‌المشرکین بالمشرکین عن تناول اطراف‌المسلمین، وخذهم بانقص عن تنقصهم، و ثبطهم بالفرقه عن الاحتشاء علیهم.

(بار خدایا کفار را از دست درازی بمرزهای مسلمانان (یا بطوائف مسلمانان) بخودشان وادار به بکاستشان از کاشفین مسلمانان جلوگیر (هلاک و تباهشان گردان) و پراکندگیشان از اجتماع وگرد آمدن بر مسلمانان باز دار.)

دعای بیست و هفتم از صحیفه سجادیه شماره ۱۰

نظیر:

هر که تیغ ستم کشد بیرون   فلکش هم بدان بریزد خون
کلیله و دمنه

من سل سیف‌البغی قتل به:

از مکافات عمل غافل مشو. مثال و حکم دهخدا

*

به ظاهر زظاهر سخن‌گوی و بس

*

بکار کوش که در کارخانهٔ عالم   تعد حاصل هر کار مزد کارگرست ۱۲۴

نظیر:

نابرده رنج گنج میسر نمی‌شود   مزد آن گرفت جان را در که کار کرد
دهخدا ۱۷۸۰

به عرفان نمی‌تواند رست مرد از حیلهٔ دانا ۴۱۶

*

بکف گر جوهری داری مده از دست ارزانش ۲۶
به سر گر نشهٔ داری

*

خلایق ناضراغی نیست در دورشه ظالم
بلای گوسفند است این که باشد گرگ چوپانش ۲۱

نظیر:

بد من گفت بدی لیک نمی‌رنجم ازاد للـه‌الحمد مرا خلق نکو می‌دانند
در حق من سخن او چه اثر خواهد داد پیش قومی که مرا بهتر از او می‌دانند

نظیر:

چند گویی که بداندیش و حسود عیب جویان من مسکینند
گه به خون ریختنم بر خیزند گه به بد خواستنم بیشنند
نیک باشی و بدت گوید خلق به که بد باشی و نیکت بینند

گلستان سعدی

مقایسه کنید با:

شخصی بد ما به خلق می‌گفت از گفته او نمی‌خواستیم
ما نیز نکوئیش بگویی تا مردد دروغ گفته باشیم

(؟)

❊

به نسخه هنر هیچکس مکش خط عیب
به عیب‌کش خط الر مدعای تو هنر است

❊

به هر کس پی حسن معاش روی منه　　فـول وجـه لمـن تـرجـع الیـه امـور
ای شکـــم خـــیره بـــه نـــانی بســاز　　تــا نکـنی پشت بـه خـدمت دو تـا
امثال و حکم دهخدا ۲۷۲۶

ت

تا نگردم مست کی راز نهان گویم ترا ۲۵۶
اشاره به: مستی و راستی
تمثل:

وقت مستی خوش که با صد راز دیگر باز گفت
آنچه در هشیاری از من دانش پنهان کرده بود
ولی دشت بیاخی

حافظ:

به مستی توان در اسرار منفعت　　که در بیخودی راز نتوان نـهفت

❊

ترک جان بی‌شک به جانان می‌رساند مرده را ۱۵۱
ای مرید وصل...

❊

متفاوت بد و نیکی که هست در نظر است ۱۲۴

*

به مقصد راه کم جواز رکـوع ای زاهـد گـمراه

که بسیار آزمودم نیر کج کم برنشان افتد ۲۶۵

ج

جامی به منت ار بدهد جم نمی‌خوریم منت نـمی‌بریم پـی روزی از شـهان

*

جای بلبل لبه از آن نیست که گلشن باشد ۳۶۳

*

جهان جای مکـافاتست مـمکن نـیست نشـتاند

دل پر خون بجای جام بر می ساقی بهوش ۴۲۸

*

نظیر: دنیا مکافاتخانه است. جامع‌التمثیل

از مکافات عمل، امثال و حکم دهخد

و به ظالم دفع ظالم می‌کند دوران...

*

اهل حکمت به همین واسطه دعـوی دارنـد

که جهان قابل ان نیست که گردد فانی ۱۳۹

*

جغد را در طبع میل منزل آباد نیست ۳۰۱

رغبت نزهتگه...

*

...که جای فتحه همیشه ز فتح بر زبر است
در کرم بگشا تـا شـوی بـلند مـقام ۱۲۴

در کرم بگشا...

ح

حاصل رنج سفر لذت طوف حرم است ۳۲۷

*

زبانست آنکه انسانیش مـی‌خوانـند اهـل دل
که حیوان تا نمی‌گوید، نمی‌گویند انسانش ۱۷

خ

خرد را خیالات بیهوده نیست ۶۷۴

*

شکسته حالی دشمن ز چین جوشن تست
خط هلاک تنرو است نقش سینهٔ باز ۲۲۹

د

مشو قانع به صورت، حرف کسب فیض معنی کن
که داود از نبوت می‌کند دعـوی نـه الحـانش ۱۵

*

به هر علمی که داری اعترافی کن به نادانـی
که دانا چون شود مضر در می‌خوانند نادانش

در علاج درد او سعی از تو بهبود از شقا ۸۴

*

غــرض ز جــمع زر و ســی چــیست مـمسک را
که در حصول غرض شرط ترک سیم و زر است ۱۲۴

*

دفع گزند مار توان کرد به افسون ۵۳۴

*

درکرم بکشا تا شوی بلند مقام ۱۲۴
جای فتحه همیشه

*

در لشکری که چون تو چراغیست پیش رو
نصرت چو سایه می‌رسد البته از قفا ۱۱۹

درون بحر نباید که دم زند غواص ۴۳۴

ر

ره ایوان سلطان هر که بشـناسد مـخوان مـردم
که مردم را نه رسم است این باشد افق دیوانش

*

راحــتی در جــهان اگــر خــواهــی خویش را اهل اعتبار مکـن ۵۴۲*
راه چون طی گشت باید کز فغان افتد جرس ۴۲۴

*

رخ لیلی همه جا در نظر مجنون است ۳۱۵

*

رغبت بیمار به دارالشفاست ۲۴۱

*

رغبت نزهتگه میخانه از زاهد مجو ۳۰۱

جغد را در طبع...

ز

ز صورتست رهی گر توان به معنی برد ۱۲۶

مظاهر گل معنی...

*

ز عشق مگذر اگر بر مجاز هم باشد ۱۲۵

مرد را به حقیقت

*

زهی صنایع آنکس که پیوسته او را بود دعوی عالی از طبع سافل ۳۶

ز کس مکن طمع نفع تانگردی پست ۱۲۴

کسرهٔ زیر نشین

س

چو سایه می‌شود از پست همتی پامال ۲۱۱

*

بکش ز قید موالید سر چو می‌دان

که سین سر چو دشود نقطه دارشین شرط است

مشابه این دو بیت خاقانی درباره زادگاهش شروان

عیب شروان مکن که خاقانی
مست از آن شهر کابتدالش «شر» است
عیب شهری چرا کنی به دو حرف
کاول بشرح و آخر بشر است

*

ز فوت علایق چرا غم خورم چه آورده بودم که با خود برم ۶۸۱

*

ز می ریز بر آتش غصه آب ۶۷۵

*

زین همه سیر درین دشت شکاریست غرض ۴۳۵

*

ز انتظار بتر درجهان بلایی نیست ۳۷۲

ناظر بر:
الانتظار اشد من‌الموت دهخدا

*

ز هر کی زائل شود از مار گر افکند پوست
۳۳۷ نظیر: خر همان خر است جل دیگر است

*

ز بـاد تـند نـاصح مـوج دریـا بـیش مـی‌گردد
چه سود از کثرت پندت دل پر اضطرابم را ۲۶۴

❊
ز کس مکن طلب نفع تا نگردی پست ۱۲۴
کسره زیر نشین

❊
ز عشق مگذر اگر بر مجاز هم باشد ۱۲۵
مرد را به حقیقت...

❊
از صورتست دهی گر توان به معنی رد ۱۲۶
مظاهر گل معنی...

ش

شیشه را حال چه باشد که بعولا در سد ۳۶۲

*

شمع گر پرورد آتش را سزای خویش یافت ۲۹۵
نیست خالی از ندامت...

*

شیوهٔ عاشقی از شمع بباید آموخت
زانکه هر چند ببرند سرش زنده‌تر است ۲۲۴

*

نهان را ذره ذره خاک بر سر می‌کند دوران
فریبی می‌دهد چون طفل بر اشکال و الوانش ۲۵

ص

نور وحدت منقسم گشته است در صورت ولی
صورت الفت دلیل اتخاذ مقسم است ۱۴۳

*

تصور مکن عین معنی است صورت صور نیست جز بر معانی دلایل ۳۳

ط

طعنهٔ اغیار بهر یار می‌باید کشید ۳۸۹
یار باید طعنهٔ... و بهر یک گل...

*

طبع ناموزون کجا با سعی موزون می‌شود ۳۷۱

❋

طالب نام نکو را نیست مباکی از بلا ۲۳۱
گنج گر باید...

ع

عرصهٔ عالم عجب محنت سرایی بوده است ۳۱۲

❋

دالسته‌ام که عارضهٔ عشق بی دواست ۲۵۹

❋

فضولیم من و کارم گنه اگر زین کار کشمه به عذر زبان عذرم از گنه بتر است
عذر بدتر از گناه. عذر بدرتر از گناه آوردن. دهخدا
و برای ریشهٔ تاریخی مثل‌امثال تاریخی (بخش آخر کتاب گنجینهٔ دانش، تألیف رحیم چاوش اکبری ـ نشر محمد ـ چاپ تهران)

❋

با آنکه نیست غیر تو تصول طبع من
عضوی ز جسم خویش بریدن نمی‌توان ۹۹

❋

عیبنا کان ز بس که شام و سحر چشم بر عیب دیگران دارند
با وجود کمال خود بینی خویش را در نظر نمی‌آرند ۱۵ مقدمه

غ

غافل از فیض حق است آنکس که از خود غافل است ۱۵۱

ف

فیض عشق ز علم و ز عشق بیشتر است ۱۲۵
کمال گر طلبی

*

فـــارغند از کـــلبهٔ عـــطار بـــیماران تـــو
می‌رسد بیمار را از نسخه است بوی شفا ۸۳

*

فراغی نیست اهل حرص را زیرا گر شخصی
شه ایران شود البته باید ملک تو دانش ۲۰

ق

فضولی قدر درد دل چه می‌دانند بی دردان ۲۸۵
اهل درد می‌دانند...

*

گر چه در لطف ردا رتـبهٔ مسـلمانم نـیست
قـــطره‌ای را نـــبود حـــوصلهٔ عـمانی ۱۴۱
قدرت چو یافت، بچه شاهین به صد خویش
بـهتر هـمان بـود کـه بـپرد ز آشـیان ۱۰۰

ک

کامل چو گشت لعل درخشان بـه آب درنگ
حکم طبیعت است که بیرون فتد زکان ۱۰۰

*

کســی تــا غــم نــدارد یــادی از ایــزد نـمی‌آرد
خداجوی ار بود کس بهتر از شادی است احزانش ۲۵

به مقدمه من در منظومه آذری زمان «دومانلی داغ» با عنوان «غم مقدس» مراجعه شود.

❋

کسی کو مرده‌ای در خانه دارد نیست بی‌ماتم ۱۴۷

❋

کدام عالم از انجام حال با خبر است؟ ۱۲۵
فقره بعد

❋

کدام عقل کماهی به کنه کار رسید ۱۲۵
فقره قبلی

❋

کسی که لاف هنر زد هنر نخواهد داشت ۱۲۴
از صد است تهی...

❋

که کسره زیر نشین صفوف خط خطر است
در کرم بکشا...

❋

که کس در رهگذار سیل خونی خانه کم گیرد ۳۵۸

❊

کمال گر طلبی در تمام عشق طلب ۱۲۵
فیض عشق...

❊

کم افتد بر نشانه از کمان تیری که خم دارد ۳۵۵
تیر کج کم...

❊

کی کند در دل اثر آهی که از جان بر نخاست ۳۲۴

❊

کس می‌رسد به معرفت شد ذات توهر کس که نیست عارف مضمون من عرف ۱۶۰

من عرف نفسه فقد عرف ربه دهخدا ۱۷۴۴

گ

گـرت دُر و گـهر آیـد بـه کـف مکـن طـغیان
که بحر را صد از این قطره در کفاره بر است ۱۳۳

❊

گر تجرد هم گزینند نسبت بی‌شر قفس بد ۳۳۷
ز هر کسی را تل...

❊

گر تفاوت در قدح باشد شراب از یک سوست ۳۳۷

❋

گل جابجا به سردارد اگر بگسلد از خار ۴۲۷

❋

گر چـه مشکـل بـود بـر فـرهاد کـار بیستون
جان شیرین داد بر خود کار را آسان گرفت ۳۲۶

❋

گنج گر باید نباید بیمی از اثر در کشید ۲۳۱
طالب نام نکو...و بزرگی یکی گوهر پر بهاست... ورا جای در کام نر اژدهاست
امثال و حکم دهخدا ۴۳۳
نظیر:

مهترین گر به کام شیر در است — شو خطر کن و کام شیر بـجوی
یا بزرگی و عـز و نـعمت و جـاه — یا چو مردانست مزگ رویـاروی
خنظلهٔ بادغیسی

نظامی عروضی در چهار مقاله، سبب ارتقاء احمدبن عبدالخحسنانی را بعد ار خواندن همین شعر می‌دانند (چهار مقاله، باب شاعری)

م

ما طاقت فراق نداریم زور نیست ۳۲۰

❋

محال است اینکه خیزد گرد از جایی که غم دارد ۳۵۵

❋

که مرد را به حقیقت مجاز راهبر است ۱۲۵

ز عشق مگذر اگر...

*

مرغوب دلیران غزل عاشقانه است

*

مذاق عیش مجو مطلق از مقید عقل
که مست خواب نه آگه ز تشنهٔ سحر است ۱۲۵

*

مشکل خود پیش او اظهار کردن مشکل است ۳۱۴

*

گر مشکل شدن کار ز دور است
مشکلی نیست که از دور نمی‌گردد حل ۷۷

*

زمانه لب فرو بشست از اوصاف تویعنی
که مشهور است این معنی چه حاجت بر بیان دارد ۵۰

ناظر بر مثل:

آنجا که عیان است چه جاجت به بیان است.

تمثل از سعدی: چه حاجت است عیانرا به استماع بیان

امثال و حکم دهخدا ۴۷

*

مظاهر گل معنی حدایق صور است ۱۲۶

ز صورتست رهی...

معتاد را تغییر اطوار مشکل است ۳۰۳

ترک عادت موجب مرض است. دهخدا ۵۴۵

*

مقصدی داریم عالی همتی داریم پست ۳۲۱

گنج گر باید

*

منت نمی‌بریم پیر روزی از نهان ۴۶۱

جامی به منت ار بدهد...

مکش که نـاید قـید عـقل درد دلست

مکن که ماحصل بحث علم دردسر است ۱۲۵

*

مگـو کـه جمع گـهر تـلخ کـامیم بـبرد

که تلخ کامیم از گرد کردن گهر است ۱۲۳

زهـر زه کـار تـو چـرخ مـهربان تـو نـیست

وگرنه مهر پسر رسـم فـطری پـدر است ۱۲۴

مه ز مهر از دورد بـهتر مـی‌کند نـور اکـتساب

گر چه دورم از تو دارم بیش‌تر چشم کرم ۶۳۹

نـاقصان گـر کـنند در عـالم

خـدمت کـاملان نـباشد عـار

*

ناامیدی مکن از بد شدن کـار کـه هست

عقل را قاعدهٔ حسن امل، حسن عمل ۷۷

*

بـه حـرم شـعر روز نـصب مـیزان کـی خـطر دارم

نخواهد شد گران چیزی که **بر باد است اوزانش ۳۰**

*

ندارد راه رستن چون مگس در انگبین افتد ۳۸۵

گـــر خـــط دور لبت را بـــر زبـــان آرم مـــرنج

نقش شیرین را ضرر از تیشهٔ فرهاد نیست ۳۰۱

گل قرب سلاطین را بست خار از چوب در بـانان

نـمی‌ارزد امـید گـلچ، بیم زهـر نـعبانش ۲۱

*

نور بقا مجوی ز صبحی که کاذب است ۶۲۲

نـــهفتن در دل و جـــان در دو داغ آن پـری‌وش

راتوانـم گـر تـوان پـوشید بـا خـاشاک آتش را ۲۸۰

نشــــئه ذوق ظـــفر در ســـاغر بـــزم مـــلامت

ای خوش آن مستی که می‌مردانه تن ساغر کشید ۲۳۱

*

نکو اگر نکری هیچ خلقنی بد نیست ۱۲۴

تفاوت بد و نیکی

نمی‌پوشد کسی رخسار زیبا را ۲۴۸

پــریرو تــاب مســتوری نــدارد درش بندی ز روزن سر در آورد

❊

نیست این صید محقر قابل فتراک ما ۲۶۸

❊

نیست جز خو نابه آتش را نصیبی از کباب ۲۸۷

❊

نیست خالی از ندامت پر که دشمن پرور است ۲۹۵
شمس گر پرورد...

❊

که نیست قیمت هر جنس جز بقدر خواص ۴۳۴

❊

نیستم بلبل که هر ساعت نهم دل بر گلی ۲۹۷
نــه از بــهر مــدا تــصمیر ســجد مــی‌کند زاهــد
؟؟؟؟؟ایـــــن تـــــزیین دکـــانش ۱۹
ور شکــر را تــلخ دانــد طــبع صــفراوی مــزاج
هست عیب از طبع صفراوی نه از طبع شکر ۵ مقدمه

۵

هست عادت طفل را لطف زنان می‌پرورد ۳۹۴

❊

هـر قـطره‌ای ز بـحر شـود دانـه گـهر
گر قطره‌ای برون چکد از ابر جاه تو ۵۴۷

خطاب به حضرت رسول (ص)

*

هـر کـه چـارده مـعصوم دارد کـامل است
هست ماه چهارده را هم از آن مهر این کمال ۲۰۷

هر که را لیلی نگاهی کرد مجنون می‌شود ۳۷۰

*

کسی قدر زبان خویش می‌دانم نـمی‌دانـد
همانا قیمتی چندان ندارد لعل در کانش ۱۸

*

همراهی مـن و تـو کـجا مـی‌رسد بـهم
من پیرست رو تو جوان سبک عنان ۱۰۰

*

همه آنرا مـدان حکـمت کـه فـهمیدست افـلاطون
همه آنرا مخوان دانش کهدر نستست لقمانش ۱۹

*

همیشه خود از خود شنیدن نکوست ۷۰۶

*

که هیچ برگ گلی بی‌بلای خاری نیست ۳۱۳

نظیر: گلی بی‌زحمت خاری نباشد انوری

❊

من اگر خوار شدم هیچ ز من عارش نیست

سرخ گلی یا هم زیبائی خود خاری داشت

یسنای تبریزی

ی

یار باید طعنهٔ اغیار می‌باید کشید ۳۸۹

طعنه اغیار بهر...

❊

یکی از صد هزاران تیر شاید بر نشان آید ۳۹۹

❊

چنان نبسته فلک راه بـر مـطالب مـن   که یک مراد بر آید به صد هزار دعا ۸۵

فضولی اثرلرینده خالق یارادیجیلیغی غنعنه‌لری

پروفسور دکتر بهلول عبدالله
از جمهوری آذربایجان

یـــارانـــدیغی چـــاغدان تـــا بـوگونه‌دک دؤنـیا فـولکلورشناسلیقیندا «یـازیچی و فؤلکلور» مسئله‌سی همیشه فعال خصوصیت داشیمیشدیر. بودا سبب سیز دئییل. بللی اولدوغو اؤزره فولکلورون آزقالا هر سؤزو تاریخ دیر. اما بودا وارکی سؤزو گئدن شفاهی ادبیات نمونه‌لری، یاراندیغی واقت‌لاردا یازی یـا آلیـنمادیقلاری اوچـون ائـله‌اولورکـی ایتیب ـ باتیر و اؤزو ایله مهم حقیقتین، اولموش حادثه‌نین ایزی‌نی‌ده سیلیب آپاریر. خالق مدر کلیگینین، آرزو و ایسته‌گینین بـدیعی افـاده‌سی اولان بـو نـمونه‌لره قـدرتلی سـؤز صـنعتکارلاری‌نین مـراجـعتی، اونـلاردان یـارادیـجی اسـتفاده‌لری بـیر یـاندان و داهـا اســاسلی‌سی، ایـتیب ـ بـاتما تـهلوکه‌سی‌نی بـو ثـروت‌لر خـزینه‌سی‌نی اوسـتوندن سوروشدورور. باشقا سؤزله بایاق دئدیگمیز همین واجب تاریخ قورونور.

او بیری طرفدن اؤز اثرلرینی داها اوخوناقلی، معنالی اولماسینا یول آچیرلار.

شـعری آذربـایجان پـوئزیاسی‌نین سـؤنمز شامی اولان بیوک فـضولی‌ده خـالق یارادیجیلیغی، شفاهی ادبیات عمومیتله خلقیات لا سیخ بـاغلی اولان صـنعتکارلاردان دیر. او، خصوصاً آذربایجان دیلینده یـازدیغی اثـرلرینه نـه ایـنکی خـالقی‌نین روحـونو هوپدورموش ائله‌جه‌ده بو شعرلرین دیلی‌نی خـالق دئـییم‌لری، ائـل سـؤله‌مه‌لری ایـله

بـزه‌میش و بـو یـول‌لا اونـلاری داهـادا مـضمونلو ائـتمیشدیر. فـضولی چـوخ یـاخشی بیلمیشدیرکی شیره‌سینی، شهد شکرینی یالنیز خالق دانیشیق دیلیندن چکن اثرلر یوز ایل‌لیک‌لر بویو یاشایر، اوخونولار، اویره‌نیلر. بو جهتی او اؤزو فارس دیلینده‌کی دیوانی‌نین «دیباچه» سینده بئله خاطیر لاتمیشدلیر: «ائله واقت لاردا اولموشدورکی گوندوز آخشاما قدر دوشونجه دنیاسینا دالیب سؤز آلماسی ایله معنی گوهرینی دئشمیشم. بونوگوره‌نلر: بو مضمون آنلاشیرمیر، بو لفظ خالق آراسیندا ایشلنیلمز و خوشا گلمزدیر دئیر ـ دئمز او مضمون گؤزومدن دوشموش حتی اونون اؤزونوده کؤچورمه میشم».

فضولی‌نین یاردیجیلیغیندا غزلین مهم اولدوغوهامی یا بـللی دیـر. سـؤزسوز، بـودا چوخ واجب و اینجه بیر مطلب‌له باغلی دیر. آخی، غزل خفیف دین محرمانه حسّ‌لرین بدیعی ترجمانی دیر. او دورکی، فضولی ساده دیلده غزل یازماغا اوستونلوک وئـریب اونو «صفابخش اهلِ‌نظر»، «گلِ بوستانِ هنر»، «خردمندلر صنعتی» آدلاندیریر و همچنین مـصلحت بـیلیرکی، غـزل ائـله دئـییلمه‌لی دیـر او هـم «مشهورِ دوران اولا»، هـمده «اوخوماقدا، یازماقدا آسان اولا». بودا حقیقت دیرکی هر هانسی بیر اثرین «اوخوماقدا، یازماقدا آسان اولماسی» اوچون، دئدیگمیزکیمی ائلدن گلن دئییم، سؤله‌مه ایـفاده‌لرین موقعی دانیلمازدیر. بونا گؤره‌ده فضولی غزل‌لرینده خالق جانلی دانیشیق دیلیندن، سؤز بیرلشمه‌لریندن خصوصاً آتالار سؤزو و مثل‌لردن سیخ ـ سیخ استفاده ائتمیشدلیر.

بدیعی یارادیجیلیق استادلاری‌نین آتالار سؤزو و مثل‌لره یاناشما اصول‌لاری مختلف دیر. اونلار همین نمونه‌لری یا اولدوغوکیمی آلیب اؤز فیلکیرلرینه قایناق ائله‌ییر یادا داها چوخ صورتین احوالِ روحیه‌سینه، سؤیله‌دیگی سؤزده‌کی معنی‌نین ایسته‌گینه، محیط و شرایطه اویغون لاشدیر اراق اثرلرینده استفاده ائدیرلر. فضولی شعرلرینده بیز ایکینجی حالا داها تئز ـ تئز توش گلیریک. اؤرنک‌لری گؤزدن کئچیرک. ایندی‌نین اؤزونده‌ده بیز «هر عاشیقین بیر دورانی وار» سؤیله مه‌سینی دیلیمزده تئز ـ تئز ایشله‌دیریک.

بو مثالی فضولی

اول پری وش کیم، ملاحت مولکونون سلطانی دیر

حکم اونون حکمی دورو، فرمان اونون فرمانی‌دیر

باشلانان غزلینده

سوردو مجنون نوبتین، ایندی منم رسوای عشق
دوغرو دئرلر هر زمان بیر عاشیقین دورانی دیر

شکلینده ایفاده ائتمیشدلیر.

باشقابیر اؤرنک. ائل ایچینده «یاشدا قورو اودونا یانیر» دئییمی چوخ گئنیش یایلیب. یوردوموزون ائله بؤلگه‌سی تاپیلمازکی بو مثل ایشله دیلمه‌سین. فضولی اؤز غزل‌لری‌نین بیرنده سؤزو گئدن همین اؤرنک‌دن بو سایاق بارنیمیشدیر:

جسمیمی یاندیرما، رحمت ائت یاشیمه، ای ناغری داش
احتیاط ائت یانماسین ناگاه قورو اودوندا یاش
صبر ایله حالوا بیشر ای قوراسندن
بسله‌سن اطلس اولار توت یا پاغیندان

مشهور مثلی اؤز ایزلرینی فضولی‌نینی «اولور» قصیده‌سینده

گر رضا اولسا قضایا مشکل اولماز هئچ حال
عارفا، صبر ائله هر مشکل کی وار، آسان اولور

شکلینده قورونموشدور.

خالق «ائل آغزی چووال آغزی، آچیلدی باغلاماق اولماز» دئییر. بو دئییم آیریجا اولاراق «ائل آغزی چووال آغزی» شکلینده‌ده سؤیله‌نیلر. بونا بیز فضولی غزلینده بئله‌توش اولوروق:

دئمیش هر غنچه‌یه عاشق لیگین رازین صبا دئرلر، ائل آغزین توتماق اولماز، قورخورام، ای گؤل، سانادئرلر.

قضا و قدرله، داها چوخ اینام‌لا اعتقادلا باغلی اولاراق دیلیمیزده «اولانا چاره یوخدور» مثالی تئز ـ تئز ایشله‌نیر. فضولی «لیلی و مجنون»دا همین اؤرنک‌دن بئله استفاده ائتمیشدلیر:

تقدیر چو بؤیله‌دیر، نه تدبیر؟
تقدیری ائدرمی کیمسه تغییر؟

یا خودیئنه‌ده ائله بو اثرده لیلی‌نین آناسی‌نین قیزینا سؤیله‌دیگی نصیحت‌لری سیراسیندا «قیزسان، اوجوز اولما، قدرینی بییل»ی اوخودوقدا ایستر ـ ایسته‌مز خالقدا

ایشله‌نن «آغیر اوتور باتمان گل» دئییمی یادادوشور.

بایاتی‌لارین آذربایجان خالق شعری‌نین ان اسگی نوع‌لریندن اولماسی گیزلی دئییل و بودا بللی دیرکی «بایاتی» سؤزو اوغوز بویلاریندان اولان بایات طایفاسی‌نین آدی ایله باغلی‌لیغی احتمال ائدیلیر. «بایاتی» یعنی بایات لارین شعری، نغمه‌سی. نئجه‌کی «اوشاری» «آوشاری» آوشارلارین، «وارساغی» وارساغلارین آدی ایله باغلی‌دیر. فضولی‌نین شخصیتی‌نی آراییب ـ آراشدیران‌لار، اونون کیم لیگینی مفصل اولاراق تانیتماغا چالیشان‌لار بونودا ثبوت ائتمیش‌لرکی سؤزوگئدن داهی صنعتکار اؤزوده ائله بایات طایفاسیندان، بایات ائلیندن دیر. بایات آدین آذربایجانین قاراباغ ئولکه سینده مسکونلاشماسیندان‌دا آز دانیشیلماییب. دئمه‌لی، مسئله‌نین بو یؤنو بیزه امکان وئریر کی فضولی یارادیجیلیغی‌نین بایاتی‌لار دا سیخ باغلی لیغی‌نی طبیعی سایاق.

فضولی‌نین فؤلکلورلا علاقه‌سینه عاید خصوصی اثر یازمیش آیاز وفالی بومسئله‌دن آیریجا بحث ائتدیگیندن بیز تزه‌دن همین ساحه‌دن دانیشماییب یالنیز نمونه اولاراق بیر اؤرنک‌له کفایت لنیریک. ائلده بئله بیر بایاتی سؤیله نیلیر:

گؤی اوزو دامار ـ امار

گؤیدن ئیره نوردامار

قلب دئدیگین شیشه‌دیر

سن سیندیرسان کیم یامار؟

بوبایاتی‌نین سون ایکی مصراع‌سی حکمتلی سؤز کیمی‌ده دیلده ایشلنمکده‌دیر. بایاتی‌دان گلن بو افاده فضولی شعرینده اؤزونه بئله یئر تاپمیشدیر:

بیر شیشه‌کی اولدو پاره ـ پاره

پیوندینه هئچ وارمی چاره؟

بللی اولدوغو اوزره اسگی چاغلاردا انسان‌لار طبیعتده باش وئرمیش حادثه‌لرین اصیل ماهیّتی‌نی دوزگون بیلمه دیک‌لریندن، اونلاری باشقا شکیلده دوشونموش، تصّورلرینده بیتگی حیوان قوش اولاراق ظّن ائتمیش‌لر. بونلاردا اؤز نوبه‌سینده افسانه و روایت‌لرده چئوریله‌رک دیللرده دولاشمیش‌دیر. قدرتلی سؤز صنتعکارلاری‌دا بو قبیل فؤلکلور اؤرنک‌لریندن اؤز یارادیجیلیق‌لاریندا استفاده ائتمیش‌لر.

«قاریشقا و سلیمان» احوالاتی چوخ گئنیش بیر موضوع دور. بیز بورادا لاپ مختصر اولاراق اونو بیلدیریریک‌کی، بیرکده سلیمان پیغمبر قاریشقانین قناعتجیل اولوب ـ اولماماسینی یوخلاماق ایسته‌ییر. قاریشقا بیلدیریرکی او بیر بوغدا دنه‌سی ایله ئیددی ایل دولانا بیلیر. سلیمان قاریشقانی بیر شیشه قابا سالیر و اورایابیر بوغدا دنه‌سی‌ده آتیر ایل‌لر دیل‌لری دگیشیر، یئددی ایل تامام اولور. سلیمان گلیب گؤرورکی قاریشقا بوغدادنه‌سی‌نین یاریسی‌نی یئییب، یاریسی‌نی ساخلاییب. سلیمان بونون سببی‌نی سوروشدوقدا قاریشقا جواب وئریر: دوشوندوم سلیمان آدلی ـ سانلی بیر شاه‌دیر. هاردادیر اوندا واقت کی منده یادینا دوشوم. اودورکی بوغدادنه‌سی‌نین یاریسی‌نی‌دا یئددی ایله احتیاط ساخلادیم.

بو افسانه فضولی‌نین‌ده نظریندن یاییمامیش و بیر غزلینده همین مسئله‌یه بئله اشاره ائتمیشدلیر:

مور محقرّم‌کی، سراسیمه چوخ گزیب
ناگاه بارگاه سلیمانه یئتمیشم

فضولی‌نین اثرلرینده اساطیری گؤروشلرله باغلی صوت و واسطه‌لر چوخدور. بورادا بیز یالنیز گؤرچین‌له باغلی مقام‌لارا توخونا جاغیق. «لیلی و مجنون» اثرینده صحرالری دولاشان مجنون تله‌یه دوشموش بیر گؤیرجین گؤرور. او، قولونداکی «دُرّتری» تله صاحبینه یعنی اوچویا باغیشلاییب گؤیرچینی آلیر. مجنون گؤیرچین‌له خیلی صحبت‌دن سونرا اونا بئله دئییر:

سن قاصدیمیش‌سن ای حمّامه
مندن هم ائلت نگاره‌نامه!

دئمه‌لی بیر بورادان گؤیر چنین خبر آپاریب گتیرن قوش اولماسینی آیدینجا گؤروروک. بس بو مسئله هانسی گؤروشلرله باغلی‌دیر و نئجه اولموشدورکی فضولی‌ده بوندان یارادیجی یول‌لا فایدالانمیشدیر؟ بو سؤالا جواب تاپماق اوچون گؤیرچین‌له باغلی دئییم‌لرله تانیشلیغا آز ـ چوخ احتیاج واردیر. تا اسگی چاغلاردان اوزوبویانا گویرچینی نه اینکی اولاماق، حتّی اونا داش آتماق، یوواسینی داغیتماق یاساق بیلینیب عکس حالدا گؤیر چینین قارقیشیندان فلاکت باش وئره بیلیر. بو یؤن اؤز بدیعی عکسینی

خالق شعری اؤرنگینده ده قورویوب:

گؤیرچین، آلاباخدا

یوواسی قلب بوداقدا

منی ووران بی‌اوغلو

قان قوس سون لاختا ـ لاختا

یئنه‌ده ائله اعتقاداگؤره گؤیرچین قادین دیر، آنادیر، اؤزگه سؤزله اونلارین روحودور. همده او، سؤز داشیان، خبر آپاریب گتیرن دیر.

بیر قایناقدا بیلدیریلرکی گؤیرچین نوح پیغمبرین توشعردور. یئری گلمیشکن دئیک‌کی مسلمان عالمینده حیواناتین آیری ـ آیری کیمسه‌لره عاید لیگی فیکیری گئنیش یاییلیب. دئدیگیمیز تک گؤیرچین نوح پیغمبره قویون ابراهیم پیغمبره، بالیق یونس پیغمبره، آت محمد پیغمبره، اؤکوز موسی پیغمبره، قاریشقا سلیمان پیغمبره و... عاید ائدیلمیشدیر.

«بیبلیبا» یا سؤکه‌نن بیر خبره گؤره نوح خیلی مدت اؤزگمی‌سینده سودا اؤز دوکدن سونرا اولجه قارقانی یوللاییرکی، قورو یئرین اولوب ـ اولماماسی خبرینی گتیرسین. قارقا اوچوب گئدیر. قورونو تاپیر، امّا نوحون یانینا قایتماییر. بوندان آجیقلانان نوح، قارقانی قارقاییر. اولّجه آغ رنگ‌لی اولان قارقا، بو قارقیشدان سونرا قارا رنگه دوشور. سونرا گؤیرچینی گؤنده‌ریر او قورویئری تاپیب شاد خبرله نوحون یانینا قایدیر.

آرخاداگؤیر چینین قادین ـ آنا روح روحو اولماسینی دئمیشدیک بو مسئله‌ده آدینا چوخلو روایت‌لر قوشولموش سمیرامیدانین‌دا رلو اولموشدور.

قایناقلاردان اؤیره شیریک‌کی آسوری یا لمدادی اولموش سمیرامیدا الهه دئرکوتونون قیزی دیر وگؤیرچین‌لرین حمایه‌سینده بؤیوموشدور. •

سمیرامیدا سؤزونون معنی‌سی آسوری‌لرین «سوزمات» سؤزوله باغلی‌دیر و معنی‌سی گؤیر چین دئمک دیر.

سمیرامیدا حاقین‌دا اولان افسانه و روایت‌لر یاییلدیقجا بوآد دگیشیلیب شامموراماتا، شامورامیت، شامیرا و شمیرا شکلینه دوشموشدور. بو آددان یازیلی ادبیات‌دا ایلک کره نظامی گنجوی خسرو و شیرین اثرینده استفاده ائتمیشدلیر. او، برده حکمداری مهین

بانونون اصیل آدی‌نین شمیرا اولماسینا اشاره ائده‌رک دئمیشدیر:

شمیرا آدلانیر او گؤیچک قادین

بؤیوک دور معنی‌سی او گؤزل آدین

جرأت‌ده کیشی‌دن هئچ گئری دورمور

بویوک اولدو قوندان مهین بانو دور

گؤرکملی شرق‌شناس، برتلس یازیرکی:

نظامی‌نین اثرینده‌کی سمیرا آدینا چوخلو افسانه‌لر سؤیله نیملیش سمیرا میدادیر.

سمیرا میدا ـ شمیرا گویرچین‌لرین یاردیمی‌ایله پرورش تاپمیش نهایت عمرونون سونون دادا گؤیرچین اولوب غیبه چکیلمیش دیر.

شفاهی ادبیاتیمیزدادا آنانین گؤیرچین جلدینده اولماسینا دایر اؤرنک‌لر چوخدور. بیر بایاتی دا دئییلیر:

آنالار یانار آغلار

تئلینی سانار آغلار

دؤنر گوی گؤیر چینه

یول‌لارا قونار آغلار

بئله‌لیک‌له، بوتون بو دئییلن‌لر، گؤیرچین‌له باغلی اساطیری اینام‌لار، اونو اولاماغین یاساق‌لیغی، روح اولماسی، خبر آپاریب گتیره بیلمه‌سی فضولی‌یه‌ده بللی اولدوغوندان یالنیز بو سونونجونو یئرینه یئتیرن صورت کیمی لیلی و مجنون اثرینه گتیرمیشدیر.

خالقین عادت و عنعنه‌لری‌نین مراسم بایرام اینام و اعتقادلاری‌نین بدیعی اثرده عکس اولونماسی صنعتکارین خلقیات‌لا باغلیلیغی‌نی گؤسترن اساس یؤنلردن دیر. دیرلی‌دیرکی بوجهتدن‌ده فضولی‌نین یارادیجی‌لیغی چوخ رنگین‌دیر. تا اسگی چاغلاردان بیر کیمسه حال باحال اولدوقدا، هاوالاندیقدا اونی دلی سایار و ساغالتماق اوچون بدنینه داغ باسار، بو داغ باسیلمیش یئرلره پامبوق یاپیشدیر ارمیش‌لار. فضولی‌نین مشهور غزلینده بو مسئله اولدوغو کیمی عکس اولونموشدور:

پنبهٔ داغ جنون ایچره نهاندیر بدنیم

دیری اولدوقجا لباسیم، بودور اؤلسم کفنیم

بیتین آچیمی بئله‌دیر:
بدنیم دلی لیک داغلارینا باسیلمیش پامبوقلا اؤرتولموشدور دیری اولدوقجا بوپامبوق پالتاریم، اؤلسم‌ده کفینم دیر.

قورخانی نظره گلنی، «چیلداغ» اصولی‌ایله معالجه ائتمک خالق طبابتی‌نین بیر نوعی کیمی ایندی‌ده آذربایجان‌دا موجود دور. بورادا یانان پامبوق، اسگی پارچاسینی، قورخموشِ، نظره گلمیش کیمسه‌نین بدنین‌ده‌کی سینیر اوجلارینا توخوندور ماقلا همین شخصین بلادن خلاص اولاجاغی یقین ائدیلیر. بومعالجه اصولونون چوخ ـ چوخ یوز ایل لیک‌لر بوندان قاباق‌دا موجود لوغونو ـ فضولی شعرلرینده اؤیرنمک ممکن اولور. اودئییر:

بدنظردن اؤز جگر قانی‌له اولموش چلّه داغ
اولماییر راحت کؤنول منده نظر واردیر هله

ثبوت اولونموش حقیقت دیرکی، گونشین دنیانین جنوب یاریم کره‌سیندن شمال یاریم کره‌سینه کئچمه‌سیله گئجه ـ گوندوز برابر لیگی یارانیر و بونونلا فصیل دگیشیلمه‌سی باش وئریر. یعنی قیش قورتاری یازباشلاییر بو شرفه تا قدیم‌لردن چئشیت ـ چئشیت آئین، مراسم کئچیریلمیش و همین گونه عمومی شکیلده نوروز بایرامی آدلانیر.

فضولی ایسه هله ۱۶اینجی یوز ایل لیک‌ده بو بایرامین هانسی قانونا اویغونلوقلا باغلی لیغی‌نی بیر غزلینده بئله دئمیشدیر:

وصلین منه نوروز گئجه‌سی اولدو میسّر
سانکی او گئجه گوندوز ایله اولدو برابر

فضولی‌نین خالق یاردیجی‌لیغی ایله باغلی لیغی‌نی بوتو لوکده آچماق بیرکتابین، بیر نئچه مقاله‌نینی دئییل. ایندیکی ایش‌لر بویولدا سانکی بیر نشبوث باشلانغیج دیر. فضولی اؤیره نیلدیکجه، درک ائدیلدیکجه اونون یارادیجی‌لیغی‌نین فولکلور لاری لا اؤزه چیخاجاق.

موسیقی در شعر فضولی

منصوره ثابت‌زاده

سرسخن

شعر و موسیقی با ارتباطی لاینفک و عمیق در زبان پارسی دارای حیات حقیقی و صورت و معنای کمال یافته قدسی است. بیان ویژگی موسیقی شعر و بیان کیفیت آن، بررسی اوزان و بحور و موسیقی کناری (ردیف و قافیه) و موسیقی درونی شعر (جناس و موازنه...) ما را یاری می‌دهد تا صورت حقیقی زبان راکه نخست به صورت شعر زبانی بوده است دریابیم.

چنین پیوند بنیادی و ژرفی در ذات زبان پارسی بوسیله شاعران و ادبای بزرگ چون مولوی، حافظ و سعدی و فردوسی و... مبین آنست که راز و رمزی پنهانی و نوایی درونی در طریق بیان مضامین و مفاهیم موجود است و آن همان نغمات قدسی است که به گوش می‌رسد.

«فضولی نزدیک ۱۵ اثر از خود به جا گذاشته است ویژگی عمومی این آثار بیان اندیشه‌های پیشتاز زمان، نفرت از ظلم و ریا، ترنم آرزوها و امیدهای انسانی و سادگی بیان و نزدیکی آن به زبان مردم است. فضولی پرچمدار شعر غنایی است.»

رند و زاهد به شکل روایتی نقل می‌گردد «در دیار عجم زاهدی به غایت متقی و پرهیزگار بود، فرزندی داشت رند نام و می‌خواست برای او شغل مناسبی پیدا کند ولی

رند هیچ یک از پیشه‌هایی را که پدرش پیشنهاد می‌کرد نمی‌پسندید. رند و زاهد حاصل گفت و شنودها و مباحثه‌های پدر و پسر است. فضولی در این مباحثه‌ها، کوشیده است مهمترین مسائل فلسفی و اجتماعی زمان خود را بشکافد. دیدگاه فلسفی خویش و مناسبت اجتماعیش را با آثار گوناگون به جامعه نشان دهد.»

خلاصه آثار فضولی

خلاصهٔ آثار فضولی به تفکیک اشعار و دیگر متون در ذیل می‌آید:

۱ ـ *دیوان فارسی شامل:*

۴۱۰ غزل

۴۹ قصیده

۱ ترکیب بند

۱ مسبع

۱ مسدس

۴۶ قطعه

۱۰۵ رباعی

۲ ـ *دیوان ترکی شامل:*

۳۲۷ غزل

۵۱ قطعه

۵ مربع

۴ مخمس

۱ مسدس

۴ ترجیع‌بند

۱ ترکیب‌بند

۸ رباعی

۳ـ *صبحت الاثمار* ۲۰۰ بیت

۴ـ *حدیقه‌السعدا نثر که شامل ابیات پراکنده است*

۵ـ *دیوان عربی* ۱۱ *قصیده که یک نسخه در موزه لینگراد موجود است.*

۶ـ *لیلی و مجنون* ۳۰۹۶ *بیت ـ مثنوی*

۷ـ *هفت جام یا ساقی نامه*

۸ـ *انیس القلب* ۱۳۴ بیت

۹ـ *بنگ و باده* ۴۴۴ بیت

۱۰ـ *رند و زاهد نثر که شامل ابیات پراکنده است*

مثنوی لیلی و مجنون

مثنوی لیلی و مجنون بر وزن مفعول مفاعلن فعولن می‌باشد (بحر هزج مسدس اخرب مکفوف).

مثال:

لیلی دمه ماه عالم افروز *مجنون دمه آتش دل افروز*

بنگ و باده

مناظره‌ای است بین بایزید دوم (بنگ) و شاه اسماعیل (باده) که بر وزن فاعلاتن مفاعلن فعلون بحر خفیف مسدس محذوف است.

مثال:

ای ویران بزم کائناته نسق *براقن جام عشقه نشئه حق*

انیس‌القلب

دلم در حبیت اسرار سخن درهای غلطانش *فضای علم دریا فیض حق باران نیسانش*

با ۱۳۴ بیت با مضامین اخلاقی و اجتماعی بر وزن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (بحر

هزج مثمن سالم) است. این قصیده نظیره‌ای است بر قصیده (بحرالابرار) خاقانی که در انتهای قصیده فضولی نام خاقانی را آورده است:

زکـــان طـبـع پـولادی بـرون آورد خـاقانی

سوی دریای هند ارسال کرد از سوی شروانش

فضولی بحر هزج را برای بیان افکار مترقیانه اجتماعی ـ فلسفی و اخلاقی خود بکار برده است. ریاکاران را مورد نکوهش قرار می‌دهد و به شرح مظالم ستمگران و از جمله پادشاهان ظالم پرداخته، یادآور مضامین و معانی نظامی بر علیه بی‌عدالتی است. در این نوشته منظوم از انسان‌هایی که «استغنأ و بی‌نیازی پیشه کرده و به بهای خون مردم به ثروت اندوزی نمی‌پردازند با احترام و ستایش یاد می‌کند.»

انیس‌القلب کردم نام این محبوب و می‌خواهم

که هر ساعت دهم در بزم اهل فـهم جـولانش

صحبت‌الاثمار

یکی دیگر از آثار او صحبت الاثمار است که با زبان میوه‌ها به نصیحت و پند پرداخته است و حاوی ۲۰۰ بیت است که در سال ۱۹۵۸ در باکو بوسیله حمید آراسلی چاپ شده است. به دلیل عدم دسترسی به این اثر بررسی اوزان و اصطلاحات موسیقی آن میسر نگردید.

حدیقه‌السعدا

در این اثر فضولی روضة‌الشهدای حسین واعظی کاشفی را در نظر داشته است و در شرح دلاوری‌ها و معضلات پیامبر(ص) و امامان شیعه در مبارزه با مخالفان و کافران نوشته شده است و قطعاتی مبین واقعه کربلا و شهادت حضرت امام حسین(ع) در آن آمده که کل اثر به زبان ترکی است. اصطلاح موسیقی به سبب مضامین عرفانی که با احساسات و عواطف مذهبی شیعه درهم‌آمیخته شده، محلی برای بروز نیافته است.

اصطلاحات موسیقی در اشعار و آثار فضولی

ندایی که از شاعر قرن دهم هجری فضولی گوش جان را نوازش می‌دهد با رنگ و آهنگی عارفانه و پژواکی حماسی ملهم از عرفان اسلامی و مذهب تشیع است هر زبان یک جهان اندیشه است و گستره اندیشه فضولی شامل سه زبان فراگیر عالم شرق یعنی فارسی، ترکی و عربی است.

زبان فارسی با سابقه چند هزار ساله به همراه زبان عربی که زبان علمی تمدن و فرهنگ اسلامی بوده است و زبان ترکی که زبان مادری اوست دری را به سوی شاعر می‌گشاید تا او بتواند به قدرت از آراء فلسفه ابن‌سینا، سهروردی، ابن عربی و غیره آگاهی یابد و اشعار و آثارگوناگون بزرگان عالم اسلامی که به لحاظ احاطه بر زبان آنها در دسترس او بوده است به خوبی استفاده کند.

موسیقی جان سه زبان از ساز اشعار این عارف شیدای کربلا طنین افکن می‌گردد. او واله نجف و شیفته خاک پاکی است که شهدای بخون خفته حماسه کربلا را در خود می‌فشارد، آنگونه که گفته:

چون خاک کربلاست فضولی مقام من نظمم بهرکجا که رسد حرمتش رواست

او شعر خویش را درکمال فروتنی و خشوع، سیم و زر نمی‌خواند و لعل بدخشان لؤلؤی لالای سخنش راگوهر نمی‌داند و سروده است:

زر نیست، سیم زر نیست،گهر نیست، لعل نیست
خاک است، شعربنده ولی خاک کربلاست

پژواک دلنشین منقبت امامان در رایحه عاشقانه نوای سخن این عارف پاک باخته می‌پیچد و رایحه خوش عاشقانه آن که از احساسات و عواطف پاک او سرچشمه گرفته است مشام جان سوختگان و شیفتگان وادی عشق را نوازش مستانه می‌دهد. «موسیقی و آهنگ درونی غزلهای فضولی از قدرت و صلابت ویژه‌ای برخوردار است. او با نیروی عظیم استعدادش و با نور تابناک اندیشه‌اش راهی خود ویژه برگزیده و در این راه او را خلفی نیست».

در اینجا به شرح اصطلاحات موسیقی در اشعار فضولی پرداخته می‌شود.

بررسی ساقی‌نامه

ساقی‌نامه‌ها با عبارت «بیاساقی» آغاز می‌شوند که گاهی فعل بیاور را نیز به قرینه معنوی در خود حمل می‌کنند و در بیت دوم عبارت «**به من ده**» و در بیت‌های بعدی تکرار بیا ساقی و بده ساقی، گردشی را می‌آغازد تا از حضیض خاک آدمی را به اوج افلاک سوق دهد.

ساقی‌نامه‌ها در موسیقی نیز جایگاه خاصی را دارند و در دستگاهها و آوازهای به صورت مستقل اجرا می‌گردند. در موسیقی کنونی ساقی‌نامه در دستگاه ماهور و اصفهان... خوانده و نواخته می‌شود. که درآمد آن با نغمات بم آغاز و گردش فواصل آن به سوی اوج و سپس فرود کاملاً گردشی چون یک دستگاه یا آواز مستقل دارد.

اهل موسیقی همواره مواظب و مراقب این امر است که انتهای نغمات افت نکنند و همانگونه که در سنت موسیقی قدیم باقی است انتهای نغمات به سمت بالا سکون و آرامش بیابند، زیرا اگر ایست نغمات به سوی حضیض باشد همواره موجب تخدیر و افسردگی روحی و ایجاد هیجانات کاذب می‌گردند.

در ساقی‌نامه شاعر فضای مستانه سخنان و کلمات را همواره با تکرار و توالی لغاتی چون باده، ساقی، بیا، بده، مغنی و غیره حفظ می‌کند، که به طور مجاز برای بیان مطالب عرفانی چون کدهای مشخصی بکار گرفته می‌شود. این کلمات حالت خمارزدایی نیز دارند و سالک را برای دریافت باده معرفت و حب حق همواره آماده می‌سازند. یکی از بهترین ساقی‌نامه‌های عرفانی ساقی‌نامه حافظ است با این مطلع:

بیا ساقی آن می که حال آورد   کرامت فزاید کمال آورد

شاعر باده معرفتی را طلب می‌کند که کرامت و کمال بیفزاید.

نوای موسیقی در مثنوی هفت جام یا ساقی‌نامه

این مثنوی مشتمل بر ۳۲۷ بیت با حفظ سنت دیرین ساقی‌نامه سرایی در قالب مثنوی و به بحر متقارب سروده شده است و طبق میراث ادبی شاعر پیرمغان را می‌ستاید. او را به داوری و قضاوت وامی‌دارد، شکایت از جهان غدار و دهر ستمکار آغاز می‌کند، آنگاه پیر او را به نوشیدن شراب معرفت الهی دعوت کرده و به آرامش و

براه جذبات عرفانی می‌خواند. شاعر هفت روز جامی از باده عشق می‌نوشد و سرمست از جام به مناظره با سازی می‌نشیند و در هفتمین جام چشم هوش بر روی اسرار عشق می‌گشاید و گوش جان به ندای غیب می‌سپارد و با مطرب به نوا برمی‌خیزد. مطرب از او درخواست می‌کند، زبان خاموشی گزینند و راز بر بیگانگان نگشاید، آنگونه که حافظ گفته است:

در حریم عشق نتوان دم از گفت و شنید
زآنکه آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش
تا نگردی آشنا زین پرده رمزی نشنوی
گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

در همین مقام مولوی گفته است:

هرکه را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

شاعر مضامینی راکه به طور خلاصه در رند و زاهد آورده در ساقی نامه تکرار کرده است. عارف از خواب غفلت بر می‌خیزد و به آثار حکمت نظر می‌افکند و جای بهتر از میکده نمی‌جوید و نزد پیرمغان و پیرکامل می‌شتابد و از روزگار بر او می‌نالد.

پیر او را پاسخ می‌دهد که به راه عشق آی عقل، عقال است و بند. و آنگاه که از دام عقل رستی، از غم رسته‌ای. داروی درد سالک، دارالشفای میکده است و باده درمان آن و پیر می‌گوید یک هفته می‌معرفت بنوشد از هوش برود و با جامی دیگر در هفته نوین بهوش آید.

فضولی سازهای مختلف را در این ساقی نامه به نواختن درمی‌آورد که حتی زهره خنیاگر فلک نیز از نواختن بازمی‌ایستد.

ورت ساز باید اشارت نمای که خنیاگری زهره آید به جای (ص ۶۷)

و در ادامه زحل، برجیس، عطارد و مریخ در خدمت سالک می‌آید و به ساقی گل‌رخ اشارت می‌کند تا جام می بیاورد و بار غم از دل سالک فقیر برگیرد.

می‌ده که گیرد خرد نور ازو نه آن می که گرد خرد دور ازو
می‌ای ده کزو شرع گیرد نظام نه آن می که در شرع باشد حرام

سالک فرح بر فرح و ذوق بر ذوقش می‌افزاید و در معرفت بسویش گشاده می‌گردد و

دل مخزن راز الهی، او باده‌نوش جام دل است و دردنوش درد عشق. فضولی در این مثنوی طرحی ابتکاری را در می‌اندازد، که کاملاً که با سبک ساقی‌نامه سرایی که در دوره صفویه بسیار متداول می‌گردد تفاوت دارد. طرح بدیع ساقی‌نامه فضولی در دو بخش بیان می‌گردد.

در قسمت اول مجلسی و خلوتی بر پا می‌شود و با گردش دوری کلمات جوشش خروش خراباتیان را تصویر می‌کند سپس به ذکر جفای روزگار غدار می‌پردازد و در قسمت دوم شاعر (سالک) با یک ساز به مناظره می‌نشیند و از سرنوشت ساز آگاه گشته و به شکایت از فراق و جدایی آن گوش فرا می‌دهد. ساختار این ساقی‌نامه بسیار متنوع و مبتکرانه است. در انتهای هر نشاه مغنی مورد خطاب قرار می‌گیرد و با ذکر تخلص شاعر و پیام ساقی‌نامه به پایان می‌رسد و نشاه دیگر آغاز می‌گردد.

این مثنوی به سبب آمدن اصطلاحات موسیقی در آن، موضوع بحث این قسمت است.

در نشاه جام اول به سنت قدما اینگونه می‌آغازد:

بیا ساقی آن آب آتش مزاج   *کزو جمله درد دارد علاج*

بیا ساقی آن آتش آب‌وش   *که هست آرزوی من در دلش*

(ص ۶۷۷)

در پایان جام اول به مناظره با نی دعوت می‌کند.

کنون بشنو از من که از گنج راز   *بر روی تو خواهم دری کرد باز*

شبی بود در سر مرا ذوق می   *مذاق میم کرد دمساز نی*

از نی علت زردی و زاری را می‌پرسد و می‌خواهد که او را محرم را ز خود سازد. نی شرح می‌دهد که چگونه از فضای عدم بناگاه دست قضا او را به بد حوادث می‌سپارد و تنش را بند بند و هزار پاره می‌کند.

نی آنگاه مغنی را خطاب قرار می‌دهد و از او آتش درون را طلب می‌کند و می‌گوید:

مغنی ببین اقتضای زمان   *به نی باده وز نی آتش ستان*

چو خاشاکم اول به آتش بسوز   *وزان پس چو شمعم روان برفروز*

که یادآور این شعر مولوی در نی نامه است.

آتش است این بانگ نای و نیست باد — هر که این آتش ندارد نیست باد

و سالک را به راه مستی دعوت می‌کند و می‌گوید:

خوش آن رند بی‌قید رسوای مست — که وقف ره می‌کند هر چه هست

نشاه جام دوم

در دومین جام با دف به مناظره می‌نشیند و محفلی را وصف می‌کند و رقص دف و ساز طرب برپاست.

در آن دائره رقص می‌کرد دف — چو دیوانه بر لب آورده کف

در این مناظره سالک دف را چون پیری خمیده از نیک و بد جهان در نظر می‌آورد و پوست دوستی‌ها را بر تن او می‌کشد. از دف می‌خواهد تا از مجلس بزم فریدون و اسفندیار بگوید و حال جم را حکایت کند و احوال جم را که جام از کف داده، نقل کند. حافظ در این باره گفته است.(۱)

تکیه بر اختر شبگرد مکن کاین ایام — تاج جمشید ببرد و کمر کیسخرو

جهان کثرت و دهری را قلق و اضطراب است و بارگاه کمال مهد آسایش است و بس. دف سپس از خلقت خود می‌گوید و آرایشی که او را از کثرتها داده‌اند، این که چگونه گوسفندی قربانی شد تا پوستی بر او کشیده شود.

به آتش دل سنگ بگداختند — جلاجل پی زیورم ساختند
سر بی زبانی جدا شد ز تن — که شد پوستی حاصل از بهر من
سه نوع شریف و سه جنس رشید — غم تیشه و اره و تیغ دید

(ص ۶۸۶)

چون جام اول مغنی را خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید:

مغنی زمانی به تقریر دف — بیان ساز کیفیت سلف
که دست فلک چون دف از صید چند — به ضرب طپانچه چه سان پوست کند

و در پایان به بیان افکار عرفانی خود می‌پردازد و سروده:

---

۱. «حافظ» در ساقی‌نامه الا ای همای همایون نظر بیا ساقی آن که عکسش ز جام بده تا بگویم به آوازنی

خوش آن رند کز مستی جام می — ندانسته شب کی شده روز کـی

(ص ۶۸۷)

نشاه جام سوم

در این مناظره چنگ، به سخن برمی‌خیزد. چنگ نیز علت زاری و ناله خود را بیان می‌دارد و می‌گوید:

مغنی جدا چند مانی ز چنگ — جدایی مکن در بغل گیر تنگ

نشاه جام چهارم

در این مرحله:

سالک با عود به مناظره بر می‌خیزد و محفلی بر پا میکند.

(ص ۶۹۳)

شـبی خـواسـتم بـزمی آراسـتم — سـروری ز بـهر طـرب خـواسـتم
صـدایـی بگـوشم رسـانید عـود — که چون عودم از سر برون رفت دود
بگـو ایـن نـوا از کـه آمـوختی — کـه بـرگ نشـاط مـرا سـوختی
چـه سرّست مـضمون گـفتار تـو — چـه رمـزست در پـرده کـار تـو
کـه سـوزنده بـا نـواهـای تـو — ترا نیست جـان داری از جـان اثـر
تو یک مشت چوبی نـدای تـو نـار — زنـار است کـافی تـوا یک شـرار
بـمن گـفت عـود مسـرت اثـر — که من ز آنـچه گـفتی نـدارم خـبر

عود از حال خود بی‌خبر و از آفرینش خود بی‌خود گشته است و می‌گوید:

ز مـن نـیست ایـن نـاله زار مـن — ز اسـتادان جـنبش کـار مـن
مـن و تـو دریـن کـارگه آلتـیم — نـه صـنعتگری، آلت صـنعتیم
مـغنی بـده عـود را گـوشمال — که ظاهر کند بر تو تحقیق حـال
بـزن تـا بگـوید بـبانگ بـلند — که ذاتست چون و صفاتست چند
ظـهور حـقیقت نـمای از مـجاز — مگو کز فضولی است افشای راز

و مستی را پیش می‌کشد و پیرمغان را خطاب قرار می‌دهد و سرگشتگی خود را بیان

می‌دارد:

خوشا آنکه سرمست افتاده است — ارادت بسه پیرمغان داده است
نمی‌داند از مستی می‌مدام — که ساقی کدامست و ساغر کدام

نشاه جام پنجم

این جام را با آب کوثر سرشت می‌آغازد و مدح پیامبر(ص) می‌کند:

بیا ساقی آن آب کوثر سرشت — که لب تشنه اوست حور بهشت
بمن ده که مداح پیغمبرم — نصیب است البته در کوثرم

در این مرتبه با طنبور مناظره می‌کند. شاعر برای مناظره با طنبور مجلسی نمی‌سازد و محفلی مهیا نمی‌کند بلکه به نماز می‌پردازد، به رکوع قوعود و سجود می‌پردازد و در اثنای طاعت سه بار صدایی می‌شنود که تقوی او را ریایی می‌بیند و از او می‌خواهد:

بیا چون من از آتش اندیشه کن — ره توبه گیر و ورع پیشه کن
چنین گفت طنبور صاحب خبر — که بر پرده داری مشو پرده در
مغنی به طنبور رغبت نمای — به مفتاح رغبت دری برگشای

و در پایان این نشئه مست می معرفت را نوید می‌دهد

وشا آنکه او مست خیزد ز گور — برندش به دوزخ ز خود بی‌شعور
شررهای آتش به وقت عذاب — نماید باو قطره‌های شراب

نشاه جام ششم

مناظره با ساز قانون است. قانون سازی عربی است که در موسیقی ایرانی بطور تفننی از آن استفاده می‌شود. شاعر قانون را به دست پری چهره‌ای می‌سپارد و از زبان او می‌گوید:

پری چهره‌ای بود قانون بدست — چو می‌نغمه‌اش خلق را کرده مست
چه قانون یکی طرفه صندوق راز — درش خازن معرفت کرده باز
ازو چون شنیدم نوای حزین — به او گفتم ای لعبت نازنین
چه کردی ترا این مقام از کجاست — بگو راز خود را به عشاق راست

(ص ۷۰۱ ـ ۷۰۲)

سرت راست بالین زانوی دوست   ترا متصل روی بر روی دوست

و از غایت قرب ساز با دلداری می‌پرسد و از راز و رمز آن و قانون در جوابش می‌گوید که بیخودی راز نزدیکی با یار است او گوش به اهل هوش می‌سپارد و طریق رضا در پیش می‌گیرد.

زدم دست بر دامن اهل دل   رضا جوی دلها شدم متصل
مشو خودنما تا شود دوست رام   که رسواست محبوب رسوا مدام
مغنی به قانون گرفتی بگیر   که سیمت چرا کرده زینسان اسیر
تو با سیم رازی بیاموز کار   فضولی صفت باش بی سیم زار

نشاه جام هفتم

این مرحله اوج مستی و دیدار با اصل و منبع هر آنچه است می‌باشد که سالک با مطرب دیدار می‌کند و هم‌نشین خنیاگر می‌شود، سازها همه سوختنی می‌گردد و رازها ناگشوده، جام هفتم همان شهر عشق را از زبان مرغان بیاد می‌آورد. سکر اثر می‌کند و زبان بی‌ینطق؛

باو گفتم ای همدم دلپذیر   نشاطی برانگیز و سازی بگیر

مطرب دست به ساز نمی‌برد اما دست روح او بنواختن درمی‌آید:

چنین گفت کین فیض روحانی است   بدین نسبت غیر نادانی است

و به نصحیت بر می‌خیزد که راز با غیر نباید گفت:

بی نی راز مگشا که آن سست رای   گشاده دهانست و هرزه درای
بدف مصلحت نیست اظهار درد   که خواهد بیک ضرب اقرار کرد
مکن چنگ را محرم هیچ راز   که می‌گوید آن را بهر گوش باز
زعود ارترا هست رازی بپوش   که خالی است او را سر از عقل و هوش
نهان کن ز طنبور راز درون   که از پرده رازت نیفتد برون
به قانون مکن راز دل را عیان   که دارد به اظهار آن صد زبان

مطرب می‌گوید سازها به سبب غمازی و پرده‌دری، نامحرمند و مغنی را اینگونه

خطاب می‌کند:

مغنی چو با ضرب نطق و اصول شوی مجلس آرای اهل قبول
مخوان وصف حال کسان دگر بگو حرفی از حال من مختصر
که هستم فضولی صفت مانده لال ز دستم نمی‌آید اظهار حال

آنگونه که حافظ گوید:

در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

اصطلاحات موسیقی در دیوان ترکی

نی

عشق دید اول نشئه کامل کیم اوندان دیو مدام
می ده تنویر حرارت نی‌ده، تأثیر صدا
(ص ۶۷)

بیلیردیم سن ده هم وار اول هواکیم من ده دیر، ای نی
دَم اوردوقجا اگرچه‌ئخسایدی آتش، بندبندین دن
(ص ۲۶۹)

مطرب

فرصت دو رور بوگنجه گلین ایچه لیم شراب شمع ایله مطرب و من و ساقی و مشک ناب
(ص ۸۱)

مطرب آغلاتما سرود ون لافضولی خسته‌یی (خسته‌نی)
سیل اشکین‌دن ساقین قویمایه بنیاد طرب
(ص ۸۹)

آواز

ایتیر ایتلری آوازی نین کـؤنول ذوقـون   یلترقارا گنجه لرهرزه، هرزه فریاد ائت

(ص ۹۱)

آوازه ـ نی

ناله دن دیر نی کـیمی آوازهِ عشـقیم بـلند   ناله ترکین قیلمازام نی تک کسیلم بندبند

(ص ۱۱۵)

آهنگ

ســحر بــلبل‌لر، دئـیل بـیهوده گـلشن‌ده   فضولی، ناله دلسوزینه آهنگ توتموش‌لار

(ص ۱۲۲)

آوازه

پونه سردیر سر عشقیش دئمه دن بیرکیمه یه   شـــهره دوشـــمو دئـــرلر ســن کـیمی

قانعی گلبن بلبلان دئرلر فضولی سن کیمی؟   قانعی بلبلان سـرودی آه و افـغانین جـاوار؟

(ص ۱۵۶)

سرود

کیمسه اول بد خویه اظهار ائده بیلمز دردیـمی

ای سرود ناله تانری چون سن اولغیل چاره‌ساز

(ص ۱۷۲)

جرس ـ آواز

کوه فریادی، صداسین وئردی فرهادین، دئمن

نقش شـیرین دیـروئریر آواز اولوب فـریادرس

ناقه لیل محملین چکمیش بیابان سیرینه
ایله مجنونو بو حالت دن خبردارای جرس
خالی ائتدیم دل هوایی اختلاط غیردن
بزم غم ده نی کیمی هردم منه فریاد بسه
(ص ۱۸۸)

رقاص
فلک هم اول گئچه بولموش صفاکی صوفی تک
قرار تو تماییب اولموش اوبزم ده رقاص

سماع
زرق دریاسین ده بیر خاشاک دیرکیم چی گینیر(دولاینر)
صوفی شسیادکیم دؤوان تسوتوب ایلرسماع
(ص ۲۰۳)

نی
نی کیمی هر دم کی بزم وطینی یاد ایله؟
تا نفس وار دیرقورو جسمیم ده فریاد ایله رم
بیلید دیم من ده هم وار اول هواکیم من ده دید، ای نی
دم آورد وقجا اگر چئحنسایه‌ی آتش، بندبندین دن
(ص ۲۳۵)

آهنگ
فضولی ایله‌دی آهنگ عیش خانه روم اسیر محنت بغداد گؤردوگون کؤنلوم
(ص ۲۳۷)

مخالف دؤردن گلگون شرابی قانه دگشوردوم (دییشیدیم)
سرودین چینگ و عودین ناله و افغانه دگشوردوم

مطرب ـ نغمه

ارغوان تد تد و پیاله، نستون دولدوردو جام
مطربا، چال نغمه (یا ایها المستغرون)
صبحدم گلزار ایچین ده چالدی بلبل ارغنون
ایهاالعشاق قوموا، انکم لاتسمعون
(ص ۲۷۵)

ساغر عشرت، حباب صاف صهباتک نگون
بیندی مطرب کی نه دیر حال، گوتوردو وقو پوزو (ساز)
(ص ۲۷۹)

بزدم دن چکدی ایاغینی صواحی و سبو
(ص ۳۰۶)

بزم قانونی بوزولدو، نه ایچون چنگ ایله دف؟
یئغیلیب ائتمه‌یه بر حاکم ائشیگین ده غلو
(ص ۳۰۹)

فضولی ضعف تن غدری له کسمه ناله زارین
بسیزی چون چنگ تک معتاد قیلدین ناله زاره
کئچر ناله‌م فلک دن فسم قدیمی چنگه بنزتمن (بنزتمه‌یین)
کی چئحماز پرده‌دن، چنگین صدای ناله زاری
(ص ۳۵۳)

قطعات

اول سبب دن فارسی لفظی له چوخ دور نظم کیم
نظم نازک، تروک لفظی ایله ایکن (چرخ) دشوار اولور

مـــن ده تـــوفیق اولســـابو دشـــواری آسـان ایـله رم

نـــو بـهار اولغـاچ دیکـن دن بـرگ گـل اظـهار اولور

(ص ۴۰۱)

اصطلاحات موسیقی در قطعات ترکی

صدای نی حرام اولسون دندین ای صوفی سالوس

یئله وئـردین خـلاف شـرع له نـاموسین اسـلامین

بو اندام ایـله و جـدیات دن دام اورمـاق ایسـترمن

الهی، من کیمی سـوراخ سـوراخ اولسـون انـدامـین

(ص ۴۰۱)

اصطلاحات موسیقی در مخمس‌ها

خلـخـال

آن ساچاق آلنین‌دا، مشکین ساچ پریشان حالی‌یم

سیم ساق اُوزره، قیزیل خـلخال بـر پـا مـالی‌یم

سانما خلخالین کیمی مِهرین دن ای مه خـالی‌یم

عـارضین دوٌ رون ده زریـن سـلسله تـمثالی یـم

غمزه‌ن اوخون دان حزین جانیم ده یوزمین اضطراب

(ص ۴۳۹)

چنگ

مـــسیل بـــزم انـتمیش قـدیمی، چـــنگ بـــزم یـــارتک

گ لریم سیزلار آل اورسام (وورسام) چنگ اؤزده تارتک؟

چنگ و نی ممکن کی انده یارلیق، من زارتک؟

بس کی مملوم هوای عشقه موسیقار تک (موسیقی)

(مین فغان هر دم چنخاربیر استخوانیم (دن منیم)

(ص ۴۴۰)

اصطلاحات موسیقی در رند و زاهد

این اثر یکی از آثار پرجاذبه و دلنشین فضولی است که در آن به بیان جذبه و احوال عرفانی پرداخته است. زاهد نماد زهد و رند نماد نسل پرسش‌گر و روشن بین آن دوره می‌باشد که به فراوانی در اشعار حافظ به کار رفته است، زاهد پدر رند است و در واقع تضاد پدری و پسری تضاد کهنه و نو می‌باشد. پدر چون گذشتگان پسر را تحت فشار افکار و آرا خود قرار می‌دهد و از او می‌خواهد که چون دیگران شغلی برگزیند و زندگی آرامی پیشه گیرد، امارند هر چند حافظ ستهاست روح نا آرامی دارد و به خورده ریزهای بی ارزش و هواهای نفسانی که به صور مختلف نمایان می‌گردند دل نمی‌بندد و تعنیات دنیوی به درون آشفته و منقلب او راه نمی‌یابد. او بدنبال پاسخی دیگر است و می‌خواهد حقیقت وجودی خویش را به گونه‌ای دیگر معنا کند هر چه پدر به او پیشنهاد می‌کند ستیزه و مخالفت را در وجودش بیشتر شعله‌ور می‌سازد بنابراین راه سفر در پیش می‌گیرد سر از میکده بیرون می‌آورد. ساختار این اثر به شکل سؤال و جواب است که یکی از نمونه‌های زیبای نثر دوره مشوش صفویه به شمار می‌رود، دوره‌ای که تقلید و فترت چون هاله‌ای آن را فراگرفته است.

فضولی در حین مکالمات مفصل رند و زاهد به بسیاری مسائل هنری و سیاسی اجتماعی زمان خود نیز اشاره می‌کند. مثلاً در خصوص موسیقی، سخنانی دلکش می‌آورد و سخن کسانی راکه آن را ***«اصل فساد عقل و ترک ادب و محض لهو و لعب»*** قلمداد می‌کنند رد می‌کند و از زبان رند می‌گوید: «نغمه دلکش کمند کنگره‌ی کبریاست و تحریر آوازهای خوش نردبان عالم بالاست روح از مبدا حال خبر می‌رساند و از قید تعلقات جسمانی می‌رهاند هر شعبه از مقاماتش پرده رازی است.»

«میل این لذات لازمهٔ اداراک است و تمنای این شوق خاصیت طبع پاک فیض نغمه‌ساز و شرف حسن آواز این بس که آتش جانگداز را در موقد طبیعت فسرده دلان می‌اندازد و غافلان را از نشاه درد عاشقی آگه می‌سازد.»

سبب جنبش عشق است صداهای لطیف — می‌رسد بی‌خبران را خبر عشق زساز
عشق رازی است نهان می‌شود از سازعیان — شد محقق که پس پرده ساز است آن راز

(ص ۷۵)

این کتاب با تصحیح و حواشی، بقلم کمال ادیب کورکچی اوغلی با مقدمه ی. خ. صدیق منتشر شده است، در صفحه ۵۴ رند و زاهد آمده است.

«***مطرب پرده برداشته***» که بعیب ریا می‌پوشم، القصه مجمعی از دنیاگذشته و از آخرت بی‌نیاز گذشته گفت ای زاهد این چه مقام دلگشاست و این که می‌شنوم چه صداست؟

نظاره این جمع ز من هوش ربود — دلرا سوی عالم دگر راه نمود
اینجا دارند ذوق و راحت همه خلق — گویا همه هستند ز خالق خشنود
گفت ای رند این خانه شیطان است — و سرچشمه عصیان ساکنان
این طایفه از رحمت حق دورانند — از فیض خدا و خلق مهجورانند

رند در پرسش از زاهد می‌خواهد که به او اجازه رفتن به میکده را بدهد و رازهای نهانی را از پیرمغان دریابد.

گفت ای زاهد ... «هر نغمه از سرور این طایفه ذکر سبحان عالم بالا زاهد را چون اعتماد برفطانت رند بود ارتکاب مناهی به واسطه بلوغ ازو دور می‌نمود رخصت دخول میخانه داد و رند رندانه قدم به میخانه نهاد پیری دید درصدر میکده میخانه را به زیور ظاهر آراسته و ازو یافته هرچیز خواسته‌گاه از آینه جام احوال کاینات به مستان بی‌خبر نموده و گاه در سرود مطرب پرده از چهره اسرار عالم گشوده شاهدان را از بی بقایی حسن واقف ساخته.»

رند در میکده حال خود بر پیر آشکار می‌کند و مراد به یاری و مدد او برمی‌خیزد «چون استعداد عرفان در طبیعت او ملاحظه نمود به ساغی گلرخ اشارت فرمود... قدری داروی شوق در شربتش انداز و غذایش از نغمه دلکش مقرر ساز که به تدریج علاقه و اعتقاد ار صورت بریده به معنی پیوندد و رشته رابطه از مجاز منقطع ساخته به حقیقت

بندد.»

مغزیست هر آینه حقیقت در پوست — صعب است تمیزکردن دشمن و دوست
بس کس که نکو دانی و در اصل بدست — بس فعل که بد خوانی و در اصل نکوست

پس از می‌نوشی رند را به شنیدن آوای گرم مطرب دعوت می‌کند و از سکری که مورد نظر عارفانه است سخن می‌گوید:

«گفت ای زاهد متصدیان ملک عالم و مدیران امور معاش بنی آدم هم به مرتبه دانش از من بالاترند و هم به قدرت حکم از من تواناتر چون به صدای نقاره نوبت صلای شنیدن ساز داده‌اند.»

او پیرو مکتب سکر است و گوید:

در هشیار مدار شدی و فساد می‌نوش — که مستی‌ات به از هشیاریست

می روح را موجب صفاست و نفس را مقوی قواست و جسم را مربی اعضاست اعظم فوایدش این بس که تنقیه دماغ داده آن را قابل نغمه‌های دلکش می‌سازد و به وادی لذات آوازهای خوش می‌اندازد باده برمی‌دارد از آیینه ادراک زنگ مشاهد این حال ذوق نغمه‌های دلکش است.»

وزکدورت پاک می‌سازد دماغ تیره را

مست را زان رو تمنای صداهای خوش است

زاهد می‌گوید:

«ای رند این که مدح می تصور کرده‌ای مذمت اوست و این که دلیل عزت باده پنداشته برهان اهانت اوست گفتی که می محرک ادارک سازست این نه سبب قبول بلکه موجب احترازست چراکه ساز باده ملامیست و مرض جاهلان و اهلی نه ارباب حقیقت را به او نظری است و نه در دل اصحاب طریقت ازو اثری چیزی که مردود شریعت است و در نفس‌الامر باعث نیسان طاعت است در حیرتم که چرا پسندیده‌اند و در مقابل عصیان در ارتکابش چه منفعت دیده‌اند:

کیفیت ساز محض لهو و طربست — وین اصل فساد عقل و ترک ادبست
در رغبت او نیست چو غیر از نقصان — از اهل کمال رغبت او عجب است

رند در جواب گفت:

«و هر نغمه از اصواتش بدرگاه حق نیازی میل این لذات لازمه ادراک است و تمنای این شوق خاصیت طبع پاک فیض نغمه‌ساز و شرف حسن آواز این بس که آتش عشق جانگداز را در موقد حقیقت فسرده دلان می‌اندازد و غافلان را از نشاه درد عاشقی آگه می‌سازد.»

سبو جنبش عشق است صداهای لطیف　　می‌رسد بی‌خبران را خبر عشق زساز
عشق رازیست نهان می‌شود از ساز عیان　　شد محقق که پس پرده سازست آن راز

(ص ۷۵)

زاهد رند را مورد سرزنش قرار می‌دهد و در قبح می و آواز نی این چنین می‌گوید:

«ای رند ساز جهت ظهور عشق بکو میدانی و این اندیشه صایب نیست و حسن آواز را به واسطه تحریک سلسله هوا مستحسن می‌خوانی و این فکر مناسب نیست چرا که عشق بدنام کننده نیک نامان است.»

بــه مستوران مگو اسرار مستی　　حدیث جان مگو با نقش دیوار حافظ

(ص ۱۶۶)

گویی رند از زبان مولوی گفته:

گفتمش گر من بمیرم تو رسی بر گور من　　بــرجهم از گور خود کان خوش لقا
گفت آن کاین دم پذیرد کی بمیرد جان او　　با خدا باقی بود آن کز خدا مست آمدست

راه رند و زاهد دو راه متفاوت است یکی به سکر و دیگری به صحو می‌اندیشد، یکی مست و شیدا و دیگری هوشیار به سوی حق می‌پوید (عز) آنگونه شیخ عزالدین کاشانی در بیان صحو و سکر گفته است:

«سکر در عرف صوفیان عبارت است از وضع از میان احکام ظاهر و باطن به سبب اختطاف نور عقل در اشعه نور ذات خداپرستی عاشقانه را راه به عشق است و راه عقل بسته است چنانکه غزالی در سوانح گوید نهایت علم به ساحل عشق است.»

و مولوی سکر را بی‌خودی از خود و محو در فنای فی الله می‌داند و اینگونه سروده:

آن نفس که با خودی یار چو خار آیدت　　و آن نفسی که بی خودی یار به چه کار آیدت
آن نفسی که با خودی بسته ابر غصه‌ای　　و آن نفسی که بی خودی مه به کنار آیدت

حافظ نیز در سایه ایهام و ابهام افکار سکرانه را بیان داشته است.

مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست　　که به پیمانه‌کشی شهره شدم روزالست
من همان دم که وضو ساختم از چشمه عشق　　چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست
(ص ۱۸)

با مدعی می‌گویید اسرار عشق و مستی　　تابی خبر بمیرد درد خودپرستی
(ص ۳۰۲)

اصطلاحات موسیقی در غزلیات فارسی فضولی

اصطلاحات موسیقی در غزلیات فضولی بسیار اندک است که به طور عام بکار رفته است در اینجا به شرح آن می‌پردازیم:

آوازه

از عشق من که بهر تو رسوای عالمم　　آوازه جمال تو عالم گرفته است

نی

گر بندبند ما چو نی از هم جدا کنند　　به زانکه در غممت ز فغان منع ما کنند
(ص ۳۹۵)
همه دم کار فضولی است چو نی ناله و زار　　مگر از بودن او ناله زاری است غرض
(ص ۴۳۵)

چنگ

باده فتاده است به جوش خروش چنگ　　وز جوش باده چنگ فتادست در خروش
(ص ۴۲۶)

سرود

در غم عشقت فضولی بی سرود و ناله نیست عندلیب گلشن شوق است دارد غلغلی

(ص ۵۷۷)

ثعالبی در باب سماع می‌گوید:

«کل مایستلذه الانسان من صوت طیب فهو سماع»

مولانا

ناله سرنا و تهدید دهل چیزی کی ماند بدان ناقور کل
بانگ گردش‌های چرخ است این که خلق می سرایندش به طنبور و به حلق

(دفتر چهارم، ص ۳۲۱ - ۳۲۲)

مولوی در کلیات شمس (ص ۲۰۳) گفته است:

سماع آرام جان زندگان است کسی داند که او را جان جان است

سعدی در باب سماع و مرتبه و منزلت آن گوید:

نگویم سماع ای برادر که چیست مگر مستمع را بدانم که کیست
جهان بر سماع است و مستی و شور ولیکن چه بیند در آیینه کور

(بوستان ص ۲۳۶ - ۲۳۷)

شبم از وصل تو با روز برابر شده بود

متن سخنرانی اختتامیه

علی‌اصغر شعردوست

شعر فضولی چونان ردی ما را به جای پای حسین می‌رساند، ما چقدر تشنه‌ایم، تشنه لب حسینیم ـ چقدر ـ چقدر در سویدای عشق مصطفی خواهان گداخته شدن هستیم و فضولی گداخته از عشق محمد(ص) و تفته از لب عطش یاد حسین(ع) در سرایش دل خویش چه صمیمانه ما را به گرد خویش فرا خوانده است.

چه صمیمانه در نگاه ما خانه کرده است و غربت دیرسال فضولی ما را چه مهربانانه دور هم آورده است. چهره مهربان و ملایمت طبع فضولی پس از قرنهای گمشده در لایه‌لایه غبار فراموشی ناگاه چنان به وضوح در برابر دیدگانمان زلال شد که نتوانستیم نمناکی نگاههای سرخمان را در آئینه تنهایی خود مزمزه کنیم. همه را صدا کردیم و آمدیم به صلای هم آمدیم که صدای هم را در طنین صدای فضولی شنیدیم در این سه روز برگرد وجود منوّر فضولیِ سترک‌تاب پروانه را به تجربه نشستیم و از رهیافت‌ها و حسهایمان سخن گفتیم خواستیم در چالش به دیر مانده‌مان بگوئیم که روح شیعه هرگز در غبار غربت قرون از یاد رفته فراموش نمی‌شود و همواره حتی پس از فراموشی‌های دیرسال سالهای زودگذر سر بر می‌کند و رخ می‌نماید. ما در تلاش خود هر یک تکه‌ای از این تصویر را تکه‌ای از این یاد بزرگ را از روحمان کندیم در کنار هم نهادیم تا به فضولی

برسیم ما چه به هم نزدیک شدیم و چه ناگهانی است که فضولی از میانهٔ جمع ما شراره می‌زند و خود را در شعلهٔ خود به ما باز می‌نمایاند. شما که آمده‌اید تا پاسخ صدایمان باشید شما که آمده‌اید تا لایه‌های سنگین سکوت را از پیرامون او بشکنیم و بزدائیم. شما که آمده‌اید تا اعلام حضور همیشه توانای روح تشیع در بطن زندگی و اجتماع باشیم آیا می‌توان کلمه‌ای یافت که سپاسگزار تکلم شما باشد؟ در این سه روز آمدیم تا عطر حرم مصطفی شمیم ضریح علی و مظلومیت سبز حسین را در یادهامان زنده کنیم. آمدیم و آمدیم تا جهان از کنار فضولی بی‌تفاوت عبور نکند دمی درنگ کند و در مدار چرخش همواره خود جایگاه فضولی را بیابد و بشناسد. اینک در آخرین روز می‌ایستیم نفس تازه می‌کنیم اکنون اندکی از سنگینی شانه‌هایمان کم شده است حس می‌کنیم گامی جلوتر برداشته‌ایم و وظیفه سنگینی را که داشتیم کمی به انجام رسانده‌ایم آیا مقبول طبع صاحبان ادراک و اندیشه خواهد بود؟ نهایت تلاش و آرزوی ما باز شناساندن فضولی بود؛ چهره‌ای که در عرصه ادب و هنر این مرز و بوم مقامی والا و در سرزمین بیکران ادب اسلام حضوری خالص و ناب دارد اینک بپذیرید سپاس صمیمانه ما را که دعوت ما را به گوش دل نیوشیدید و با لحن دلهایتان پاسخ دادید.

با تو وصلم شب نوروز میسّر شده بود — شبم از وصل تو با روز برابر شده بود
همه شب تا به سحر خنده تو می‌کردی و شمع — سوختن بر من و پروانه مقرر شده بود
می‌گشودم گره از زلف تو این بود سبب — که هوا مشک فشان خواب معنبر شده بود
داشت خلوتگه‌ام از روشنی شمع فراغ — کز فروغ مه روی تو منور شده بود
در بساط طربم با قلم دولت وصل — نقش هر کام که می‌باد مصوّر شده بود
عود از آتش رشک طرب من می‌سوخت — که دماغم به هوای تو معطر شده بود
بود بزم طربم دوش فضولی چمنی — که مرا همنفس آن سرو صنم بر شده بود

در سه روزی که بربار عام حضرت مولانا فضولی لقمه معرفت برگرفتیم ارباب معرفت و ادب از ریاحین بوستان او دسته گل عشق و حکمت و خردمندی بربستند و در گلگشت گلستان او گلهای زیبایی به نظاره عام درآمد تا آنانکه به هوای دوستیش از اقصیٰ نقاط جهان اسلام به صلای جمهوری اسلامی ایران لبیک گفته بودند کام جان را به رایحه شوق‌انگیز آثار و احوال عارف و حکیم و متأله بزرگ قرن دهم جهان اسلام شیرین

کردند. تطبّعات و تحقیقات اهل فضل در ایام برگزاری کنگره فضولی توانست پرتوی تابناک بر پهنه اندیشه و زندگی این بزرگمرد بتاباند و آثار او را که قرنهاست کمابیش در محاق نسیان است در پرتو سخنان اهل فضل حاضر آمده در این محل محفل تا حدی روشنی یافت و پهنای شخصیت این بزرگ اهل هنر و ادب و دین در گستره فرهنگ اسلام شناسانده شد!

وظیفه خود می‌دانم در آخرین روز دم‌زدن در هوای معرفت ملامحمد فضولی به همه استادان و دانشوران و بزرگانی که قدم رنجه فرمودند و مجلس را به قدوم مبارک خویش مزین نمودند، سپاس بیکران خود را تقدیم نمایم و از حضرت احدیت درخواست نمایم آن مایه از عشق و محبت و خردمندی را به ما عطا فرماید تا بتوانیم در هنگامه ایمان برباد ده امروز بزرگانی را که پشتوانه معنوی و فکری و عقیدتی ما هستند به چشم خویش بنگریم، اندیشه آنان را بشناسیم و شخصیت آنان را پاس بداریم در این محفل میهمانان ارجمندی از کشورهای برادر و دوست ـ جمهوری آذربایجان ـ جمهوری تاجیکستان ـ جمهوری ترکمنستان ـ ترکیه ـ ازبکستان حاضر آمدند تا مراتب ارادت و عشق خود را به این فرزند بزرگ ادبیات اسلامی ابراز نمایند. جمع کثیری از استادان داخلی که مهماندار آنان بودند، محفل آرای این مراسم گردیدند. مجدداً تشکرات قلبی خود را تقدیم همه آنان می‌نمایم. در ایام برگزاری مجمع در داخل کشور سازمانها و جمعیتهای مختلفی ما را مددرسان بودند که من شاید اگر بخواهم همهٔ آنها را اسم بیاورم، الان حافظه‌ام یاری‌ام نکند و بعضی از آنها را از قلم بیاندازم و موجب گلایه بشود. یادداشتی هم کرده بودم که الآن در لابه‌لای این یادداشتهای پراکنده پیدا نکردم آنهائیکه یادم هست به اختصار عرض می‌کنم و از همگان سپاسگزارم بیش از همه از مساعدتهای معاونت هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ـ مدیریت تالار وحدت و کارکنان تالار وحدت بهره‌مند بودیم. سازمانهای مختلف وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی ما را در برگزاری این مجمعها یاری کردند. از آذربایجان شرقی ـ اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی آذربایجانشرقی و مدیر کل آن جناب آقای آقای بشیری‌وند و معاون محترم آن اداره کل جناب آقای معین‌پور که زحمت اجرای برنامه‌های مجمع را پذیرفتند و در حقیقت این برادر عزیز منتی بر ما گذاشتند و در این

سه روز با سخنان شیرین و اجرای جالبشان مجلس را مزین کردند شاعر و پژوهشگر ارجمند آقای فردی کمک زیادی کردند. همکار صدیقمان جناب آقای امین صدیقی با تصحیح دیوان ترکی فضولی و نگارش کتاب فلکریاندی آهیمدان و همچنین زحمات دیگری که برای برگزاری مجمع کشیدند ما را در برگزاری با شکوه این مجمع یاری کردند. زیاد بودند افرادی که به هر حال مساعدت کردند تا این برنامه برگزار بشود من از آنهائیکه توانستم اسم بیاورم و از آنهائیکه نتوانستم اسم بیاورم از همه سپاسگزارم. اجر شایسته را حق تعالی عنایت خواهد فرمود و روح بزرگ فضولی دعاگوی این عزیزان خواهد بود. مهمانان عزیزی که قدم رنجه فرمودند هیئت بلند پایه‌ای از جمهوری آذربایجان مهمان ما بوده و هست.

بی‌شک اگر شیعیان قصد پاس داشت فرهنگ خویش را داشته باشند که دارند می‌باید پاس خاطر ملامحمد فضولی را به نیکی داشته باشند. در قلمرو وسیع‌تر او سخن‌سرای بزرگ سه زبانه‌ای است که درگستره جهان اسلام مسلمانان آنرا پاس می‌دارند از جهان عرب گرفته تا اقلیم پارسی زبانان و ترکی گویان همه و همه ریزه‌خوار خوان معرفت ملامحمد فضولی می‌باشند همان‌گونه که رئیس جمهوری عزیز جمهوری اسلامی ایران در پیام خویش فرمودند ملامحمد فضولی حلقه رابط جهان اسلام است و سه تمدن بزرگ اسلامی یعنی عرب ـ ترک ـ فارس وام دار او هستند اما در این روزهائی که در مهد مذهب تشیع ایران بزرگداشت ملامحمد فضولی را برگزار کردیم دلیل دیگری دارد و آن این است که ملامحمد فضولی یکی از خادمان بزرگ مذهب علی است که این روزها به نام بزرگ او پیوند خورده است افتتاح ما در روز ولادت علی بود. کسی که در دوران حیات خویش در بارهای پرآشوب آن روزگار از بین همه در بارها تنها تربت حسین شهید را برگزید. هنر شاعری خویش را مصروف و صف عظمت آن سید شهیدان کرد و چاکر آستانهٔ او شد و برای او مقتل نویسی کرد و پیام خون او را وظلمی که بر او و بر جهان تشیع رفته بود به گوش جهانیان رساند از این جهت او پیام‌رسان انقلاب حسین شهید است. پاسداشت ملامحمد فضولی تنها اختصاص به ایران ندارد. ممالک مختلف امسال به پیشنهاد یونسکو پانصدمین سال تولد او راگرامی داشتند. دولت جمهوری اسلامی ایران و انجمن جمهوری ایران و آذربایجان و در رأس آن دوست عزیز برادر

دانشمند جناب آقای خلیجی نیز بنوبه خود و به سهم خود مجلسی آراست و محفل آرای آن شما ارباب فضل و ادب و هنر بودید از حضرت حق امید داریم این کوشش موجب رضایت اصحاب کمال را فراهم آورده باشد و ما را در ادامه راه مصمم نماید امید دارم میهمانان و جمع حاضر در محفل هرگونه ناهماهنگی و قصور را در این گونه مراسم که گریزی از آنها نیست ما را ببخشائید و به چشم عفو بنگرید. در پایان به شیون ملامحمد فضولی که فرمود:

یارب به رسالت رسول عربی　　یارب به حریم روضه پاک نبی
عفوی کن و در گذر زهر جرم که کرد　　بیچاره فضولی از رهبی ادبی

ما نیز از حضرت احدیت در خواست می‌نمایم قلم عفو بر رقم گناهان ما برکشد و توفیق خدمت عنایت فرماید که بی عنایت خدا هیچیم و هیچ.

نقدوبررسی(تحلیل)اشعار ترکی
ملامحمد فضولی بغدادی*

دکتر جلیل مسگرنژاد

۱. مقدمهٔ سخن

هر سؤزوم بیر پهلوان دورکیم بولوب تأیید حق

عزم قیلدیق‌دا، توتار تسخیرایله بحر و بری(۱)

فضولی در قطعهٔ ۴۵ که خطاب به وزیر وقت است، ضمن ترسیم بلند نظری و غنای طبع خود، که لاجرم در اثر شیعه بودنش چندان مورد توجه رجال حکومتی زمان نیست؛ چگونگی کشورگشایی‌های پادشاه زمان را با زیباترین الفاظ و معانی ترسیم می‌کند؛ در ضمن قدرت و توان هنری خود را نیز خاطر نشان می‌کند:

پادشاهِ ملک دنیا و درم رشوت وثریب

فتح کشور قیلماغا، ایلرمهیا لشکری

---

*. دربارهٔ شرح حال و نقد آثار شاعر، رک: فرهنگ سخنوران، ج ۲، ص ۷۱۳ (که استاد خیام‌پور اغلب منابع را ذکر می‌کنند).

۱. ۱. قطعهٔ ۴۵، ص ۴۱۷، دیوان ترکی محمد فضولی، تصحیح میرصالح حسینی، انتشارات فتحی. تابستان ۱۳۷۱.

یوز فساد و فتنه تحریکی له، بیر کشور آلیر
اُول داخی آثار این و استقامت دنبری
گؤسترن ساعت ده دوران فلک بیر انقلاب
هم أوز و فانی اولور، هم لشکری هم کشوری
گورنه سلطانم من درویش کیم، فیضِ سخن
ایلمیش اقبالیمی، آثار نصرت مظهری

عزم قیلدیق ...

صنعت تفاخر در شعر شاعران فارسی زبان نیزکم نیست که از آن راه هنر والای خود را به رخ اصحاب زر و سیم بکشند. ولی درین قطعه جرأت و جسارت شاعر به سائقهٔ آشنایی با وزیر اعظم زمان، رنگ دیگری دارد. کشف علل اینگونه بیان‌ها و خطاب‌ها و یا اینکه بیان‌های مکرری که با لحن «***ملامت***» در شعر فضولی جلوه می‌کند و سایر ویژگی‌های شعری او نیاز به تحلیل علمی و نقد و بررسی دارد، که درین مقاله «***عَلی قَدَرِ وُسْعِ مَجالٍ***» به آن می‌پردازیم.

درین بررسی از مکاتب رایج در نقد و نظر به تلفیق چند شیوه باید پرداخت و از شیوهٔ آخرین در نقد که همهٔ مسائل را دربارهٔ شاعر و نویسنده به کناری می‌نهد و فقط اثر او را در محدودهٔ کلمات و ترکیب آنها و بهره‌گیری از فنون ادبی می‌پردازد، که درین نقد کارایی چندانی ندارد، پیروی نمی‌کنیم.(۱) درین نقد نخست زمانی که شاعر در آن محدودهٔ زمانی (۸۸۸ ـ ۹۳۶ هـ‌ق) زندگی کرده است، تصویری می‌دهیم که اوضاع زمان و اتفاقات مسائل نرم و حاد آنست که اندیشه‌های شاعر را جهت می‌بخشد. سپس به مایه‌های عقیدتی شاعر می‌پردازیم و شعر او را از دیدگاه اندیشه‌شناسی پایه‌ای بررسی می‌کنیم و در نهایت امر به ویژگی‌هایی که در شعر شاعر از حیث شادی‌ها و غم‌هال تصویر شده است می‌پردازیم.

درین بررسی مجال کنکاش در شیوه‌های هنروری شاعر در الفاظ و معانی کمتر می‌رسیم، که این بررسی (هنرهای لفظی و معنوی) خود موضوع مقالهٔ دیگری می‌تواند

---

۱. مراد شیوهٔ ناقدان پست مدرنیسم (Poste modernisme) است.

قرار گیرد.

صرفِ نقدِ عمر ائدیب من کسب عرفان ائتمیشم
اهل دنیا هم، کمال جهل ایله، تحصیل مال
دهر بیر بازار دیر، هر کس متاعین عرضِ ائدَر
اهل دنیاسیم و زر، اهل هنر فضل و کمال
(قطعهٔ ۲۵، ص ۴۰۷)

۲. *شاعر در آیینهٔ زمان:*

دوره‌ای از تاریخ که شاعر در آن دوره متولد و رشد کرده و وفات می‌کند، یعنی سالهایی که از حدود ۸۸۸ هق ـ تا ـ ۹۳۶ جریان دارد، یک دورهٔ بسیار مهم و سرنوشت‌ساز در کشورهای اسلامی وقت، علی‌الخصوص، ایران و حکومت عثمانی می‌باشد. منطقه‌ای که شاعر در آن به دنیا می‌آید و تقریباً تمام عمر در آن منطقه زندگی می‌کند، منطقه‌ایست که امروزه کشور عراق و قسمتی از خاک ترکیه و شامات را شامل می‌شود، هر چند حرکت‌ها و مسافرت‌های احتمالی شاعر فعلاً مکتوم است و خارج ازین منطقه اشاره یا ایمایی در شعر او نمی‌یابیم.

منطقه‌ای که شاعر دوران کودکی و جوانی خود را می‌گذراند، در دست حکومت آق قویونلو و سلطان و امیر بزرگ او، اوزون حسن، می‌باشد. هر چند منطقهٔ مرکزی حکومتی آق قویونلو، منطقهٔ دیار بکر است ولی قسمتی از شامات و عراق (سرزمین عتبات عالیات) در دست این حکومت می‌باشد.

اوزون حسن[(۱)] در سال ۸۶۸ هـ‌ق، با توجه به منازعاتی که با حکومت آل عثمان داشت، با دشمنان آنان، یعنی ونیزیان، به جهت اینکه یکی از زنانش «**دسپنیا**» مسیحی و از اهالی بیزانس می‌باشد، ارتباط برقرار می‌کند و برای رویارویی با حکومت عثمانی که خود خطری برای بیزانس محسوب می‌شود، کمک‌های شایانی دریافت می‌کند.

---

۱. برای درک رئوس وقایع منازعات جهانشاه با اوزون حسن، رک: تاریخ خوی مهدی آقاسی، چاپ دانشگاه تبریز، ۱۳۵۰.

ولی در سال ۸۷۸ (دو سال قبل از تولد شاعر) در مقابل قوای عثمانی شکست سختی می‌خورد، که این شکست را حتی جانشین و سلطان یعقوب نیز نمی‌تواند جبران نماید. در قسمت شرق و شمال شرقی حکومت اوزون حسن رقیب دیگری از بازماندگان حکومت‌های مغول یعنی قراقویونلوها قرار دارد. این رقیب سرسخت به ظاهر شیعی مذهبند، و ارتباطاتی نیز با شیوخ سلسله قیام‌گرای صفوی دارند. درین ایام سلطان جنید شیخ سلسلهٔ صفوی (جد اعلای شاه اسماعیل) که لباس رهبریت روحانی را با شمشیر و قیام در هم آمیخته و درصدد احیای شیوهٔ حکومت اسلامی است. اوزون حسن با آگاهی از تیره شدن روابط شیخ جنید و جهانشاه قراقویونلو، شیخ را برای تقویت خود به دیار بکر دعوت می‌کند، شیخ با کثیری از پیروان و مریدان دعوت را می‌پذیرد. اوزون حسن برای تقویت اتحاد خود با گروه پیروان صفویه و در حقیقت برای دفع خطر از سمت شرق و شمال، خواهر خود خدیجه بیگم را به عقد ازدواج شیخ جنید درمی‌آورد، و او را با لشکری به مقابله با جهانشاه به طرف اردبیل روانه می‌سازد، که این کار خوشایند جهانشاه نبود و با تمهیدات جهانشاه، شیخ جنید در سال ۸۶۰ در محاربه با سلطان خلیل (والی شروان) به شهادت می‌رسد. بعد از او سلطان حید که خواهرزادهٔ اوزون حسن نیز هست، بر مسند ارشاد پیروان صفویه می‌نشیند. جهانشاه با این تمهیدات اوزون حسن، در جنگ با او به سال ۸۷۲ کشته می‌شود. به علت حمایت صمیمانهٔ صوفیان صفوی از اوزون حسن، او دختر خود را که از یک شاهزاده خانم مسیحی (دسپینا) است به عقد سلطان حیدر (پدر شاه اسماعیل) در می‌آورد. سال ۸۸۲.

قدرت صوفیان و پیروان صفوی در زمان سلطان حیدر به حدی است که نه تنها اوزون حسن از آنان واهمه دارد؛ و برای دفع شر سلطان حیدر (که داماد خودش نیز هست) او را به مقابلهٔ قرایونلوها به جنگ به منطقهٔ گرجستان روانه می‌دارد و سلطان حیدر را با خدعه و نیرنگ سلطان یعقوب بایندر و همدستی والی شروان (برادر سلطان یعقوب بایندر) به قتل می‌رساند. سال ۸۹۳ هـ‌ق (که شاعر در دوران کودکی است).

سلطان یعقوب سه فرزند ذکور سلطان حیدر صفوی را (سلطانعلی، ابراهیم، اسماعیل) به قلعه‌ای در اصطخر روانه می‌سازد و تا سال ۸۹۶ که این فرزندان سلطان حیدر به وسیلهٔ منصور بیگ پرناک که خود از مریدان صفویه می‌باشد از آنجا فراری داده

و به اردبیل برای آغاز دوم قیام صفویه می‌آورد.

قیام شیعه درین دوران به صفویه ختم نمی‌شود، بلکه درین عصر از هند تا آسیای صغیر تحرک شیعه درد و بعد علمی و عملی وجود دارد.

در هند برای نمونه در سال ۹۷۷ هـ‌ق شیخ مبارک و دو پسرش ابوالفضل و فیضی متهم به رفض‌اند. اینان از یک سو با حسن تدبیر وسعهٔ صدر اکبر شاه‌گورکانی به تبلیغ و تألیف در دربار مشغولند و از سوی دیگر با سخت‌گیری‌های علمای اهل سنت روبرو می‌باشند که ماجرا را بدیوانی در آئین اکبری و صاحب شعرالعجم نقل می‌کند.(۱)

دربارهٔ فیضی دکنی گفته‌اند که دو شاعر گوی سبقت را از شاعران ایران نیز ربوده‌اند؛ یکی امیرخسرو دهلوی و دیگری فیضی دکنی می‌باشد.

سابقهٔ ارتباط مذهبی و علمی فیضی اینگونه است: او شاگرد خواجه حسین (فوت ۹۷۴) و خواجه حسین شاگرد ملاعصام‌الدین است، ملا در علوم شرعی شاگرد محمدبن حجرمکی است. این خواجه حسین مروی نیز از شاگردان سلسلهٔ شیخ علاءالدوله سمنانی می‌باشد.(۲)

قیام صوفیان صفوی چنان دامنهٔ وسیعی دارد که قسمت‌هایی از سرزمین‌های عثمانی و شامات و عراق را در بر می‌گیرد. علت اقبال مردم به این قیام نیز مانند سابقه‌های تاریخی، مانند دعوت بنی‌عباس برای سرنگون کردن اموی‌ها، ریشه در محبوبیت علی و فرزندان او دارد، که در اندیشه مردم و تاریخ بوی عدالت و پاکی را همه جا القا می‌کند.

در دیار عثمانی، همزمان با ظهور شاه اسماعیل (دورهٔ جوانی شاعر)، خلیفه‌ای از

---

۱. رک: شعرالعجم، شبلی فغانی، ترجمه سیدمحمد فخرداعی گیلانی، چاپ ابن‌سینا، ج ۳، ص ۲۶ـ۳۵. و نیز تاریخ ادبیات ذبیح‌الله صفا ج ۵، قسمت ۱

۲. رک: تاریخ عثمانی فن هامر، ادوارد براون، تاریخ ادبیات، ج ۴، ص ۵۸؛ تاریخ مفصل ایران، عباس اقبال آشتیانی، ص ۶۶۶؛ تاریخ ادبیات ذبیح‌الله صفا ج ۵، قسمت اول، ص ۱۶۶، سلیم نامه، منقول در تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران از مرگ تیمور تا مرگ شاه عباس، ص ۱۶۳...

دربارهٔ قتل عام شیعیان در زمان سلطان سلیم، رک: تاریخ خوی، مهدی آقاسی، چاپ دانشگاه تبریز، ۱۳۵۰، ص ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴ به نقل شاه جنگ ایرانیان ص ۴۵ و نیز دایرةالمعارف اسلام، ترکی، جزء ۶، ص ۲۹...

صوفیان به نام شاه قلی بابای تکلو، که حلقهٔ ارادت را از دست شیخ جنید در ایامی که به دعوت اوزون حسن، در دیار بکر گرفته بود، پانزده هزار مجاهد شمشیرزن درصدد تصرف مناطق دیار بکر و عراق و شامات بر می‌آید (سال ۹۱۷ هـق). این قیام و واهمه در نامه‌های شکوائیه‌ای که سلطان یعقوب بایندر به سلطان بایزید (۸۸۶ـ۹۱۸)؛ در محکومیت قیام شاه اسماعیل و استعداد از او برای دفع این قیام در تواریخ مسطور است.

ستیز با شیعه در ایام حکومت سلطان سلیم (۹۱۸ـ۹۲۶) نیز با شدت ادامه دارد. او دستور می‌دهد امام شیعیان ایل تکه‌لو (تکه‌ایلی) را به اتهام شیعه بودن قتل عام کنند، و پیشانی عده‌ای از آنان را که در اثر مشکوک بودند با آهن داغ، علامت نهند.(۱)

دوران حکومت سلطان سلیم اول معروف به یاووز (۹۱۸ـ۹۲۶ هـق) برابر با (۱۵۱۲ - ۱۵۲۰ میلادی) و سلطان سلیمان دوم معرف به قانونی (۹۲۶ـ۹۷۴) برابر با (۱۵۲۰ـ۱۵۶۶ میلادی)؛ دوران اقتدار حکومت‌های عثمانی و دوران اعتلای مجدد حکومت‌های اسلامی بعد از سقوط اندلس است که به سرفصل‌های فتوحات کمی قبل از این دوره تا سال ۹۳۶ هـق اشاره می‌کنم:

۱. سلطان محمد فاتح در ۲۹ ماه مه سال ۱۴۵۳ (۸۳۲ هـق) قسطنطنیه مرکز حکومت بیزانس (روم شرقی) را فتح می‌کند و اقتدار اسلام را به داخل اروپا می‌برد.

۲. در سال ۱۴۵۶ برابر با ۸۶۱ هـق شهر آتن به تصرف مسلمانان درمی‌آید.

۳. در سال ۱۴۹۳ میلادی برابر با ۸۹۷ هـق سلطان بایزید مجارستان را تصرف می‌کند.

۴. در سال ۱۴۹۹ میلادی برابر با با ۹۰۵ هـق (آغاز قیام صفویه) در ساپینز مسلمانان ونیزی‌ها را که بزرگترین قدرت موجود در اروپا بودند، شکست می‌دهند.

۵. در سال ۱۵۲۱ میلادی برابر با ۹۲۸ هـق سلطان سلیمان اول بلگراد را فتح می‌کند.

۶ـ در سال ۱۵۲۹ میلادی برابر با ۹۳۶ هـق در زمان سلطان سلیمان دوم، مسلمانان شهر وین را به محاصره می‌کشند که درین سال به جهت اقتدار گرفتن حکومت صفویه،

---

۱. هر چند درین مورد چند سالی بعد از شاعر مورد بحث را در برمی‌گیرد ولی شاهدهای دیگری را می‌توان از منابع فراوان این دوره نشان داد، که در رأس آنها تاریخ همایونی، اکبرنامه و روضةالصفا و... می‌توان نام برد.

ترک‌ها متوجه مشرق شده و غرب را که توام با دسیسه‌ها و تمهیداتی است که در تواریخ مسطور است، به حال خود رها می‌کنند.

۷. علاوه بر اینها در سال ۹۲۳ سلطان سلیم مصر و شام را از دست حکومت ممالیک به تصرف درمی‌آورد؛ و پس از پیروزی در «موهاج» مجارستان، کشتی‌های جنگی مسلمانان عثمانی ایتالیای جنوبی را تا الجزایر و تونس به تصرف خود در می‌آورند. در سال ۱۵۲۶ برابر با ۹۳۳ هق است که شاه اسماعیل صفوی در جنگ چالدران* به سال ۹۲۰ از دست عثمانی‌ها شکست خورد و آذربایجان به دست ترکان عثمانی فتح می‌شود. کشتی‌های جنگ عثمانی درین سالها در دریای هند به مقابلهٔ پرتقالی‌ها در می‌آیند...

در زمان سلطان سلیمان قانونی (۹۲۶-۹۷۶ هق) برابر با (۱۵۲۰-۱۵۶۶ میلادی) صاحبان ادیان و مذاهب از آزادی نسبی برخوردارند، در ایران نیز شاه طهماسب اول (۹۷۰-۹۳۰ میلادی) و جانشین شاه اسماعیل دوم (۹۳۰-۹۸۴) گاهی با مصالحه و گاهی با مبارزه، بصورت کج‌دار و مریز با حکومت‌های آل عثمان کنار آمده و به رتق و فتق امور در مشرق و مرکز ایران مشغولند...

اینکه شاه طهماسب اول سفرای ونیزیان را که با صرف وقت زیاد و تحف و هدایا به حضور پادشاه رسیده‌اند، تا احیاناً او را با تقویت در مقابل سلطان سلیمان قانونی قرار دهند، و شاه صفوی از پذیرفتن آنان طفره می‌رود و حتی بعد از پذیرش دستور می‌دهد جای پای آنان را بشویند و یا اینکه خاک آن محل را که آلوده شده، کنده و به دور بریزند، در اثر مصالحه** با سلطان سلیمان قانونی بوده است که اندکی بعد، سلطان قانونی و نیزیان را شکست سختی می‌دهد؛ و درین شکست اقدام به جای شاه طهماسب نیز بی‌تأثیر نبوده است.(۱)

---

*. چون دشت چالدران در نزدیکی خوی می‌باشد برای درک چگونگی این جنگ سرنوشت‌ساز رک: تاریخ خوی: مهدی آقاسی، دانشگاه تبریز.

**. تاریخ خوی، مهدی آقاسی، چاپ دانشگاه تبریز، ص ۱۲۶-۱۲۷.

۱. تاریخ‌ها بر اثر ضبط کتاب، سلسله‌های اسلامی، کلیفورد ادموندبوسورث، فریدون بدره‌ای، ص ۲۰۸-۲۰۱...

۳. اندیشناکی شاعر:

شاعر شیعی مذهب ما درین دوران است که با اتکا به حکومت صفوی به وزیر اعظم آن قطعه را می‌سراید. و یا اینکه همان وزیر را انجام کارهای نسنجیده برحذر می‌دارد:

ای وزیر ملک پرور، کیم نظام ملک ایچون
انتخاب ائیتمیش جمیع خلق دن، سلطان سنی
حلّ و عقدین عالَمین، قیلمیش مفوّض رأینه
نایب حکم خلافت ایله‌ییب دوران سنی
قیل حذر کیم، اولمایا ناگه مزاجین منقلب
قیلمایا سرمست، جام شوکت دیوان سنی
اولاسان انصاف ایچون منسوب ایکن اهل فساد
ائده دین اهلینه آفت، قلت ایمان سنی(۱)

شاعر ازپیشرفت اسلام خوشحال است و با اینکه چندان ارتباطی با دربار عثمانی ندارد، سلطان سلیمان را می‌ستاید:

پادشاه بحر و بر، سلطان سلیمان ولی
اُول کی محض عدل دیر ذات ولایت پروری
خالی اوندان اولماسین یارب ولایت تا ابد
کیم ولایت دَن دئیل خالی صفای جوی(۲)

و یا اینکه شاعر در اثر انتساب به قیام صفوی و شیعه بودن، چنان تنها می‌ماند که این غزل را می‌سراید:

دوست بی‌پروا، فلک بی‌رحم، دؤران بی‌سکون
درد چوخ، همدرد یوخ، دشمن قوی، طالع زبون
سایهٔ امید زایل، آفتاب شوق گرم
رتبهٔ ادبار عالی، پایهٔ تدبیر دون

---

۱. قطعهٔ ۴۷، ص ۴۱۸، همان.
۲. قطعهٔ ۴۳، ص ۴۱۶، همان.

عقل دؤن همت، صدای طـعنه ئـیرئیردن بـلند

بخت کمک شفقت، بلای عشق گون گوندن فزون

من غریب ملک، راه وصـل پـرتشویش و مکـر

من حریف سـاده لوح، و دهـر پـرنقش فسـون

هر سَهی قَدْ جـلوه‌سی، بـیرسیل طـوفان فـنا

هر هلال ابروقاشی، بیر سر خط مشـق جـنون

یئل ده بـرگ لاله تک، تـمکین دانش بـی‌ثبات

سودا عکسی سَزوتک، تأثیر دولت واژگون...(۱)

تـوتوشدوغم اودونـا، شـادگوردگون کـؤنلوم

مـقید اولدی اُول آزادگـؤردگون کـؤنلوم

دیـار هـجرده سـیلِ سـتم دن اولدو خـراب

فـضای عشـق ده آبـادگؤر دوگـون کـؤنلوم

نه گور دوباده ده بیلمن، کی اولدوی باده‌پرست

مـرید مشـربِ زُهّـاد گـؤردوگون کـؤنلوم

فـراقـین اودونـوگؤردوکجه، مـوم تک اَریـدی

ثـبات صـبرده فـولادگؤردوگون کـؤنلوم

گتیردی عجز، گوروب عشق مشکل اولدوغوغو

هـاموهنرلره اسـتاد گـؤردوگون کـونلوم...(۲)

فضولی در سایر انواع شعر، که به زبان ترکی سروده است: از تربیع و تخمیس و ترجیع و ترکیب و رباعی نیز این پریشان حالی خود را ترسیم می‌کد و نگرانی خود را از اوضاع دوران به تصویر می‌کشد. او هر چند، برای مثال در ترجیع‌بند شماره ۴ فتح نامه‌ای را که فرمانده‌ای «ایاس» نام در منطقهٔ بصره و جزایر (کویت و شیخ نشین‌های امروز خلیج‌فارس) می‌سراید و ظاهراً از آرامشی که این فرمانده به منطقه می‌دهد

---

۱. قطعهٔ ۴۴، ص ۴۱۶. و نیز غزل ۱۹۴ (ص ۲۶۰)؛ ۱۹۰ (ص ۲۵۶)؛ ۱۷۲ (ص ۲۲۸).

۲. غزل ۱۷۱، ص ۲۳۷.

احساس خوشحالی می‌کند؛ ولی به نظر می‌رسد که چون عرصهٔ میدان جولان سپاه «ایاس» در منطقهٔ زندگی شاعر است، لذا شاعر بناچار با توجه به مشهوریت و مقبولیتی که در محل داشته و آوازهٔ او از مرزها گذشته است، انتظار او را برآورد می‌کند و به اصطلاح آن فرمانده را با سرودن این ترجیع‌بند به عدالت و آبادی و یا دست کشیدن از تخریب بیشتر دعوت می‌کند:

شکرکیم، چرخ استقامت اوُزره سیران ایله‌دی
جمع اهل دولت اعداسین پریشان ایله‌دی
دهره خلقِ بصره و اهل جزایر فتنه‌سی
چوخ زمانلار، گرچه قان اوتدوردو، پنهان ایله‌دی
غیرتِ حلم ولایت، اول دیارین فتحینی
بیر مجاهد بندهٔ مقبوله، فرمان ایله‌دی
مظهر رحمت «ایاس» مرحمت اندیشه کیم
اونو، اوجِ عدله حق، خورشید رخشان ایله‌دی

این اندیشهٔ او را در تمام انواع شعر ترکی او (که بیشتر مطلوب اهل آن زمان در آن منطقه بود) می‌توان مشاهده کرده. و نمونه‌ای از رباعی‌های شاعر:

بیر آب و هوا دیر اشکِ گرم و دَمِ سرد
کیم اوندان آلیر نشو و نما گلبن درد
گلزارِ غمین بنفشه و یاسمنی
دودِ دلِ آشفته دیر و چهرهٔ زرد(۱)
بیز عالَمِ عشق، عالَمْ آرالری ییک
میخانهٔ دَزد، دُزد پیمایه‌لری ییک
گلبرگ ندامت چمنی دیر عالَمْ
بیز بود چمنین بلبلِ شیدالری ییک

---

۱. ترجیع‌بند مفصل شماره ۴، ص ۴۶۹ به بعد... و نیز ترکیب بند شماره ۱ (که فتح‌نامه و تمجیدنامه است).

۴. مشرب *اندیشهٔ شاعر*:

فضولی در نظر او شاعر شیعی مذهبی است که عشق و علاقهٔ او را به مذهبش می‌توان به طور بیان صریح و با قلمی درد آشنا در کتاب حدیقةالسعدا مشاهده کرد؛ ولی چون درین مقاله فقط به بررسی و نقد و تحلیل یک جلد از دیوان او (دیوان ترکی) می‌پردازیم از بحث و نقد و نظر این اثر ارزنده و شاید بدیع در ادب ترکی اسلامی خودداری می‌کنیم که بحث و بررسی آن کتاب ارزشمند خود مجال مقالهٔ دیگر می‌طلبد.(۱)

شعر ترکی فضولی در نظر اول یادآور شعر عطار و حافظ است؛ و همان معانی و پایه‌های اندیشه‌ای که در شعر بزرگان ادب فارسی می‌یابیم، در شعر فضولی نیز همان اوج‌ها را در پرواز اندیشه‌اش ملاحظه می‌کنیم؛ این خصیصه در غزل و رباعی فضولی آشکارتر است:

فضولی:

جانان ایسه مطلوب، طمع جان دان کَسْ
مطلوب ایسه جان، امیدی جانان دان کسْ
جان سومک ایله، میسر اولماز جانان
یا بوندان امید، یا طمع اوندان کسْ(۲)

عطار:

اگر خورشید خواهی سایه بگذار
چو مادر هست شیر دایه بگذار
چو با خورشید هم تک می‌توان شد
زپس در تک زدن چون سایه بگذار

---

۱. حدیقةالسعدا، تصحیح و مقابله؛ میرصالح حسینی، انتشارات بین‌المللی الهدی، چاپ اول ۱۳۷۳.

۲. رباعی ۳۵، ص ۵۰۰.

چو همسایه است با جان تو جانان
بده جان و حق همسایه بگذار...(۱)

فضولی:

ای باد قیل احوالیمی جانانیمه عرض
سرگشته لیگیم سرو خرامانیمه عرض
اولدور دوکنایت ایله اغیار منی
بو ظلم صریحی ایله سلطانیه عرض(۲)

حافظ:

ای باد حدیث من نهانش میگو
سر دلِ من به صد زبانش میگو
میگو نه بدان سان که ملالش گیرد
میگو سخنی و در میانش میگو(۳)

شرح این ماجرا و بررسی جریان اندیشه‌های عرفانی از عطار تا فضولی نیز میدان مقاله‌ای را می‌طلبد.

ما در این بخش از گفتار به یکی از عناصر پایه‌ای در اندیشه‌های عرفانی، یعنی به اصل «ملامت» می‌پردازیم.

اصول مکتب ملامتی و رئوس عقاید پیروان این مکتب را می‌توان در کتب تحقیقی که دربن‌باره انجام گرفته است، دید؛ کم کسی به علت پیدایش چنین مکتبی پرداخته و علل آن را بازگو کرده است. گفته‌اند:

شعار ملامتیه «اَلملامة ترک السلامة» و «الشُّهرةُ آفة» بوده است و می‌خواستند به عدم تقوی و ترک شرع معروف شوند تا از سیر و سلوک درونی باز نمانند. ولی چرا؟!

---

۱. غزل شماره ۳۹۵، دیوان عطار، تقی تفضلی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم ۱۳۶۶.

۲. رباعی شماره ۴۲، ص ۵۰۲.

۳. رک: مکتب حافظ (مقدمه بر حافظ شناسی)، منوچهر مرتضوی، انتشارات ستوده، چاپ سوم ۱۳۷۰، ص ۱۱۳ به بعد.

مگر نه اینست که اینان در مسیر سیر و سلوک بزرگترین رهبر خود را مولای متقیان و پیامبر اسلام می‌دانند، مگر اینان از کمل و خلص مسلمانان نبوده‌اند؟ پس انتخاب راهی که آنان را از صراط مستقیم به بیراهه بکشد، مسلماً در مد نظر آنان نبوده است، بلکه آنان با این شیوه خواسته‌اند، تا از راههای انحرافی نجات یافته و از تشبه به ریاکاران و سالوسان زمانه که به نام دین و شریعت و طریقت آلوده دامنی می‌کردند، دامن خود را از آلودگی حفظ کنند. که مثل است: «مَنْ تَشَبَّه بِقَوْمٍ و هُوَ منهم»(۱)

باز در تحقیقات مختلف و از زبان خواه بزرگان عرفان و یا توجیهات محققین این واژه کلیدی در عرفان اسلامی تعاریف و توجیهات مختلف و گاهی متفاوت دارد.

دل و دینم شد و دلبر به ملامت برخاست
گفت با ما منشین کز تو سلامت برخاست

(حافظ)

آنچه درین مقاله لازم به اشاره می‌بینم، اینست که: ملامت طریق خطر پیمودن است و برخلاف مسیر آب شنا کردن و یا، راهی است که با ظاهر تقیه دارای باطنی بی‌آلایش و پاک است که مؤمنین عرفا و در طی قرون و اعصار برای مصون ماندن از آلوده شدن به دنیا و هم گام شدن با اصحاب زر و زور این راه را برگزیده‌اند.

فضولی در آغاز کتاب حدیقةالسعدا «ملامت» را نوعی دیگر و با بیانی نو، از نو تعریف می‌کند:

اگر ملامته صبر ائیله مزسن ای غافل
ملامت ائیله‌مه عشقی، یورو سلامت له
کمال عشق ملامت ده دیر، خیال ائتمه
کی عشق ذوق وئره اولماسا ملامت له

فضولی در توجیه «ملامت» می‌گوید: که خداوند اگر آدم را از میوهٔ درختی منع کرد،

---

۱. این اصل را من در طی مقاله‌ای «نکاتی از پایه‌های بینشی در عرفان اسلامی» بزرگداشت استاد سید جعفر شهیدی، چاپ انتشارات اطلاعات آورده‌ام.

در اصل او را به نوعی دیگر برای درک آن تشویق و تحریض نمود که: «المرءُ حریصٌ علی ما مُنِعَ» هر چند آدم در خوردن این میوه مورد ملامت قرار می‌گیرد ولی قدم در راه کمال و عشق می‌نهد که سایر فرشتگان را این بهره نصیب نشد. او ملامت را مقدمهٔ عشق می‌داند و عشق بدون جور و جفا را راهی بی‌بن و مایه می‌داند:

عشق دعوادیر جفا چکمک گواه

گرگواه اولمازسا دعوی دیر تباه

او انبیاء را در طریق ملامت در صف مقدم قرار می‌دهد و ملامتیان در اصل پیروان راستین انبیاء و راهیان صراط حق‌اند:[۱]

هرگؤرن عیب ائتدی آب دیدهٔ گریانیمی

ایله دیم تحقیق، گروموش کیمسه یوخ جانانیمی

لحظه‌لحظه خوبلر گؤردوم کی دل قصدین ده دیر

پاره‌پاره ایله‌دیم من هم دلِ سوزانیمی

چوخ یئتیرمه گوی لره افغانیم ای کافر، ساقین

اینجینیز ناگه مسیحا، ائشیدیب افغانیمی

قیلما هر ساعت منی رسوای خلق، ای برقِ آه

ایلمه روشن شبِ غم، کلبهٔ احزانیمی

چخما ای دیوانه بازار ملامت دن دئیه

متصل چاک گریبانیم، توتارد اما نیمی

قانغی بُت دیر نیلمه زَم، ایمانیمی غارت قیلان؟

سن ده ایمان یوخ، کی سن آلدین دئیم ایمانیمی

ای فضولی جانه یئتمیشدیم کؤنول دن، شکر کیم

باغلادیم‌بیر دلبره، قورتاردیم اوندان جانیمی[۲]

فضولی عشق را حاصل راه ملامت و میوهٔ نورس و میهمان ناخواندهٔ دل پاک عارف صافی می‌داند. محققین هر چند گاهی فضولی را منتسب به فرقه یا دسته‌ای از صوفیان

---

۱. رک: حدیقةالسعد، ص ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵.

۲. غزل شماره ۳۱۰ ص ۲۷۶ و نیز غزل ۱۷۹، ص ۲۴۵، غزل ۱۶۸، ص ۲۳۴، ۱۰۹، م ۱۷۵.

می‌کنند ولی او مثل حافظ نه خود این انتساب را می‌پذیرد و نه سخن او این گونه سخنان را برمی‌تابد. او در سیر و سلوک راه خاص را بر می‌گزیند،(۱) او اولاً در غزل فوق منکر اصل «رویت» است و این اصل را حتی حافظ نیز انکار نکرده است. این اصل اساس اندیشهٔ اشعری و جوهرهٔ فلسفهٔ دینی اوست که تقریباً تمام عرفان عامه را کم یا زیاد می‌چرخاند و دارای توجیهات متعدد و نیز مضامین گوناگون در ادب فارسی است.

فضولی راه درست سیر و سلوک را مثل اویس قرنی و او نیز مثل ابراهیم خلیل (ع) لطف الهی و دل صافی و ذهن وقاد و استعداد خداداد می‌داند:

رهرو عرفانه بس دیر ساغر و ساقی دلیل
کیم مه و خورشید دن بولموش تمناسین خلیل
اولسا استعداد عارف، قابل ادراک و حس
امرِ حق ارسالینا هر ذره دیربیر جبرئیل
هر کیمین تقدیردن مقصودو، ئوزقدرین جه دیر
اهل عشق ایستر زلالِ عشق، زاهد سلسبیل
جنته زاهد بیلیرجان وئرمه‌ده یئتمزولی
جانه قئیماز، ئوزتمناسین دادیر مسکین بخیل
ای قیلان اظهارِ ذلت مژده عزت سنه
کیم بودرگه ده مقرر دیر، عزیز اولماق ذلیل
وعدهٔ وصلین منی سالمیش خیالِ زلفونه
کیم دیلر طول امل، سرمایهٔ عمرِ طویل
ای فضولی، خوب لر ذکر جمالی‌له خوشام
شکرکیم کسب ائتمیشم عالم ده بیر ذکر جمیل(۲)

دربارهٔ پایه‌های اندیشه‌های عرفانی فضولی که همان عرفان خاصه است سخن

---

۱. این مسأله را آقای پورجوادی در مجلهٔ نشر دانش طی سلسله مقالات از بهمن و اسفند ۶۹، فروردین، اردیبهشت ۶۹ تا مرداد شهریور ۶۹ طی مقالهٔ مفصل بررسی کرده است ولی باز جای سخن باز است.

۲. غزل شماره ۱۶۰، ص ۲۲۶، همان.

فراوان است. درین مختصر ما را مجال بررسی اصل دیگری که به اصل «انتظار» معروف است، وارد نمی‌شویم، ولی از راه اشاره و ایجاز آن اصلی است که شاعر در طی اشعار خود منتظر آمدن و ظهور منجی عالم بشریت است که مثلاً فضولی اینگونه بیان می‌دارد:

گل ای راحت سانان اسباب جمعین قیلمانادان لیق

طریق فقر توت کیم فقرایمیش عالمده سلطان لیق

و یا:

کؤنول ده‌مین غمین واردیر کی پنهان ایله‌مک اولماز

بوهم بیرغم کی ائل طعنین دن افغان ایله‌مک اولماز(۱)

علت احتمال شیعه بودن شاعران سلف را با این اصل متقن می‌توان اثبات کرد، که این اصل ظهور و انتظار و ولایت خاتم اصلی است که فقط در اندیشهٔ شیعه جریان دارد، هر چند احادیث متواتر درین باره در فرهنگ اسلام(۲) وارد شده است.

۵. زبان شعری فضولی:

فضولی در بیان فی‌الضمیر خود در زبان ترکی، به زبان خاصی متوسل شده است. این زبان آمیزه‌ای از کلمات عربی (مصطلح در فرهنگ اسلام) و فارسی (کلماتی که در شعر عرفانی فارسی بصورت کلیشه‌ای درآمده‌اند) و افعال ترکی و پاره‌ای از کلماتی که در زبان محل خود مستعمل بوده است، می‌باشد.

فضولی در اول کتاب حدیقةالسعدا به زبان شعر به مطلبی غیرقابل انکار اشاره می‌کند:

ای فیض رسان عرب و ترک و عجم

قیلدین عربی افصح اهل عالم

ائتدین فصحای عجمی عیسی دم

من ترک زباندان التفات ائلمه کم(۳)

---

۱. غزل‌های ۱۰۸، ص ۱۷۴ و ۱۴۳، ص ۲۰۹ و...

۲. درین باره تحقیقات زیادی انجام گرفته است که از معاصرین می‌توان به کتاب «شب‌های پیشاور» سلطان العلمای شیرازی مراجعه کرد.

۳. حدیقةالسعداء، ص ۱۲، همان.

ابیات فوق را در مقدمهٔ کتاب حدیقةالسعداء بعد از بیان مطلبی می‌سراید، که من آن قسمت را به فارسی برمی‌گردانم: «... من که این نصیحت را شنیدم و محض سعادت بودن این خدمت را (تألیف کتاب) محقق دیدم، از قلت بضاعت و عدم استطاعت به سبب احتیاط، احتراز ننمودم و توجه خود را به انجام کتاب معطوف داشتم. هر چند در عبارات ترکی بیان وقایع سخت بود و اکثر الفاظ آن رکیک و ناهموار (غیرعلمی) می‌نمود؛ امیدوارم که استمداد همت از اولیاء خدا به اتمام کتاب کمک نماید و به انجام آن همیار باشد.»(۱)

شاعر با احاطهٔ کامل به سه زبان عربی و فارسی و ترکی، اشاره به قدرت بیانی دارد که در اثر سعی علما و شعرا و گسترش و دامنهٔ وسیع فرهنگ زبان عربی، در اثر اینکه زبان کلام خدا و کلام پیامبر خدا بوده است، در زبان عربی حاصل شده و آن زبان را هر چند در اصل و پایه در پیش از ظهور اسلام زبانی محدود و ضعیف بوده، و بعد از ظهور اسلام در گسترهٔ بسیار وسیع عشق و علاقهٔ مسلمانان از فارس و ترک و دیگر زبان‌ها، آن زبان را به حد و پایه‌ای از قدرت بیان رسانده است که به راحتی حرف زدن، در آن زبان می‌توان شعر سرود و سایر دقایق علوم و فنون را بیان کرد.

بعد از زبان عربی، زبان دوم جهان اسلام و زبان فرهنگین و پربار، زبان فارسی است؛ که شاعر بدون تعارف فصحای فارسی زبان را عیسی‌دم می‌نامد؛ زیرا درین زبان از قرن سوم هجری آثاری خلق شده و کتبی قلمی گشته است که بدون مبالغه قادر است تمام دقایق اندیشه‌ها را از شعر و فلسفه و فقه و کلام و تاریخ و... به راحتی و رسایی بیان نماید. و بیجا نیست که مقارن دورهٔ زندگی شاعر زبان علمی و دولتی امپراطوری عثمانی از جهت غرب و امپراطوری گورکانی هند از جهت شرق، زبان فارسی بوده است. تعداد کتب و تألیفاتی که درین دوره و دوره‌های قبل و بعد در سرزمین‌های غیرفارسی زبان، به زبان فارسی تألیفات شده است خود شاهد صدق این مدعاست.

زبان ترکی با تمام شاخه‌های آن هر چند زبان اقوام کثیری از آسیای مرکزی و شمال و غرب جهان اسلام بوده، و از پشتوانهٔ حکومتی از قرن چهارم تا زمان زندگی شاعر

---

۱. همان، ص ۱۲.

برخوردار بوده است که بحث درین باره خود به تألیف کتابی و مقالاتی نیاز دارد؛ هر چند کارهای زیادی نیز از این دست انجام گرفته است، ولی به جهات عدیده از عقیدهٔ اقوام ترک زبان و شیوهٔ زندگی گرفته و سایر جهات، تا زمان شاعر نتوانسته است در زمینه‌های لطیف اندیشه از فقه و کلام و اصول و فلسفه به قدرت بیان دو زبان دیگر برسد؛ ولی در بیان زبان شعرالحق این قدرت در ذات این زبان موجود است ولی باز دیرینهٔ فرهنگی و هنری این زبان، چیزی در حد قابل اعتنا در قرون نخست اسلامی به دست نمی‌دهد. و درین زبان دیرینهٔ فرهنگی مکتوب و مسجلی در دست نیست، و اگر هست در حد دو زبان عربی و فارسی نمی‌باشد.

ولی از زمان شاعر به بعد و کمی جلوتر تحرک فرهنگی درین زبان شروع شده و علما در بیان مفاهیم علمی و عاطفی و فلسفی و ادبی و سایر رشته‌ها به این زبان روی آورده و آثاری را به یادگار نهاده‌اند. اساس حرکت فرهنگی در زبان ترکی نیز با تصوف و عرفان شروع می‌شود. عارف‌های صوفی و صوفیان عارف که درین زبان با لقب «دده»، «بابا»، «آتا» ملقب شده‌اند،[۱] و به این زبان به تبلیغ اندیشه‌های عرفانی پرداخته و کتب تعلیمی عرفانی برای مریدان و پیروان خود نوشته‌اند، که تحرکی به واژگان و مفاهیم این زبان داده و این زبان را به حد بیان علمی و هنری رایج زمان خود رسانده‌اند. ما درین مختصر وارد این بحث نمی‌شویم ولی به نکته‌ای که لازم است اشاره می‌کنیم:

اگر اشعار ترکی دیوان فضولی و یا نعیمی و یا نسیم و یا واقف... را بررسی کنیم و واژگان مستعمل در آن را از حیث ریشه‌شناسی بررسی نماییم، خواهیم دید که در حدود ۷۰ الی ۹۰ درصد کلمات عربی یا فارسی‌اند و احیاناً فقط ساختار جمله و رابطه‌ها لفظ ترکی می‌باشند. این اصل را در زبان عربی نیز اگر دیرینه‌شناسی و واژه‌شناسی کنیم و هم در زبان فارسی به همین اصل می‌رسیم. گوئیا درصدی از کلمات برگرفته از عربی و فارسی، دیگر در خور تفهیم همه مسلمانان است و به زبان خاصی مختص نمی‌باشد.

اینست که فضولی در بیان لطیف‌ترین اندیشه‌ها با مدد این مجموعهٔ «زبانی فرهنگی»

---

۱. قدیم‌ترین لقب «دده قورقوت» است که در هاله‌ای از احساس و حماسه نهانست. دربارهٔ «بابا» و «آتا» نمونه‌های فراوانست.

اسلامی می‌تواند ما فی‌الضمیر خود را بدان‌رسایی و خوبی بیان نماید.

این مجموعهٔ زبانی را در زبان ترکی «زبان علمایی» و یا «زبان ملایی» می‌گویند. و من که خود از خاک پاک خوی از منطقهٔ آذربایجانم، کاملاً بخاطر دارم که در اعیاد و عزاداری‌ها که به پای منبر آیت‌الله مرحوم حاج شیخ جابر فاضلی و یا آقای وحیدی می‌رفتیم و با احساس و شور جوانی انتخاب احسن در مجالس دینی می‌نمودیم، زبان عالم فوق‌الذکر طوری بود که زبان شاعر مورد بحث را در دل تداعی می‌کرد. و ما و بقیهٔ حاضرین مجلس هر چند در آن ایام اغلب بی‌سواد و مکتب نرفته بودند، ولی این زبان را کاملاً درک می‌کردند.

زبان شاعر و به اصطلاح «زبان علمایی» هدف خاصی را دنبال می‌کرد. آن عالم و یا شاعر این زبان را خلق‌الساعة ابداع نکرده، بلکه از نسل‌های قبل در بیان مفاهیم، از مکتب‌خانه‌ها به یادداشت، و این زبان پل ارتباطی بود که جمیع مسلمانان فارسی زبان و ترک زبان را قادر می‌ساخت که بتوانند از مجالس و اندیشه‌های مشترک مذهبی و قومی همدیگر بهره بگیرند و به راحتی در کوچه و بازار نیز با احساس اینکه طرف مخاطب غیر همزبانست با استعمال چندین واژهٔ رایج در جملات، مثل پلی، از اندیشه و سخن همدیگر سر در آورده و آگاه می‌شدند.

یکی از بدعت‌های بسیار شوم استعمار همان پاک‌سازی زبان‌ها از واژه‌های بیگانه (باصطلاح) بود. این جریان در فرانسه با دیروالامبر و فرهنگستان اول فرانسه شروع شد که باصطلاح واژه‌های غیرلاتین را از زبان فرانسه پاک کنند ولی امروزه مبرهن شده است که این پاکسازی بیشتر در دور و بر واژگانی بود که از تمدن اسلامی در اسپانیا وارد زبان فرانسه شده بود.

هر چند خود آنان نتوانستند به این ایدهٔ شوم کاملاً جامهٔ عمل بپوشانند و اکنون صدها واژهٔ فارسی و عربی و ترکی در زبانهای اروپایی رایج است، و حتی افعال که اساس زبان را تشکیل می‌دهند، از زبانهای اسلامی برگرفته است، که خوب اصل، اصل فرهنگی و انسانی و خاصیت زبانی است که در علوم زبان‌شناسی مورد بحث مداقه می‌باشد؛ ولی در کشورهای اسلامی این اصل را رنگ‌دیگری دادند و واژهٔ نامفهوم ملی‌گرایی را بهانه قرار دادند و ازین راه ضربه‌های مهلکی به پیکر اسلام و زبانهای اسلامی وارد نمودند که

این امر بر علما و محققین قوم از رک و فارسی و عرب کاملاً روشن شده است.

برای حسن ختام مقاله غزلی را از فضولی نقل می‌کنم و بسامد واژگان را با توجه به بحث فوق به عهدهٔ خوانندگان می‌گذارم:

چشم آتش بازیمه مژگان صف هنگامه دیر
قانه باتمیش هر مژه‌م، بیر شوخ گلگون جامه دیر
گؤستریر هر دم علامت لر قیامت دن قدین
قائم ائتمیش حَشر بُرهانین عجب علامه دیر
تا خطین اوزره خم ابرولرین سرگرمیم
هر سؤزوم دردِ دل املاسینه بیر سِزنامه دیر
أوزده نقش خونِ دل، راز نهانیم فاش ائدر
شرح غم تحریرینه هر کیرپیگیم بیرخامه دیر
قورخوم اُولدور کیم مسلمان اولموش اُول تر سابچه
کفره اولان ظلم لر طعنی، بوگون سالامه دیر
ای صبا رحم ائت کی اُول بی درد قیلمش ترکِ جور
چارهٔ درد دلیم، موقوف بیر اعلامه دیر
ای فضولی بولمادیم رنگِ ریادن بیر صفا
نولا کیم میلیم بو رنگ ایله، می‌گلفامه دیر

غزل شماره ۷۷ـ۱۴۳

کؤنول پنجره‌سیندن

عباسعلی یحیوی (ایلچی)

فضولی‌نین دیوانی، اونوموزده، باهارسینه‌سی تک آچیق دیر. اونون هر صحیفه‌سی، بر سحرلی تماشاخانا؛ به هر بیتی دولغون معنالارین قانیاغی؛ هر غزلی، گؤزه‌للیک خزینه‌سی، و هر خزینه، ازلدن ابده سیغمایان ـ زلال عشقین آیناسی دیر.

فضولینی اوخودوقجا، اوخونموشلاری، ذهن عالمینده، گؤزه للرساچی کیمی توخودوقجا، اونون نهایت سیز لیکده قانا دسرره‌ن گؤرکم لرینی دیندن تا نه ییب ـ دوشونوروک.

سهراب سپهری، ایرانین چاغداش عارف شاعری دئمیشکن.

«من بیر کیتاب گورموشم

کلمه‌لری،بلوردان

واراقلاری یارانمیش

یاشیل باهار جنسیندن»(۱)

دوغرودواندا، فضولی‌نین گوزه‌ل دیوانی، تبله‌بیر شاعرانه تعریفه لایق اولدوقدا، اونون کلمه‌لری‌نین قابیغی آلتیندان، گیزلین سرلر، یئنی حس‌لر، اینجه‌خیاللار، شعور آریتران

---

۱. هشت کتاب، سهراب سپهری، صدای پای آب.

حکمت‌لر، هائیله اوره‌ک تیتره‌دن توفانلی مضمونلار گؤزه‌چارپیر.

شاعر، دائمی حالدا چئوریلیش ده ایکن، یازین نازلی گلینی کیمی، هرآنـدا رنگـدن رنگه چونور، و هر رنگینده، مینلرجه گؤزه للیکت‌دن، بدیع و تماشالی سرگی قورور:

سرشکیم گؤر منیم، ای ابر!... اؤزوندن کم خیال انتمه
هوای عشقیله مین سنجه، اشک افشانلیغیم واردیر

فـضولی‌نین تـرنم لری، جـانلارایـاتان، اوره کـلری اویـالدان، جـاذبه‌لی، بـعضاً ده دیسکیندیریجی اولدوقـدا، حـقیقت‌ده‌اونـون دویـونلی مـین قـات‌لی ذهـنی‌نین آیـدین گوزگوسودور، شاعرین ذهنی، بیرگئنیش شـرهره بـنزیه‌رک، ظـرافـتله، قـارشی مـیزدا سرره‌لنمیش‌دیر. اوشه‌هرده: بوروق ـ بوروق خیاوانلار، وار ـ دودوک کـوچه‌لر، اوزون ـ ائنسیز دالائلار، گوللو ـ چیچکیلی میدانلار، وینله‌ییجی‌لر و اوخوجولار خیالین، سیر و سیاحته چاغریرلار. گئنیش بیرذهن، وسعتده دنیزلره برابر، ائله دنیزکی اونون یام یاشیل دالغالاری، ساحیلده دوران قایالارلا اویوشنده، سیمدیریملار آلنیندا، پـارلاق گـونشین قیزیل ساچلارینی عکس ائتدیریر.

فضولی‌نین ذهن عالمینده دولارنارق، عشقین زمزمه لرینی، نـیسگیل قـوشلاری‌نین خزین سسلرینی، گؤیرچین‌لر اوره‌لی‌نین دویونتولرینی، بیلدیرچین لفرین نـغمه سـینی، کویره‌ک قانادلی کپه‌نک‌لرین ملایم نفس لرینی، سارماشیقلارین صداسیزگولوشلرینی، شکـرتون مسـتانه نـعره‌سینی، عـاشقلرین عـملی هـونکورائـلرینی، حـقیقت آخ‌تـاران یولچولارین اوره یه یاتان راز و نیاز لارینی، وورغونلارین عاشقانه سوزوگدازینی، نهایت ده الهی ملکوت را تلاوت اولان قرآن آیه‌لرینی، دینله‌مک اولار.

فضولی‌نین ذهن عالمی، آینالار شه هری‌دیر. ایمان وخلوص‌لن دولو اولان بیر مکان، شور و هیجانلا دولموش بیرفضا، امید و مهر بانلیق سماسی، فرشته‌لر قانادیندان یاییلان لطیف چالغی لارین حجمی، طناز اولدوزلارین گؤزوورماکهکشانی.

فضولی‌نین ذهن عالمینده، گؤزلردن اویمه‌لر، نیایش‌لر و آختاریجی سترالLارآسیلیر.

اللر، دونیا مالیندان بوشدوره اوره‌ک‌لرده، اؤلز و سولماز سئوگی لر یا شاییر.

قانادلار، ملکوتون آچیلماز و تانینماز دیارینه آچیلمیش دیر. باشلار مـعنالارین ظـریف

اوچوشونا، اوچوشلارین معراجه گئده‌ن يوللارينا قالديريلميش دير. حقيقت بزمينه يول دؤيه‌ن آياقلاردا، صداقت و محبت قونا قليغينا حركت ده دير.

فضولی‌نين، بوذهنی ـ معنوی دونياسی ايله تانيش اولاق:

قدانارالعشق للعشاق منهاج‌الهدا
سالک راه حقيقت، عشقه‌ائيلر اقتدا
عشق دير اول نشئهٔ کامل، کيم اوندان دير مدام
مشی ده: تنوير حرارت، نئی‌ده، تأثير صدا
وادی وحدت، حقيقت‌ده، مقام عشق دير
کيم‌مشخص اولماز اول وادی ده، سلطان وگدا
ائيله مز خلوت سرای سر و حدت محرمی
عاشقی معشوق‌دن، معشوقی عاشق‌دن جدا
ای کی اهل عشق سؤيلرسن: ملامت ترکين ائت
سؤيله کيم: ممکن می‌دير تغيير تقدير خدا؟
عشق کلکی چکدی خط، حرف وجود عاشقه
کيم‌اولا ثابت، حق اثباتين ده نفی ماعدا
ای فضولی، انتها سيز ذوق بولدون عشق دن
بؤيله دير هرايش کی، حق آدی له قيلسان ابتدا

فضولی‌نين ذهن عالمينده، چايلار ـ سولار، شالاله‌لر، بولاقلار، کبريا ماهنی لاری‌نين ترنمينده ديرلر. يوللار، ابريقه سنه گرميش، طاقلار، يئددی بوياخلی گؤی ورشاقالری‌نين کؤرپولری ايلن بئنا اولموش، قيزل گولد، شهادت اولگولری‌نين عينی تجسمی دير. ارادا، عرفانی قورتوم ـ قورتوم ايچمک، قرآنی آيه ـ آيه، تامسينماق، حکمتی کلمه ـ کلمه اوتوب، تحليل ائتمک گره‌کلی ايشلردن دير. اونلارين معجونو، جهلين درمانی دير. اورادا، معرفت، نفسين دولاقلاريندا قاچماقدا، اولو تانرينی تانيماقدا خلاصه‌لرنير. دوغرودااندا «معرفت، اوره‌يين حقيقی حياتی و اونون حق سيز ليکدن اؤز چؤندرمه‌سی

یر»[۱]

فضولی‌نین ذهن عالمینده، بلور کرپیچ‌لرله تیکیلمیش بیر عالی مکتب واردیر. اورادا، دیوارلار دالداسیندان، هر زاد گـؤرمه‌لی و گـؤرونمه‌لی دیـر. اورادا، گـره‌کـدیر شـاعرلر سایاغی، مضمونلار ـ معنالار اورماییندا گزدیکده، غزله لایق گؤزه‌للیک‌لر آوولایـاسان. اورادا گروکدیر ان گؤزه‌ل گؤزه للیک لردن تخیل تئشه‌سی‌ایله، ظریف اویغولار و لطیف دویغولار هیئکلی‌نی یونوب ـ یاراداسان. خاطره‌لر دفرینی، سوزشکی حکایه‌لر، قیزیل کلمه‌لی یادداشتلار لا یازیب ـ دولدوراسان. اولدوز لارین اگلنجه سنده، گوموشلو آیین ایشیغیندا، جئیرانلارین دری سی اوستونده، کپه‌نک لرین آغ قانادلاری نین لوحه سنده، گؤزیا شلارین آخیتدیقجا، مجنون طرفیندن، لیلانین گؤزلرینه مکتوب یـازاسـان،اورادا گره‌کدیر، گوللرین دامارینداان، اوزوم سالخیملاری‌نین عصب لریندن، باده ایچیب، مست لیک عالینده، طبیعتن گیزلی سرلرینده سئیرائده سن. اورادا لاله‌لرین قانلی پیاله لرینده، کلمه‌لری یووونددوروب، صـونرا شـهادته لایـق، حـماسه‌لی بـیر مـنظورمه‌نین قـئیدینده اولاسان گره کدیر سرولر ـ شمشادلار ساچی‌نین یاشیلی چتری آلتـیندا ـ آی اولدوز لا گؤزله شررک ابدیتی سیسلیه‌سن، معراج واقعه سینه فیکرائده‌سن. نئجه کی امراولوندی:

«ای آدم! جنت دن ان توریاغا، گره‌کدیر سنون سلطنتون هیبت و جلالیندن توریاقلیق عالمی قراره گلسین. سـن ده، یـا مـحمد (ص) قـانح گـویلره، تـافلک‌لر دیـروه‌سیسنون جمالوندن زینت لنسین»[۲]

الله تانیما معرفتی‌نین سرلرینی، فضولی دیلیندن ائشیتمک، آتشلی کؤنوللری، داها آرتیق راق نشئه لندیره جکدیر:

زهی ذاتین نهان و اول نهان دا، ماسوا پیدا

بحار صنعینه امواج پیدا، قعر ناپیدا

بلند و پست عالم، شاهد فیض و جودون دور

---

۱. کشف‌المحجوب، علی هجویری، ص ۳۴۲.

۲. فرهنگ اصطلاحات عرفانی، دکتر سجادی، ص ۷۲۹.

ده ییل بیهوده اولماق، یوخ ایکن ارش و سما پیدا
کمال حکمتین، اظهار قدرت قیلماغا ائتمیش
غبار تیره‌دن، آیینۀ گیتی‌نما پیدا
دمادم عکس آلبر مرآت عالم، قهر و لطفون دن
اونون چون، گه کدورت ظاهر ائیلر، گه صفا پیدا
گهی تو پراغا ائیلر حکمتین، مین مه لقا پنهان
گهی صنعون قیلیر، توپراق دان مین مه لقا پیدا
جهان اهلینه تا اسرار علمین قالمایا مخفی
قیلیب دیر حکمتین، کفار ایچین ده، انبیا پیدا
نشان شفقتین دیر کیم، اولور اظهار، حمدین چون
فضولی تیره طبعین دن، کلام جانفزا پیدا

۱۹۹۴ نجی ایل، یونسکو تشکیلاتی طرفیند، بؤیوک ایرانلی عالم و عارف ملامحمد سلیمان اوغلی فضولی‌نین ۵۰۰ نجی دوغوم ایلینه خاطر «فضولی ایلی» آدلانیرسادا، آن‌جاق بیلمرلی ییک کی محمد، زمانه‌لر و زامانلار شاعری‌دیر. فضولی، دونن، بوگون وصاباجلار شاعری دیر. اونولان، همیشه هر حالدا، راحاتجاسینا، انس قاتیب، شیرین سوز صحبت لریندن فایدالانیب، لذت آپارماق اولار. نه یاخشی دیر کی هر هفته، بئچه ساعت فضولی ایله یاشایاق و اونون پارلاق روحی ایله خلوت اریب همدم اولاق اونداديركی عشقده عؤمور سورمک، الله یادیلان نفس حکمک والهی نورروندا غرق اولماغین نه قدر لذتی واردیر. فضولی، اوره کدن جوشان مناجاتیندە، اؤزالیکلی سئویملی معشوقی ایله تبله دانیشیر:

یا ری، کمال بارگه کبریا حقی
یعنی فروغ یوز رخ مصطفی حقی
قیل غرقه بحر عشقه، وجودوم سفینه سین
فرمان خضره، موسی ائده‌ن اقتدا حقی
صبح وصالی ائیله بدل شام هجریمی

صبحین دمینده کی نفس دلگشا حقی
ورد و بلامی، راه محبتده قیلماکم
راه محبتین ده کی درد و بلا حقی
اهل ضلالتم، منه گؤستر هدایتین
اهدای راه راست قیلان رهنما حقی
اندوه و در ده کؤنلومو صاحب تحمل ائت
در ده تحمل ائیله‌ین اهل رضا حقی
اخلاصیم ائت دعایه فضولی کیم درست
درگاه ده اجابته لایق دعا حقی

ایستردیم هر گون، فضولی‌نین ذهن عالمینده آخار چایلارین قیراغیندا، او استیکلی-اولو شاعرلن قدم و ورراق، اونو دوم دوروخیالی‌نین سولاریندا رقص ائده‌ن معنالارین قیر میزی با لیقلارینا کؤنول گؤزویله با خام گریب ـ دولانمدا، شاعر تاندیغی، پیغمبرلن تانیش اولام. اونون دیلیندن، نبی اکرمین عظمت و مقامینی و اونون درین روحونون وسعتی‌نی دئیله‌یرم. فضولینی، اوحالا تا پام کی صبح نمازیندن فارغ اولاراق، اللری قوینرندا، قبله‌یه ساری، احتراملا دایانیب، آیدین سحرین زلال روحو، قارا گئجه‌نین کدرلی توزلارینی، یاتمیش شه‌هرین اوز ـ گؤزوندن سیلنده، آستا ـ آستا زمزمه‌یه دیل آچاندا، اونون صمیمی و حزین نجوا سینه اوره‌ک تاپشیرام:

ای اولوب معراج، برهان علو شان، سنه
یئره انمیش گؤی دن استقبال ائدیب قرآن سنه
حین دعوای نبوت، مدعی الزامینه
جاهل ایکن ائل، سنین علمین یئتر برهان سنه
باقی معجز لر نه حاجت، دین حق اثباتینه؟
عالم ایچره معجز باقی یئتر فرقان سنه
اول قدر ذوقف شفاعت، جوهر ذاتین‌دا وار
کیم‌گلیر عین خطا، معنی ده بیر احسان سنه

یا نبی، لطفون فضولی‌دن کم ائتمه، اول زمان
کیم اولور تسلیم، مفتاح در غفرالن سنه

فضولی غزللرینده، شعر، شعور، خیال، موسیقی، شور و حال، سارما شیقلار ساباغی، بیربیرینه هررولوب، دسته له نیب‌لر. اونون سؤزلرینده ائله صمیمیت وارکی دمک‌له دنیله‌مک، واحد بیرحسه چئوریلیر. دئدگینی ائشیدیرسن، دنیله‌دگینی، اوخویورسان، اوخودوغونو، تامسینیرسان، تا مسیندیقینداان نسئه له نیرسن. قولاق لاز دیل فاصله‌سی آرادن ایتیر. گؤزولن اوره‌ک بیر عضو اولور، بئله بیر خاص لحظه لرده دیر کی فضولی موسیقی نوتلارینی، لفظ و معنایه چؤنده‌ریر. نوا، کلمه‌لرین دامارینداا، جولانه گلیر. حرفلر، چالغی لارین یازیلی تصویرینه لوکولور. سؤزلر و مصراعلار، تار، کامانچا، ناغارا، هائیله ائل سازی‌نین ترنم لرین جانلاندیریر. مقاه‌لار، تعزللر، شاعرین اینجه یارانیشیندا، شوریده لیگه تسلیم اولاراق، جنون دریا سیندا، کوکره ییب، فانتاللایر.

اساسلی حالدا، اوشاعرین حلقوموندان، قلمی نین بوغازیندان و یانیقلی اوره‌ییندن جوشارسسلر، سائره سازلارلاربیر لیکده، دیلله نیب، ائللر، کؤنوللر، آیلار ـ ایللر، سئوینج لرله نیسگیل لرمی سسله‌ییر.

دوغورودااندا، فضولی، شولیکی بیر جذبه‌نین اسیری اولدوقدا، وورغون روحو، عشقین قیزیل زنجیر لریله، محکم باغلانیب دیر. ائله اوحالداادیر کی سؤیله ییر!

من ده مجنون دان فزون، عاشق لیک استعدادی وار
عاشق صادق منم، مجنونون آنجاق آدی وار
قیل تفاخر کیم سنین‌ده واردی من تک عاشقین
لیلی‌نین مجنونونو، شیرینین اگر فرهادی وار
اهل تمکینم، منی بنزتمه ای گول، بولبوله
در ده یوخ صبری اونون، هر لحظه مین فریادی وار
گزمه‌ای کؤنلوم قوشو غافل، صعنای عشقده
کیم بو صحرائین گذرگاهینده، چوخ صیادی وار
یا فضولی، عشق منعین، قیلما ناصح دن قبول

عقل تدبیری دیر اول، سانما کی بیر بنیادی وار

فضولی، «منم مدرس درس جنون، هانی مجنون؟» سویلیه رک، اؤز ستویملی ایستکلی جانانه‌سی‌نین و صفینه دیل آچیز او، نئی کیمی سیزیلدایاراق، معشوقوندن، ائله عاشقانه، شکیل لریارادیر کی هیچ رسام، او قلمه آلدیغی شمایلین عهده سیندن گلمه بیلمیز. هر مصراعی، تارین اینجه تئللریندن جوشان نغمه لره بنزه ییر. یا خود، سانکی ائل سازی دیر، عاشیقلار باغریندا باغیراراق، ترنم لرین ساوالان دامنه لریندن سهند ویروه سینه چاتدیریرو او نغمه‌لر، داغ ـ دره‌لری، چؤل ـ سره‌لری دولاندیقجا، دلدن دیله، ائلدن ائله پایلانیر و ودرغون اینسانلارین اوره یینده‌یئر توتور.

فضولی، مقدس آبیده‌لر مکانی، کربلا، نجف، کاظمین شه هرینده شئیرائدیر، جانان چالینی، مطهر بارگاهلاردا، مجسم ائتدیگجه، بئله زمزمه ائدیر:

خط رخسارین ائده‌ر لطف ده، رحان ایله بحث
خسن صورت ده، جمالین، گل خندان ایله بحث
گرچی شمشاد ده چوخ لاف لطافت واردیر
حدی یوخ دورکی وورا سرو خرامان ایله بحث
قیلسا جان، لعلین ایله، فیض یئیتر مک بحثین
جانب لعلینی توت، ای کونول، ائت جان ایله بحث
جنتی، کویونا، زهد اهلی مناسب دئسه‌لر
نه مناسب، کی قیلام بیر ننچه نادان ایله بحث؟
صفت حسنون ائده‌ر خسته، فضولی، نه عجب
حسن گفتارده گر ائیله سر حسان ایله بحث(۱)

تأسف له دئمه‌لی ییک لی ایندیکی اینسانلار، تقریبی حالدا دونیانین بوتون اولکه لرینده، قورپاغا باغلی اولاراق، گؤیلردن، معنویت لردن، هابئله دین ایله عرفاندان، الفت

۱. حسان ابن ثابت خزرجی انصاری، شاعر معروف رسول‌الله (ص)، وفات ۵۴ ه ق. فرهنگ فارسی دکتر معین، ج ۵، ص ۴۵۹.

رشته لرینی قیریبلار. یاقیز لیغین سپیدیک دوغان کوچه لرینده، اوزلرین یالقیز تاپاراق، حتی اؤزلرینی‌ده ایتیر میشلر. اؤز غم ـ کدرلرین و اغتیماقدان اوترو، اویونباز سـایاغی، اؤزلریله اویناییرلار. بواویونبازلیقدا، اؤز کؤتوک سوز حیاتلاریلا، ده یوسیز منلیک لرینی ده یالان اوز لوک‌لر آلتیندا گیرله دیب غـفلتده یـاشاییرلار. یـانقین را سـولموش دره‌لر، کؤسن لر، سؤنوک اوجاقلار، سویوخ بئشیک لر، داها اینسانلیق عطریندن ایراق، عاطفه و مـحبت تـو خـوملارینی بـئجرتمیرلر. مـهربانلیق یـووالاریـندان، سـئوینج نـغمه‌لری ائشیدیلمیر. عشق، معنالیز در سه چئرریلیب دیر هرزاء مـاده ده و مـادیات دا خـلاصه اولور.

حئیف کی انیانلار، نه قدر عشقین معناسیندان غافل دیرلر. حئیف کی «عشقین باغلی لیـق رابـطه‌سی اولدوغـونو بـیلمیرلر، او رابـطه کـی عـاشق‌لن مـعشوق آراسـندا عـلاقه یارادیر»(۱)

قال الله تعالی: تحبهم و یحبونه(۲)

عشقین حقیتی، تکجه جان مرکبیه مینمه‌لی دیر، نئجه کـی اوره‌ک، ازلی مـعشوقون گؤزه‌ل صفت لری‌نین ییغینجاق یری دیر(۳)

عارفلر نظرینده، عشقین مرتبه لرین سئیر ائدنده، کؤنول، بوتون پاسلاریندان آیریلار، حق قارشی سیندا، صاف آینا کیمی دورار، اوحالدا، یوخاری عالم لردن، مسـئوسیخلر اوره‌یینه داملایار، حقین پارلاق اثر لرینی، اؤز جانیندا تاپدیقجا، وجد و جذبه لرا یچینده غرق اولار. اونداديرکی عاشق، هم اؤزونو گؤرمه‌لی دیر، هم ده اؤز یاداردانینی. اوزگون عاشق، سوروجذبه سی آرتدیقجا، اؤزونو اونودار، بکجه اکلاهی گؤره‌ر، واوندان سوای بیر آیری زاد نظرینه گلمز. حقیقت‌له وصل اولماق یولو، یالنیز هیمن یول دور(۴)

فضولی، حقیقت یولوندا، سئودیگی مـقصده ال تـاپاراق، الهـی عشـقین مـعناسین، دریندن دوشونوب، اوعشقه اینانمیشدیر. او، یارتدیغی دورلو غـزللرینده، تـام دریـندن

---

۱. سوانح، احمد غزالی، ص ۱۴. ۲. سورهٔ مائده، آیهٔ ۵۴

۳. سوانح، ص ۳۱

۴. حیّ‌بن یقظان (زندهٔ بیدار)، ابوبکر محمدابن طفیلی اندلسی، ترجمهٔ بدیع‌الزمان فروزانفر، ص ۲۵.

دوســونوب، او عشــقه یــانانمیشدیر. او، یــارتدیغی دورلو غــزللرینده، تــام قــدرت و باجاریقلارلا، عشقی ترنم ائتمیشدیر. عشقین سرینی فضولی‌نین اؤزدیلیندن دینله مک، دئدیگیمیز سؤزلر اوچون، دلیل آریتر مالی دیر:

چشم آتش بازیمه، مژگان صف هنگامه دیر
قانه باتمیش هر مژه‌م، بیر شوخ گلگون جامه‌دیر
گؤستریر هر دم علامت لر قیامت دن قدین
قائم ائتمیش حشر برهانین، عجب علامه دیر
تا خطین اوزره خم ابرولرین سرگرمی یم
هر سؤزوم درد دل املاسینه، بیر سر نامه دیر
اوزده نقش خون دل، راز نهانیم فاش ائدر
شرح عم تحرینه هر کیپریگیم بیر خامه دیر
ای فضولی، بولمادیم رنگ ادیان بیر صفا
نولا کیم مئیلیم بو رنگ ایله، مئی گلفامه دیر

فضولی، دورگون عشقباز لارداندیر. کماله چاتان بیر اینان. عشق مکتینده جنون در ین اؤیره‌دن بیر معلم. اونو معیارینده، شوق، حده گلمز بیر تمنا دیر و عشق، بلا دریاسی، الله ووردغونلوغو و الوره یین قیامی دیر[1]. ائلچی دن عشقین قـدرتینه دلیـل، نـئچه بـیت نمونه گتیریریک:

عشق او دور درمانی اودسوز قانیادار
داغلاری قوم تک ئیریندن اوینادار
عشق دیر مین چاک ائده‌ن یئر سینه سین
تیتره‌دن گؤی لن گونش آیینه سین
عشق سیز تاپمازدی اینسانلار حیات

---

۱. شرح شطحیات. روز بهان بقلی، ص ۱۹، ۹۰، ۱۹۸، ۵۸۶، ۵۹۷.

عشق الی لین خلق اولونموش کاینات
عشقه قیمت وئرمیه‌ن گمراه دور
عشقه یول تاپ، عشق اؤزی، آللاه دور[(۱)]

عشق به ملکوته چکیلن بیریول دور. اویولدا یالنیز کامل انسانلار آیاق قویمالی دیلار. عاشقین اؤزونو اونودماغنیا سبب، عشقین تکامل مرحله لرینده تا بدیغی حالت دیر عاشق زاماندان، مکاندان فارغ اولاراق، معشوقونون هجرانینده اودسوز ـ اوجاقیز، یا غالی دیر. ائله بو حالدا، عشقیندن سرخوش اولوب، اؤزویله، سئریلینین آراسیندا دورا حجابلاری، آچیر و محبولونون جوهرینده غرق اولور. بو، همان حقیقی عشق دیرکی فضولی بئله بیر شانلی مقامه ال تاپیمیشدیر.

ای عاشق، عشقی باغلی سان، خلاص آختارما، عشق شهیدی سن، قصاص آختارما. نییه کی عشق، یانار اود و نهایت سیزدنیزدیر[(۲)]

یاندی جانیم هجرایله، وصل رخ یار ایسته رم
دردمند قرقتم، درمان دیار ایسته رم
بلبل زارم، ده ییل بیهوده، افغان ائتدیگیم
قایمیشام نالان، قفس قنیدینده، گلزار ایسته رم
دهر بازارین ده، کاسد دیر متاع همتیم
بو متاعی ساتماغا، بیر اؤزگه بازار ایسته رم
فانی اولماق ایسته‌رم، یعنی بلای دهردن
راحت جسم ضعیف و جان افکار ایسته‌رم
چون بقا بزمینده دیر دلدار، من هم دورمارام
بوفنا عالم ده، بزم وصل دلدار ایسته‌رم
ای فضولی، ایسته مز کیمسه رضاسی له فنا
من کی بوندان وزگه بیلمم چاره، ناچار ایسته‌رم

---

۱. عشق منظومه‌سی. ائلچی. اردبیل. ۱۳۷۳

۲. کشف‌الاسرار، خواجه عبدالله انصاری. ۵ /۱۹۴. ۱۵.

بوگون، فعلی حالدا و فعلی زماندا، اینسانلیق حسی، سینیق قانادلاری لا، مادی حمایت آدلی بیرشورانلیقدا، سوسوز، رمق‌سیز و دیدرگین حالدا، له‌له‌وورور، اینسانلیق، سینیق آینالارا بنزه‌ر، کی آرزولارین کول سپیلمیش یوللاریندا توکولوب داغیلیب دیر. اینسانلار، سورو ـ سورو، تاریخ درین لیگی نین تونل لریندن، گل‌ها گل‌ده دیلر، بیلمیر لر: کیم دیلر، هاردان گلرلر؟ هارا گئدیرلر، نه چی دیلر، از اثتمه‌لی دیر. دیریلیک دن مراد نه دیر، اؤلومون معناسی نه اولماسی دیر؟ ینینه دوغولوبلار، ینینه اؤله‌لیٔ دیلر، توکلری ندیر، کؤکلری ندیر، اسیگلری نه اولماسی دیر؟ بو هوا و هوس هورومچک لری نین تورونا ایلیشدنلر. نفس اژدهـعاسی‌نین قلعه سینده دوستاق قالانلار. کئچمیشلره باخاسینر، نه گؤره جک سینز؟ بر پارا ایتگین یازیلی داشلار، آدشیز ـ نشان سیز اؤلکه لرده، نسیللرین کوله دوغوش حسرتلری نین اوستونده باسدیریلیب دیر. اسطوره‌لر قافله سیندن آیریلمیش، یالقیز گؤیرچین لرین حکایه‌سی، اؤزلرینی ایتیرمیش، اؤزلوک لرینی بایترمیشل، اؤزلریندن چیخمیش، منلیک لرینی ییخمیش، آزغین، آدلاری باتمیش اینسالارین کؤهنه یادمانلاری. تجاوزکار، هجوم چکن، مدنیت آق‌لایان، مقام سئره‌ر، تورپاغا سجده‌قیلان، دونیا وارینا باش انـدیره‌ن آداملارین ایگره نجچی دستانلاری بودور، کئچن نسیللردن اثللره قالان یادگار. همیشه، ایمان، مظلومیت ده چوبالاییب دیر. عدالت، یالان بیرلغت کیمی، قاموس لاردا ایتگین یاشاییب‌دیر. سولطان‌لار، اعلیحضرت‌لر، دیکتاتورلار، قان سورانلار، الله‌لان جداله چیخیب‌لار. شهوت، حرص، خیانت، اوره‌کلرده ریشه‌له‌نیب، بوی چکیب، بارادولوب‌دور. انیدی او جهنمی آغاجلارین ثمره‌لرینی، دونیا مدنیتینده، شرق و غرب آچدیغی‌بر ـ بزه‌کلی سفره‌لرده گؤروروک. بوبلوا، بو یاندیریجی مصیبت‌لر، فضولی‌نین ده اوره‌یینه قان دامیز دیریب، جانینا اودقالامیشدیر:

ای گؤز، اول نرگس خونخواره، نگاه ائتمه‌داخی
روزگاریم، غم هجر ایله سیاه ائتمه، داخی
ای گؤزوم یاشی، بوسرگشته لیگین ترکین قیل
سرو قامت‌لره قطع سر راه ائتمه داخی

یا کؤنول عمرومو وئر دین ئیله، عاشق لیگیله
باخما هر غنچه لب و گلرخه، آه ائتمه‌داخی
باخما، ای جان، خط رخسارینه محبوب لرین
احتیاط ائیله، گناه اوزره گناه ائتمه دخی
قیلما، ای عشق، منه عرضه پری جهره‌لری
صورت حالیمی لهوایله تباه ائتمه داخی
گؤتور ای نفس، هوا و هواسین عالم دن
هرزه ـ هرزه طلب رفعت جاه ائتمه داخی
ای فضولی، می و محبوب فداقین ترک ائت
اؤزونو، عاصی درگاه الاه ائتمه داخی

فضولینی، آختارماق، تانیماق و اونون عارفانه خلوتینه، کؤنول پنجره سیندن باخماق واونون اوره‌یینده یاتان سرلره ال تاپماق، بوساده لیکده حاصل اولماز.

اوشاعر، سارماشیق کیمی توپاقددان بیتیب سرده، لاکن گؤیلره دیرماشیب، گونش کعبه سینه طواف ائدیر. دایره‌لر کیمی دولاندیقجا، تاپدیغی دوزیولدا سئیر ائدیر. دئمک کـی یـول‌دا، اؤزو دور؛ یـولچودا اؤزودور، یـول گـؤسترن ده. فـضولی، اؤزونـدن اوزاقلاشدیقجا، معشوقونون دیارینه ائله یاخینلاشیرکی اونـون یـولو، هـدفیندن بـاشقا بیریول ده‌ییل دیر.

فضولی، شهادت مشربینه باغلی اولان بیر شاعر دیر. شهادت، یعنی حقیقت یولوندا باشدان ـ جاندان کئچمک. حتقیقت نه دیـر؟ مـطلق حـقیقت، بـاری تـعالی‌نین مـقدس ذاتیندان عبارت دیر. نه افتخارلی همت دیر مطلق حقیقت عشقینه خالص گـؤزه للیک حقینه، ان پارلاق روحون خاطرینه، یارالانماق، قاناپویانماق، نهایت ده جاندان کئچمک. عشقین تکامل گؤنشی ساچاندا، عاشقلره گره کدیلر، اونون رضاسینا خاطر، اؤزجانیندان ال اوزگلی، اسکیک بیر اویون سانسین لار عشق یالنیز بودور، بـوندان بـاشقاسؤز، هـم هذیان‌دیر هم ده علت[1] الهی‌نین دوزگون وورغونلاری، همیشه، اؤزقانلاریندا رقصه

۱. سوانح، ص ۲۹.

گلیب، اؤزلرینی اونودوبلار. حیات، عارفانه بیر رقصه بنزه رکی اوندا، هـرزاد اشـتراک ائتدیکده، وارلیغین بوتون حالقالاریندان کئچمه‌لی دیر(۱) بودرین سرلر، «البـلاءللولا» خـزینه سـینده گـیزلمیش دیـر. بـلا، اولیـانین لبـاسی، انـبیانین غـذاسـی‌دیر. نـبی‌اکـرم بویوروبدور: ان چتین بلادلر، پیغمبرلره مخصوص دور.

صونرا، اولیامیر، اونلاردالن صونرا، صادق عارفلره، دورگون عاشقلره. ان چتین بلالر، بیز پیغمبرلرین حصه‌سی اولموش دور.(۲)

سیدالشهدا، علی‌نین ایگید اوغلی، حسین علیه‌السلام، آللاهین خالص بـنده‌سی، و حقیقتین مخلص وورغونو، خلقت ساحه سینده، مظلوم بلاچکن لریندن ویر فضولی،او گؤزه‌ل و نورانی روحون حقینده ائله جان یاندیریجی مرثیه‌لر یا رادیب دیرکی اوره‌کلری جوشه گیریب، گؤریاشلاری‌نین التمه‌سینه سبب اولور:

ای درد پرور الم کربلا حسین
وی کربلا بلالرینه مبتلا حسین
غم پاره ـ پاره باغرینی یاندیردی داغ ایله
ای لالهٔ حدیقهٔ آل عبا حسین
تیغ ججفا ایله بدنین اولدی چاک ـ چاک
ای بوستان سبزهٔ تیغ جفا حسین
یا خدی و جودینی غم ظلمت‌سرای دهر
ای شمع بزم بارگه کبریا حسین
دور فلک ایجیرتدی سنه کاسه ـ کاسه قان
ای تشنهٔ حرارت برق بلا حسین
یاد ائت «فضولی» آل عبا حالین ائیله آه

---

۱. شکوه شمس، آن ماری شیمل، ص ۳۱۱، ۳۱۲

۲. کتاب اللمع، طوسی. ۵۰۲، شرح شطحیات، ۳۵۳، ۴۱۴، ۵۷۳، ۶۲۵

کیم برق آه ایله یاخیلر خرمن گناه[۱]

فضولی‌نین شخصیتی، مین دروازه‌لی فضایه‌نیزه‌ر. هانکی پنجره‌دن باخسان، عشق، معرفت، ایمان و اینسانلیق جلوه‌لری ایله تانیش اولاجاقسان. اونون، عشق عالمینده، مخصوص سوزشی، دردی و نیسگیلی‌وار. اوندا اولان عطش، قورتاران ده ییل. حضرکیمی، عطش لیک ساحه سینده، عشقین آخار کوثرینی آختاریر. عطش، عارف لرنطرینده، آرزولارا غلبه چالان شوق و ولع‌دن عبارتدیر.

عطش، یعنی، هر شیئی‌ده، محبوبو گؤرمک و هرزادی ا ونا باغلی بیلمک. و هر حالدا، هر یاندا اونون حضورونو درک ائتمک.

«فلماجن علیه‌اللیل رای کوکبا قال هذا ربی»[۲]

دئیرلر: ابراهیم خلیل علیه‌السلام، حقیقت یولونون حراتینه مشتاق اولان بیر پیغمبر ایدی. شوق و طلب حسی اوندا گوجلندیگجه، معبودونون حضورونو، هریئرده، هر شیئی‌ده مشاهده ائتدی. بیر کیچیک اولدوز ساچاندا، بیرایشیق قارانلیغایول آچاندا، آللاهی تاپماق عطشی‌نین شدتیندن، اختیارسیز سؤیله بیردی: بودور آللاه[۳]

فضولی‌نین‌ده، ازلی ـ ابدی معشوقونون دیدارینه، جان یاندیریجی عطشی واردیر. گرچی عوام اینسانلارین اوره‌یی، عطشی ساکت لندیرمک خیالینده دیر، آلماکی اینسانین سووا، آزمئیلی اولسا، روحونون بولاغیندان، زلال معرفت لرین سولاری قانیاماغا گله‌جک دیر.[۴] فضولی، اؤز عطشیندن، اؤزسوزشلی عشقیندن بئله یازیر:

پنبهٔ داغ جنون ایچره نهان دیر بد نیسم
دیری اولدوقجا، لباسیم، بودور اؤلسم کفنیم
جانی جانان دیله‌میشل وئرمه مک اولماز ای دل
نه نزاع ائله‌یه‌لیم، اول نه سنین دیر، نه مینم

---

۱. مجله یول، ش ۴۰، ص ۲۷ ۲. سورهٔ انعام، آیهٔ ۷۶

۳. شرح منازل‌السائرین، عبدالرزاق کاشانی، ص ۱۸۱، ۱۸۲

۴. جدال تاریخی عقل و عشق، کاظم محمدی

داش ده لر آهیم اوخو، شهد لبین سوقون دن
نولار زنبور ائرینه بنزه‌سه بیت‌الحزنیم؟
طوق زنجیر جنون، دایرهٔ دولت دیر
نه روا کیم منی اوندان چیخادا ضعف تنیم؟
عشق سرگشته سی‌یم، سیل سرشگ ایچره یئریم
بیر حبابم کی هوادن دولو دور پیرهنیم
بلبل غمزده‌یم باغ بهاریم سن سن
دهن و قد و رخون، غنچه و سرو و سنمیم
انده من ترک فضولی، سر کویون یارین
وطنیم دیر، وطنیم دیر، وطنیم دیر، وطنیم.

فضولی حقینده و اونون مختلف یاتدیغی اثرلرین باده‌سینده دایـنشیماق، اوزون زامانلارا محتاج دیر. گر چی تنقیدچیلر، فضولی شناسلار، ادبی تحقیقانچی‌لار او حور متلی احتشاملی عارف شاعرین حقینده، لازم اولان دئـمه‌لی لری. ایضاحلاندیریبلار، لاکن هله‌ده وارکی... فضولی حقینده دیله گلمز، دهنلرده سیغماز، بوللو سؤزلر و اشاره‌لر دئییلمز قالمیشدیر.

فضولی عؤمرونون بیر حصه سی‌نی، عثمانلی سلطانلار لا علاقه باغلامیش، اونلارا اجباری وضعیت لرده مدیحه‌لریاز میشدیر. لاکن، زامانین آغر ـ آغـر دردلریـندن جـانا گلمیش شاعر، حیالی نین سون ایللرینده، غملر شله‌سی چیگینده، دولانارکن، روز ساتان و قان ایچن حکم‌دار لارین میخلی چکمه‌لری‌نین آلیـتندا چـولالایان ائـللری گـؤررکن، بغداد سلطانی‌نین قارش سیندا عئصیانه گلی، شهامتله سـینه‌گـریر و فـتنه کـار جـلاد و مرتسیز دیکتاتور و بئله بیر غزللرله سندیریر:

منحرف دیر ساقیا، انده دنیادن مزاج
باده توت کیم، علت اندوهه غفلت دیر علاج
فقر ملکون توت‌گر استغناده ایسترسن کمال
سلطنت‌دن کنج کیم اول وادی ده چوخدور احتیاج

چکمه تخت و تاج قیدین، بی‌سر و پالیق گؤزت
کیم ایاغه بنددیر تخت و بلادیر باشه تاج
بیر پری زلفون توتوب خالین دن آلسان کام دل
توت کی چمن ملکونو توتدون، هندون آلدین خراج
ترک و تجرید اختیار ائدت کیم، دیار عشق ده
فقر بازارینه اسباب فنادن دیر رواج
نقش زائل دیر، امور و هره قیلما اعتبار
اولسا حاصل فقردن خرن و غنادن ابتهاج
ای فضولی، من ملامت ملکونون سلطانی‌یم
برق آهیم تاج زر، سیم سرشگیم: تخت عاج

فضولی، تورک ائللرینده، حافظ لدبرابر، نظامی له مقابل، خاقانی له هم مرز، عالی مقام و منزلت صاحبی دیر. اونون دلربا و جانلار ایاتان شیوا غزللری، آذربایجان ادبیاتی‌نین عرفانی اثرلرینی قیمت لندیریب، عرشه چاتدیریب دیر. اونون روحو ملکوت اعلاده، آدی دیللره، غزللری اللره، خاطره‌سی ائللرده وابدی مقامی آردیجیل ایللرده قالمالی‌دیر و یاشاجاقدیر.

والسلام

زندگی فضولی بغدادی
با
نگاهی به مقدمه دیوان

دکتر نصرت‌الله فروهر

اگر از نویسنده یا شاعری نوشته‌ای درباره شرح حال خویش نمانده باشد، ناگزیر کتابها و نوشته‌های دیگر از جمله کتابهای تاریخی، تذکره‌ها، تاریخ‌های ادبی راهگشا خواهد بود.

اگر نوشته‌ای به قلم خود نویسنده در دست باشد که اسباب تدوین وجمع‌آوری آثار خود را در آن به تصریح یا تعریض یاد کرده باشد و یا در لابلای شعر خود، ویژگی‌ها، منصب و مقال ممدوح را آورده باشد، بسیاری از مبهمات و مشکلات زندگی او روشن خواهد شد و در این حال کتابهای تاریخ می‌تواند شرح حال شخصیت‌ها و اعلام را که در شعر از آنان یاد شده است، برای پژوهنده روشن سازد.

چون در مقدمه چاپی دیوان فضولی، علت تدوین دیوان ـ که ظاهراً به قلم خود او نوشته شده ـ آمده است، لذا برای بسیاری از پرسش‌ها پاسخی می‌توان یافت و از مراجعه به تاریخ‌های دیگر نیازی احساس نمی‌شود.

آنچه در زیر از نظر می‌گذرد شرح حالی است از شاعر، با توجه به مقدمه دیوان و قصیده‌های وی فراهم شده است امید که در دیدگاه نکته دانان و اهل ذوق پذیرفته شود زیرا تذکره‌های ادبی مطلب کمتری از فضولی ثبت کرده‌اند.

* * *

از عبارتها و جمله‌های مقدمه‌ای که در دیوان ثبت شده است بر می آید که شاعر پس از دوران کودکی در دبستانی که از آن با عبارت «دبستان جنّت نشان» یاد می‌کند، به تحصیل علم و ادب پرداخته، چنان که می‌گوید در آن دبستان دختر و پسر با هم در یک کلاس حضور داشتند ودرس می‌خواندند.

«مطلع اختر حصول اقبالم بیر مکتب مهذب ایدی که فضای شریفی سروقد صنملر بیر له خانه جنان مژده‌سین تیورر ایدی»

صحن لطیف و خوبان در وی نشسته صف‌صف
دیدارشان مبارک همچون سطور مصحف
خورشید لوح چون مه بر یک نهاده در پیش
برگ کتاب چون گل هر یک گرفته بر کف

آنچنان که در مقدمه آورده است استعداد سرودن اشعار عاشقانه را ا زآغاز در خود داشته و با آموزش در دبستان غنچه استعدادش شکوفا شده، همواره شعرهای خوب و دل‌انگیز می‌سروده و به همشاگردی‌ها می‌خوانده است چنان که در زمانی اندک آوازهٔ شاعری او همه جا پراکنده و بر سر زبانها افتاد درین مورد می‌گوید:

صیت فصاحت ایله سوزوم دوتدی عالمی
بن مهد اعتبارده طفل زبون هنوز
بوی خوشومله اولدی معطر دماغلر
بن نافه وجود ده بر قطره خون هنوز

این شهرت و آوازه چنان همه‌گیر شد که به گفته خود، زیبارویانی که آنها را «لیلی‌وش» می‌خواند در پیرامون وی برای شنیدن شعرهایش گرد می‌آمدند، و وی از این اقبال خرسند بوده است:

طبیعت شهرهٔ شهر اولماغا میل تمام اتیدی
نه پنهان ایلیم سودا بنی رسوای عام ایتدی

در ادامه سخن می‌گوید که: «شاعری را بدون داشتن دانش و علم کافی روا ندانستم و صلاح در آن دانسته که پس از دوران دبستان به علوم عقلی و نقلی و حِکَمی و ریاضی بپردازد و برای تکمیل آگاهی‌های علمی خود و بارور کردن اندیشه به تتبع در کتابهای تفسیر و بررسی احادیث و روایت‌ها دست زند.

شاعر پس از آن که این راه دشوار و سخت را پیموده و در انواع علوم و فنون به یادگیری پرداخته و به مرحله لزوم رسیده، به سرودن اشعار بلند احساسی و غنایی پرداخته است.

در این دوران است که می‌گوید: «نگاری مشکین خط» مورد لطف و مرحمتم قرارداد و گفت: اکنون که نظم و نثر آراسته به فنون علم و حکمت تو آفاق را مسخر کرده و ریاست اقلیم سخن بر تو مسلم شده است، و با وجود شاعران عرب، ترک و فارس زبان کسی نظیر تو که در نظم ونثر استاد باشد وجود ندارد همچنان که از منشآت تو همگان بهره می‌گیرند و از مثنوی وقصیده‌های تو فایده‌ها می‌برند چنان که غزل‌های تو ورد زبان‌ها است و رجزهای عربی تو لذت بخش دلهاست، چه می‌شود که برای خاطر دوستداران «ترک‌زبان» نیز شعرهایی به زبان ترکی فراهم کنی و آنان را از فیض و فایده غزل محروم نکنی؟ و در ادامه سخن خود چند بیت مثنوی زیر را خواند.

غزلدر صفابخش اهل نظر — غزلدر گل بوستان هنر
غزال غزل صیدی آسان دگل — غزل منکری اهل عرفان دگل
غزل بیلدیرر شاعرین قدرتین — غزل آرتور و ناظمین شهرتین
گونل‌گرچه اشعاره چوق رسم‌وار — غزل رسمین ائت جمله دن اختیار
که هر محفلن زینتی در غزل — خردمندلر صنعتی در غزل
غزل دور که مشهور دوران اولا — اوکد ماکدا یا زماکدا آسان اولا

به راستی چون این اشعار دلپذیر را از آن شخص بی‌نظیر ـ که معلوم می‌شود بسیار محترم بوده است ولی نامی از او نمی‌برد ـ سخن او را به جان و دل خریدیم و به پند و

اندرز حم [illegible] ردم و درخواست او را که سرودن غزل به زبان ترکی بود اجابت کردم، اما همه وقت حد د را مصروف این کارکردن لازم ندیدم لذا اشعاری که از گذشته و دوران تحصیل به صورت شعر داشتم و به دیگران نسخه‌هایی داده بودم جمع کردم و در اختیارشان ق ا ر دادم.

در پایان نظم ر امیدواری می‌کند که: کسانی که اشعار را مورد مطالعه قرار می‌دهند از این که محل تولدم عراق عرب است و در همانجا پرورش یافته و زیسته‌ام این موضوع را حمل بر بی‌اعتباری نکنند زیرا مولد و وطن بر اعتبار یا بی‌اعتباری و خوبی و بدی فرد نمی‌تواند دلیل باشد و از ارزش و شخصیت علمی افراد نمی‌تواند بکاهد، زیرا:

اگر عمرها مردم به سرشت — بود همدم حوریان بهشت
در آن محفل پر صفا روز و شب — ز جبریل خواند فنون ادب
بر آن اعتقادم که انجام کار — نگردد ازو جز بدی آشکار
وگر سالها گوهر تابناک — فتد خوار و بی‌قد بر روی خاک
بر آنم که کمتر نشیند غبار — ز خاکش بر آیینه اعتبار
چو از خاک خیزد همان گوهر است — شهان را برازنده افسر است

از سخنان و اشعار شاعر چنان بر می‌آید که در آن روزگار مردم ایران بویژه مردم آذربایجان و عثمانی‌ها، به اعراب و ساکنان عراق عرب نظر خوبی نداشتند و به آنان بدبینانه می‌نگریستند ـ که تاریخ از خیانت آن مردم علیه ایران و ایرانی حکایت‌ها دارد.

در پایان مقدمه از خوانندگان مجموعه خود بویژه شاعران و نویسندگان روم (آسیای صغیر) و سخنوران تاتار (شاعران ترک زبان) درخواست می‌کند که اگر در نوشته‌هایش امثال، عبارات، ترکیب‌های مردم ترک زبان کمتر به کار رفته واشعارش را بدان نیادراسته است معذورش دارند. زیرا اهل هر کشوری برای بیان حالات درونی خود از عبارتها و ترکیب‌ها و مثالهای مخصوص استفاده می‌کنند و نویسندگانش شیوه‌ای ویژه را به کار می‌گیرند.

در ادامهٔ آن از این که در خاک «کربلا» زاده شده و در آنجا بزرگ شده بدان سرافرازی می‌نماید، و از خدا التماس و درخواست می‌کند که نامه‌اش که نتیجه «طبع فسون ساز و

درک سحرپرداز» و حاصل «عجز و نیاز و سوز و گداز» اوست و آن را از «تنگنای عدم به نزهتگاه وجود» آورده است در هر سرزمینی و کشوری که باشد از مرحمت و لطف بی‌کرانش برخوردار سازد و از دستبرد اهل فساد که آنان را سه گروه می‌داند دور نگهدارد. سه گروه اهل فساد عبارتند از:

۱ ـ نویسندگان ناقابل جاهل که همواره قلمشان برای نابودی و خرابی پایه‌های معارف به کار گرفته می‌شود و نوشته‌هایشان همیشه باکین و دشمنی و عداوت فراهم می‌شود، این گروه به جای واژه «محبت، محنت» و به جای «نعمت، نقمت» را به کار می‌گیرند و از واژه‌های محبت‌آمیز گریزانند.

باد سرگشته بسان قلم! آن بی‌سرو پا
که بود تیشه بنیان معارف قلمش
زینت صورت لفظ است خطش لیک چه سود
پردهٔ شاهد معنی است سودا رقمش

۲ ـ مردمانی که با بی‌سوادی و طبع ناموزون ادعای استعداد و نبوغ دارند در حالی که اگر شعری سروده باشند از نثر قابل تشخیص نیست و نظم را از نثر فرقی نمی‌توانند گذاشت.

بریده باد زبانی که در فضای سخن
ازو مبانی افکار منهدم گردد
ز انقلاب تصاریف لهجه بد او
وجود حسن عبارات منهدم گردد

۳ ـ مردمی بخیل و حسود جفاپیشه خطا اندیشه‌ای که با طبع ناموزون دعوی شاعر می‌کند اما به نکات و دقایق شعر آگاه نباشد که حسد او موجبات کوری او فراهم کند.

آه از آن بادیه پیمای بیابان حسد
که ندارد دل ظلمانیش از عرفان نور

چون عنا کب به دو بیتی که بهم می‌بافد

خویش را دیده به از بانی بیت‌المعمور

عیب باشد همه جا مطرح مد نظرش

گردد از گرد حسد دیدهٔ انصافش کور

این بود آنچه در مقدمه دیوان درباره زندگی و سبب تدوین دفتر شعر او آمده است که با تلخیص فراهم شد.

خزاندر گلشن عرفانه حاسد

یاالهی حاسدی خوار ایله دایم

ایشیدر معرفت اهلینه آزارم

الهی حاسدی زا ایله دایم

و رحمت خداوند و ایزد بزرگ بر حلال‌زادهٔ پاک اعتقادی باد که با مطالعه این دفتر عبارتهای خوش‌آیند را به دیده تحسین بیند و ترکیب‌های نامأنوس را با غمض عین مشاهده نماید.

فضولی و تذکره‌نویسان:

یان ریپکا در تاریخ ادبیات خود درباره فضولی می‌نویسد:

فضولی (۱۴۹۵ - ۱۵۵۶ م.)با سه زبان (فارسی، ترکی، عربی) مهیج‌ترین آثار تغزلی و رمانتیک را خلق کرده، و آذربایجانی است. این شاعر اگر چه نخست بر راه ادبیات فارسی گام نهاد، ولی در زبان ترکی اهمیت و اعتبار فوق‌العاده‌ای به دست آورد.

به او یک «**ساقی‌نامه**»، و نیز نثری آمیخته به نظم به نام «**رند و زاهد**» نسبت می‌دهند، وی در کنار دیوان ترکی، دیوان فارسی نیز تدوین کرده است.

در همه آثار شاعر انگیزه‌های اجتماعی و آزادی خواهانه دیده می‌شود به نظر می‌رسد مهمترین اثر او «لیلی و مجنون» است که به زبان ترکی است[1].

۱. یان ریپکا - تاریخ ادبیات ص ۴۳۲

وی در جای دیگر درباره فضولی چنین اظهار نظر می‌کند:

غزلیات برجسته وعاشقانه وحشی بافتی یادآور سادگی و احساس بابافغانی و فضولی بغدادی است.(۱)

ادوارد براون به نقل از شرق‌شناس نامی ـگیپ ـ می‌نویسد:

فضولی بغدادی (متوفی ۹۷۰ هق /۱۵۶۲ .م) از شاعران آذربایجان که به فارسی، ترکی، عربی شعر می‌گفته است. چنان که او را بیشتر شاعر ترک می‌دانند تا ایرانی.

او به راحتی و در کمال ظرافت به سرودن اشعار می‌پرداخته، او را به عنوان «نخستین شاعر از چهار شاعر بزرگ که در ادبیات قدیم عثمانی دارای مقام ادبی هستند و در هر دوره‌ای در میان هر ملتی جاودان خواهد ماند» نام برده است. و بر این باور است که اگر مقام شاعری او در ادبیات ایران پائین‌تر است دلیلش وجود رقبای زیاد و بالابودن سطح شعرگویی در ایران بوده است.

فضولی پیرو مذهب شیعه بوده اعتقاد به تشیع وی از چندین شعر او در دیوان و «حدیقةالسعداء» که به تقلید از «روضة الشهداء» حسن واعظ کاشفی است و به ترکی سروده پیداست.

و دلیل آن که فضولی تبعه عثمانی شد آن بود که دولت عثمانی به سال (۹۴۰ هـ ق / ۱۵۳۵ .م) بغداد راکه شاید محل تولد فضولی بوده است و بیشتر عمرش در آن‌جا سپری شده با ایرانیان گرفتند.(۲)

چنان که از مقدمه دیوان نقل شد فضولی خود اقرار دارد که در «کربلا» متولد شده است. به نظر می‌رسد که «گیپ» یا به مقدمه دیوان توجه نداشته و یا به آن دسترسی نداشته و در نسخه مورد استفاده او که شاید خطی بوده مقدمه موجود نبوده است.

مرحوم دکتر رضازاده شفق در تاریخ ادبیات خود فضولی را از شاعران عثمانی می‌شناساند و بر این باور است که وی در نظم و نثر سبک و شیوه و کلمات و ترکیبات و معانی شاعران ایرانی را تقلید و اقتباس کرده است و از آنان سرمشق گرفته... و در واقع عده‌ای از سخنگویان آن دیار (آسیای صغیر) مانند «فضولی» ذواللسانین بوده‌اند(۳)

---

۱. همان ۳۳۱

۲. براون ـ تاریخ ادبیات از صفویه تا قاجاریه ص ۲۱۹

۳. رضازاده شفق. تاریخ ادبیات ایران ص ۳۴۴

یان‌ریپکا آثار غنایی فضولی را به ترتیب زیر نام می‌برد:

۱ ـ دیوان فارسی

۲ ـ قصیده انیس القلب، جوابیه به قصیده «مرات‌الفکا» خاقانی

۳ ـ صحت و مرض(۱)

جا دارد یادآوری نماید که دیوان فضولی بغدادی که مجموعه‌ای است از (مقدمه، قصاید، بنگ و باده، نامه‌ای به نشانجی پاشا، ساقی‌نامه، غزلیات، ترجیعات، رباعیات، لیلی و مجنون).(۲)

چون دانستن اشخاص و نام آنانی که مورد مدح شاعر قرار گرفته‌اند در شناخت اوضاع اجتماعی ـ سیاسی شاعر بسیار مهم است لذا بهتر است که این اعلام از لابلای قصاید موجود در دیوان با ابیاتی که از آنان نام می‌برد مورد توجه قرار بگیرد.

شخصیت‌های زمان فضولی در قصاید:

پادشاهی که در قصیده‌ها مورد توجه فضولی است شخصی است به نام «سلطان سلیمان»

براون از همین پادشاه به عنوان «سلیمان‌بن سلطان سلیم» نام می‌برد و می‌نویسد که: پس از وفات سلطان سلیم (۹۲۶ هـق/ ۱۵۲۰ م) پسرش «سلیمان» جانشین او شد. مردم کشورش دوران سلطنت او راکه ۸ سال و ۸ ماه طول کشید «قانونی» و اروپائیان آن دوره را «شکوهمند» خوانده‌اند.(۳)

فضولی در قصیده‌ای با قافیه گل چنین گفته است:

شاه دین سلطان سلیمان سعادتمند کیم

---

۱. ریپکا ـ تاریخ ادبیات ص ۵۹۶

۲. باکو چاپخانه تصویر افکار که به سال ۱۲۸۶ نسخه مورد استفاده چاپ افست که به سرمایه کتابفروشی فردوسی ـ تبریز بدون تاریخ انجام شده است.

۳. براون ـ تاریخ ادبیات از صفویه تا قاجاریه ص ۸۱

کسب ایدر خلق خو شندن نزهت اطوار گل[1]

قصیده دیگری راکه به سه زبان تنظیم کرده و در مدح سلطان داد سخن داده است به دلیل شیوایی از نظر می‌گذراند:

ایـــــدالهـــم فـــی الافـــاق امـــن‌المســـلمین
بـــــادوام دولت پـــــایندهٔ ســـــلطان دیـــن
نـــور اللـــهم فـــی الاســـلام مـــصباح‌البـــقا
بـــا ثـــبات حشـــمت شـــاهنشه روی زمـــین
خـــلد اللـــهم ســـلطانا بـــا بـــهاءالزمـــان
شـد ز فـیض او فـضای مـلک فـردوس بـرین
اول کرم دریاسی، احسـان و مـروت کـانی کـیم
یـــوق اونـا بکـزر فـلک درجـنده بـر در ثـمین
اعـــتلاسی اقـــدای شـــرعه اســـتدلال صـدق
نـصرتی جـمعیت اسـلامه بـرهان یـقین
بـــــارگاه قـــــدر او را چـــرخ خـــاک آســـتان
ســـــاعد اقـــبال او را عـــدل طـرز آســـتین
آن که صـدر سـلطنت او راست از دور نـخست
آن کـه عـقد مـملکت بـا اوست تـا روز پسـین
اکـــــبرالانـــــصار للـــدین‌القـــویم‌المســـتقیم
اعـــــظم الاعـــــوان‌للشـــرع‌المـــعلاءالمـــتین
مـــبدأ الاحســـان مـــن آن بـــدافـــی کـــل‌آن
منشأ الاشفاق مـن حـیث نشـا فـی کـل حـین
اول که عدلین ایلیوب اعلام حفظ شـرع ایـچون
مـــژده لرورمـــیش رســـول‌اللـه جـبریل امـین

---

۱. قصاید ص ۱۶

درگـــه قــدرینه مــین دارا و اسکــندر گـدا
خرمن لطفینه در فغفور و خـاقان خـوشه چـین
نــور عـــدلش کـرده مستغنی ز بـهر روشـنی
ربـــع مسکـــون را ز بـزم آرای چـرخ چـارمین
خســـــروان عــــصر را در آســـتان دولتش
وارثـــــان مـــلک از بـــهر خـــراج او، رهـــین
پـــــادشاهان قـــــدیم العـــهد را در کـــلکها
گـنج‌گنج از بــهر مـایحتاج در گـاهش زمـین
بـذل در حسـن مـزاجش عـطر در طـبع گـلاب
عـــدل در طـبعش حـلاوت در مـزاج انگـبین
اولدی حکـــمندن روانـپرور فـضای بـرو بـحر
قـــد افـادالروح جسـماً کـان مـن مـاء و طـین
فــرض دور اول مـــالک مـلکون ثـنای رفـعتی
انـــه خــــیر لنـــاذکـــر و قـــران مـــبین
ســرور جـــمشیدشان دارای اسکـــندر نشـان
خسـرو صـاحبقران کـیخسرو و نـصرت قـرین
پادشاه بحر و بر «سلطان سلیمان» آن که هست
در خـــلافت جـانشینان نـــبی را جـانشین(۱)

و همواره در قصایدی از عدل و داد او یاد می‌کند و او را به دادگستری می‌ستاید و حتی او را با سلیمان نبی مقایسه می‌کند چنان که در قصیده ای چنین داد سخن می‌دهد:

حق ایکی عادل سلیمان حاکم اتیمش عالمه
اول و آخـــر قـــیلوب ســـر عـدالت آشکـار

---

۱. قصاید ـ ص ۱۸ و ص ۲۱

اول سلیمانن شکوهی دیوه صالمش رستخیز
بو سلیمان صولتی کفاری اتیمش تـار و مـار
اول ســلیمانه مــجال غـزمده مـحمل هـوا
بــو ســلیمانه زمـان رزمـده مـحکوم نـار
عالمین و صفن سلیمان ملکی دیرلرسه نوله
چون سلیماندن سلیمانه قالوبدور یـادگار[(۱)]

در قصیده از شخص دیگری به نام سلطان ویس یاد می‌کند و او را نیز عادل و دادگر معرفی می‌کند:

نـظام العـز والاقـبال «سـلطان ویس» روشـندل
کـــه دارالمـــلک روم انـــوار عـــدلیله مـــنور در
عدالت طنینی نیک طرزنی اول پاک تـندن صـور
نبوت خرقه سینک ذوقنی ولیس القرندن صور[(۲)]

در قصیده‌ای دیگر که در مدح سلطان سلیمان گفته به فتح بغداد و برانداختن بیداد و ظلم در آن دیار اشاره کرده است، معلوم می‌شود که سلطان یاد شده دادگری را، حتی در بغداد گسترده بوده است که فضولی از آن سخن می‌گوید و نیز در ترکیب‌بندی دیگر از جنگ و صف‌آرایی لشگریان به هنگام فتح بغداد سخن می‌گوید و این می‌تواند دلیلی باشد بر آن که فضولی خود آن رویداد را دیده است و در همین قصیده از فرمانروایان پیشین به نام «شیخ آل قشعمک» نام می‌برد که پیش از فتح بغداد حاکم آنجا بوده است و او را به بیدادگری و عصیان، پیروی هوی و هوس موصوف کرده و عامل انهدام واز بین رفتن کشاورزی در آن دیار وسبب فقر و نداری و مسکنت مردم دانسته و به کنایه از مصادره اموال ثروتمندان وسیله حاکم یاد می‌کند[(۳)] در همین بخش به فتنهٔ اهل بصره اشاره میکند که بدون خونریزی پایان گرفته است.

---

۱. قصاید ـ ص ۱۸ و ص ۲۱
۲. قصیدهٔ ص ۲۳
۳. قصیدهٔ ص ۲۸، ۳۰

شاعر در ضمن مدیحه‌ها از فردی به نام «ایاس» نام می‌برد که ظاهراً پس از فتح بغداد در آنجا والی بوده است و به این موضوع در قصیده «میمیه» با بیت برگردان زیر اشاره می‌کند:

مه سپهر ایالت «ایاس» پاشا کیم
اساس ملکده اندیشه سیله مستحکم[1]

و این شخص را «حارس و حافظ بغداد و قطب اهل روم و حامی ملک جم و نگهبان سر حد شام» می‌خواند.

از شخصی دیگر نیز در ضمن قصیده تعریف شده است که نامش «رستم پاشا» است که ظاهراً مردی بخشنده و راد بوده و فضولی از لطف و محبت وی برخوردار بوده است و او را وزیر سلیمان می‌خواند و به آصف برخیا تشبیه و همانند می‌کند. و به پادشاهان باستانی ایران کیخسرو و رستم جهان پهلوان نیز در تشبیه اشاره می‌دارد.

تازه گلزار و زارتده آچیملش بر گل
ویرمش آفاقه نسیم اثری لطف ارم

قیلمش آندن بو صفا کسبنی گلزار وجود
اولمش آنسکله بو بنیاد لطافت محکم

آندن آلدی عظمت امروز ارت گویا
حکم ایچون شمدی سلیمانه ویرلدی خاتم

اکاختم اولدی ره و رسم حکومت گویا
شمدی نصب اولدی بو درگاهه وزیر اعظم

حسن رأییله بوگون حکمه گرر دیو و پری
ضرب تیفیله بوگون فتح اولور اقلیم عجم

---

۱. قصیدهٔ ص ۳۱، ۴۷، ۵۳

که سلیمان زمان آصفی ایتدی نایب

اولدی سر عسکر کیخسرو دوران رستم

و نیز از شخصی به نام «ابراهیم» که به ظاهر والی «کربلا» بوده است یاد کرده و قصیده‌ای در مدح وی پرداخته است چنان که از مدیحه برمی‌آید وی از دبیران و نویسندگان دربار عثمانی بوده است.(۱)

در جای دیگر قصیده از فردی به نام «**محمد بیگ**» که گاهی محمد پاشا و گاهی حضرت پاشا می‌خواند و او را مظهر «محمد مرسل» می‌خواند. از مدیحه چنین بر می‌آید که مقام اجرایی احکام را بر عهده داشته است و شاید فرمانده لشکر در بغداد بوده است. چون از حمله‌های وی روز جنگ سخن می‌گوید.(۲)

«**جعفر بیگ**» شخص دیگری است که در مدیحه‌ای که درباره او گفته است، دیدار و ملاقات او را بدون مانع و رادع و آسان می‌داند و از این کار اظهار خرسندی می‌نماید. گویا وی مقام قضاوت و حکم را در بغداد داشته است.(۳)

از فرمانده دیگر به نام «**سید محمد غازی**»، نام می‌برد که فضولی را مورد لطف و مرحمت قرارداده و به مهمانی بزرگان دعوت کرده است(۴) چون بررسی شخصیت‌هایی که ممدوح فضولی بوده‌اند برگ‌های بیشتری لازم دارد به همین جای پایان می‌دهد.

شرح این هجران و این خون جگر — ایـن زمـان بگـذار تـا وقت دگـر

---

۱. قصاید ص ۳ـ ۴۲

۲. قصیده ص ۴۶ـ ؟

۳. قصاید ص ۵۳

۴. قصاید ص ۶۲

شعر عنصرو فضولی شعرینده...

بهرام اسدی

آیری ساحه‌لرده اولدوغو کیمی شعر ساحه سینده‌ده چوخ اسکی بیر تاریخه مالیک اولان یوردوموز. اوزون ایل‌لردن بری اؤزونده زنگین شعرلر یازان مختلف شاعرلر بسله ییب و بو شاعرلر هره‌سی اؤز موقعیندن دونیانی.یاشاییشی. گؤزل لیگی و انسانی دویغولاری اینجی‌لر کیمی ساپا دوزوب و اؤز دیوانلاریندا بزیم الیمیزه چاتدیر یبلار. آنجاق بوتون بو شاعرلر آراسیندا مولانا محمد فضولی‌نین سیماسی گؤنش کیمی پارلاییر و اونو بیر چوخ شاعرلریمیزله توتوشدورماق جرئتین بئله بیزدن آلیر.

بیز شعر و شاعر باره سینده و دانیشماق ایسته دیگیمیز زمان و «شعرنه دیر» و «شاعر کیمدیر؟» سئوال لارینا جواب آختار دیغیمیز زمان شاعر لریمیزه و ادیب لریمیزه مراجعت ائتمه‌لی ییک آنجاق بو، ایستی داهادا چتین لشدیریر نیه کی شاعر لریمیزین و ادیب لریمیزین تعدادی قدر «شعر معناسی وار و هر کس شعری اؤز موقعیندن تعریف ائدیب و اؤزدوشو نجه‌لرینه اویغون معنالا ندیریب و دئیه بیله ریک هله‌ده شعر یاره سینده هامی‌نین طرفیندن قبول ائدیلن بیر معنا الیمیزده یوخدور.

بیز ایسه بو مقاله ده داهی شاعریمیز حکیم فضولی‌نین شعر و شاعر باره‌سینده اولان دوشونجه لریندن بیر نئچه سینه اشاره‌میز اولاجاق.

شعر بیر معشوق دیر حسن عبارت زیوری جان و دل دن نازنین محبوبلر عاشق لری

حکیم فضولی ده بیر چوخلاری کیمی شاعر ایچون ذاتی بیر استعدادا مالیک اولماغی قبول ائدیر و شعری آللاه تعالی طرفیندن بیر لطف و کرامت ساییر.

زهی صانع که لوح جانه کلک حسن توفیقی
ازلدن اقتضای نظم جان پرور رقم قیلمیش
کمال شعر کسبی ممکن اولماز اولمادان اوندان
اونا منت که طبع نظم لطف ائتمیش کرم قیلمیش

آنجاق او شاعرلیک استعدادینا مالیک اولمایاراق کله ـ کوْتور نظم‌لر یازانلاری شدتلی تیناییر.

بی‌نصیب اولسون نعیم حلددن اول زشت کیم
ناملایم لهجه‌سی موزونی ناموزون ائدر
تیشه لفظی بنای نظمی ویران ائیله‌ییب
سست گفتاری فصاحت اهلینی مغبون ائدر.

داهی شاعریمیز نعمت‌لر ایچینده غرق اولوب عیش و نوش ایله گذران کئچیریب بعضاً ده شعر یازانلاری شاعر تانیمیش.

نمی‌بخشد سخن را ذوق عیش و عشرت و راحت
سخن کز محنت و اندوه و غم خیزد اثر دارد

هابئله او، شعرین ظاهری یوخ معناسینی نظرده توتور و اصیل شعری ظاهری بزک لرده و مختلف صنعت‌لری تانیماق‌دا و ایشلتمکده دگیل درین معنالارا مالک اولماقدا تانییر.

الا ای آنکه زیب شاهد گفتار می‌بندی
خدا را از لباس معرفت مگذار عریانش
مشو قانع به صوت و حرف کسب فیض معنی کن
که داوود از نبوت می‌کند دعوی ده ز الحانش

ای کـه از جـهل مـقید شـده‌ای بـر صـورت
این صـفت در روش اهـل خـرد بـی‌معنی است
هـر کـه شـد واله صـورت بـه هـوای دل خـود
هـیچگه مـلتفت مـعرفت مـعنی نـیست
هست طـفلی کـه بـه تـعلیم معلم ز کـتاب
خواند خط لیک ندانست که مضمونش چیست

آنجاق بو معنالارا دقت یتیرمکده ده شعری، تاپماجا شکلینه سالماق معنا سیندا دگیل. شعر اولدوقجا درین معنالی عین حال دا ساده اولمالی و دینله ینی مشکله سالمامالی دیر.

ابهام در معانی و اغلاق در کلام — کار اکابر علمای زمانه است
تاب عذاب فکر ندارند دلبران — مرغوب دلبران غزل عاشقانه است

حکیم فضولی شاعرلری تقلیددن اوساندیریر و اونلارا اؤزلرینه مخصوص سبک و اوسلوب قازانماغی تاپشیریر و مقلد شاعرلری ساتیرا آتشینه توتور.

مدعی ائیلر منه تقلید نظم و نثرده — لیک نامربوط الفاظ و مکدر ذاتی وار
پهلوانلار بادپالر سکردنده هر یانا — طفل هم جولان ائدر اما آغاجدان آتی وار

فضولی جه شاعر گرک شاعر اولار، هر صنعته بیر باش اوزادیب گاهدان دا شعر یازانلار موفق شاعر اولابیلمزلر.

خردمندی که دایم عالم علم ایچره سیر ائیلر
اسالیب فنون شعردن البته غافل دیر
مذاق شعر هم بیر اؤزگه عالم دیر حقیقت ده
ایکی عالمده سیران ائیله مک غایتده مشکل‌دیر

او، همچنین شاعر اولمایاراق مختلف شیوه‌لر ایله اؤزلرینی شاعرلر سیراسینا داخل ائدن‌لری قینایبر. شعر گره‌ک معرفت‌له دولو اولسون. عارف‌لر و عالیم‌لراوندان

فایدالانسین‌لار. عین حالدا عموم خلق ده اوندان حظ آپارسین. یوخسا شعردن خبرسیزلر یانیندا اؤزونو شاعر تانیتدیرماق و احیاناً اولاردان انعام و لارآلماق هئچ بیر شخصی شاعر ائده‌بیلمز.

ائیله‌ییب نادانه عرض فضل و اظهار هنر
شرمسار ائتمک عطا آلماق نه دیر به ظلم صریح
سن بیلیرسن مجملاً اوندان نه آلیرسان ولی
بیلمز اول کیم آلدیغی سندن حسن دیر یا قبیح

او هابئله صله آلماق ایچون شعر یازانلاری قینابیر و اؤزون اولاردان کنارا چکیز شاعر هرنه دن اول گره‌ک اؤز وارینا قانع اولا، قناعت له گون کئچیره، آنجاق بیر قارین یئمک‌دن یاخود بئش‌گون خوش کئچینمک‌دن اؤترو هریئته‌نه مداحلیق ائدیب هر فنا اهلینه چاکرلیک ائتمه‌یه:

قیلماسین دونیاده سلطانلار منه تکلیف جود
بس دیریر باشیمدا توفیق قناعت افسری
هر جهتدن فارغم عالمده حاشا کیم اولا
رزق ایچون اهل بقا اهل فنانین چاکری

نیبه‌کی جاهل‌لره مدح دئییب اونلاردان صله آلماق حقیقتده هنری ساتیب و جهینده وبال آلماق معنا سینادیر.

صرف نقد عمر ائدیبن کسب عرفان ائتمیشم
اهل دونیا هم کمال جهل ایله تحصیل مال
دهر بیر بازار دیر هر کس متاعین عرض ائدر
اهل دونیا سیم و زر اهل هنر فضل و کمال

کیم‌کی مندن نفع بولماز ایسته‌من نفعین اونون
اول کی یوخ نفعیم اونا نفعی منه اولماز حلال
ایسته‌من نادان منه گر ویرسه گنج سیم و زر
کیم‌عوض میز ماله نادان‌دان تصرف دیر و بال

اولو شاعریمیز شاعرلری شهرنچی لیکدن چکیندیریر، اونو دئدیگینه گؤره اگر شعر، شعر اولسا اؤزو هر یانا یاییلاجاق یوخسا شعر اولماسا...

گنجینهٔ نظم گیزلی قالماز سانمین گؤنش اولسا نور سالماز

نئجه‌کی او اؤزو باره‌ده بونو تجربه ائدیبدیر.

گؤر نه سلطانم من درویش کیم فیض سخن
انیله‌میش اقبالیمی آثار نصرت مظهری
پایمال ائتمز اونو آسیب دور روزگار
انیله‌مز تأثیر اونا دوران چرخ چنبری

آنجاق بئله بیر شاعرده اؤز شعرینه گووه‌نمه‌مه‌لی و افتخار ائتمه‌مه‌لی‌دیر اؤزونون ان آلچاقلاردا توتمالی دیر نئجه‌کی فضولی توتور.

صیت فصاحت ایله سؤزوم توتدو عالمی من مهد اعتبارده طفل زبون هنوز
بوی خوشوملا اولدو معطر دماغلر من نافهٔ وجودده بیر قطره خون هنوز

حرص و تاماه (طمع) اصولاً قبیح بیر عمل دیر آنجاق دونیا ایشلرینده حکیم فضولی بو عملی شاعر ایچون کماله چاتماغا وداها آرتیق شعریت قازانماغا مجاز بیلیر:

قانع با هر چه هست مشو زانکه در طلب حرص تو قدر و مرتبه افرون کند ترا
کاری مکن که در طلب رتبهٔ کمال تقصیر اهتمام تو مغبون کند ترا

بو ایسه شریعتیمیزده گلن «غبطه» معناسی داشییابیلر یوخسا «حسد = گیجبک» قبیح بیر عمل دیر و حکیم فضولی ده بونو تصدیق ائدیر.

خزان‌دیر گلشن عرفانه حاسد الهی حاسدی خوار ائیله دائم
ایشی‌دیر معرفت اهـلینه آزار الهی حاسدی زار ائـیله دائـم

شعر، یالانلاردان و یالانچی لیقلاردان اوزاق اولمالی‌دیر و حیف دیرکی آللاه تعالانین صفاتینی داشیماغا قابل اولان شعر، کذب و یالان داشیسین.

شاعر لیگه افتخار ائدیبسن کذبی اؤزونه شعار ائدیبسن
اشعاره یامان دئیب اوسانما سرمایه نظمی سهل سـانما
سـوْزدور گـهر خـزانـهٔ دل اظـهار صـفات ذاتـه قـابل

یوخاری‌دا قید اولوندوغو کیمی شاعر و عموم معنادا هنرمند اؤزوندن بوی دئمه‌مه‌لی و اؤزون بگنمه‌مه‌لی دیر:

کسی کـه لاف هـنر زد هـنز نـخواهـد داشت
که از صداست تهی هر نییی که پر شکر است

فضولی عالمینده شاعر و عموم معنا دا هر کس خوش‌بین اولمالی و یاخشیلیق لاری گؤرمه‌لی دیر. یاخشیلیقلاری قویوب یامانلیقلارا بارماق قویان شخص‌لر فضولی‌نین نظرینجه کوردورلار.

سخن من بسی است در عالم جـز بـد او عـدو نـمی‌بیند
هر نکویی که هست در نظمم دوست مـی‌بیند او نـمی‌بیند
بی تکلف عدوی من کور است دیـدهٔ او نکـو نـمی‌بیند

و البته هنرمندی دؤشونمه‌گه و هنری باشا دؤشمه‌گه قابلیت لازم دیر. هر کس هنرمند اولا بیلمه‌دیگی کیمی هر کس ده هنردن لذت الده ائده بیلمز:

گر هنرمندی به صنعت سرمه سازد خـاک را
مـی‌نماید عـیب در چشـم مـخالف آن هـنر
ور شکر را تـلخ دانـد طـبع صـفراوی مـزاج
هست عیب از طبع صفراوی نه از طبع شکر

و بئله بیر شخصین شاعره و هنرمنده ایراد توتماسی و اونو مذمت ائله‌مه‌سی نهایت یئرسیزدیر. او اؤزونو دانلامالی واؤز عیبینی آختارمالی دیر.

عیب ناکان ز بس که شام و سحر دیده بر عیب دیگران دارند
با وجود کمال خودبینی خویش را در نظر نمی‌آرند
شعر ذوقوندان اولمایان آگاه اهل نظمی مذمت ائیله‌مه‌سین
کندی جهلینه اعتراف ائتسین هر کراماته سحر سؤیله‌مه‌سین

شاعر شعور صاحبی اولمالی و جامعه‌نین مسائلینه یوخاری‌دان باخمالی و لازم گلن یئرلرده یول گؤسترمه‌لی‌دیر. حکیم فضولی اؤزونو بیر دوزگون شاعر کیمی بو موقعیتده گؤروز ولازیمی یئرلرده گؤروروک کی او «حاکم» «وزیر» «قاضی» «معلم» و باشقا صنف‌لره نصیحت و ا ؤیود وئریر واونلارا یول گؤستریر.

حاکم اول دور کی اونون اولمایا ذاتیندا طمع
حاکم اول دور کی اونون اولمایا فعلینده ریا...
رحمت اول حاکمه کیم اولمایا ائل‌دن عاقل
نقد اوقاتی اولا صرف نثار فقرا...
ای وزیر ملک‌پرور کیم نظام ملک اوچون
انتخاب ائتمیش جمیع خلق دن سلطان سنی...
قیل حذر کیم اولمایا ناگه مزاجین منقلب
قیلمایا سرمست جام شوکت دوران سنی...
ای قاضی خجسته‌لقا کیم حق ائیله‌میش
صاحب سریر مسند حکم قضا سنی
جهد ائیله کیم ملاحظهٔ نفع دنیوی
حکم قضاده ائتمه‌یه اهل خطا سنی
مقبول خلق قیلمیش ایکن علم و معرفت
مردود خالق ائیله‌مه یه ارتشا سنی

ای مــعلم آلت تــزویر دیــر اشــراره عــلم
قــیلما اهــل ظــلمه تــعلیم مــعارف زیـنهار
حـیله ایـچون عـلم تـعلیمین قـیلان مـفسدلره
قــتل عــام ایــچون وئــرر جـلاده تـیغ آبـدار

مولانا فضولی‌نین شعر و شاعر باره ده اولان دؤشونجه‌لری بو دئدیک‌لریمیزه محدود اولمایاراق گئنیش بیر مقاله بلکه ده مستقل بیر کتاب طلب ائدیر. آنجاق بورادا سؤزوموزو قیسالدیب سؤز مولکونون سلطانی بؤیوک فضولی‌دن بیر غزل ایله بو مقاله یه سون وئره رک اؤلو شاعریمیزه علوی جنت لرده اولو مقام‌لار آرزو لاییریق

خلقه آغرین سـیررینی هـر دم قـیلار اظـهار سـؤز
بو نه سیردیر کیم اولور هر لحظه یوخ دان وار سـؤز
آرتیران سؤز قـدرینی صـدق ایـله قـدرین آرتـیرار
کیم نه مقدرا اولســا اهـلین ائـیلر اول مـقدار سـؤز
بــیر نگــار عــنبرین خــط دیـر کـؤنوللر آلمـاغا
گــؤستر هــر دم نــقاب غــیبدن رخسـار سـؤز
خــــازن گــنجینهٔ اســـرار دیـــر هـــر دم چکـــر
رشــتهٔ اظــهار مــین ـ مـین گـوهر اسـرار سـؤز
اولمــایان غــواص بــحر مــعرفت عـارف دگـیل
کــیم صـدف تـرکیب تـن دیـر لؤلؤ شـهوار سـؤز
گر چوخ ایسـترسن فـضولی عـزتین، آزائت سـؤزو
کیم چوخ اولماق‌دان قیلیبدیر چوخ عزیزی خوار سؤز

قایناقلار:

تـورکجه شـعرلر ۱۲۸۶ ـ هـجری قـمری ایـلی تـصویر افـکار مـطبعه سینده طـبع اولونموش دیوان فضولی و فارسجا شعرلر ۱۹۶۲ ـ میلادی ایلی آنکارادا «حسیبه ماضی اوغلو» طرفیندن ترتیب ائدیلمیش «فضولی فارسجا دیوان» دان آلینیبلار.

انسان کامل از دیدگاه فضولی در «رند و زاهد»

دکتر فریده کریمی موغاری

در هر جهان‌بینی، خواه فلسفی باشد و خواه دینی، هستی و وجود انسان و نگرش او به جهان، مسئلهٔ اساسی را تشکیل می‌دهد. *«رند و زاهد»* اثر زیبای *«محمدبن سلیمان فضولی»* کتابی است که بیانگر دیدگاهها و نظریات فلسفی و صوفیانه این عارف و شاعر گرانقدر است. در آثار عارفان شهیر، هدف نهایی از طرح و تحلیل کلیه مباحث عرفانی و ارائه داستانها و تمثیلات شیرین و موشکافیهای دقیق روانی و کلامی در ابعاد شخصیتهای مورد نظر، تبیین و توجیه صفات ارزشمند انسان کامل و رهنمونی به مکتب عشق است که به شناخت *«انسان الهی»* منجر می‌شود.

«فضولی» در این اثر، *«رند»* را به صورت فرزندی به تصویر می‌کشد که از لحاظ کمال و آگاهی، از پدر خود *«زاهد»* بسی پیشتر افتاده، ولی پدر بنا بر مقتضای طبیعت کوشش دارد تا پسر را بر طبق تجربیات و آگاهیهایی خود، به راه کشاند و در این میان، مباحثاتی که بین پدر و فرزند روی می‌دهد، احتجاجات فلسفی و عارفانه‌ای است که به صورت مباحثه یا گفتگوی دو نفره و در قالب نظم و نثری زیبا، جلوه‌گر می‌شود.

در مقالهٔ حاضر کوشش بر این است تا دیدگاههای شخصیت اصلی این مباحث، یعنی *«انسانی را که به سوی کمال می‌رود»* مورد بررسی قرار داده و نظریات این عارف وارسته را دربارهٔ *«انسان کامل»* که در لباس *«رند»* ظاهر گردیده، بیان نماییم و سپس آن را با آراء

فلاسفه و عرفای پیشین مقایسه کنیم.

در ابتدای این اثر می‌خوانیم که ***«زاهد»*** پسرش ***«رند»*** را به طلب سود و کسب و کار و تجارت تشویق می‌کند تا بدین طریق از نیاز به خلق که آن را ***«علتی مهلک»*** می‌خواند، برهد. ولی ***«رند»*** پاسخ می‌دهد:

«ای زاهد! تجارت سودایی است در طلب سود و قصد احتیاج خلق در تمنی مقصود. جنس را باید خرید و انتظار تنوع قیمت باید کشید. این معنی آرزویِ کثرتِ احتیاج خلق است در تمنای تنعم؛ یعنی نیکخواهی خود، در بدخواهی مردم. این شیوه از طریق مروت دور است و در طریق ارباب معرفت نامشکور.

عامل بیع و شرا می‌خواهد از بهر معاش — جنس را دایم خرد ارزان و بفروشد گران

راحت کم زحمت بسیار از آن دارد که هست — کام او پیوسته نفع خویش و غبن مردمان

(رند و زاهد، ص ۱۸)

این سخنان می‌تواند بیانگر نظریات ***«ارسطو»*** دربارهٔ ***«انسان کامل»*** باشد. «در نظام فکری ارسطو، رفتار و کردار آدمی دارای هدفها و غایاتی است. آنچه را که آدمی انجام می‌دهد، برای سودجویی و خیرطلبی است که البته بهترین سودها و خیرها، سعادت و خوشبختی است. از همینجاست که برای تعیین راه و روش زندگی، باید به شناسایی خیر و سعادت پرداخت.

ارسطو برای رسیدن به سعادت روشهای سه‌گانه زندگی را ارائه می‌دهد که عبارتند از:

اول ـ زندگی حیوانی که مخصوص عوام است و تنها به خور و خواب از لذاید حیوانی محدود می‌گردد.

دوم ـ زندگی سیاسی که خاص انسانهای با فرهنگ و افتخار طلب است.

سوم ـ زندگی تأملی و تعقلی که مخصوص افراد با بصیرت و فضیلت جوست. و آنان که سعادت را در ثروت می‌دانند سخت در اشتباهند.»(۱)

---

۱. نصری، عبدالله، سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب، انتشارات دانشگاه علامه‌طباطبایی، چاپ سوم، ۱۳۷۱، ص ۱۳۹.

از همینجاست که رند می‌گوید: «ای زاهد! پیشه‌وری دام عذاب است برای روزی مقرر، و عبادت نفس است به غفلت منجر. یعنی از طلب معاش، کسب کمال دگر نتوانستن. و همین طلب روزی را کمال نفس دانستن. و بدان که پیشه‌ور روز تا شب جهت روزی در عذاب است و شب تا روز از برای رفع تعب در خواب است و عمر نازنینی که همین صرف خواب و خور باشد سهل است و قناعت به رتبه‌ای چنین از جهل است.

کسی که در طلب پیشه کرد صرف حیات ندید هیچ که آسایشی مگر در خواب
چه عمر داشته باشد؟ چو متصل دارد عذاب بهر حیات و حیات بهر عذاب

(رند و زاهد، ص ۱۹)

در گفتگویی دیگر، *«زاهد»* از پسر می‌خواهد تا با ریاضت و عبادت و حسن عمل، خود را به محققان رساند. ولی *«رند»* پاسخ می‌دهد که این جهان پر از زیبایی و نشاط است. چرا از آن اعراض کنم و به ریاضت روی آورم.

این استدلال رندانهٔ *«رند»* تا حد زیادی به آرای *«رواقیون»* شباهت دارد. از نظر مکتب رواقی، انسان باید زندگانی خود را با جهان و همدلی و همدردی آن وفق دهد تا به کمال خویش نایل آید. البته در نهاد انسان چیزهایی یافت می‌شود که آدمی را به سوی هماهنگی با طبیعت می‌کشاند و یکی از آنها ***«نفس عقلانی»*** آدمی است که در واقع نفخه‌ای از نفخات الهی است. این نفس عقلانی به گونه‌ای است که جز با دریافتهای صحیح که مطابق با طبیعت باشد، ارتباط برقرار نمی‌کند. اگر انسانی بر طبق عقل و خرد عمل کند، با طبیعت هماهنگ می‌شود. بنابراین، عقل نه تنها ملاک خوبی و بدی به حساب می‌آید که آدمی باید بر اساس آن زندگی کند، بلکه ملاک هماهنگی با طبیعت و عالم وجود نیز به شمار می‌رود.

در فلسفهٔ رواقی، خیر مطلق یا کمال آدمی چیزی جز زندگی بر طبق طبیعت نیست و انسانی هم که بتواند به چنین منظوری نایل آید؛ یعنی به سر حد کمال خویشتن برسد، شایسته عنوان ***«انسان حکیم»*** می‌شود.(۱)

بنابراین رند می‌گوید:

---

۱. همان مأخذ، صص ۱۷۱ ـ ۱۷۳.

عالم ز متاع خوشدلی معمور است *وز شمع سرور و عافیت پر نور است*
غمخانهٔ تو چنین که من می‌بینم *صد فرسنگی ز ملک عالم دور است*

و بدان که اکراه ریاضت در طبیعت انسان عجب نیست. به تخصیص که در طبیعت طفل که متحمل تعب و متکفل نُصُب نیست.

بالطبع بشر مایل لهوست و طرب *اکراه ریاضت ز بشر نیست عجب*
از طفل خصوصاً که ندارد مطلق *از نازکی طبع تحمل به تعب*

«رند» بهره‌مندی و برخورداری از نعمتهای الهی را عین حکمت و دانایی می‌داند. از نظر او جهان سراسر خیر و نیکی است و به بهترین اسلوب نهاده شده، *«شر»* امری عدمی و موهوم است که تنها در اثر اعمال انسانها پدید می‌آیند. در جهان همه چیز بر طبق نظام احسن نهاده شده است.

«می‌دانیم که به اعتقاد *«نوافلاطونیان»* شر امری عدمی و نقص در وجود است. *«فلوطین»* معتقد است که *«شر»* در نسبت با خداوند امری غیر واقعی و نسبت به انسان امری واقعی و حقیقی است. در نظر وی، «بر تمام رویدادهای جهانی قانونی حکمفرماست. همه چیز در این جهان ناشی از خرد است و از این رو نیک است؛ در عین حال، همه چیز ماده است که خرد به آن صورت بخشیده و از این رو بد است. چون ماده هنوز نوعی نیروی نیستی دارد و همه چیز در مکان و زمان پراکنده است. از این رو ضرورت و تصادف ناشی از آن مادهٔ ناساز و بی‌اعتدال همه جا حضور دارد.»(۱)

و به این دلیل *«رند»* می‌گوید: حاشا که حکمت باری به ایجاد غیر مستحسن تجویز داده باشد و در طریق غریبان راه وجود، دامی نهاده، البته هر چه آفریده است خوب است و هر قاعده که نهاده، بهترین اسلوب. اما کنندهٔ هر نیک و بد، اختلاف طبایع است و اقتضای طبیعت، پردهٔ حسن صنایع:

هر چه از کتم عدم سوی وجود آمده است
مظهر قدرت یزدان اثر صنع خداست

---

۱. یاسپرس، کارل، فلوطین، مترجم محمدحسن لطفی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۲۱.

هــر کـه گـوید کـه نـه نـیک است بنای عـالم
گفته باشد به ازین باید و این محض خطاست

(رند و زاهد. ص ۲۹)

و اهل حق که دنیا را بد گفته‌اند، اشارت بر خوبی اوست. و مذموم که شمرده‌اند، کنایت از محبوبی اوست؛ یعنی هر که لذت آن دریافت، روی از طریق طاعت بر تافت. از شغل آن به جای دگر رسیدن نتوانست و غایت وجود غیر از آن ندانست. کاملان نه از بدی است که محبت از دنیا بریده‌اند و استیلای عقل بر نفس نموده‌اند. بدانکه دنیا مظهر آثار صانع کامل است. رهنمای عارف و سدّ راه جاهل است. خوشا کسی که یابد، دل برو ننهد و مشکل به دست آرد و آسان از دست بدهد.

دنــــیا بــد است لیک بــر آن کس کـه مــتصل
دل بـــــر ثـــبات هســتی اســباب دهــر بست
او را خــوش است هســتی دنــیا کــه بـاشدش
گر هست همچو نیست و اگر نیست همچو هست

هر که دستیاری ادراک بلند و به معونت مشرب عارف پسند، محبت دنیا را عین راحت داند، محال است که دنیا را محل محنت خواند.

(رند و زاهد. صص ۲۸ و ۳۱)

می‌دانیم که فرق عارف با حکیم و فیلسوف در کیفیت استدلال و راه ادراک حقایق است. در تصوف و عرفان ایرانی، عارف در جستجوی معرفتی والاتر از دانشها و معارف متعارف بشری است. بدین معنی که تخیل و جنبه‌های عاطفی بیش از عقل و منطق حکمفرماست. در جهان‌بینی صوفیانه، پای استدلالیان چوبین است.(۱) و به همین دلیل است که وقتی *«زاهد»* فرزند را به جهالت متهم می‌کند، *«رند»* در پاسخ می‌گوید: مرا اعتراف جهل از بلا مسلّم ساخته است و ترا لاف عقل به ورطهٔ بلا انداخته و مرا عدم اعتبار دنیا از اندیشه امان داده است و ترا خلاف این معنی، داغ تردد بر دل نهاده.

---

۱. مثنوی معنوی، به تصحیح ر.ا. نیکلسون، دفتر اول، ص ۱۰۵.

تا طفل نکرده اعتباری به وجود | *پیوسته به راحت و فرح خواهد بود*
هرگاه که دم ز عقل زد در عالم | *یک لحظه ز اندیشه نخواهد آسود*

و در جای دیگر می‌گوید:

سودای غم جهان بلایی است عظیم | *اندیشهٔ آخرت عذابی است الیم*
این هر دو نتیجهٔ غرور خرد است | *دیوانه و طفل را از آن هر دو چه بیم*

(رند و زاهد، ص ۳۳)

سپس مرحلهٔ دیگری در زندگی «*رند*» آغاز می‌شود. وی برای کسب کمال به سیر و سلوک می‌پردازد. زیرا احتجاجات فلسفی را برای خویش قانع کننده نمی‌داند و عقل را برای رسیدن به هدف، ناقص می‌بیند. وی برای رسیدن به مرحلهٔ کشف و شهود، سیر و سفر را اختیار می‌کند زیرا تنها با عبور از عقبه‌ها و گردنه‌هاست که از خامی به پختگی می‌رسد.

صوفیان عقیده دارند که اگر احوال کشف و شهود به طور مستمر ادامه یابد، تبدیل به مقام خواهد شد و در این حالات و مقامات است که الهامات غیبی بر دل سالک جلوه‌گر می‌شود و عارف می‌تواند بلاواسطه، با خداوند ارتباط برقرار کند.

در میخانه، «*رند*» به مقام کاملان می‌رسد و آن را «*دبستان کمال*» می‌خواند و غفلت از مجالست آنان را به صلاح خود نمی‌داند. زیرا از نظر وی آنان از کثرت به وحدت رسیده‌اند. در اینجا سخن «*رند*» رمزآلود و سمبلیک می‌شود و از همان مفاهیمی که عرفای ایرانی همچون شیخ محمود شبستری(۱) و عراقی(۲) و سایر عرفا برای بیان

---

۱. شبستری، شیخ محمود، شرح گلشن‌راز، تألیف شیخ محمد لاهیجی، با مقدمه کیوان سمیعی، چاپ چهارم، ۱۳۶۸، ص ۷۶۱.

شراب و شمع و شاهد عین معنی است | که در هر صورتی او را تجلی است
شراب و شمع ذوق و نور عرفان | ببین شاهد که از کس نیست پنهان
شراب اینجا زجاجه شمع مصباح | بود شاهد فروغ نور ارواح

۲. کلیات عراقی، با مقدمه استاد سعید نفیسی، انتشارات سنایی، چاپ هفتم، ۱۳۷۲، ص ۱۹۹.

به قمارخانه رفتم همه پاکباز دیدم | چو به صومعه رسیدم همه زاهد ریایی

حالات خود به کار برده‌اند، سود می‌جوید و می‌گوید:

بزمی که درو فیض الهی ساقی است پیوسته سرود ذکر و می مشتاقی است
گردست دهد در آی و جامی درکش کز جام چنین نشاه هستی باقی است

(رند و زاهد، ص ۵۳)

«*زاهد*» می‌کوشد تا «*رند*» را از رفتن به میخانه و مجالست با میخواران بازدارد و آنان را «*اهل تفرقه*» و مفسد می‌خواند. ولی «*رند*» پاسخ می‌دهد: «ای زاهد به گمانی، تهمت به خلق خدا منه و به خیالی رشتهٔ انصاف از دست مده. تو چه دانی که این آن می است که آلایش رجسٌ من عمل الشیطان دارد و این می‌کشان آن کسانند که عقل علوی از مستی ایشان رو به زوال آرد. شاید که هر قطره ازین شراب نیران حجیم را موجب انطفا باشد و هر نغمه‌ای از سرور این طایفه ذکر مسبّحان عالم بالا:

دریای رموز باده‌کش را ته نیست در پردهٔ راز می‌کسی را ره نیست
تا هشیارست کس چه داند می چیست ور مست شود نیز ز حال آگه نیست

این گفتگو به حکایت مولانا در مثنوی، تحت عنوان «طعنه زدن بیگانه‌ای در شیخ و جواب گفتن مرید شیخ او را»، بسیار شباهت دارد. از دیدگاه مولانا، فعل و عمل انسانهای کامل عین حق است و هر که از ایمان شیخ غافل باشد کافر است وی می‌گوید:

آن یکی یک شیخ را تهمت نهاد کو بد است و نیست بر راه رشاد
شارب خمرست و سالوس و خبیث مر مریدان راکجا باشد مغیث
آن یکی گفتش ادب را هوش دار خُرد نبود این چنین ظن برکبار
دور ازو و دور از آن اوصاف او که ز سیلی تیره گردد صاف او
این چنین بهتان منه بر اهل حق این خیال تست برگردان ورق
این نباشد وربود ای مرغ خاک بحر قلزم را زمرداری چه باک(۱)

«*رند*» برای قانع کردن «*زاهد*» می‌گوید:

«ای زاهد در این قضیه، ترا حق به جانب است چرا که رغبت میخانه خلاف عادت تست و خلاف عادت، اعظم مصایب است. حالا غبار قید بر آینهٔ اعتبار تو نشسته است و

---

۱. مثنوی معنوی، به تصحیح ر. ا. نیکلسون، دفتر دوم، صص ۳۵۶ و ۳۵۷.

سلسلهٔ تقلید پای از تردد بسته است و ترا از ایشان نفرت و ایشان را از تو وحشت است.

(رند و زاهد، ص ۵۹)

در اینجا، پای پیر یا مرشد و یا رهبر روحانی به میان می‌آید. زیرا اوست که سالک را به سوی قبلهٔ کمال می‌کشاند و به سر منزل مقصود می‌رساند. پیران همان اولیای حقّند که با عنایت و توفیق الهی سالک را به حقیقت واصل می‌کنند.

از نظر عرفا ***«انسان کامل»*** یک ***«مثال افلاطونی»*** یا یک ***«الگوی پنداری»*** و ***«یک موجود خیالی و رویایی»***، ***«یک مفهوم مجرد ذهنی و انتزاعی»*** نیست. بلکه یک واقعیت خارجی است، دارای وجود قابل لمس و عینی است. انسان کامل، با همه دشواریها می‌تواند در جهان خارج تحقق یابد و باید بیابد، و بارها نیز تحقق یافته است.(۱)

هنگامی که ***«رند»*** با پیر یا همان ***«انسان کامل»*** که رهبر و هدایتگر سالکان است آشنا می‌شود، او را بدینگونه توصیف می‌کند:

«پیری دید در صدر میکده، میخانه را به زیور ظاهر آراسته و ازو یافته هر که هر چیز خواسته. گاه از آینهٔ جام، احوال کاینات به مستان بی‌خبر نموده و گاه در سرود مطرب، پرده از چهرهٔ اسرار عالم گشوده. شاهدان را از بی‌بقایی حسن واقف ساخته و محبّت عشاق را در دل ایشان انداخته. و ساقیان را از استعجال دور خبر داده و مدار ایشان به گردش جام سرور انجام نهاده.

پیر روشن ضمیر و صافی دل — رای او کرده حل هر مشکل
گنج تحقیق را کلید نمای — گوهر راز را خزانه گشای
عشق را زیب نام نامی او — عقل را فخر بر غلامی او
نظرش کرده باده را مرغوب — داده تسخیر طبع و جذب قلوب
همتش هر که را گرفته ز خاک — صاحب درّ ولعل کرده چو تاک

(رند و زاهد، صص ۶۰ و ۶۱)

در عرفان ایرانی و اسلامی، برای شناخت حقایق ما بعدالطبیعی، سالک خود به خود به یک نوع اندیشهٔ اشراقی کشانده می‌شود. زیرا وقتی پای معرفت حق از راه قطع علایق

---

۱. صاحب الزمانی، ناصرالدین، خط سوم، انتشارات عطایی، چاپ سیزدهم ۱۳۷۳، ص ۶۲۶.

به میان آید، طبعاً معرفت از راه اثبات مطرح نخواهد شد، بلکه از راه افاضه الهی است. دیگر فیض الهی راکه شوق باطنی و حرکت شدید روحی به طرف کشف حقایق معنوی یا «**عشق**» نامیده‌اند، مطرح می‌سازند. صوفیان عشق کیمیا کار را در برابر عقل نقاد می‌نهند و آن را قویتر و مؤثر از همه می‌دانند. رد پای چنین اندیشه‌ای را می‌توان در آیینهای هندویی، میترائیسم، مزداپرستی و سپس در پیش‌کسوتان فلسفه یونان، چون سقراط و افلاطون ملاحظه نمود.

از نظر «***افلاطون***» عشق نه تنها در روح انسانها برای نیل به سوی زیبایی و تسلط بر امیال تأثیر دارد، بلکه در سایر موجودات جهان نیز چون گیاهان و جانوران مؤثر است. از دیدگاه وی مفهوم «**عشق**» به طور کلی عبارت است از هرگونه سعی و کوشش برای رسیدن به خوبی و سعادت، و این بالاترین هدف هر کسی است.

در مکتب عرفان، عشق به مراد از یک علاقهٔ جزیی و معمولی سرچشمه می‌گیرد تا به مرحلهٔ عشق حقیقی و دلدادگی واقعی برسد.

سرانجام «**رند**» نیز به این گوهر هستی دست می‌یابد و می‌گوید:

«بدان که عشق در صدف وجود بشر گوهر امانت ربانی است و حقیقت نفس ناطقهٔ انسانی است. بنای کاینات ازو اساس دارد و عقل کل به او سر رشتهٔ اختیار می‌سپارد و عشق را مستغنی از صفات می‌دانم و معشوق را کیفیت ذات می‌خوانم و عاشق را سبب بلندی نام و موجب احترام، این بس که از جلوهٔ حس خوبرویان خبردارست و در مشاهدهٔ جمال محبوبان بی‌اختیار.

هست انسان احسن التقویم و حسن صورتش
بهترین قدرت یزدان و صنع صانع است
عشق را عشقست کز عین محبت سوی او
گر نیندازد نظر آن صنع قدرت ضایع است

(رند و زاهد، ص ۷۶)

سرانجام «**رند**» با به دست آوردن کیمیای هستی که به خاطرش آدمی و هستی طفیل آن هستند، به سر منزل مقصود می‌رسد. همانگونه که عرفا کمال انسان را در عشق به ذات حق می‌دانند و معتقدند که روح انسان کامل پیوسته در راه رسیدن به سوی حق

است. در نظر آنان اگر *«انسان»* به کمال برسد، سرانجام عین خدا می‌شود و حتی خود خدا در اینجاست که می‌گوید:

للهالحمد که به حقیقت مناهی رسیدم و پا بر سر آن نهادم و جمیلهٔ هوا را به عقد درآورده، طلاق دادم.

دل گفت بنای کار عالم هیچ است — وز بهر جهان کشیدن غم هیچ است
می خورد به دفع غم دمی مست افتاد — هشیار چو شد گفت که اینهم هیچ است

سرانجام *«انسان کامل»* فضولی به بالاترین مقام که همانا فناء فی‌الله و بقای بالله است می‌رسد و می‌گوید:

در کوی فنا عاقل و دیوانه یکیست — در قعر محیط سنگ و دردانه یکیست
هرگاه که اعتبار نیکی و بدی — خیزد ز میان، مسجد و میخانه یکیست

(رند و زاهد، ص ۸۰)

نکاتی چند دربارهٔ زندگی محمد فضولی

جلال خسروشاهی

از سخن، خوانی کشیدم پیش اهل روزگار
ذوق‌های گونه‌گون در وی ز انواع نعم
نیستم شرمنده هر مهمان که آید سوی من
خواه از ترک آید و خواه از عرب خواه از عجم
هر که باشد گو بیا و هر چه باید گو بِبَر
نعمت باقی است این قسمت نخواهد گشت کم

علی‌رغم شهرت عظیمی که محمد فضولی، شاعر بزرگ قرن دهم هجری در کشورهای مختلف جهان، به خصوص در سرزمین‌های اسلامی دارد، متأسفانه اطلاع چندانی از زندگی و شرح احوال او در دست نیست. در منابع و مآخذ موجود هم، سخن از فضولی، نه به تفصیل، بلکه بسیار موجز و مختصر آمده است و اگر به تفصیل باشد، اغلب روایاتی است ضد و نقیض که سینه به سینه حفظ شده تا به دست تذکره‌نویسان رسیده است. به همین دلیل تصویر روشنی از حوادث زندگی فضولی که در یکی از پرآشوب‌ترین دورانهای تاریخ سرزمین عراق می‌زیسته، وجود ندارد. ما امروزه، دقیقاً نمی‌دانیم که او در چه تاریخی و در کجا زاده شده، سالهای کودکی و نوجوانی خود را در کدام دیار سپری کرده، نزد چه کسانی به کسب علم و دانش مشغول بوده، و از چه زمانی به شاعری

پرداخته است.

باید دانست فضولی شاعری است که به سه زبان بزرگ ادبیات و معارف اسلامی، (فارسی، ترکی و عربی) شعر سروده است. طبع روان و لطف سخنش همواره قبول عام یافته و طرف توجه و علاقهٔ عارف و عامی، از فرمانروایان عصر خود گرفته تا مردم کوچه بازار بوده است. بدین سبب زندگی او نیز چون اغلب بزرگان ادب و عرفان درهاله‌ای از مناقب و افسانه‌ها قرار دارد که حقیقت را از چشم حقیقت‌جویان پوشیده می‌دارد. پس بهتر آنست ضمن نظر به تذکره‌ها و منابع گوناگون که گَرد روایات بر اوراق آنها پاشیده شده، خاطر به سوی آثار وی ببریم و دقایق عمر این شاعر بزرگ و آشنا را در میان کوچه باغهای باصفا و آکنده از رایحهٔ عشق و معرفت نظم ونثرش بجوییم:

۱. نخست باید گفت که تاریخ تولد فضولی بر ما مجهول است. منابعی که از وی سخن به میان آورده‌اند؛ همچون *«تحفه سامی»* سام میرزا، *«گلشن الشعراء»* عهدی بغدادی، *«مجمع‌الخواص»* صادقی و *«کشف الظنون»* کاتب چلبی، در این باب اغلب مسکوتند. لیکن بعضی از محققین معاصر ترک، از جمله دکتر حمیده دمیرآل معتقدند که با توجه به یکی از قصاید فضولی که مدیحه‌ایست برای شخصی بنام *«الوندبیک»* با مطلع:

منم ندیده ز ابنای روزگار وفا　　　ولی کشیده ز هر یک هزارگونه جفا

که در آن می‌گوید:

بلند مرتبه الوند بیک روشن دل　　　که در طریق ادب مرشدست راه‌نما

می‌توان به طور تقریب به تاریخ تولد او پی برد. محقق نامبرده *«الوندبیک»* را همان *«الوندمیرزا»* پسر اوزون حسن که بین سالهای ۹۰۴ تا ۹۰۸ قمری حاکم بغداد بوده، فرض می‌کند و می‌نویسد این قصیده را فضولی در غنفوان شباب سروده است و به همین دلیل تاریخ تولد وی را سال ۸۸۰ قمری تعیین می‌کند. ولی محقق دیگری از کشور ایتالیا بنام *«ساندرو بمباجی»* تصریح می‌کند ممدوح فضولی الوند بیک پدر علی پاشای الوند می‌باشد که در سال ۹۹۱ از طرف حکومت عثمانی والی بغداد بوده و او همان کسی است که عقبهٔ کربلا را تعمیر کرده است و بدین سبب معتقد است تاریخ تولد فضولی می‌بایست بالاتر از سال ۹۰۰ قمری باشد. از طرفی *«ابوضیاءتوفیق»* محقق معاصر ترک بی‌آنکه به مأخذ و مدرکی استناد کند این تاریخ را ۹۱۰ قمری (۱۵۰۴ میلادی) می‌داند.

در سال ۱۹۷۳م ***«شوکت کوت کان»***[1] طی مقاله‌ای تحت عنوان خانهٔ پدری و مسجد فضولی در ***«کرکوک»*** به استناد یک جُنگ خطّی بنام ***«ریاض‌الشعراء»*** تاریخ تولد فضولی را همان ۹۱۰ قمری و محل تولد وی را هم کرکوک اعلام کرده است.

با توجه به این تشتت آراء و اینکه فضولی در آثارش هیچگونه اشاره‌ای به این موضوع نکرده است باید اذعان کنیم که هنوز تاریخ تولد دقیق وی بر ما مکشوف نیست و فعلاً می‌بایست آن را بین سالهای ۹۰۰ تا ۹۱۰ هجری قمری فرض کنیم.

۲. زادگاه فضولی نیز چون تاریخ تولد وی دقیقاً روشن نیست. در این مورد نیز بین تذکره‌نویسان و محققین اختلاف زیادی مشاهده می‌شود: سام میرزا، چلبی و مورخ عالی او را اهل بغداد معرفی می‌کنند و از وی با عنوان ***«فضولی بغدادی»*** نام می‌برند. صادقی تأکید دارد که فضولی در حله زاده شده است و همانطور که در فوق اشاره شد برخی او را متولد کرکوک می‌دانند. فضولی در مقدمه دیوان اشعار فارسی خود می‌نویسد: ***«مولد و مقام من عراق عرب است»*** لیکن مشخص نمی‌کند که در کدام شهر عراق عرب به دنیا آمده است.

با بررسی اشعار وی به خصوص دیوان اشعار فارسی، نخست باید گفت که محل تولد فضولی نمی‌تواند بغداد باشد. زیرا او بغداد را ***«دیار غربت»*** می‌خواند و هرگز کسی آنهم شاعری چون فضولی زادگاه خود را ***«دیار غربت»*** نمی‌خواند.

همچنین باستناد قول صادقی نمی‌توان ***«حله»*** را زادگاه او دانست. زیرا صادقی در ***«مجمع‌الخواص»*** می‌گوید: «چون ابراهیم خان از سلطان سلیمان هزمیت یافت و به عراق آمد، فضولی در حله متوطن شد.» و معنی توطن غیر از محل تولد است. شخص در محلی که وطن او نیست، توطن اختیار می‌کند. در مورد ***«کرکوک»*** باید گفت تاکنون مدرک دیگری که بتواند این موضوع را تأیید کند به دست نیامده است. پروفسور نهادبانارلی، Nihat Banarly محقق معاصر ترک و صاحب کتاب ***«تاریخ ادبیات ترک»*** معتقد است فضولی به حدس قریب به یقین در کربلا به دنیا آمده است و برای اثبات نظریهٔ خود به بعضی از اشعار فارسی که در وصف کربلا سروده است استناد می‌کند از جمله:

---

1. Sevket kut kan

زر نیست، سیم نیست، گهر نیست، لعل نیست

خاک است شعر بنده ولی خاک کربلاست

و یا:

طاعتی کان در حقیقت موجب قرب خداست

طرف خاک درگه مظلوم دشت کربلاست

و یا:

چون خاک کربلاست فضولی مقام مـن نظمم به هر کجا که رود حرمتش رواست

در این باب می‌توان به مطلبی که در مقدمهٔ دیوان اشعار ترکی فضولی وجود دارد اشاره نمود. او ضمن این مقدمه می‌نویسد: «لله‌الحمدوالمّنه که همه می‌دانند خاک کربلا از خاک دیگر ممالک شریف‌تر است و در حقیقت همین است که پایهٔ شعر مرا در هر جا بلند ساخته است.» ولی با توجه به اینکه فضولی از عاشقان حضرت سیدالشهدا امام حسین(ع) و از خادمان بارگاه اوست و شیعی بودن او نیز علی رغم تنگ نظریهای بعضی از محققین، امروزه کاملاً به اثبات رسیده است، مطالب و اشعار فوق می‌توانند نشان دهندهٔ عشق عمیق او به خاندان عصمت و طهارت باشد.

پروفسور بکلی[1] استاد ادبیات دانشگاه دورهام انگلستان که تحقیقات زیادی دربارهٔ این شاعر بزرگ انجام داده است و در سال ۱۳۵۱ برای ایراد سخنرانی دربارهٔ فضولی در دانشگاه تبریز به ایران آمد، زادگاه فضولی را با توجه به اینکه او در مقدمهٔ دیوان اشعار ترکی خود می‌گوید: «من هرگز عراق عرب را ترک نگفته‌ام و همواره خادم عقبهٔ امام علی(ع) در نجف بودم» نجف اشرف می‌داند. وی معتقد است که با توجه به قصیده‌ای که فضولی در مدح حضرت علی(ع) سروده است: «هزار شکر که در سلک خادم توام» و همچنین با توجه به این بیت از قصیده‌ای دیگر:

شکرلله ز ابتدای عمر تا غایت مرا روضهٔ خاک در شاه ولایت منزل است

و یا:

ساحلی دارم چو دریای نجف بهر نجات غم ندارم زانکه گرداب حوادث هائل است

---

1. Begly

به هر حال هر چند که زادگاه فضولی تاکنون علی‌رغم همهٔ تحقیقات در کشورهای مختلف هنوز دقیقاً مشخص نشده است می‌توان باستناد مطالب مقدمهٔ دیوان اشعار ترکی و اشعاری که بدانها اشاره شد، محل تولد وی را کربلا دانست.

۳. همانطوری که قبلاً اشاره شد، اطلاعات ما دربارهٔ زندگی محمد فضولی بسیار کم است. ما به درستی نمی‌دانیم دوران کودکی و نوجوانی او چگونه و در کجا گذشته است. در این باب بیش از همه، صادقی در تذکرهٔ خود مطالبی را بیان کرده است. او می‌گوید: «فضولی در معیت ابراهیم‌خان به بغداد رفت ولی وقتی او در برابر سپاهیان سلطان سلیمان قانونی شکست خورد، هنگام مراجعت به عراق در حله اقامت گزید و به تحصیل علوم ظاهری مشغول گردید و در مدت کوتاهی به مرحله کمال رسید.»

اگر تاریخ تولد فضولی را محتملاً حوالی ۹۰۰ قمری فرض کنیم با توجه به اینکه شاه اسماعیل صفویه در سال ۹۱۴ ق موفق به فتح بغداد گردیده و سلطهٔ صفویه از این تاریخ به بعد در آنجا آغاز می‌شود و باز اگر بر اساس قصیده‌ای از فضولی با مطلع:

بحمدالله و المنه که توفیقات ربانی یئتوردو منزل مقصوده ابراهیم سلطانی

قبول کنیم که این شخص همان ابراهیم خان، والی صفویه در بغداد بوده است، نتیجه می‌گیریم که فضولی در اوایل جوانی در معیت ابراهیم خان که شیعهٔ متعصبی بوده و از او حمایت می‌کرده، به بغداد رفته است.

براساس مقدمهٔ دواوین فارسی و ترکی و همچنین اشعار وی دربارهٔ کربلا و نجف چنین مستفاد می‌شود، که وی در یکی از این دو شهر به دنیا آمده دوران کودکی و نوجوانی خود را در آنجا گذرانده و به تحصیل پرداخته است. ***«نهاد بانارلی»*** نیز بر این عقیده است که از آثار خود فضولی می‌توان استنباط کرد که او در جوانی به بغداد رفته و در آنجا به کسب دانش مشغول شده است. به طور کلی از بررسی منابع و مآخذ مختلف و آثار فضولی به نظر می‌رسد که زندگی این شاعر بزرگ در چهار شهر کربلا، نجف، بغداد و حله گذشته است.

خود در مقدمهٔ دیوان ترکی می‌گوید: امید است که ارباب فصاحت و بلاغت این را که مولد من عراق عرب بوده و در تمام عمرم از آنجا بیرون نرفته‌ام موجب سقوط اعتبار من ندانند و به علت مسکن و مقام در رتبه استعدادم به حقارت ننگرند، زیرا اعتبار وطن در

استعداد ذاتی تأثیری نبخشد و ماندن در زیر خاک، طلا را از جلا نیندازد.

ولی با وصف این،گویا گاهگاهی هم هوای سفر می‌کرده است. چنانچه زمانی آهنگ سفرتبریز در سر داشته است زیرا در یکی از غزلهایش به همین مناسبت چنین می‌گوید:

بغداد را نخواست فضولی مگر دلت — کاهنگ عیشخانهٔ تبریز کرده‌ای

همچنین زمانی هم به قول خود می‌خواسته ***«ترک خاک بغداد»*** کند و به ***«دیار روم»*** برود امّا هیچکدام از این سفرها به انجام نرسیده است. اگر چنین سفرهایی نصیب شاعر گوشه‌نشین می‌شد در تذکره‌ها و یا در آثار خود او منعکس می‌گردید.

۴. دربارهٔ خانوادهٔ فضولی همینقدر می‌دانیم که او صاحب پسری بوده به نام ***«فضلی»***. مورخ عهدی در تذکرهٔ خود تصریح می‌کند که پسر فضولی در شاعری شهرتی پیدا کرده بود و علاوه بر ترکی به فارسی و عربی نیز شعر می‌سرود، ضمناً در ساختن ماده تاریخ به شعر مهارت داشت. در قطعه شعری منسوب به فضولی چنین آمده است.

در حله دو شاعرند اکنون — فضلی پسر و پدر فضولی

عکس‌اند جمیع کار عالم — فضلی پدر و پسر فضولی

اغلب محققین معتقدند که این قطعه شعر از فضولی نیست ولی پروفسور نهاد بانارلی آن را اثر فضولی می‌داند. استاد فوادکوپرولو می‌گوید این قطعه از شاعر ناشناسی است که در زمان فضولی در حله زندگی می‌کرده است.

۵. در مآخذی که در عصر فضولی نوشته شده است نام اصلی فضولی برده نشده است. اغلب از او با عنوان ***«مولانا فضولی»*** و یا ***«فضولی بغدادی»*** نام برده‌اند. به نظر می‌رسد کاتب چلبی نخستین کسی است که در تذکرهٔ خود به نام اصلی شاعر اشاره کرده و می‌نویسد: ***«و هو محمد بن سلیمان المتخلص به فضولی»***. فضولی دربارهٔ تخلص خود در مقدمهٔ دیوان اشعار فارسی می‌نویسد:

«... در ابتدای شروع نظم هر چند روزی دل بر تخلص می‌نهادم و بعد از مدتی به واسطهٔ ظهور شریکی به تخلص دیگر تغییر می‌دادم. آخرالامر معلوم شد که یارانی که پیش از من بوده‌اند تخلص را بیش از معانی ربوده‌اند. خیال کردم که اگر تخلص مشترک اختیار نمایم در انتساب نظم بر من حیف رود اگر مغلوب باشم و بر شریک ظلم شود اگر غالب آیم... بنابراین ***«فضولی»*** تخلص کردم و از تشویش ستم شریکان پناه به جانب

تخلص بردم و دانستم که این لقب مقبول طبع کسی نخواهد افتاد... فی‌الواقع تخلصی واقع شد موافق هوای من و لقبی اتفاق افتاد مطابق دعوی من به چندین وجوه: اول اینکه من خود را یگانهٔ روزگار می‌خواستم و این معنی در تخلص به ظهور پیوست و دامن فردیتم از قید شرکت رست. دیگر آنکه من به توفیق همت استدعای جامعیت جمع علوم و فنون داشتم، تخلصی یافتم متضمن این مضمون، چرا که در لغت جمع فضل است بر وزن علوم و فنون دیگر مفهوم فضولی به اصطلاح عوام خلاف ادب است و چه خلاف ادب از این برتر که مرا با وجود قلت معاشرت علماء... و نفرت سیاحت اقالیم...»

از این سخنان چنین بر می‌آید که نخست؛ فضولی انزوا و گوشه‌گیری را می‌پسندیده و چندان رأی مجالست و معاشرت را نداشته است. دیگر اینکه چندان اهل سفر نبوده و همانطور که در بالا اشارت رفت از سرزمین عراق عرب عزم دیار دیگر نکرده و سوم مشخص می‌شود که این شاعر بلند آوازه به جمیع علوم و فنون زمان خویش آگاهی و اشراف داشته که این امر در اغلب اشعار وی پیداست.؟؟؟؟؟؟

دربارهٔ زندگی فضولی از مطالعهٔ آثار وی مخصوصاً بعضی از قصاید و غزلهایش در هر سه زبان ترکی و فارسی و عربی و اشاراتی که در تذکره‌های مختلف به چشم می‌خورد، معلوم می‌شود که او در همهٔ عمر هرگز به رفاه و راحت و عزت و عزیزی که لایقش بوده نرسیده است. با وصف اینکه در دورهٔ تسلط صفویه قصایدی در مدح بزرگان این قوم سروده و با توجه به اینکه دارای مذهب شیعه بوده هرگز آن‌طور که باید و شاید مورد لطف و محبت دست اندرکاران دوران قرار نگرفته است. هر چند که مثنوی ***«بنگ و باده»*** که حدوداً پانصد بیت می‌باشد و از آثار دوران جوانی اوست به شاه اسماعیل صفوی تقدیم داشته ولی به گواهی منابع و مآخذ مختلف از جانب او لطفی لایق ندیده است. در دوران تسلط عثمانیان بر بغداد نیز قصیده‌ای با مطلع: گلدی برج اولیاء پادشاه نامدار بنام ***«بغداد قصیده‌سی»*** (قصیده بغداد) در مدح سلطان سلیمان سروده و همچنین قصاید دیگری برای والیان مختلف عثمانی در بغداد دارد، لیکن آنان نیز موجبات رفاه او را فراهم نیاورده‌اند. این معنی از اشعار وی کاملاً پیداست:

اگر به من نبود پادشاه را لطفی — نمی‌کنم گله، کان هم نشان شفقت اوست
زضعف قالب من واقع است و می‌داند — که بار فاقه سبک‌تر زبار منت اوست

و در قطعهٔ دیگر می‌گوید:

دام درد است و بلا دایرهٔ قید جهان عارف آنست کزین دایره بیرون باشد
همهٔ عمر براحت گذراند اوقات فارغ از دغدغهٔ گردش گردون باشد
نه در آن فکر که آیا چکنم چون سازم نه در آن قید که یارب چه شود چون باشد...

که علو همت و غزت نفس این شاعر بزرگوار را می‌رساند.

۶. وفات فضولی به سال ۹۶۳ قمری (۱۵۵۶ میلادی) اتفاق افتاده است. در این سال بیماری طاعون سرتاسر عراق عرب را فراگرفته بود و فضولی از این مرض درگذشت. دربارهٔ مرگ او مورخ عهدی بغدادی ماده تاریخی دارد که می‌گوید: «***کُجدی فضولی***» به معنی فضولی کوچ کرد. با احتساب حروف ابجد دقیقاً ۹۶۳ به دست می‌آید. سایر تذکره‌ها هم این تاریخ را تکرار کرده‌اند. لیکن مشخص نیست که در کجا فوت کرده است. منابع مختلف در این مورد اظهارنظر قطعی نکرده‌اند ولی محققین معاصر ترک از جمله نهاد سامی با نارلی محل فوت او را کربلا می‌دانند. فوادکوپرولو می‌گوید قدیم‌ترین مطلبی که در این خصوص به دست آمده روایتی است در مجموعهٔ فائق افندی. بنابراین روایت فضولی در کربلا وفات یافته است. او را در جوار حرم مطهر حضرت سیدالشهدا دفن کرده و بر روی مزارش گنبدی می‌سازند ولی یکی از والیان بغداد به استناد یکی از غزلهای ترکی فضولی با مطلع: «***یو جلتین قبریم ای بی دردلر سنگ ملامت دن***» که در آن می‌گوید

نراریم اوزره قویمان میل اگر کویون را جان و رسم
قویون بیرسایه دوشمون قبریم اول سروقامت دن

که آن را وصیت شاعر فرض کرده، آن قبه را خراب می‌کند تا سایهٔ مرقد مطهر حضرت امام حسین(ع) روی قبر او بیفتد.

در خاتمه مقال امید است که در کشور ما محققین گرامی و ارباب فضل و ادب فرصت بیشتری برای تحقیق احوال و آثار این شاعر بزرگ سرزمین‌های اسلامی به دست آورند.

زلالی از چشمهٔ خورشید

علی‌اصغر شعردوست

قصیدهٔ آب بنابر اعتقاد اکثر فضولی پژوهان درخشانترین شعر فضولی است. این قصیده با ردیف «آب» در نعت رسول اکرم(ص) است. «قصیدهٔ آب» شامل سی‌ودو بیت است و در بحر رمل مثمن محذوف (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) سروده شده و در بخش قصاید دیوان ترکی آمده است. «آب» در شعر کلاسیک ترکی و فارسی به معانی گوناگونی به کار رفته از جمله: آبرو، روش و آئین، روشنی و تابناکی، طراوت و لطافت و تازگی، رواج و رونق و منزلت، عطر و گلاب و ... همچنین دهها ترکیب و اصطلاح مختلف با این کلمه ساخته شده است و بالاتر از همه اینکه قرآن‌کریم حیات همه چیز را منوط به آب ذکر می‌کند «و من‌الماء کل شئ حیّ»

آب مایع پاک و مایهٔ پاکی است؛ همچنین در ارتباط با آب معجزات متعددی به حضرت محمد(ص) منسوب است ... با این تعلیلِ مجمل می‌توان به این پی‌برد که از چه روی فضولی در نعت پیامبر اکرم(ص) آب و مفاهیم و مضامین مرتبط با آن را دستمایهٔ اصلی خود قرار داده است.

در ترکیه چندین شرح بر«قصیدهٔ آب» نوشته‌اند. نگارنده با این هدف که اولاً در کشورمان هیچ شرحی بر «قصیدهٔ آب» منتشر نشده، ثانیاً تحلیل و بررسی اشعار فضولی بدون آشنایی کافی با شعر کلاسیک فارسی و ترکی آذری کاری بس دشوار است و نیز

چون اکثر شرحهای منتشر شده در ترکیه ناقص و نارسایند، با نگهداشت احترام همهٔ پیشکسوتان گام در این عرصه نهاده است.

قصیده در نعت حضرت نبوی(ص)

ساچما ای گؤز اشکدن کؤنلومده کی اودلاره سو
کیم بودنلو دوتوشان اودلاره قیلماز چاره سو

آبگون دور گنبد دوّار رنگی بیلمزم
یا محیط اولموش گؤزومدن گنبد دواره سو

ذوق تیغوندن عجب یوخ اولسا کؤنلوم چاک چاک
کیم مرور ایله بوراخیر رخنه‌لر دیوار سو

وهم ایلن سؤیلر دل مجروح پیکانین سؤزون
احتیاط ایلن ایچر هر کیمده اولسا یاره سو

سویا وئرسین باغبان گلزاری زحمت چکمه سین
بیرگل آچیلماز یوزون تک وئرسه مین گلزاره سو

اوخشادا بیلمز غبارینی محرّر خطینه
خامه تک باخماقدان ائنسه گؤزلرینه قاره‌سو

عارضین یادیله نمناک اولسا مژگانیم نولا
ضایع اولماز گل تمناسیله وئرمک خاره سو

غم گونی ائتمه دل بیماردن تیغین دریغ
خیردیر وئرمک قارانقو گئجه‌ده بیماره سو

ایسته پیکانین کؤنول هجرینده شوقوم ساکن ائت
سوسوزام بیرکز بو صحرا دا منیمچون آره‌سو

من لبین مشتاقی یام، زهّاد کوثر طالبی
نیته‌کیم مسته می ایچمک خوش گلیر هشیاره سو

روضه کویونده هردم دورمایيب ائیلرگذر
عاشق اولمیش غالبا اول سروخوش رفتاره سو

سو یولون اول کویدن توپراق اولوب دوتسام گرک
چون رقیبیم‌دیر دخی اول کویه قویمان واره‌سو

دستبوسی آرزوسویله گر اؤلسم دوستلر
کوزه ائیلن توپراغیم سونون اونونلا یاره سو

سرو سرکشلیک قیلیر قمری نیازیندن مگر
دامنین دوتا آیاغنیا دوشه یا لواره سو

ایچمک ایستر بلبلون قانین مگر بیر رنگ ایله
گل بوداغینین مزاجینا گیره قورتاره سو

طینت پاکینی روشن قیلمیش اهل عالمه
اقتدا قیلمیش طریق احمد مختاره سو

سید نوع بشر دریای درّ اصطفاء
کیم سپیبدیر معجزاتی، آتش اشراره سو

قیلماق ایچون تازه گلزار نبوت رونقی
معجزیندن ائیله‌میش اظهار سنگ خاره سو

معجزی بیر بحر بی‌پایان ایمیش عالمده کیم
یئتمیش اوندان مین ـ مین آتشخانهٔ کفاره سو

حیرت ایلن بارماغین دیشلرکیم ائتسه استماع
بارماغیندان وئردیگی شدت گونو انصاره سو

دوستی گر زهرمار ایچسه اولور آب حیات
خصمی سو ایچسه دؤنر البته زهر ماره‌سو

ائیله‌میش هر قطره‌دن مین بحر رحمت موج خیز
ال سونوب اورقاج وضو ایچون گل رخساره‌سو

خاک پایینه یئتم دئر عمرلر دیر متصل
باشینی داشدان داشا اوروب گزر آواره سو

ذکر نعتین وردینی درمان بیلیر اهل خطا
ائیله‌کیم دفع خمار ایچون ایچر میخواره سو

ذره ذره خـــاک درگـــاهینه ایستر ســالانور
دؤنــمزاول درگــاهدن گـر اولسا پاره پاره سـو
یــا جـبیبالله یــا خــیرالبشـر، مشــتاقینام
ائیله‌کیم لب تشنه‌لر یانیب دیلر هـمواره سـو
ســنسن اول بــحر کـرامت کـیم شب مـعراجـده
شــبنم فـیضین یئتیرمیش ثـابت و سـیاره سـو
چشــمهٔ خــورشیددن هــردم زلال فــیض ائـنر
حاجت اولسا مرقدین تـجدیدائـدن مـعماره سـو
بــیم دوزخ نــارغم ســالمیش دل ســوزانــیما
وار امــیدیم ابـر احســانین ســپه اول نــاره‌سو
یـمن نـعتیندن گـهر اولمـوش فـضولی سؤزلری
ابـر نـیساندان دؤنــن تک لؤلؤ شــهواره ســو
خـواب غـفلتدن اولان بیدار اولانـدا روز حشـر
اشک حســرتدن تـؤکنده دیـدهٔ بـیدار سـو ...
اومدوغوم اول‌دور که روز حشر محروم اولمـا یام
چشمهٔ وصـلین وئـره مـن تشـنه دیـدار سـو(۱)

«شرح قصیدهٔ آب»

بیت اول:

ساچما ای گؤز اشکدن کؤنلومده‌کی اودلاره سـو
کیم بودنلو دوتـوشان اودلاره قـیلماز چـاره سـو

یعنی: ای دیده! از اشک بر این آتش دلم آب نیفشان / که آب نمی‌تواند آتشی چنین شعله‌ور را خاموش کند.

شاعر از درد عشق گریان است. نخست سرشک خود را به مثابهٔ آب می‌داند بر آتش عشق و بر روی این تشبیه ساختمان تصویری بیت را بنیان می‌نهد. پس از آنکه این ایماژ

1 - Fuzûlî divaun (Akyüz - Bekel - Yukwel - Cunbur), Ankara: Akcag, 1990, s. 31 - 33.

شکل گرفت. با صنعت مبالغه «آتشی را که در دل شعله‌ور است» از آتش معمولی متمایز می‌سازد و از همین جاست که به برتری این آتش به عنوان یک حقیقت غیرمادی پی‌می‌بریم. به کارگیری صنعت مراعات نظیر، واژه‌های مختلف بیت را به هم پیوند داده است. دیده ـ اشک ـ افشاندن، آب ـ آتش (هر دو از عناصر اربعه‌اند)، شعله‌ور ـ خاموش،... چند گروه مراعات نظیر را تشکیل می‌دهند. وجود زیر مجموعه‌های مشترک در هر گروه استحکام بیت را دوچندان کرده است. علاوه بر این، میان کلمات آب و آتش صنعت تضاد یا طباق هم هست. آتش به شکل مفرد و هم در ترکیبات گوناگون در سخنان عارفان و اهل ذوق به کار رفته است. آتش به شکل مفرد کنایه از لهیب عشق الهی است.(۱)

فضولی در یکی از غزلیاتش گوید:

خون است قطره قطره که از دیده می‌چکد

یا هست هر یکی شهری زآتش درون

شاعر با استفاده از صنعت «تشخیص» چشم را مورد خطاب قرار می‌دهد و از چشم خود می‌خواهد دیگر بر آتش دل آب نیفشاند. «چون او هدف حیات را رسیدن به حقیقت اسلام و لذت حیات را سوختن در عشق خدا و پیامبر(ص) یعنی در عشق‌الهی می‌داند.»(۲)

بیت دوم:

آبگون دورگنبد دوّار رنگی بیلمزم

یا محیط اولموش گؤزومدن گنبد دواره‌سو

یعنی: نمی‌دانم رنگ گنبد دوّار آبگون است / یا آب دیده‌ام بر گنبد دوّار محیط شده است؟

تشبیه آسمان به گنبد دوّار بر اساس باور گذشتگان مبنی بر ثابت بودن زمین و گردش آسمان و اجرام دیگر به دور آن، شکل گرفته و در شعر کلاسیک فارسی و ترکی مکرر به

---

۱ ـ سجادی، ضیاءالدین. ***فرهنگ اصطلاحات عرفانی***، تهران: طهوری، ۱۳۷۳ (چاپ دوم)، ص ۳.

2 - Yaşar. Selâhaddin. Fuzûlî, İstanbul: Yeni Asya, S. 131.

کار رفته است. شاعر از ورای پردهٔ اشک آسمان را می‌نگرد و با آنکه به آبی بودن رنگ آسمان وقوف دارد به شیوهٔ «تجاهل‌العارف» می‌پرسد: نمی‌دانم رنگ آسمان آبگون است، یا اشکهای من آسمان را در میان گرفته است؟ (مبالغه‌ای برای توصیف مویه‌های مداوم) اینکه شاعر آبگون دیده شدن رنگ آسمان را ناشی از احاطهٔ اشکهای خود ذکر کند، «حسن تعلیل» است. کلمهٔ «آب» حلقهٔ اصلی زنجیرهٔ تناسب لفظی و معنوی بیت به حساب می‌آید. از این نظر کلمات آبگون ـ گنبد دوّار (آسمان) ـ رنگ چشم ـ آب و محیط همه با هم مرتبطند.

می‌دانیم که اشک برزمین می‌ریزد نه بر آسمان. همانگونه که در مصرع دوّم بیت نخست «آتش مد نظر شاعر» از آتش معمولی متمایز شده، اینجا نیز سرشکی که از عشق به خدا و پیامبر(ص) جاری است، صبغه آسمانی و الهی می‌یابد.

بیت سوّم:

ذوق تیغوندن عجب یوخ اولسا کونلوم چاک چاک

کیم مرور ایله بوراخیر رخنه‌لر دیواره سو

یعنی: اگر از ذوق تیغ (نگاه تو) دلم چاک چاک شود، جای تعجب نیست/که آب به مرور زمان در دیوار رخنه‌ها ایجاد می‌کند.

اگرچه تیغ دل عاشق را ریش ریش می‌کند، لیکن در این درد شور و حالی دیگر نهفته است. عرفا از این حال به ذوق تعبیر کرده‌اند. هجویری گوید: ***ذوق مانند شرب باشد، اما شرب جز اندر راحات مستعمل نیست و ذوق مر رنج و راحات را نیکو آید. چنانکه کسی گوید: ذقت‌الخلاف و ذقت‌البلاء و ذقت‌الواحد ـ هم درست آید*** ... ***عبدالرزاق کاشانی گوید: ذوق از وجد با دوام‌تر و از برق جلی‌تر و بر سه درجه است: درجه اول: تصدیق ناشی از تصدیق جازم یقین است تا آنجا که طعم لقای الهی و قرب الهی را بچشد. درجه دوم، ذوق ارادت؛ یعنی ذوق مرید که ناشی از چشیدن طعم انس‌بالله، از جهت صدق ارادت اوست؛ و هیچ چیز، مدید را از ذوق انس باز ندارد و تفرقه در او حاصل نشود. درجه سوم، ذوق انقطاع، یعنی سالک از ما سوی‌الله. مرید در این مقام، طعم اتصال به حق را بچشد. نیز گفته‌اند: ذوق، ثمرهٔ تجلی و نتیجهٔ واردات است. اول***

ذوق است و بعد شرب و بعد سیرابی.» [1]

تیغ استعاره از نگاه معشوق است. تیغ نگاه به آب تشبیه شده است (علاوه بر وجه شبه «سوراخ کردن» ـ مجاورت کلمات تیغ و آب، عمل آب دادن تیغ را نیز تداعی می‌کنند).

به تدریج عشق در دل تأثیر می‌گذارد و انسان را حیات می‌بخشد. مولانا گوید:

مرده بدم، زنده شدم، گریه بدم خنده شدم

دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

بیت چهارم:

وهم ایلن سؤیلر دل مجروح پیکانین سؤزون

احتیاط ایلن ایچر هر کیمده اولسا یاره‌سو

یعنی: دل مجروح با وهم سخن از پیکان تو گوید / هر که زخم داشته باشد، با احتیاط آب میخورد.

دل مجروح عاشق با ترس و لرز سخن از مژگان معشوق می‌گوید: فضولی این را با استناد به یک باور طبی مبنی بر اینکه «مجروح نباید آب بخورد» توجیه می‌کند. چه خوردن آب باعث مرگ مجروح می‌شود. احتیاط در خوردن آب برای همین است. ترس و لرز دل عاشق با این حسن تعلیل بیان می‌شود. کلمات مجروح، پیکان، زخم با صنعت مراعات نظیر با هم مرتبطند؛ آب نوشیدن نیز می‌توانند در این گروه قرار گیرند. علاوه بر این، نوعی لف و نشر مرتب به کار رفته است. با آنکه پیکان مژگان معشوق دل عاشق را زخمی کرده، اما این زخم چنان بر عاشق گواراست که به آب تشبیه شده است.

بیت پنجم:

سویا وئرسون باغبان گلزاری، زحمت چکمه سون

بیر گل آچیلماز یوزون تک وئرسه مین گلزاره سو

یعنی: باغبان گلزار را به آب دهد و زحمت نکشد / که اگر هزار گلزار آب دهد یک گل مثل روی تو باز نمی‌شود.

---

۱ ـ ***فرهنگ اصطلاحات عرفانی***، ص ۴۰۴.

منظور شاعر آن است که دیگر کسی به زیبایی تو به دنیا نخواهد آمد. این بیت به «خیرالبشر» بودن پیامبراکرم(ص) اشاره دارد. حافظ گوید:

هفتصد و پنجاه و چار از هجرت خیرالبشر

مهر را جوزا مکان و ماه را خوشه وطن

روی معشوق به گل تشبیه شده است. میان باغبان، گلزار، آب و گل «تناسب» هست. علاوه بر خیرالبشر بودن پیامبر، ختم‌الانبیا بودن آن حضرت نیز از بیت مستفاد می‌شود. از تقابل ***دادن گلزار به آب*** (در مصراع اوّل) و ***دادن آب به گلزار*** (در مصراع دوّم) قرینه‌ای زیبا ایجاد شده است.

بیت ششم:

اوخشادا بیلمز غبارینی محرر خطینه

خامه‌تک باخماقدان ائنسه گؤزلرینه قاره‌سو

محرر نمی‌تواند (خط) غبارش را به شکل خط تو درآورد / اگرچه مثل خامه از (فرط) نگریستن چشمانش را آب سیاه بگیرد.)

شاعر با به کارگیری صنعت تناسب و آوردن کلمات و اصطلاحات مربوط به خوشنویسی چون غبار (نوعی خط ریز در خوشنویسی)، محرر، خط، خامه و آب سیاه (مرکب)، می‌گوید اگر محرر بخواهد خطش به موهای ریز چهرهٔ تو مانند کند، هرگز نمی‌تواند حتی اگر آن قدر در روی تو بنگرد که چشمانش آب سیاه بیاورد و کور شود. در ضمن نگاه کردن محرر در روی سفید یار و آب چشم آوردنش به قرار گرفتن قلم بر روی صفحهٔ سپید کاغذ و ریختن مرکب از آن بر کاغذ (نوشتن) تشبیه شده است. «آب سیاه» هم به معنای آب سیاه چشم و هم به معانی مرکب آمده است. (ایهام)

در ***فرهنگ اصطلاحات عرفانی*** آمده است که: «خط نزد سالکان اشاره به تعینات عالم ارواح است که اقرب مراتب وجود می‌باشد. نیز گفته‌اند که مراد از خط عالم کبریایی یعنی عالم ارواح مجرد است».(۱)

عجز و ناتوانی قلم از توصیف پیامبر گرامی اسلام(ص) جوهرهٔ مفهومی بیت را

۱ـ ***فرهنگ اصطلاحات عرفانی***، ص ۳۵۳.

تشکیل می‌دهد.

بیت هفتم:

عارضین یادیله غمناک اولسا مژگانیم نولا

ضایع اولماز گل تمناسیله وئرمک خاره‌سو

(اگر مژگانم با یاد عارضت نمناک شود، چه می‌شود؟/ خار را به تمنای گل آب دادن ضایع نمی‌شود.)

عاشق به یاد روی معشوق می‌گرید و این گریه را بی‌تأثیر و بی‌فایده نمی‌پندارد، و امیدوار است که به دیدار یار خواهد رسید.

دکتر متین آکار در شرح بیت می‌نویسد: «... چشمانی که در اثر گریه سرخ شده، روی معشوق را به شاعر یادآوری خواهد کرد».[۱] البته فضولی به این معنی هم‌گوشهٔ چشمی داشته است، لیکن با توجه به آنکه «قصیدهٔ آب» در نعت پیامبر اکرم(ص) سروده شده، منظور اصلی همان امید به وصل یار و دیدار اوست.

عارض به گل و مژگان به خار تشبیه شده است. در بیت صنعت لف و نشر مشوش به کار رفته: عارض و گل، یاد و تمنا، نمناک شدن و آب دادن، مژگان و خار با هم مرتبط‌اند.

بیت هشتم:

غم گونو ائتمه دل بیماردن تیغین دریغ

خیر دیر وئرمک قارانقو گئجه‌ده بیماره سو

(به روز غم تیغ خود از دل بیمار دریغ مدار/که آب دادن به بیمار در شب تار نیکوست.)

تیغ استعاره از مژگان (و نگاه) است. شاعر دردمندانه از یار می‌خواهد تا نگاهش را از دل بیمار وی دریغ ندارد و باز مثل بیت چهارم به یک باور طب سنتی استناد می‌کند: بیماری شبها شدت می‌گیرد، پس آب دادن به بیمار در شب تاریک و تیمار او ثواب است. با این همه، همانطوری که در شرح بیت چهارم اشاره شده، دادن آب زیاد برای مجروح زیان‌آور و مهلک است. با در نظر گرفتن هر دو وجه، تیغ (نگاه) به آب تشبیه شده است. نگاه معشوق هر چند آرامبخش و شادی‌بخش است. لیکن عاشق را از فرط

1 - Akar. Metin. Su Kasidesi Şerhi, Ankara: Tükye Diyanet Vakfi, 1994, S. 34.

هیجان دیدار هلاک می‌کند که «عاشقان کشتگان معشوقند». ***«ثواب بودن آب دادن به بیمار»*** نمونهٔ صنعت تشبیه تمثیل است. ***روز غم و شب تاریک، دل بیمار و بیمار، تیغ و آب*** دو به دو با هم ارتباط دارند و از این ارتباط صنعت لف و نشر مرتب به وجود آمده است. در ضمن روز و شب با صنعت تضاد یا طباق در یک رابطهٔ پارادوکسی مقابل هم قرار گرفته‌اند.

شاعر از پیامبر(ص) برای روز قیامت که «یوم‌التغابن» است، شفاعت می‌خواهد.

بیت نهم:

ایسته پیکانین کونول هجرینده شوقوم ساکن ائت

سوسوزام بیرکز بو صحرادا منومچون آره سو

یعنی: ای دل! پیکان (مژگان) او را طلب کن تا بدان در فراقش شوق و هیجان مرا آرام کنی / تشنه‌ام در این صحرا یک بار هم برایم آب جستجو کن [پیدا کن].

شاعر با دو صنعت تجرید و تشخیص دل را مخاطب قرار میدهد و آرزوی مژگان یار را تسکین دهندهٔ اندوه و هیجان فراق می‌داند. او در صحاری عشق تشنه افتاده است و آب می‌طلبد. منظور از آب همچون بیت قبل، هم می‌تواند عنایت و شفاعت پیامبر باشد و هم وصال آن حضرت(ص). که البته این دو معنی از هم جدا نیستند. استعمال پیکان به جای مژگان استعارهٔ مصرحه است. با توجه به مفهوم مصراع دوم، این احتمال وجود دارد که کلمهٔ «کز» همان فعل «گز» (جستجوکن، بگرد) باشد. چه در نسخ قدیم حرف «گ» بدون سرکش استفاده شده است.

بیت دهم:

من لبین مشتاقی‌یام، زهاد کوثر طالبی

نیته‌کیم مسته می ایچمک خوش‌گلیر هشیاره سو

یعنی: من مشتاق لب تو هستم و زهاد طالب کوثر / همانگونه که مست را مِی خوش آید و هوشیار را آب.

در ادبیات غالباً زاهد کسی است که بیشتر دربند زهد ریاکارانه و ظواهر فرایض گرفتار است و به حقیقت بندگی و عشق نمی‌اندیشد. حافظ گوید:

زاهد ظاهرپرست از حال ما آگاه نیست

در حق ما هرچه گوید جای هیچ اکراه نیست

در شعر فضولی نیز زاهد، در واقع زاهد ریاکار و عابدی سالوس است. انتقاد فضولی از زهاد ریاپیشه در «رند و زاهد» به خوبی بیان شده است. عارف بزرگ در این بیت اشتیاق خود را شوق به لقای حق و تلاش زاهدان را رسیدن به آسایش بهشت می‌داند.

«عارفان کامل از بادهٔ هستی مطلق سرمشت شده و محوالموهوم گشته و از خود بیخود شوند.»(۱)

اساسی‌ترین صنعتی که در این مقایسه به کار گرفته شده، «تضاد» است: می و آب، سست و هوشیار ... همچنین ارتباط میان من و مست، لب و می، زاهد و هوشیار، کوثر آب به شکل لف و نشر مرتب بیان شده است.

بیت یازدهم:

روضه کویونده هردم دورمابیب ائیلرگذر

عاشق اولموش غالباً اول سرو خوش رفتاره سو

یعنی: آب بی‌آنکه از جریان باز ایستد، هردم از کوی تو می‌گذرد/که عاشق آن سرو خوش رفتار شده.

«سرو» در ادبیات عرفانی ترکی و فارسی معمولاً نماد وحدانیت و یکتایی است و اغلب دربارهٔ خدا به کار می‌رود، زیرا به شکل الف الله است. و این الف نخستین حرف الفبا و نیز نخستین حرف لفظ جلاله باشد.(۲)

سرو معمولاً در کنار جویبار باشد. شاعر با عنایت به این واقعیت اطاعت از اوامر حق تعالی و نیز عبادت خدا را تلاش برای لقای حق می‌داند.

حافظ گوید:

---

۱ ـ *فرهنگ اصطلاحات عرفانی*، ص ۷۲۱.

2 - Yaşar, Selâhaddin, a. g. e., s. 139.

هــــرگزم نــقش تــو از لوح دل و جــان نــرود

هــرگز از یــاد مــن آن ســرو خــرامـان نـرود

شاعر با استعمال صنعت «حسن تعلیل» گذر آب از کنار سرو را به دلیل عشق به سرو می‌داند. همچنین محل اقامت معشوق به روضه تشبیه شده است (تشبیه بلیغ) روضه، کوی، سرو، خوش رفتار، گذر و آب به واسطهٔ صنعت مراعات نظیر به هم پیوسته‌اند.

بیت دوازدهم:

سویولون اول کویدن توپراق اولوب دوتسام گرک

چون رقیب‌مدور دخی اول کویه قویمان واره‌سـو

یعنی: باید در آن کوی خاک شوم و راه آب را بگیرم/ چون آب رقیب من است، نمی‌گذارم از آنجا گذر کند.

با صنعت «تشخیص» آب را رقیب خود (عاشق) می‌شمارد. برای آنکه رقیب مانع و حایل میان او و معشوق نباشد، حاضر است از جان خویش بگذرد. عطار بیتی دارد به همین مضمون:

کــــار آســــان نـــیست بسا درگــاه او   خــــــاک مـــی‌باید شـــدن در راه او

در اینجا «خاک شدن در کوی معشوق» هم به معنی اظهار ارادت و خاکساری است، هم به معنای از جان گذشتن و مردن و هم به معنای سد کردن جلوی آب. (صنعت ایهام) در فرهنگنامهٔ شعری تألیف دکتر رحیم عفیفی چنین آمده: «خاک شدن کنایه از هیچ و ناچیز گشتن، تواضع و فروتنی کردن.»(۱)

بیت سیزدهم:

دســـتبوسی آرزو ســویله‌گـر اؤلـسـم دوسـتلر

کوزه ائیلن تـوپراغـیم سـونون اونـونلا یـاره سـو

یعنی: دوستان گر در آرزوی دستبوس او بمیرم/ از خاکم کوزه بسازید و با آن به یار آب دهید.

عاشق به دوستانش وصیت می‌کند که اگر موفق به دست‌بوسی یار نشدم، پس از مرگ

---

۱ ـ عفیفی، رحیم. **فرهنگنامهٔ شعری**، تهران، سروش، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۷۴۲.

و پوسیدن جسمم از خاک تنم کوزه‌ای بسازید و با آن به یار آب دهید. برخورد کوزه به دست یار در حکم بوسیدن دست یار مدنظر قرار گرفته است.

علاوه بر تناسب میان کوزه، خاک و آب، با اشتراک کلمات مختلف در حرف «س» نوعی تجنیس به وجود آمده که امروزه موسیقی حروف یا آلیتراسیون نامیده می‌شود.

بیت چهاردهم:

سرو سرکشلیک قیلیر قُمری نیازیندن، مگر

دامنین دوتا آیاغینه دوشه یالواره سو

یعنی: سرو در برابر نیاز قمری سرکشی می‌کند، مگر آنکه/ آب دامنش را (دامن سرو را) بگیرد و التماس کند.

همانطوری که قبلاً در شرح بیت یازدهم اشاره شد، مُراد از سرو یکتایی و وحدانیت است. می‌دانیم که «قمری» به کبوتر یاهو و نیز یاکریم مشهور است. از این رو در ادب عرفانی قمری نماد سالک است. در ادبیات کلاسیک، کلمات «قمری» و «سرو» به کرات با هم استعمال شده‌اند. خاقانی گوید:

قمری گفتا زگل مملکت به سرو

کاندک بادی کند گنبد گل را خراب

شاعر در این بیت هم شفاعت حضرت محمد(ص) را برای بخشوده شدن گناهان لازم می‌شمارد.

تکان آرام سر سرو به بی‌اعتنایی انسان تشبیه شده و در این مورد صنعت حسن تعلیل به کار رفته است. میان سرکشی و التماس صنعت تضاد هست.

بیت پانزدهم:

ایچمک ایستر بلبلون قانین مگر بیرنگ ایله

گل بوداغینین مزاجینا گیره قورتاره سو

یعنی: شاخهٔ گل می‌خواهد با حیله خون بلبل را بنوشد/ مگر اینکه آب در مزاج وی داخل شود و بلبل را نجات دهد.

دکتر متین در شرح بیت می‌نویسد: «در قدیم الایام، انسانها بر این باور بودند که چهار نوع روح وجود دارد: روح نباتی، روح حیوانی، روح انسانی و روح ملکوتی؛ که روح

نباتی با آب، روح حیوانی با خوراک، روح انسانی با عشق تسکین می‌یابد. در این بیت هم شاید منظور شاعر آن است که با دادن آب شاخهٔ گل را تسکین می‌دهد و نیازش را تأمین میکند.»(۱) کلمهٔ رنگ هم به معنای اصلی خود و هم به معنای نیرنگ و حیله آمده است. (ایهام)

شاعر هدایت پیامبر(ص) را ناجی انسان می‌داند. دراینجا گل می‌تواند استعاره از دنیای ناپایدار و بی‌اعتبار باشد که مایهٔ فریب و خسران انسان می‌شود و او را در ضلال مبین می‌افکند. ورسالت پیامبر(ص) بر آن است که انسان را از این گمراهی و بدبختی نجات دهد. در شعر فارسی و ترکی نمونه‌های متعددی برای ناپایداری و بی‌اعتباری گل آمده است. در شرح بیت چهاردهم بیتی از خاقانی نقل شد که پایداری عشق الهی و ناپایداری و بی‌اعتباری عشق به جهان مادی و دنیا اشاره دارد:

قمری گفتا زگل مملکت سرو به

کاندک بادی کند گنبد گل را کند خراب

بیت شانزدهم:

طینت پاکینی روشن قیلمیش اهل عالمه

اقتدا قیلمیش طریق احمد مختاره سو

یعنی: آب طینت پاکش را بر اهل عالم روشن ساخته / و به طریق احمد مختار(ص) اقتدا کرده است.

«در اعتقادات اسلامی و نیز باور عامه آب مظهر روشنی و مایهٔ پاکی است. اسلام نیز آیین پاکی و روشنی است: ***الحمدلله الذی جعل الماء طهورا و جعل الاسلام نورا.***

فضولی پاکی آب را نتیجهٔ اطاعت و تبعیت از طریق پاک رسول گرامی اسلام ذکر می‌کند.

پانزده بیت گذشته را می‌توان در حکم بخش تغزل قصیده به حساب آورد. بیت شانزدهم بیت گریز است و شاعر با ذکر نام ممدوح بخش اصلی مدح را آغاز می‌کند.

بیت هفدهم:

1 - Akar, Metin. Su kasidesi Serhi, s. 50.

سـسیّد نــوع بشــر، دریـــای درّ اصــطفاء

کـیم سـپپبدیر مـعجزاتـی، آتش اشـراره سـو

یعنی: سید نوع بشر، دریای دُرّ اصطفاء / که معجزاتش بر آتش اشرار آب پاشیده است.

پیامبر(ص) به دریای دُرّهای برگزیده و پاک تشبیه شده، بنابراین منظور از در در این بیت آیات الهی است. بزرگترین معجزهٔ حضرت محمد(ص) قرآن کریم است، زیرا با نورافشانی آیات الهی اهل فساد و بدکاران یا هدایت یافتند یا مغلوب شدند و در هر حال شرار شر آنها خاموش شد.

افزون بر این، مصراع دوم تلمیحی دارد به تولد پیامبر اکرم(ص) که خاموشی آتشکده‌ها و ... را هم در پی داشت.

میان آب و آتش (از عناصر اربعه) تناسب و تضاد یا طباق وجود دارد.

بیت هجدهم:

قــیلماق ایــچون تــازه گــلزار نــبوت رونــقی

معجزیندن ائـیله مـیش اظـهار سـنگ خـاره سـو

یعنی: تا رونق گلزار نبوت را تازه کند / از معجزاتش سنگ خارا اظهار آب کرد.

در مصراع دوم به معجزات متعدد پیامبر(ص) در اظهار آب از سنگ اشاره دارد. (تلمیح) شاعر این تلمیح را پایهٔ ساختار بیانی شعر قرار می‌دهد، در حالی‌که در بیت نخست وجهی زیبا برای این معجزه‌ها ذکر کرده است. به عبارت دیگر، بیت نخست از نظر ساختار بیانی بر اساس بیت دوم بنا شده است.

در این بیت هم به منسوخ شدن ادیان پیش از اسلام(ص) (و نیاز به تجدید طراوات گلزارنبوت) و هم به تأیید پیامبران پیشین از سوی حضرت محمد(ص) اشاره شده. چه پیامبر اسلام(ص) گلزار نبوت را اگرچه از رونق افتاده برهم نمی‌زند بلکه بدان طراوت و تازگی دوباره می‌بخشد. در بیت نبوت به گلزار تشبیه شده است.

بیت نوزدهم:

معجزی بـیر بـحر بـی‌پایان ایـمیش عـالمده کـیم

یئتمیش اوندان مـین ـ مـین آتشـخانهٔ کـفاره سـو

یعنی: معجز او چون بحر بی‌پایان در عالم بوده / که از آن بر هزاران آتشخانهٔ کفار آب رسیده است.

معجزات پیامبر اکرم(ص) به بحر بیکرانی تشبیه شده که امواج خروشان آن آتش کفر و شرارت را خاموش ساخت. مانند کردن معجزات پیامبر(ص) به دریا از چند نظر قابل تأمل است، پاکی و پاک کنندگی آب (رحمت و هدایت)، خاموش ساختن آتش (از میان بردن کفر و فساد).

درضمن، آوردن صفت بی‌پایان برای دریای معجزات، نشانگر فراگیر بودن رحمت و هدایت است. همچنین کسی نمی‌تواند از قهر و غضب الهی بگریزد. در این بیت هم تلمیحی به خاموش شدن آتشکده‌های زردشتیان به هنگام تولد حضرت محمد(ص) وجود دارد. در واقع می‌توان گفت شاعر با این تلمیح از جزء کل را اراده کرده است.

بیت حاصل یک تصویر پارادوکسی است؛ پارادوکسی که با طباق میان آب و آتش شکل گرفته است.

بیت بیستم:

حیرت ایلن بارماغین دیشلرکیم ائتسه استماع

بارماغیندان وئردیگی شدت گونو انصاره سو

یعنی: این راکه به زور شدت یارانش را از انگشتش آب داده / هر که بشنود انگشت حیرت می‌گزد.

بنابه آنچه مشهور است در غزوه تبوک به دلیل نبودن آب پیامبر(ص) از سرانگشتان مبارک خویش آب روان ساخت و یارانش را سیراب نمود. فضولی در ادامه تلمیحات خود به معجزات حضرت محمد(ص) به این معجزه هم اشاره می‌کند. اصطلاحاتی چون انگشت به دندان ماندن، انگشت به دندان گرفتن، انگشت به دندان گزیدن، انگشت حیرت به دندان گرفتن، انگشت بر لب ماندن و ... در شعر کلاسیک فارسی به معنای متعجب شدن (وگاه افسوس خوردن) آمده است:

مثلاً در شعر خواجوی کرمانی:

شهنشه چو آن زلف و رخسار دید

سرانگشت حیرت به دندان گزید

یا در شعر جمال عبدالرزاق اصفهانی:

از این گفته انگشت حیرت به دندان

روان جریر و فرزدق گرفته

بیت بیست و یکم:

دوستی گر زهر مار ایچسه اولور آب حیات

خصمی سوایچسه دؤنر البته زهر مارەسو

یعنی: دوستش ـ دوست پیامبر ـ اگر زهر مار بنوشد [آن زهرمار] به آب حیات مبدل می‌شود / و دشمنش اگر آب حیات بنوشد، به زهر مار تبدیل می‌گردد.

در این بیت سخن از دوستی پیامبر و تولّی به آن حضرت به میان می‌آید. این دوستی مایهٔ سعادت ابدی است. اما دشمنی با آن حضرت، مایهٔ بدبختی و فسردن است.

در *فرهنگ اصطلاحات عرفانی* می‌خوانیم: «آب حیات، چشمه‌ای است در ظلمات که هر که از آن نوشد حیات جاوید یابد، و در اصطلاح سالکان کنایه از چشمهٔ عشق و محبت است که هر که از آن چشد، هرگز معدوم و فانی نگردد. سهروردی، چشمهٔ زندگانی و آب حیات را رمزی از وصول به معرفت حقیقی حق دانسته است.»(۱)

همانطوری که آب حیات در ظلمات قرار دارد و برای یافتن آن باید مشقات زیاد را متحمل شد، دوستان و عاشقان پیامبر نیز برای رسیدن به سعادت ابدی باید همهٔ سختیها را تحمل نمایند. در شعر فضولی منظور از زهرمار همین مشقات است، که سعادت جاوید را در پی دارد. عاشق واقعیِ پیامبر(ص) به خوشبختی و آسایش بهشت نمی‌اندیشد. فضولی در یکی از غزلهای فارسی خود می‌فرماید:

با آب حیاتم نبود کار، فضولی

من کشتهٔ لعل لب جان پرور یارم

در مصراع دوم آب نوشیدن خصم، رسیدن او به سعادت و راحتی دنیاست، که سرانجامی تلخ و ناگوار دارد. بین دوست و خصم، زهرمار و آب (و نیز آب حیات) صنعت تضاد حاکم است.

---

۱ ـ *فرهنگ اصطلاحات عرفانی*، ص ۲.

بیت بیست و دوم:

انیله میش هرقطره‌دن مین بحر رحمت موج خیز

ال سونوب اورقاج وضو ایچون گل رخساره‌سو

یعنی: از هر قطره، هزار بحر رحمت به تموج درآورده است/ وقتی که دست برده تا برای وضو آب برگل رخسارش بیفشاند.

فضولی حتی عبادت پیامبر را هم رحمتی برای جهانیان می‌شمارد. پیامبر با عبادت دریای رحمت را به جوش و خروش درمی‌آورد. در قرآن کریم از پیامبر اسلام(ص) به عنوان «رحمةللعالمین»(۱) یاد شده است. مولوی گوید:

از رحمةللعالمین اقبال درویشان ببین

چون مه‌منور خرقه‌ها، چون گل معطر شالها

یعنی: رخسار پیامبر به گل و رحمت الهی به دریا تشبیه شده است. علاوه بر وجود تقابل کمی میان قطره و دریا، کلمات قطره، بحر، موج‌خیز، دست، وضو، گل، رخسار و آب را می‌توان زیر چتر تناسبی «آب» گرد آورد.

بیت بیست و سوم:

خاک پایینه یئتم دئر عمرلردیر مستصل

باشینی داشدان داشا اوروب گزر آواره سو

یعنی: برای رسیدن به خاک پای او ـ عمرهاست که وقفه ناپذیر و مداوم/ آب سر بر سنگها می‌ساید و آواره می‌گردد.

همانگونه که رودها و جویباران همه برای رسیدن به دریا بیقراری می‌کنند، پیروان و عاشقان پیامبر(ص) نیز در آرزوی لقای آن حضرت هستند. (این لقا هم می‌تواند دیدار روز حشر باشد و هم زیارت مزار حضرتش). آب با صنعت «تشخیص» ویژگیهای انسانی پیدا کرده و همچنین با ذکر مشبّه‌به (آب) و وجه‌شبه (رسیدن به خاک پای معشوق) و حذف مشبه (مؤمنان و عاشقان پیامبر) استعاره به‌کار رفته است. برخورد آب با سنگها با حسن تعلیل «از اشتیاق وصال پیامبر سربرسنگها سودن» بیان شده است. میان سر و پا

---

۱ ـ وَ مَا اَرسَلناکَ اِلّا رَحمةً لِلعالمین. (سورهٔ انبیاء، آیهٔ ۱۰۷).

صنعت تضاد وجود دارد. تعبیر «سر بر سنگها سودن» با مجاز مرسل بیان شده است.

بیت بیست و چهارم:

ذره ذره خـــاک درگـاهینه ایـــستر ســالا نـــور

دؤنــمز اول درگـاهدن گـر اولسـا پـاره پـاره سـو

یعنی: می‌خواهد ذره ذره برخاک درگاهت نور بیفشاند/ آب حتی اگر پـاره پـاره شود، از [حرکت به سوی] درگاهت باز نمی‌گردد.

آب را مظهر روشنی و پاکی مـی‌شمارند. بـرای آن‌کـه آب بـتوانـد بـر خـاک درگـاه پیامبر(ص) نور بپاشد راهی سخت در پیش دارد. اما نستوه و سرسخت راه خود را ادامه می‌دهد و حتی اگر پاره پاره هم شود، از این راه بر نمی‌گردد. به جان فشانیهای عاشقان اسلام در راه خدمت به آرمانهای الهـی پـیامبر اکـرم(ص) و اشـاعهٔ تـعالیم مـقدس آن حضرت اشاره دارد. علاوه بر صنعت تشخیص که دربارهٔ آب به کار رفته، میان ذره ذره و پاره پاره، نور و آب لف و نشر مرتب هست. رودها و جویباران در برخورد با سنگها و موانع پاره پاره می‌شوند،... اما به جریان خود ادامه می‌دهند. شاعر این را با حسن تعلیل بیان کرده است. در ضمن گویا در مصراع دوم یک ضـرب‌المـثل آذری تـمثّل جسته (: صنعت ارسال مثل): «اؤلدور وار: دؤندو یوخ» (یعنی مرگ آری، بازگشت هرگز)

بیت بیست و پنجم:

ذکـر نـعتین وردیـنی درمـان بـیلیر اهـل خـطا

ائیله کیم دفع خـمار ایـچون ایـچر میخواره سـو

یعنی: اهل خطا ذکر نعت تو را درمان می‌شمارند/ همانطوری که میخواره بـرای دفع خمار آب می‌نوشد.

گناهکاران برای طلب بخشش به پیامبر(ص) متوسل می‌شوند و با ذکر و دعا از وی شفاعت می‌خواهند. این حال به آب نوشیدن میخواره جهت دفع خمار مانند شده و نیز آب در این بیت به معنای ذکر نعت پیامبر برای طلب شفاعت به کار رفته است. در مصراع دوم از میخواره و خمار معانی عرفانی آنها اراده نشده است. اهل خطا (مشبه) به میخواره (مشبهٌ‌به) تشبیه شده، این مانندگی به دلیل پشیمانی و بازگشت است. (وجه شبه).

میخواره، نوشیدن، دفع خمار یک گروه متناسب را تشکیل می‌دهند. همچنین کلمات

دو مصراع با صفت لف و نشر مشوش به هم مرتبط‌اند.

بیت بیست و ششم:

یـا جـبیب اللـه یـا خـیرالبشـر، مشـتاقینام

انیله‌کیم لب تشنه‌لر یانوب دیلر همواره سو

یعنی: یا حبیب‌الله یا خیرالبشر! مشتاق [دیدار] توام، آن سان که لب تشنگان در سوز و گداز باشند و همواره آب جویند.

«حبیب‌الله» و «خیرالبشر» از القاب حضرت محمد مصطفی(ص) است. لسان‌الغیب شیرازی در بیتی گوید:

هفتصد و پنجاه و چـار از هـجرت خـیرالبشـر

مـهر را جـوزامکـان و مـاه را خـوشه وطـن

شاعر در اینجا خود را به لب تشنگان و پیامبر اسلام(ص) را به آب مانند می‌کند، تا اشتیاق وصال در وصف نماید.

مشتاق، لب تشنه، سوختن و آب به واسطهٔ «صنعت مراعات نظیر» با هم متناسب‌اند.

بیت بیست و هفتم:

سـنسن اول بـحر کرامت کیم شب معراجده

شـبنم فـیضین یئتیرمیش ثـابت و سـیاره سـو

یعنی: تو آن بحر کرامتی که به شب معراج / از شبنم فیضت بـه ثابت و سیاره ـ ستارگان و سیارات ـ آب رسیده است.

بحر (دریا) به دلیل آنکه خاستگاه همهٔ نزولات آسمانی است و نیز به واسطهٔ داشتن نعمات فراوان در ادب کلاسیک به کرامت و بخشندگی شهره است. کلمات و ترکیباتی چون بحر جود، بحر خو، بحر دست... به همین معنا دلالت دارند.

مولوی در دفتر سوم مثنوی «قصهٔ فریاد رسیدن رسول علیه‌السلام کاروان عرب را که از تشنگی و بی‌آبی در مانده بودند و دل بر مرگ نهاده، شتران و خلق زبان بیرون انداخته» آورده است و پس از اشاره به معجزهٔ پیامبر(ص) می‌گوید:

قـافله حـیران شـد انـدر کـار او

یـا مـحمد(ص) چـیست ایـن؟ ای بـحر خـو!

فضولی ضمن تلمیح به معراج پیامبر(ص)، عروج رحمةللعالمین به آسمانها را مایهٔ لطف و کرامت به ثوابت و سیارات می‌داند. فضولی در یکی از غزلهای ترکی خود گوید:

زهی جواهر احسان عامه معدن خاص
در شفاعت ایچون بحر رحمته غواص
یئتیب حضورونه معراج وقتی قیلمیشلار
قمر حصول مؤثر، سهیل کسب خواص
فلک هم اوگئجه بولموش صفا که صوفی تک
قرار دوتمیوب اولموش اوبزمده رقاص ...(۱)

یعنی: زهی آن معدن خاص جواهر احسان برای عام، آن غواص بحر رحمت به خاطر در شفاعت. هنگام معراج قمر و سهیل به حضورش رسیده‌اند/ و حصول مؤثر و کسب خواص یافته‌اند. فلک نیز آن شب صفا یافته وصوفی وش/ بیقرارانه در آن بزم به رقص پرداخته است ...

بیت بیست و هشتم:

چشمهٔ خورشیددن هر دم زلال فیض ائنر
حاجت اولسا مرقدین تجدید ائدن معماره سو

یعنی: از چشمهٔ خورشید هر دم زلال فیض جاری می‌شود، اگر معمار تجدیدکنندهٔ بنای مرقدت را به آب نیاز افتد.

مرتبت و منزلت پیغمبر اسلام(ص) بدان پایه رفیع است که برای تجدید بنای آرامگاه مطهرش جز زلال چشمهٔ خورشید هیچ آبی شایستگی ندارد. از یک سو روشنایی خورشید و در آسمان بودن آن اشارتی است به لطف و فیض الهی نسبت به پیامبر و از دیگر سو، دال بر عشق همهٔ آفریده‌ها از جمله خورشید به حضرت محمد(ص) است؛ چه اینکه آن حضرت رحمتی برای همهٔ جهانیان است. خورشید به چشمه و نور آن به زلال (آب) تشبیه شده، چشمه، زلال، مرقد، تجدید [بنا]کردن، معمار و آب با هم متناسب‌اند.

---

1 - Fuzûlî Divani, s. 196.

بیت بیست و نهم:

بـــیم دوزخ نـــارغم ســـالمیش دل ســـوزانـــیما

وار امـــیدیم‌ابـــر احســـانین ســـپه اول نـــاره ســـو

یعنی: بیم دوزخ، آتشِ غم در دلم انداخته است، امید آن دارم که ابر احسان تو بر آن آتش آب بیفشاند.

با وجود آنکه در مصراع نخست از بیم دوزخ سخن رفته، اما در مصراع دوم با امید به شفاعت و احسان رسول الله(ع) دل شاعر تسکین و آرامش می‌یابد. این بیت از مجموعه کلمات متضاد تشکیل شده: بیم و امید، نار و آب (و ابر) ... علاوه بر این صنایع مراعات نظیر و لف و نشر در این بیت هم به چشم می‌آیند.

بیت سی‌ام:

یُـمن نـعتیندن گـهر اولـموش فـضولی سـؤزلری

ابـــر نـــیساندان دؤنـــن تک لؤلؤ شـــهواره ســـو

یعنی: سخنان فضولی به یمن نعت تو به گوهر تبدیل شده / آنگونه که آب به واسطهٔ ابر نیسان لؤلؤ شهوار می‌شود.

برکت و یمن نعت پیامبر به ابر نیسان تشبیه شده و سخنان فضولی به گوهر. علاوه بر اشاره به شکل‌گیری مروارید از افتادن قطره‌ای باران در درون صدف، به باورهای دیگر نیز تلمیحاتی دارد: بر اساس یکی از این باورهای قدیم «قطرات باران نیسان را جمع می‌کردند و بر آن دعاهایی می‌خواندند و به قصد سلامت و استشفا می‌نوشیدند.»(۱) در برخی از مناطق کشورمان هنوز هم به این سنت عمل می‌شود. چگونگی به وجود آمدن مروارید تا مدتها برای بشر مجهول و نامعلوم بود. «به طوری که از کتب مختلف بر می‌آید مدتها آن را قطرات اشک ملائکه و قطرات اشک ونوس (زهره، رب النوع زیبایی) می‌دانستند و بعضی هم آن را اجتماعی از ذرات مادی فجر، به مناسبت تلألؤ خاصی که دارد، می‌پنداشتند.»(۲) همهٔ این پنداشتها نشان از تقدس آسمانی لؤلؤ (مروارید) دارند

---

۱ ـ معین، محمد. ***فرهنگ فارسی***، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱ (چاپ هشتم)، ج ۴، ص ۴۸۸۷.

۲ ـ همانجا، ج ۳، ص ۴.۴۹.

و چنانکه اشاره شد انسانهای قدیم مروارید را مایهٔ شفا می‌دانستند. با بیت سی‌ام مدح پایان می‌گیرد.

بیت سی و یکم:

خـواب غـفلتدن اولان بـیدار اولانـدا روز حشـر

اشک حســرتدن تـؤکنده دیـدهٔ بـیداره سـو ...

بیت سی و دوّم:

اومدوغوم اولدور کـه روز حشـر مـحروم اولمـایام

چشــمهٔ وصــلین ونــره مـن تشـنه دیـداره سـو

یعنی: وقتی روز حشر از خواب غفلت بیدار می‌شوم/ و دیدهٔ بیدارم سرشک حسرت می‌افشاند .../ امید آن دارم که در آن روز حشر محروم نمانم، و چشمهٔ وصل تو به من تشنهٔ دیدار، آب دهد.

از آنجایی که بیت سی و دوم از نظر معنایی و دستوری مکمل بیت سی و یکم است این دو را با هم آوردیم. در دو بیت مذکور شاعر باز برای روز حشر که «یوم‌التغابن» است، از ممدوح خود پیغمبر اکرم(ص) طلب شفاعت می‌کند. با این دو بیت که بخش دعا یا شریطه به شمار می‌روند، «قصیدهٔ آب» پایان می‌پذیرد. میان خواب غفلت و بیدار تضاد وجود دارد. همچنین کلمات چشمه، تشنه و آب موجد صنعت مراعات نظیرند.

فضولی و شعرِ او

دکتر. علوی مقدّم

در آغاز باید گفت که تجلیل از مردان بزرگ، کاری است بس سودمند و با ارزش. برگزاری مراسمِ بزرگداشتِ عالم و شاعر عارف **ملامحمد فضولی** علاوه بر اینکه یک نوع حق‌شناسی از بزرگان است، سبب خواهد شد که مردان نام‌آور با آرمانهایِ مُتعالی و اندیشه‌های انسانی که در عالمِ اسلام زیسته‌اند به جهانیان معرفی شوند.

تشکیلِ این گونه کنگره‌ها، سبب می‌شود که محققان گِرد هم آیند و پژوهش‌های تازهٔ خود را بر یکدیگر عرضه کنند و از این راه نکاتِ ناشناخته از ادب پُرمایهٔ فارسی بهتر شناخته شود و ادیبان و دانشمندان با ارائه تحقیقاتِ جدید بر آنچه تاکنون تحقیق شده، بیفزایند.

اصولاً بزرگداشت یک شاعر عارف کاری است بس سودمند؛ زیرا بر اثر تجلیلِ از یک بزرگ و شاعر دست کم شمارهٔ دانشمند در جامعه افزون می‌شود و در نتیجه جامعه به سوی ترقی گام بر می‌دارد، دانش پروری رونق می‌گیرد، بویژه شاعر عارفی که مرد پاک‌اعتقاد بوده و در تهذیب اخلاق کوشیده و آزاد اندیش بوده و آزادانه به بیان افکار خود پرداخته و ستایشگری نکرده است.

ملامحمد فضولیِ بنا به نوشتهٔ نویسندهٔ ***«ریحانةالادب»***[1] حِلی الولادة، بغدادیُ المنشأ

---

۱. رک: ریحانةالادب فی تراجم المعروفین بالکنیه و اللقب، میرزا محمد علی مدرس تبریزی، چاپ تبریز.

و الإقامة است و مشهور به فضولی. شاعری است آتشین بیان و از شاعران قرن دهم هجری که اشعار سوزناک بسیار سروده و به زبان ترکی، عربی و فارسی شعر می‌گفته است.

بنا به نوشتهٔ نویسندهٔ ***«ریحانةالادب»*** آثار او به شرح زیر است:

۱. انیس‌القلب که یک قصیدهٔ یکصد و چهار بیتی است.

۲. مثنوی ترکی ***«بنگ و باده»*** که در آن مَضراتِ این دو دشمنِ انسانیت را باز* گفته است.

۳. حدیقةالسُعداء که ترجمهٔ ترکیِ روضةالشهداء است در واقعهٔ کربلا.

۴. دیوان شعر او که به ***«دیوان فضولی»*** معروف است و حاویِ غزلیات و قطعات و رباعیات و دیگر اقسام شعر و مخلوطی است از ترکی و فارسی.

۵. ساقی نامه.

۶. صحت و مرض به پارسی.

۷. لیلی و مجنون که یک منظومهٔ ترکی است.

۸. مطلع الإعتقاد، در کلام است و موافق مذهبِ امامیه و از نوشته‌های آن، محبتِ به خاندانِ رسالت، استنباط می‌شود.[۱]

فضولیِ شاعر، سرمایهٔ اعتبار زبان ترکیِ آذربایجان است؛ زیرا پس از آنکه سلطان مراد چهارم پادشاه عثمانی در سال ۱۰۴۸ هق بغداد را از پیکر ایران جدا کرد و به امپراطوری عثمانی ملحق ساخت، فضولی شاعرِ سه زبانه، فرصت بیشتری برای شعرسرایی به زبان ترکی یافت.

↩ چاپخانهٔ شفق ج ۴، ص ۳۴۳.

*. قصیدهٔ مزبور که در دیوان ***«انتشارات دوستان»*** چاپ شده از ص ۱۷ تا ص ۳۱ و در بیت ۱۳۱ هم نام قصیده، ذکر شده است:

انیس‌القلب کردم نام این محبوب و می‌خواهم که هر ساعت دهم در بزم اهل فهم جولانش

بر خلاف گفتهٔ نویسندهٔ ***«ریحانةالادب»*** ۱۳۴ بیت است و نه ۱۰۴ بیت.

۱. رک: ریحانةالادب ۴ الی ۳۴۳ و ۳۴۴.

اوچون به زبان ترکی، فارسی و عربی شعر می‌گفته،[۱] بسیار حائز اهمیت است. در تاریخ ادبیات ترکی از بزرگترین شاعران به شمار می‌رود و نامش در تاریخ ادبِ ترک‌زبانان ثبت است و اشعار پر احساس او نه تنها در دهان مردم آذربایجان طنین انداز است بلکه در میان دیگر ملل نیز شُهرتی دارد.

ملامحمد فضولی با آنکه به زبان فارسی دیوان دارد ولی اهمیت وی در ایران کمتر از آذربایجان است.

بنا به گفتهٔ رستم علی‌اف[۲] ـ دانشمند و شرقشناس معروف ـ اشعار جاویدان فضولی، سرود احساساتِ درخشان و افکار عالیِ بشری است. اشعار او نه تنها از زبان مردم آذربایجان شنیده می‌شود بلکه دهن به دهن و نسل به نسل در میان مللِ ترک نژاد چه در ترکیه و چه در آسیایِ مرکزی خوانده می‌شود. غزلهایِ لطیفِ فضولی به زبان فارسی و قصاید او به زبان عربی به گوش خواننده و شنونده لذت می‌بخشد.

شعر فضولی در حمایت از انسانهای ستمدیده است و به ستمگرانِ زمان می‌تازد و اساسِ فکر او محبت به انسانهاست و سرِّ جاودانگی آثار فضولی در همین است؛ زیرا او ستم ستیز است و ما اگر آیاتِ ۲۲۴ تا ۲۲۷ سورهٔ «*الشعراء*» را مطالعه کنیم درمی‌یابیم که قرآن یکی از ویژگیهای شاعرانِ متعهد و هدفدار را، ستم ستیزی و در برابر ستم به پاخاستن و از نیرویِ شعر برای دفع ستم، کمک گرفتن دانسته است. چهار ویژگی که قرآن مجید برای شاعران متعهد بر شمرده، به شرح زیر است: داشتن ایمان، عملِ صالح انجام دادن، به یاد خدا بودن، در برابر ستم به پاخاستن. این ویژگیها از نصِّ صریح آیات زیر استنباط می‌شود:

«وَالشُّعَراءُ یَتبعُهم الغاوُون. اَلَم تَرَاَنهم فی کُلِّ وادٍ یهیمون. وَاَنَّهم یَقُولُونَ مالایَفْعِلونَ. آمَنوُا وَ

---

۱. مصطفی بن عبدالله مشهور به: حاجی خلیفه و به کاتب چلبی در ستون ۸۰۵ کشف‌الظنون عن اسامی الکتب و الفنون، الطبعة الثالثة، بکتةاسلامیة، افست تهران، از چاپ استانبول ۱۳۸۷ هـ ۱۹۶۷م نوشته است: «***دیوان فضولی، ترکی و فارسی***» و هو محمدبن سلیمان‌البغدادی، المتوفی سنة ۹۶۳ ثلاث وستین و تسعمائة و له من دیوانه الترکی... اثنان و ثمانون بیتاً تاریخ کجدی فضولی.

۲. به نقل از مقالهٔ جاکابچیر «مجله» دانشکدهٔ ادبیات تهران، شمارهٔ اول و دوم، سال شانزدهم، ص ۱۴۲

عَمِلُوالصّالحاتِ وَ ذَکَرُوااللهَ کثیراً وَانتصَرَوا مِنْ بَعْدِما ظُلِمُوا...»

سورهٔ الشعراء ۲۲۴ تا ۲۲۷

در واقع ارزیابی اسلام در زمینهٔ شعر و شاعری به هدف و نتیجه ارتباط دارد یعنی اشعار سازنده و هدفدار که ملتی را نجات دهد و انسانها را برانگیزاند و لرزه بر اندامِ دشمنان اندازد و بنیانِ ستم را متزلزل کند و از ریشه برکَند خوب است.

اصولاً، شاعری که در خدمتِ اخلاق و جامعه قرار گیرد و دارای ایمان باشد و عملِ صالح انجام دهد، شاعر متعهد است.

شعر شاعرانِ عارف مسلکی همچون: عطار، مولانا و جامی در فضولی تأثیر کرده ولی این نه بدان معناست که او خود نیز عارف باشد، او صوفی به معنایِ دقیق کلمه نبوده است و اهل هیچ طریقتی هم نیست و راه سیر و سلوکی را نپیموده ولی در غزلهای خود از مصطلحات صوفیان، بهره‌جسته است.

فضولی در انواع مختلف شعر، طبع آزمایی کرده است و در این میان، غزلهای او از شهرتِ بیشتری برخوردار است.

درست است که فضولی، به سه زبان: فارسی، عربی و ترکی، غزل می‌گفته و در سه دیوان او این غزلها ثبت است ولی او شاعری است که در درجهٔ اول به غزلهایش مشهور است و سپس به قصیده و بعد مثنوی و رباعی و قطعه و ترجیع‌بند و...

غزلهایِ فضولی متنوع است. برخی از مضامینِ غزل او در ستایش و حَمد خدا و ثنای پیامبر اکرم«ص» است و دسته‌ای دارای مضمون عشقی و برخی از غزلهای او جنبهٔ هنری دارد و در همین گونه غزلهاست که هنر شاعری او نمودار است.

گاه قصاید او جنبهٔ دینی دارد و می‌توان گفت: همین قصاید که جنبهٔ دینی دارد به شاهانِ صفوی که تلاش می‌کرده‌اند نواحیِ مختلف ایران را تحت لوایِ تشیع درآورند، کمک مؤثری کرده و شعر او در این راه بی‌تأثیر نبوده است.

فضولی قصایدی هم دارد که در توصیف طبیعت است. اشعاری هم در بابِ صبر و توکل و فداکاری سروده که می‌توان آنها را سرمشقِ خوبی دانست.

فضولی به مال و مَنال دنیا چندان توجهی ندارد و در مقابل مادیات استغناء طبع نشان

داده است.

چرا باید نهادن سر به تعظیم کی و کسریٰ　　　چرا باید کشیدن منت از فغفور و خاقانش

دیوان فارسی، قصاید ص ۲۲

به حکمت خالی از غیر خدا کن خانهٔ دل را　　　امین کعبه‌ات کردند به بتخانه نگردانش

به دنیا کار عقبیٰ که شدت می‌کشد آن کس　　　که تابستان نباشد غصهٔ برگ زمستانش

دیوان قصاید ص ۲۵

در مثنوی هفت‌جام [= ساقینامه] قدرتِ شاعری او بخوبی نمایان است.

نگاهی به شعرهای ترکی فضولی

میرصالح حسینی

قبل از ورود در موضوع بحث و پرداختن به مقوله‌ی خلاقیت‌های متفکر بزرگ اسلامی، عارف و شاعر نامدار قرون ۹ ـ ۱۰ هـق و ۱۵ ـ ۱۶ میلادی ـ ملامحمد فضولی، لازم می‌دانم که تکلیف مراتب بندگی و شکر و سپاس پروردگار حیّ ولایموت را به‌جای آورم که امروز در این مکان و در این لحظه‌های تاریخی برای ما حاضرین در جلسه، این موهبت الهی فراهم شده است که از اقصیٰ نقاط کشور جمهوری اسلامی ایران و سایر ممالک جهان در این مکان اجتماع نمائیم و بدون توجه به مرزهای نژاد و زبان و ملیت و حتی دین و مذهب در کنار هم به بحث و تبادل افکار دربارهٔ یک متفکر و اندیشمند بزرگ مشرق‌زمین بپردازیم. آری چنانچه با دیدهٔ بصیرت و با مرور به گذشته‌های نه چندان دور به این موضوع نظر افکنیم، آنگاه اهمیت تحقق این اجتماع بیشتر جلوه خواهد کرد و سخنان بنده نیز بیشتر معنا خواهد یافت. چراکه آنچه امروز محقق شده است ـ یعنی این اجتماع باشکوه، از دیرباز تا زمانی نه چندان دور یکی از آرزوهای ملل و اقوام مختلف اسلامی، اعم از ترک و عرب و فارس و ازبک و ترکمن و غیر آنها بوده است. ما در حقیقت ادامه‌ی آن گامهایی هستیم که قریب به دویست سال پیش و یا حتی خیلی بیشتر توسط آبا و اجدادمان ـ از علما و دانشمندان برداشته شد تا این راه نه چندان دور ولی پر مانع و رادع را طی نموده و در کنار هم تجمع نمایند. امّا این مهم میسّر نگردید تا همین

چند زمان پیشتر که به برکت قوانین و موازین آزادیخواهانه‌ی اسلام، این امر تحقق یافت و قدمهایی که نزدیک به دویست سال پیش برداشته شده بود، در وجود ما نسل سعادتمند صورت حقیقت به خود گرفت و تنها چشمان ما بود که به روشنایی این نور وصال، روشن شد و تنها گامهای ما بود که حلاوت وصول به مقصد را احساس کرد.

آری مرزهای تعصب‌آمیز و تنگ‌نظرانه‌ی قومی ـ نژادی، دینی، زبان، رنگ و غیره به وسیله موازین و معیارهای عادلانه و متعالی قوانین الهی درهم شکست و امروز ما توانستیم طعم گوارای این وصال را با ذائقه‌ی دل و جانمان بچشیم.ما به مثابه‌ی درختانی هستیم که آبا و اجداد ما سالها پیش کاشتند و امروز آن درختان به بار و شکوفه نشسته‌اند و با به بار نشستن این درختان تنومند نوع پروری و برادری و برابری و آزادی را مدیون چشمه‌ی لایزال و زلال تفکر ناب اسلامی می‌دانیم.

فضولی شاعر توحید است، شاعر ذکر است، شاعر توسل است شاعری است در سرجرگه‌ی سلسله‌ی استثنای ***«اِلّاالذّین آمنوا و عملوالصالحات و ذَکَروا اللّهَ کثیراً»*** قرار دارد. به مواردی معدود از ذکر پروردگار تبارک و تعالی در آثار او توجه بفرمایید.

از مثنوی بنگ و باده:

ای ونــره‌ن بــزم کــایناته نســق *بوراخان جام عشقه نشئه‌ی حق*
عشــق میخانه‌سین قیلان معمور *سونان اونـدان جهانه جـام غـرور*
کیم ائدیب اُول غرور جامینی نوش *اهــل نــطق اولا واله و مــدهوش*
جــــمله‌دن مــخفی اولا اســراری *اولمــــیا هــــیچ‌کیم خــبرداری*

ای صفاتین ده خیره هر مدرک *مــا عَــرَفنٰاکَ حَــقَّ مَعْرِفَتِک*
نشــئه‌ی دانشــین مـفرّح جــان *عاری اُول کیفیت‌دن اهل جهان*
می عشــقین ده آفــرینش مست *بزم شوقین‌ده جمله‌باده پرست*

از حدیقةالسعدا:

یارب ره عشقین ده منی شیداقیل *احکــام عــبادتین مـنه اجـرا قــیل*

نظاره صنعون ده گوزوم بیناقیل اوصاف حمیده‌ن ده دیلیم گویا قیل

از مثنوی «لیلی و مجنون»:

رباعی

ای نشئه‌ی حُسنی عشقه تأثیر قیلان عشق ایله بنای کونی تعمیر قیلان
لیلی سر زلفینی گره گیر قیلان مجنون حزین بوینونا زنجیر قیلان

رباعی

توتسام طلب حقیقته راه مجاز افسانه بهانه سی‌له عرض ائتسه‌م راز
لیلی سببیله وصفینه ائتسه‌م آغاز مجنون دیلی ایله ائتسه‌م اظهار نیاز

رباعی

لطف ائیله شب امیدیمی روز ائیله اقبالیمی توفیق ایله فیروز ائیله
لیلی کیمی لفظیمی دل افروز ائیله مجنون کیمی نظمیمی جگر سوز ائیله

پروردگارا! بارالها! مردم فرمای و یاری ام ده! چرا که درباره‌ی کسی اراده نوشتن کرده‌ام که همیشه و در همه حال برای نوشتن از تو مدد می‌جُست و از تو ـ تنها تو یاری می‌طلبید و این چنین بود که کرامت و الطاف بی‌پایان تو شامل حال او شد و در نتیجه جهانی مسحور و مقهور ذهن ذخّار و قلم سحّار و بیان شگفت‌آسای وی گردید. او به مصداق آیه‌ی شریفه‌ی ***«الشُعراءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغاوون اِلّاالّذین آمنوا و عَمِلوا الصالحات و ذَکَروا اللّه کثیراً»*** همواره قلم در جوهر بیکران و لایزال دوات ایمان آغشته کرد و بدین سبب بود که نامهٔ اعمال و کارنامهٔ فکری وی به چشمه‌های الهام‌بخش مبدل گردید و بدانجا رسید که دوست و دشمن جلوه‌های متعالی تفکر و اندیشه‌ی او را به وضوح و آشکار غیرقابل انکار دیدند و ستودند و هرگز کسی را یارای آن نبود و نشد که این خورشید بی‌غروب تفکر شرق را در زیر ابرهای تیره و ظلمانی انکار و خصومت پنهان بدارد، چرا که فقر و بی‌نیازی او جهانگیرتر از آن بود که مورد تردید و انکار قرار گیرد و حشمت و احتشام وی

فراتر از آن بود که به فراموشی سپرده شود. شاعر می‌گوید:

صیت فصاحت ایله سؤزوم توتدو عالمی — من مهد اعتبارده طفل زبون هنوز
بوی خوشوم لا اولدو معطر دماغ لر — من نافه‌ی وجودده بیرقطره خون هنوز

یا:

منم کی قافله سالار کاروان غمم — مسافر ره صحرای کرب و الم
حقیر باخمامنه، کیمسه‌دن ساغنیماکمم — فقیر پادشه‌آسا، گدای محتشم

یکی از محققین و مستشرقین انگلیسی به نام ـ «پروفسور گیب» درباره او چنین می‌گوید: «فضولی به خورشیدی بی‌غروب می‌ماند که در آسمان ادب شرق طلوع کرده است و او در نوآوری‌های خود سلفی نداشته است».

راستی منشاء و خاستگاه این همه نور و حرارت و کرامت چیست و کجاست؟

به این سؤال از قول خود شاعر در ابیاتی از اولین غزل دیوان ترکی‌اش پاسخ می‌دهم:

غزل

قَدْ اَنارَ اَلعِشقُ لِلْعُشّاقِ مِنْهاجَ الْهُدی
سالک راه حقیقت عشقه ائبلر اقتدا

دیر اُول نشئه‌ی کامل کیم اوندان دیر مدام
میده تنویر حرارت، نیده تأثیر صدا

وادی وحدت حقیقت‌ده مقام عشق‌دیر
کیم مشخّص اولماز اُول‌وادی‌ده سلطاندان گدا

ائیله‌مز خلوت سرای سر وحدت محرمی
عاشقی معشوق‌دن، معشوقی عاشق‌دن جدا

ای کی اهل عشقه سؤیله‌رسن ملامت ترکین ائت
سؤیله کیم ممکن می‌دیر تغییر تقدیر خدا؟

عشق کِلکی چکدی خط، حرف وجود عاشقه
کیم اُولا ثابت، حق اثباتین ده نفی ماعدا
ای «فضولی» انتهایز ذوق بولدون عشق دن
بؤیله‌دیر هر ایش کی حق آدیله قیلسان ابتدا[۱]

آری شاعر خود به ما می‌گوید که عنصر عشق خاستگاه تمامی توانایی‌ها و خلاقیت‌های بشری است. به راستی نیز چنین است و غیر از این نیست. آنجا که عشق به کمک انسانها آمده است، آنجا که اندیشه و تفکر به جوهر عشق تجهیز و به صبغه‌ی عشق آراسته شده است آنجا که عشق ارکان اندیشه‌ی انسانی را استحکام و صلابت بخشیده است. آنجا که روح آدمی با عشق صیقل خورده است در آنجا انسان به خالق خود پیوسته است و جان و جانان اتحاد یافته‌اند و چندگانگی و دوگانگی به وحدت مبدل شده است و فضای فی‌الله و لقاءالله صورت حقیقت پذیرفته است:

عاشق اُول دورکیم، قیلیر جانین وراجانانینه
میل جانان ائتمه‌سین هر کیم کی قئیماز جانینه
جانی جانانه ونرمک دیر کمالی عاشقین
ونرمه‌ین جان، اعتراف ائتمک گرک نقصانینه
وصل ائامی ونریب جانانه جان راحت بولان
یئی دیراوندان کیم سالیر جانین غم هجرانینه
عشق یسمین عاشق ئویرنمک گرک پروانه‌دن
کیم کؤیر گؤردوکده شمعین آتش سوزانینه
فانی اُول عشق ایچره کیم فناسی عاشقین
فیض جاوید ایله خضرین چشمهٔ حیوانینه
عشق دردی نسین بلاسی قابل درمان دئیل
ترک جان دنرلر بو دردین معتبر درمانینه

---

۱. دیوان ترکی به تصحیح نگارنده، میرصالح حسنی، جلد اول چاپ سوم، صفحه غزل شماره ۲۷۵.

هیچ‌کیم جانان ایچون جان وئرمه‌گه لاف ائتمه‌سین
کیم گلیب دیربو صفت آنجاق «فضولی» شانینه[1]

یارب بلای عشق ایله قیل آشنامنی	***بیردم بلای عشق دن ائتمه جدا منی***
آز ائیله‌مه عنایتی نی اهل دردن	***یعنی کی چوخ بلالره قیل مبتلا منی***
اولدوقجا من گؤتورمه بلادن ارادتیم	***من ایسته‌رم بلانی، چو ایسته‌ربلا منی***
تمکینیمی بلای محبت‌ده قیلماسُست	***تا دوست طعن ائدیب دئمه‌یه بیوفامنی***
گئتدیکجه خنون ائیله زیادهٔ نگاریمین	***گلدیکجه دردینه بتر ائت مبتلا منی***
من قاندان و ملازمت اعتبار و جاه	***قیل قابل سعادت فقر و فنا منی***
ئویله ضعیف قیل تنیمی فرقینده کیم	***وصلینه ممکن اُولا یئتیرمک صبا منی***
نخوت قیلیب نصیب «فضولی» کیمی منه	***یارب مقید ائیله‌مه مطلق منه منی***[2]

علیرغم اینکه موضوع عرفان در شعریت و خلاقیت م ـ فضولی جوهره‌ی اصلی تمامی آثار اوست لیکن با کمال تأسف باید گفت که این مهم در زمان سلطه‌ی سوسیالیزم در روسیه نسبت به کشورهای آسیای مرکزی زیر پرده‌ی تعصبات کورکورانه مخفی داشته شده و سوسیالیزم مانع از تحقیق و بحث گسترده در این موضوعات شده است. امّا باید گفت صبغه‌ی عرفانی آثار شاعر بزرگ به قدری مشهود و غیرقابل انکار بوده است که حتی سوسیالیزم با تمام قدرت و نفوذی که بر روی محققین و آثارشان داشته، قادر به کنترل و مهار، نشده و لاجرم در بطن همان حکومت به اصطلاح شوراها نیز محققینی برخاسته‌اند و این امر را آشکارا به گوش جهانیان رسانده‌اند. از میان این افراد می‌توان از محقق و شرق‌شناس برجسته و بسیار معروف روسی «***برتلس***» نام برد که در کتاب «***نظامی و فضولی***» چاپ ۱۹۶۲ صحفه ۵۱۱ در بحث از قصاید عربی شاعر می‌گوید: عشق از نظر فضولی بهیچوجه جنبه‌ی جاذبه‌های جسمانی ندارد و تنها جلب حب و دوستی است که در این دنیای پر از نفرت و نامردی مقصود غایی شاعر را تشکیل

۱. دیوان ترکی به تصحیح نگارنده، میرصالح حسینی، جلد اول، چاپ سوم، صفحهٔ غزل شماره ۲۷۵.

۲. دیوان ترکی به تصحیح نگارنده، میرصالح حسینی، جلد اول، چاپ سوم، غزل ۳۱۶.

می‌دهد. این دنیا با جاذبه‌های صوری و دروغین و ناپایدارش ما را به سوی خود می‌کشاند و در منجلاب‌های متعفن غرق می‌کند و آنگاه ما از حقیقت خلقت و هستی خود غافل می‌مانیم و درست به همین دلیل که از آن به عنوان عجوزه‌ی هزار داماد نام برده‌اند. پس این دنیا با این صورت ریایی خود منفور است و برای نجات از آن باید حب و دوستی و محبّت حقیقی را جستجو کرد و یافت تا ما را از این گرداب و منجلاب برهاند.

در بحث پیرامون اثر ***«رند و زاهد»*** نیز ***«برتلس»*** می‌آورد؛ منظور و مقصود شاعر از معشوق در اثر فوق، آن دوست و یگانه و آن هستی بی‌بدیل یعنی خداوند متعال است. میرزا آقا قلی‌زاده در کتاب خود موسوم به ***«فضولی لیریکاسی»*** صفحه ۲۲۶ چاپ ۱۹۶۵ انتشارات آکادمی علوم آذربایجان در راستای زدودن این جنبه‌های آشکار و اظهر من الشمس عرفانی مطروحه از طرف ***«برتلس»*** در آثار شاعر بزرگ می‌گوید؛ ***«برتلس»*** در همان کتاب در مقوله‌ی بحث از معشوق از قول فضولی این چنین می‌آورد که گویا معشوق یاد شده در آثار فضولی نسبت به عاشق بی‌اعتناست و به سوی رقیب متمایل است و صفاتی چون زیبایی و تمیزی و بی‌عیبی را داراست و حتی بی‌رحمانه در حق عاشق عتاب می‌کند و از این مقوله این چنین نتیجه می‌گیرد که مگر می‌شود معشوق عرفانی متضمن صفاتی این چنین باشد!؟ در اینجا باید گفت که همان سوسیالیزم مانع فهم و درک محقق از مضامین و مفاهیم دینی گردیده است و بدین ترتیب وی را از پاسخ به این قبیل سؤالات ناتوان نموده است زیرا اگر او از مفهوم آیه شریفه‌ی «وَلَنَبْلُوَنَّكم بِشَيءٍ مِنَ اَلْخَوْف...» مطلع بود و می‌دانست که خداوند بزرگ کسانی را که دوستش می‌دارند چگونه به امتحان‌های سخت و طاقت‌فرسا در مقابل رقیب می‌کشاند و من باب مثال قصه‌ی حضرت ایّوب را می‌خواند و یا آنچه را که بر موسی علیه‌السلام گذشت مطالعه می‌کرد، دیگر هرگز این گونه به منفی‌بافی نمی‌پرداخت.

خود شاعر در غزل شماره ۲۸۹ دیوان ترکی تصحیح نگارنده و ۲۷۵، ۲۸۶، ۲۸۸ در همانجا می‌آورد:

یار قیلمازسا منه جور و جفا دن غیری — من اونا انیله‌مه‌رم مهر و وفادن غیری

ای فضولی بیزه تقدیرغم انتمیش روزی — قیلالیم صبرنه دیرچاره رضادن غیری

حاصلیم یوخ سرکوین ده بلادن غیری   غرضیم یوخ ره عشقین ده فنادن غیری

ملاحظه می‌فرمائید که شاعر در راه عشق طالب فناست، کدامین عاشق که طالب و خواهان جسم است طلب فنا می‌کند؟

یا:

راه عشق ایچره منه، آنجاق فنا مقصود ایمیش

شکرکیم مقصوده ئیتدیم انتظاریم قالمادی

سربه‌سر وادی محنت دیئر اُول ملک وجود

بیر فراغت یئری یوخ شهر فنادن غیری

جمله خلق منه یارایچون اغیار اولدو

قالمادی کیمسه‌منه یار خدادن غیری

فقر ایمیش فقر «فضولی» شرف اهل وجود

ئوزونه ائیله‌مه همدم فقرادن غیری

قلی‌زاده به نقل از پروفسور «*زکی‌اف*» می‌گوید؛ فضولی در اثر معروف خود به نام ***مطلع الاعتقاد فی‌معرفةِ المعبداء و المعاد*** می‌آورد که اگر صوفیان می‌دانستند که سعادت در این دنیا چقدر اهمیت دارد و کسب سعادت به همین دنیا محدود می‌شود، آنگاه هرگز سعادت این دنیایی را از دست نمی‌هشتند و آنوقت برای انکار و تکذیب سعادت اخروی از این مقوله نتیجه می‌گیرد! البته جای شگفتی نیست که با چنین داوریهایی در سطح آکادمیک مواجه شویم چرا که متأسفانه اکثر آکادمیسین‌ها تحت نفوذ القائات و تبلیغات و ای بسا الزام و اجبارهای حکام وقت و یا تعصبات خاص خود بوده‌اند و یا بی‌تردید از تعلیم و تعلّم مضامین و مفاهیم دینی ـ عرفانی به دور بوده‌اند. آری آقای پروفسور «*زکی‌اف*» و آقای قلی‌زاده! فضولی تارک دنیا نیست، فضولی یک عارف، یک متفکر و لاجرم یک فیلسوف با تفکر اسلامی است او یک مسلمان است و از مفهوم

دعای ***رَبَّنا آتنا فی‌الدنیا حَسَنه و فی‌الاخرةِ حَسَنه*** به خوبی آگاه است و هر روز پنج بار در قنوت‌های رکعت دوم نمازهایش آن را تکرار می‌کند و از خداوند متعال می‌خواهد که خداوندا! بارالها! به ما سعادت دنیایی و عقبایی عطا فرما! آری سعادت را در دنیا می‌توان به دست آورد و باید به دست آورد و با آن سعادت زندگی کرد و به وسیلهٔ آن، سعادت اخروی را تأمین نمود. آن کسی که از این عبارت بی‌خبر است باید به قضاوتی این چنین بنشیند. آری! مسلمان ـ آن صاحبدین و صاحبدلی که فرزندانی چونان فضولی، حافظ، سعدی، مولانا، ابوسعید ابی‌الخیر و فریدالدین عطار نیشابوری، خواجه عبدالله انصاری، نظامی، خاقانی، صائب، امیر علیشیرنوائی، باقی، ندیم، لطفی، حیرتی، نائلی، مختومقلی و.... در دامان خود پرورده است نه تنها کسب سعادت دنیایی را مردود نمی‌داند بلکه مدام به دنبال آن است و غرض و مقصود از خلقت هم همانست که سعادت دنیا و آخرت را کسب کنی و به عبارت دیگر در این دنیا با سعادت زندگی کنی و سعادت اخروی را نیز در این دنیا توشه‌ی راه خود به سوی آخرت نمایی. البته حتماً مستحضرید که در این بحث مخاطب بنده یک یا دو نفر خاص نبوده و هدف نیز به هیچ وجه بی‌ارزش قلمداد نمودن زحمات قابل تقدیر آنان نیست بلکه در اینجا مقصود مورد نظر و مخاطب موضوع سخن، یک طرز تلقی و شیوه‌ی تفکر تحریف شده از اندیشه‌ی بزرگان است که در ابعاد مختلف و به منظورهای متفاوت مورد سوء استفاده قرار می‌گیرد که گاهی بر اساس بی‌اطلاعی و گاهی برپایه‌ی اغراض خصوصی و یا غیر آن است. من باب مثال وقتی هم عرفای ما در زیر ذره‌بین چنین اشخاصی قرار می‌گیرند و از پشت عینک غرض‌ورزی آنان نگریسته می‌شوند به جای اینکه از تفکر و عشق عارف دین نتیجه‌ی حقیقی را استخراج کنند که قصد عارف اثبات تجلی و ظهور وجود واجب‌الوجود در هیئت هر مخلوقی می‌باشد و به محصول این بیت سعدی بزرگ که می‌گوید:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار ***هر ورقش دفتریست معرفت کردگار***

برسند از طریق تز، آنتی‌تز و سنتز موضوع بحث را به مقوله اناالحق می‌کشانند و رنگی مغرضانه به آن می‌بخشند. یکی از دلایل عمده‌ی مطرود ماندن پاره‌ای از تفکرات

و شیوه‌های متعالی عارفانه در واقع همین گونه دخل و تصرف‌های ناروا و اسنادهای ناصحیح در تفکر اندیشمندان این شیوه و طریق وصول به خداوند تبارک و تعالی بوده است و می‌باشد والا از مضمون بیت

تا منوّر شد بخورشید رخ او دیده‌ام در جهان جمله ظهور صورت او دیده‌ام

نه تنها نمی‌توان مفهوم و مقصود اناالحق را استخراج کرد بلکه از جزءجزء این بیت و همین طور مفهوم کلی بسیار عیان و آشکار آن این‌گونه استنباط می‌شود که شاعر به طرز سحرانگیز و روشن واعجاب‌آوری تجلی قدرت پروردگار را در کل دنیا و مافیها نشان می‌دهد. البته بیت مذکور در بالا از ملامحمد فضولی نمی‌باشد.

بنابراین مقوله عرفان چیزی نیست که بتوان بسادگی از روی آن گذشت و توقع داشت که با نظری سطحی و گذرا به مضامین و مفاهیم عمیق آن پی برد. عصاره تفکر و اندیشه‌ی مشرق‌زمین و آن چیزی که به ادبیات و فلسفه‌ی این مردم صبغه‌ی الهی و درجه‌ی متعالی و متکامل می‌بخشد، عرفان است و عرفان شناخت واجب‌الوجود به معنای عمیق کلمه است، شناخت خلقت خود، و فلسفه بودن و آنگاه شناخت اطراف خود و در نهایت شناخت خالق و خداوند از طریق این طرز تفکر و شیوه اندیشه و عشق عملی است به عبارتی ساده ولی کافی‌تر باید گفت:

مَنْ عَرَفَ نَفْسَه، فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

فلذا آنکه از طریق شناخت خود به خود می‌رسد عارف نیست. به قولی دیگر نه آن کسی که از طریق شناخت خودش به خود می‌رسد عارف است و نه آن کسی که حتی درصدد شناخت خود نیز نمی‌باشد. متأسفانه هنوز هم کسانی هستند که تصوری کاملاً مغلوط و باطلی از عرفان و عرفا دارند. بعضی چنین می‌پندارند که به لباده‌ای ملبس شدن و کشکولی آویزه‌ی آرنج کردن و ریشی بر گستره سینه پهن کردن، به عصایی تکیه دادن و یا هو، یا هو گفتن علامت عرفان است. مرحوم سهراب سپهری دربی‌محتوی بودن این چنین افراد در شعر بلند صدای پای آب اشاره‌ی مختصری دارد اشاره؛ عارفی دیدم بارش تنیناها یا هو....

اگر عرفان را خوب نشناسیم و آنگاه درصدد تحقیق و شناخت خلاقیت‌های بزرگان

مشرق‌زمین بر نیاییم به هیچ وادی و گستره‌ی روشن اندیشه راه نخواهیم یافت چرا که عرفان چراغ نورانی و راهنمای آگاه ادبیات و اندیشه‌ی متفکرین مشرق‌زمین است و جوهره‌ی خلاقیت آنان به شمار می‌رود. آنکه راههای طلب عشق، استغنا، جهد، کشف و شهود و فنا را نپیموده باشد چگونه می‌تواند به کمال شناخت دست یابد و عارف نامیده شود. کسی که در خم کوچه‌ای سرگشته و متحیر است چگونه تواند مراحل سخت وصال را بپیماید و مدعی شناخت باشد مطمئناً دید و شناخت چنین فردی چیزی جز یک دید و شناخت عامیانه نیست:

هفت شهر عشق را عطّار گشت — ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

پرفسور «*زکی‌اف*» در کتاب «*فضولی‌لیر یکاسی*» اظهار می‌دارد که کلمات می، باده و شراب و تنها در موارد محدودی در آثار شاعر معانی عرفانی را دارا می‌باشند و در بقیه موارد منظور شاعر همان باده‌ی سرمست کننده می‌باشد و همین طور نامبرده به نقل قول از شرق‌شناس فرانسوی «*دارم ایسترتر*» «*دارْمْ اِیسته‌تِر*» می‌گوید کاربرد کلمات می، باده و شراب در آثار شعرای مشرق‌زمین و در این مقوله فضولی سمبل و مفهومی از آزادی را در برداشته و کلید رمزی است برای کسانی که به وسیله این کلمات سعادت دنیایی و بلکه عیش و عشرت این جهانی را طلب می‌کنند.

واقعاً زهی بی‌انصافی و مایه بسی شرمندگی است که با وجود اسناد و مدارک آشکار در اشعار خود شاعر، بتوان چنین ادعای پوچ و بی‌اساس و سراسر مغرضانه را مطرح نمود. به شعری از مقدمه ساقی نامه یا هفت جام شاعر بزرگ ملامحمد فضولی توجه فرمایید؛

به ساقی گلرخ اشارت نمای — ره بسته را بر دل من گشای
که بردار بار از دل این فقیر — فتاده‌ست او را به رهی دستگیر
می‌ای ده که گیرد خرد نور، از او — نه آن که گردد خرد دور از او
می‌ای ده کزو شرع گیرد نظام — نه آن می که در شرع باشد حرام

بیت چهارم را مجدداً تکرار می‌کنم؛

می‌ای ده کزو شرع گیرد نظام نه آن می که در شرع باشد حرام

چقدر باید بی‌انصاف و مغرض بود که سخنی این چنین آشکار را انکار کرد. چنین افرادی یا چشم ندارند و یا چشم دیدن غیر مطلوب خود را ندارند.

در ادامه ساقی نامه این چنین آمده است؛

ز ساقی به ارشاد پیر مغان چو جامی گرفتم من ناتوان
از آن جام، دل نشئه‌ی شوق یافت فرح بر فرح، ذوق بر ذوق یافت
بررویم در معرفت باز شد دل خالی‌ام مخزن راز شد
عفاک الله ای ساقی تیزهوش که کردی نظر بر من درد نوش
ز می قفل بگشادی‌ام از زبان که ظاهر کنم بر تو راز نهان
کنون غافل از من مشو، می بده لبالب بدار و پیاپی بده
بسبع المثانی که تا هفت جام پیاپی بده، کاسه پرکن تمام

آشکارا ملاحظه می‌فرمایید که سخن «*فضولی*» از شرابی است که رمز ادراک و هوشیاری است ولی فراتر از آن چیزی است که عرفا از جمله فضولی در تعبیر این قبیل کلمات عرفانی بیان داشته‌اند و آن اینکه می و شراب و باده به طور مجازی به عنوان وسیله‌ای است که جهت وصول به حقیقت مطلق مورد استفاده قرار گرفته است.

یارب افسرده‌ام من نااهل حددن ئوترو خمار باده‌ی جهل
قویما افسرده و پریشان حال عشق اودون دان منه حرارت سال
بزم عشق ایچره، سون منه بیرجام لیک جامی کی نقصیم ائده تمام
قیلام آثار معرفت اظهار اولا مفتاح مخزن اسرار
نه شرابی کی عقلی زایل ائده طاعتین دن کئونولی غافل ائده
اُولا مطلق فساد دین سببی بولا اوندان زوال شرع نبی

قریب به پانصد سال است کلمه‌ی «*فضولی*» بر سر زبان اهل علم و ادب خصوصاً و عموم مردم ادب‌دوست عموماً بوده و می‌باشد. محققین و مستشرقین و تذکره‌نویسان معروف چندین قرن درباره او و آثارش سخن‌ها گفته، مطلب‌ها نوشته و نقلها کرده‌اند.

محققین معاصر نیز اعم از شرقی و غربی ده‌ها کتاب و صدها مقاله علمی ـ تحقیقی درباره آثار این متفکر بزرگ اسلامی مشرق زمین نوشته‌اند و تأثیر این شاعر و اندیشمند بزرگ را نسبت به اخلاف و تأثر وی را از اسلاف در کتابها و ضمن مقالات مورد بررسی و تحقیق قرار داده‌اند. طبیعی است که عامه مردم روزگار خود شاعر از طریق اشاعه‌ی سینه به سینه و حفظ و انتقال آثار وی به دیگران موجبات تفهیم و تفهم آثار وی را فراهم می‌آوردند و در قرن‌های قبل از اختراع چاپ نیز کُتّاب با نوشتن نسخ محدودی در حفظ این آثار تلاش می‌کردند، تا اینکه صنعت چاپ دگرگونی عظیمی در اشاعه‌ی فکر و اندیشه‌ی بزرگانی از این قبیل ایجاد کرد. اما آنچه مسلم و آشکار می‌باشد این است که عامه‌ی مردم چیزی را فرامی‌گیرند و اثری را می‌شناسند و از معلوماتی مطلع می‌شوند که محققین در اختیار آنان قرار می‌دهند. به عبارت دیگر مردم فقط قضاوت خود را در مورد آثاری که از مؤلفی و یا مصححی چاپ و نشر شده است، اعمال می‌کنند ولاغیر. منظور از آوردن عبارات یاد شده‌ی بالا این است که با وجود معرفی گسترده و وسیعی که از شاعر در طول قرن‌های گذشته به عمل آمده است و در ابعاد مختلف شخصیت وی از جمله اشراف نامبرده در عرصه‌های مختلف شعر و ادب، حکمت و فلسفه، نجوم و ریاضیات، طب، علم کلام و اصول، فقه، فرهنگ‌نویسی و زبانشناسی تحقیقات فراوان کرده و به اشاعه‌ی آنها پرداخته‌اند و لیکن یک بُعد بسیار مهم و اساسی از شخصیت شاعر و متفکر بزرگ اسلامی کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

م. فضولی در وهله‌ی اول مانند اکثر قریب باتفاق متفکرین بعد از اسلام کاملاً ملهم و متأثر از اسلام و تعالیم قرآن و تفکرات متعالی اسلامی بوده و عنصر دین و ایمان و عرفان، اساس تفکر و اندیشه‌ی وی را تشکیل می‌داده و در واقع هر چه به دست آورده و برای ما به ودیعه گذاشته است از دولت دین و قرآن بوده است و تأثیر کلام و بقا و دوام اندیشه‌ی او نیز معلول همین امر است.

گویا شاعر به این نکته آگاه بوده و در وصیتی که از خود به یادگار گذاشته به نحوی که در تاریخ در پی، این قبیل شیوه‌ی تفکر در میان شعرای آن زمان و یا پیش از آن بی‌نظیر بوده چنین بیان می‌کند: وی گویی از تبعیض و فصل و تصرف‌ها و انتخاب‌های بر اساس سلیقه‌های شخصی ـ اجتماعی زمان خود و بعد از خود آگاه بوده باشد، بطور واضح و با

زبانی کنایه‌آمیز می‌گوید؛

اکسیک اولسون آره‌دن، ناقص یاران دیوانیمی

بولماسین شیرازه‌ی طومار عمری انتظام

نسخ اولونسون نسخه‌ی آمالی، اول کاتب[1]لرین

کیم یازارلار[2] دفتر شعرین فضولی ناتمام[3]

ملاحظه می‌فرمایید که شاعر نسبت به تحریف عقاید و نوشته‌هایش و همین طور کتابت و نثر ناقص آنها و تبعیض در میان آثارش تا چه حد حساسیت داشته و در مورد کسانی که به چنین عملی مرتکب شوند نفرینی سخت و گران روا داشته است.

همانطوری که از آثار شاعر برمی‌آید وی به اکثر علوم زمانه‌ی خود اشراف و تسلط کافی داشته و اغلب آثار پیشینیان خود را نیز به دلیل تسلط کامل او به سه زبان مهم به دقت مطالعه نموده است و حتی از طریق زبان عربی به اندیشه‌های فلسفی یونانیان و رومیان پی برده است. ذکر اسامی تعدادی از شعرای بزرگ عرب و فارس و ترک از قبیل ابونواس و احمدی و شیخی و نظامی و غیره نشان دهنده‌ی این واقعیت است که شاعر تعمقی در خور توجه و غوری شایان تأمل در افکار و اندیشه‌های بزرگان پیش از خود داشته و از یک نگرش عالمانه‌ای در عصر خود برخوردار بوده است. او با خواندن تذکره‌های قبل از خود پی برده بود که چگونه ممکن است شخصیت‌ها و آثار آنان تحریف شود و یا به سهو و اشتباه از قلم بیفتد و یا عمداً مورد عنایت و توجه قرار نگیرد و یا در حملات و هجوم وحشیانه‌ی اقوام بی‌تمدن و مغرض از میان برود. فلذا با وسواسی توام با نگرانی در مورد حفظ آثارش با اخلاف سخن گفته است. امّا با کمال تأسف و علیرغم حساسیتی که شاعر به این موضوع داشته است یک بعد از شخصیت وی که در اثر بسیار معروفش یعنی «حدیقه العدا» تجلی یافته از نظرها دور مانده بود تا

---

۱. ن ـ طابع‌لرین

۲. ن. بارارلار

۳. ترجمه فارسی از نگارنده:

هر کسی ناقص نویسد متن دیوان مرا — از میانه کم شود عمرش نیابد انتظام

نسخ گردد نسخه‌ی آمال آن کاتب که او — دفتر شعرم نویسد او و لیکن ناتمام

اینکه در سال ۱۹۷۹ محقق ارجمند جناب آقای فاروق قورتوبئ از کشور دوست و همسایه ترکیه، کتاب مذکور را به زبان و گویش معاصر ترکی استانبولی برگردانده و با خط لاتین چاپ و نشر نموده که قطع نظر از جنبه‌های بسیار مثبت این حرکت و اقدام ادبی ـ فرهنگی باید گفت که در واقع اصل اثر منتشر نگردید بلکه نوعی برگردان صورت گرفت.

بنابراین در سال ۱۳۷۲ هـ ق (۱۹۹۳ م) عصر حاکمیت عدل اسلامی اینجانب کمر همت بسته و به فکر جمع‌آوری نسخ موجود در ایران اعم از کتابخانه‌های دولتی و خصوصی افتادم و چندین نسخه‌ی معتبر را شناسایی، نمودم میکروفیلم‌ها و فتوکپی‌های لازم را تهیه کردم که دو نسخه از آنها نزدیک و یا تقریباً همزمان با فوت شاعر بود. کار تحقیق و مقابله‌ی نسخ را شروع کردم و جلد اول کتاب ***حدیقة‌السعدا*** تا فصل حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام به دستور و به همت برادر دانشمند جناب آقای حاج‌علی‌اصغر شعردوست و توسط انتشارات بین‌المللی الهدی چاپ و منتشر شد و بدین ترتیب به آرزوی دیرینه خود دست یافتم. ولی متأسفانه در زمانی که برای چاپ و نشر جلد دوم آماده می‌شدم دچار کسالت و بیماری طولانی شدم و تن به چندین عمل جراحی دادم و ماهها در بستر بیماری افتادم و به این صورت کار تحقیق چاپ و نشر جلد دوم اثر قهراً به تعویق افتاد که امیدوارم با عنایات پروردگار متعال و کمک خیرین توفیق چاپ و نشر آن را در آتیه‌ی نزدیک داشته باشم. چاپ و نشر این اثر گرانقدر نشان داد که متفکر بزرگ اسلامی، تاریخ وقایع اسلامی را با ذوق و اشتیاق بسیار فراوان بررسی کرده و به شرح حال انبیا و ائمه و اولیاالله پرداخته است.

چاپ و نشر این کتاب نشان داد که م.فضولی تنها یک غزلسرای بی بدیل و مثنوی‌پرداز شهیر و قصیده ساز ماهر و فقیه آگاه بلکه وی یک عارف و عاشق به تمام معناست و چنان در مقابل معبود و معشوق خود و اولیاءالله و خلائف الارض پیشانی به خاک می‌ساید که نظیری ندارد در اینجاست که بدگویان و کج‌اندیشان و محرفین و آنان که قرن‌های متمادی سعی در اخفای این بعد و چهره از شخصیت شاعر داشتند دیگر توان مقابله و مغالطه را از دست می‌دهند، میدان را خالی می‌کنند و دست بسته تسلیم مضامین عالی دینی ـ عرفانی و حکمی ـ فلسفی این اثر می‌شوند.

آری فضولی تنها شاعر تغزل نیست، فضولی خیلی عمیق‌تر و قابل تأمل‌تر از آن است که تاکنون مورد تعمق و تأمل قرار گرفته است.

پرداختن به جزءجزء کتاب حدیقةالسعدا کاری نیست که بتوان در این مجال تنگ از عهدهٔ آن برآمد بلکه ضرورت دارد که محققین و علمای ارجمند درباره‌ی این اثر ارزشمند کتابها و مقالات علمی ـ تحقیقی تهیه و چاپ و نشر نمایند تا مردم را با مضامین و مفاهیم عالی انسانی ـ اجتماعی و دینی ـ اخلاقی آن آشنا سازند و آن را در برنامه کار تدریس در دانشگاهها قرار دهند. بنابراین در این فرصت مختصر مغتنم می‌دانم که پس از آوردن سطوری چند از نثر حدیقةالسعدا به عنوان نمونه‌ای ارزنده از نثر ترکی قرن دهم هـ.ق و چندین مثنوی فلسفی ـ حکمی و دینی ـ عرفانی از همان کتاب متن کوتاهی را نیز به مناسبت مصادف بودن روزهای برگزاری این کنگره جهانی با ولادت بزرگ مرد اسلام ـ مولای متقیان امیرالمومنین علی علیه‌السلام مطلب این مقاله را به پایان ببرم.

محّمد سلیمان بن فضولی در تألیفات دانشمندان

یحیی خان‌محمدی آذری

از دیرباز، در کشور ما، خصوصاً در شهر تبریز ارباب شعر و ادب فضولی را می‌شناختند، زنده‌یاد دکتر عبدالرسول خیّام پور استاد دانشگاه تبریز در فرهنگ سخنوران هجده منبع را نام برده است که به معرفی فضولی پرداخته‌اند و یازده مرجع جدید را نگارنده یافته است و به گنجینه بالا می‌افزاید که عبارتند:

۱. علی اصغر حکمت: ترجمه و تحشیه تاریخ ادبی ایران، از سعدی تا جامی، تألیف پروفسور ادوارد براون، تهران، ۱۳۳۷ شمسی، ج ۳.

۲. شیخ ابوالقاسم بن‌ابی حامدبن نصرالبیان انصاری کازرونی ـ باهتمام دکتر یحیی قریب مرقوم پنجم کتاب سلّم‌السموات، ۱۳۴۰ شمسی تهران.

۳. سعید نفیسی: تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۱، تهران ۱۳۴۳.

۴. آفتاب رای لکنهو: تذکره ریاض العارفین، خرداد ۱۳۶۱ خورشیدی، پاکستان.

۵. پروفسور ادوارد براون: تاریخ ادبیات‌ایران، از صفویه تا عصر حاضر، ترجمه دکتربهرام مقدادی، تحشیه دکتر ضیاءالدین سجادی و دکتر عبدالحسین نوایی، ج ۱، تهران ۱۳۶۹، ص ۲۱۹.

۶. پروفسور حمید آراسلی: مقدمه‌ای بر داستان لیلی و مجنون، باکو ۱۹۵۸.

۷. پرفسور میرجلال: فضولی صنعتکارلیغی، باکو ۱۹۵۸.

۸. پروفسور اسماعیل حقی اوزون چارشلی: عثمانلی تاریخی، مجلدات ۳ و ۲، آنکارا، ۱۹۸۳.

۹. پروفسور محمد فواد کوپرولو: تورک ادبیاتی تاریخی، استانبول، ۱۹۸۴.

۱۰. ایضاً پروفسور حمید آراسلی: مقدمه بر آثار برگزیدهٔ فضولی، باکو ۱۹۸۸.

۱۱. ایضاً پروفسور حمید آراسلی: واپسین‌سخن برای داستان ماندگار لیلی و مجنون، باکو ۱۹۹۳.

پروفسور گیپ در جلد سوم از کتاب عظیم تاریخ شعر عثمانی درباره فضولی چنین می‌گوید: «او تبعهٔ دولت عثمانی شد، دلیلش این بود که در سال ۹۴۰ هـ مطابق ۱۵۳۵ میلادی، عثمانی‌ها بغداد را که احتمالاً محل تولدش و تقریباً اکثر ایام عمر خویش را در آن گذرانده بود، از دست ایرانیان گرفتند، او به راحتی و در کمال ظرافت به زبان‌های ترکی، فارسی و عربی شعر می‌گفته است و همین محقق از او به عنوان نخستین شاعر از چهار شاعر بزرگی که در ادبیات قدیم عثمانی دارای مقام ادبی هستند و در هر دورانی و میان هر ملتی نامشان جاودان خواهد ماند، نام می‌برد».[1] و زنده یاد علی‌اصغر حکمت در ترجمه خود از تاریخ ادبی ایران تالیف پروفسور ادواردبراون می‌نویسد: «فضولی شاعر آذربایجانی‌الاصل بغدادی المسکن، محمدبن سلیمان در ۹۶۸ هـ یا ۹۷۰ در بغداد به مرض طاعون وفات یافت».[2] با وجود اینکه زادگاهش بغدا بود، امّا پایبند آن دیار نشده و گاهی که دلش از بغداد می‌گرفته روی به جانب عیش خانه تبریز می‌آورده:

بغداد را نخواست فضولی مگر دلت کاهنگ عیش خانه تبریز کرده‌ای

ظاهراً در بغداد مدارج عالی علم و کمال را به کمال می‌رساند و دیگر محملی برای ماندن در بغداد و فزودن مراتب بالاتر علم و فضیلت باقی نماند و تصمیم به ترک بغداد می‌گیرد. در کلیات دیوان ترکی باین مطلب اشاره می‌کند:

---

۱. رک. تاریخ ادبیات ایران از عهد صفویه تا عصر حاضر، ادواردبراون، ترجمه دکتر بهرام مقدادی، ج ۱، ص ۲۱۹.

۲. رک. تاریخ ادبی ایران، از سعدی تا جامی، ادواردبراون، ترجمه و تحشیه علی‌اصغر حکمت، تهران ۱۳۳۷، ص ۶۴۱

فضولی ایسترسن ازدیاد رتبه فضل دیار رومی گؤزت، ترک خاک بغداد ائت

که مفهوم آن تقریباً این چنین است:

چو خواهی فضیلت فزاید ترا بگو ترک بغداد و رُو سوی روم

بعد از خاقانی شروانی، نظامی گنجوی، علیشیر نوائی، فضولی پرچمدار شعر و ادب فارسی و ترکی بوده است. فضولی لطافت طبع، ظرافت خیال و صلابت کلام را بر بلندای قلهٔ رفیع شعر و شاعری رسانده است و به نیکی آن را پاسداری کرده، علی‌الخصوص شعر او به زبان ترکی طراوت بهار را دارد. او تنها به عصر خویش و فقط به مردم آذربایجان تعلق ندارد بلکه فرزند هنرمند و متفکر تمام بشریت است.

هر کس را یارای آن نیست که در گلزار همواره شاداب و معطر فضولی گام نهد و مضامین بکر و مفاهیم متفکرانه او را به سهولت دریابد، مگر اینکه صاحبدلی آشنا باشد تا آواز آشنا را بشنود. به نظر می‌رسد شاعر ابتداء به سرودن شعر عربی پرداخته است، چه، خود می‌گوید:

«که اهتمام بر میان بستم و پس زانوی تفکر نشستم، گاهی به اشعار عربی پرداختم و فصحای عرب را به فنون تازی فی‌الجمله محظوظ ساختم و آن بر من آسان نمود زیرا زبان مباحثهٔ علمی‌ام بود و گاهی در میدان ترکی سمند طبیعت دواندم و ظریفان ترک را به لطافت گفتار ترکی تمتعی رساندم، آن نیز چندان تشویشم نداد، چون باسلیقه‌ی اصلی من موافق افتاد و گاهی به رشتهٔ عبارت فارسی گهر کشیدم و از آن شاخسار میوهٔ کام دل می‌چیدم.»[1] در مسیر تحقیق، به کتابی دست یافتم، با نام: «*فضولی صنعتکار لیغی*»، به معنی، هنر فضولی، باهتمام پروفسور میرجلال، استاد دانشگاه دولتی آذربایجان که در سال ۱۹۵۸ چاپ شده و حاوی مطالب زیر است:

- مقدمهٔ مولف
- دیباچه
- درباره شعر فضولی
- درباره غزلیات

۱. کلیات دیوان فارسی، ص ۹.

- بدیع و زبان بدیع
- چشم انداز
- فن و فرهنگ شعر
- منطق بدیع
- تغزل
- نثر بدیع
- رند و زاهد
- نظامی و فضولی
- داستان یک عشق جاویدان
- شعر سمبولیک فضولی
- معاصر معنوی

شگفتا که در میان عناوین بالا، از قصاید شاعر که بیشتر متضمن باورهای فلسفی و تفکرات عرفانی و دینی شاعر است، سخن نرفته است. در صورتیکه فضولی در مقدمهٔ کلیات دیوان فارسی دربارهٔ قصیده این چنین داد سخن می‌دهد: ***«امّا بواسطهٔ رغبتِ اغلاقِ عبارت و مودت دقت مضمون که در جبلت داشتم همیشه طبعم به معما و قصیده میل می‌نمود.»***[1]

دین فضولی

پروفسور میرجلال، صاحب کتاب ***«فضولی صنعتکار لیغی»***، دربارهٔ دین و دین‌داری شاعر او را چندان اسلام‌ستیز و ضد دین معرفی می‌کند که انسان در بادی امر تصور نه بلکه به جد باور می‌کند که با فردی لادین و ضد احکام شرع روبروست. او می‌گوید: «باید با تأکید یادآور شویم که فضولی مخالف سرسختِ دین، دینداران، روحانیون و فناتیزم بوده و جدالی بی‌امان و آشتی‌ناپذیر با این طایفه داشته است. شاعر پانصد سال پیش در محیطی می‌زیسته است که احکام شرعی و اسلامی، عرض و طول سرزمین

---

۱. رک. کلیات دیوان فارسی، ص ۹.

بومی او را فراگرفته و به شدت پیش می‌رفت و او نیز بالاجبار با همهٔ توش و توان و با مددجویی از هنر، الهامات و طبیعت انسانی‌اش در برابر احکام و فرامین دینی استقامت و پایداری می‌نمود.»[1] البته در جریان این برداشت فکری، تنها استاد میرجلال نیست که سبک و سیاق اندیشه و تفکرات این مرد بصیر، عارف کامل و شاعر بزرگ را ضمن تحریف دگرگون می‌نماید. بلکه هموطنش پروفسور حمید آراسلی نیز در کتاب خود ***«مسمی به فضولی»***، نظرات استاد میرجلال را تأیید می‌کند.

بیهوده نیست که در بسیاری از آثار منظوم شاعر، آنچه از طریق آذربایجان، چاپ و منتشر شده اکثراً فاقد قصایدی می‌باشند که در مدح، نعت و منقبت حضرت حق و پیامبر گرامی‌اش سروده شده‌اند. تدوین کنندهٔ کتاب لیلی و مجنون، از ابتدای کتاب دو رباعی و هفت قصیده بالغ بر ۲۴۹ بیت را حذف نموده است. مسلماً در سرزمینی که روزگاری بس دراز ایدئولوژی مارکسیستی و مادی‌گرایی در آن ساری و جاری بوده و دین را مخدر انسان‌ها می‌دانستند، ضدیت با دین امری طبیعی است. حقیقتاً بی‌انصافی محض است که سراینده و نویسندهٔ چیره‌دست کتاب مبارک ***«حدیقةالسعدا»*** را که مجموعه‌ای در توصیف رخ داد جانکاه مصایب کربلا و عاشورای حسینی است، خداناشناس و ضد دین و روحانیت و دینداری معرفی کنند.

«سبحان‌الله زهی خداوند   ***بی‌شبهه و شریک و مثل و مانند***
مشاطهٔ نو عروس عالم   ***گوهرکش سلک نسل آدم***
صراف جواهر معانی   ***کشاف غوامض دقایق»***[2]

آثار منظوم و منثور فضولی گنجینه‌ای پربار از آیات شریفه کلام الله مجید و پاره‌ای احادیث است، که چند نمونه از آن را می‌آوریم:

قُلْنا یا نارُ کُونی بَرداً وَ سَلاماً عَلی اِبْراهیم.

۲۱/۶۹

۱. رک. فضولی صنعتکارلیغی، ص ۹.

۲. رک. مقدمه کلیات دیوان ترکی، چاپ خورشید، تبریز، ۱۳۱۵ هق.

«دل که سوزان بود خندان از رخ آن ماه شد   آن چنان کاتش، گل از فیض خلیل‌الله شد»[۱]

وَهُوَ بِالْاُفُقِ الْاَعْلی ثُمَّ دَنا فَتَدَلّی، فَکانَ قابَ قوسَینِ اَوادنی

۵۳/۱۰/۹/۸

«ای برفراز چرخ برین بارگاه تو   تو شاه انبیا، همه خیل سپاه تو»[۲]

یا حدیث

اَنَا اَوَّلُ شافِعٌ و مُشفِع

تویی کفیل، چه باک از عذاب امّت را   تویی شفیع چه اندیشه خلق را ز گناه»

نگارنده با مطالعه آثار این هنرمند بزرگ توانسته است تعداد بی‌شماری از آیات شریفه و احادیث را استخراج و ان‌شاءالله در مجموعه‌ای جداگانه به چاپ می‌رساند. باری، چگونه ممکن است این همه اخلاص به حضرت حق و ارادت به پیامبر اکرم(ص) و سایر فرستادگان و ائمه اطهار ورد زبان مردی عارف و عالم به علوم عقلی و نقلی را ضد دینش خوانند و میخواره‌اش نامید. اینک عنان سخن را درمی‌کشیم و به بخشی دیگر می‌پردازیم و برای حسن ختام این مقوله غزل زیر را می‌نگاریم. این غزل در نعت حضرت رسول اکرم و معراج آن حضرت سروده شده است:

«ای بر فراز چرخ برین بارگاه تو   تو شاه، انبیا همه خیل سپاه تو
بر آسمان رسیده و گشته فرشته‌ای   هر ذره‌ای که خاسته از گرد راه تو
هر قطره‌ای ز بحر شود دانهٔ گهر   گر قطره‌ای بر او چکد از ابر چاه تو
کر دست دهر روز ظهور تر القب   دور قمر ز نسبت روی چو ماه تو
نعت نبی بس است ترا موجب نجات   هر چند بی حَدَست فضولی گناه تو»[۳]

می، در آثار فضولی

در این بخش از مقاله نقش می را در آثار فضولی بررسی می‌کنیم و با توسل به عنایت

---

۱. رک. کلیات دیوان فارسی
۲. رک. کلیات دیوان فارسی
۳. رک. کلیات دیوان فارسی

عمیم ذات باری تعالی بر آن سریم که این معما را باز گشاییم. هیچگاه مدعی نیستیم که شاعر توانا و هنرمند سترگ سده دهم هجری قمری، فضولی بغدادی لب به می معصیتی نیالوده است و به جرأت هم نمی‌توانیم رأی بر رندی و میخوارگی او بدهیم. پروفسور میرجلال می‌گوید: «متصوفه مفاهیمی چون می، یار، وصل و حسن را از درون آثار فضولی بیرون آورده و آن را جنبه و جهت الهی بخشیده‌اند که شاید از این طریق او را پیرو مکتب تصوف به شمار آرند. در حالی که هیچگونه برهان قاطع برای اثبات این ادعا ندارند»[1]، و با استناد به آنچه گفته شد می خواهند وانمود کنند می ای که فضولی می‌نوشیده، همین می‌ای است که در شرع حرامش خوانده‌اند، نه آن می که شرع را دوام و قوام می‌بخشد، نه آن می که مولوی می رحمانش می‌داند:

الله الله چونکه عارف گفت می *پیش عارف کی بود معدوم شئ*

فهم تو چون بادهٔ شیطان بود *کی ترا فهم می رحمان بود.*

استاد میرجلال با عنوان‌کردن مطلب بالا قصد توجیه نظریه خود مبنی بر اسلام ستیز بودن فضولی را دارد و اینکه او در برابر احکام الهی قد بر افراشته و مسبحه و سجاده را در گرو امّ الخبائث داشته است. مسلماً فضولی در سنین پختگی و تکامل ذهن و تعالی اندیشه، می‌ای که مترنم بوده همانا می وحدت و می مستی بخش آسمانی است و ساقی الست این می را به خاصان و پختگان لبالب می‌بخشد و همچنانکه: «مقام عشق را در حقیقت وادی وحدت می‌نامد»[2] و می‌ای که می‌نوشد می‌ایست که جام جام از سلسبیل این وادی می‌گیرد و زاهد ریاکار را صلا می‌دهد: «موحدان را از جام می وحدت منع نکند.»[3] و در جایی از کلیات دیوان ترکی بیتی که تقریباً برگردان فارسی آن چنین است:

«هر که را هشیار دیدی جام او پرکن ز می

حمدُلله کاین فضولی مست‌جام وحدت است»[4]

کیمی هشیار گؤردون سن اُونا سون جام می ساقی

بحمدالله فضولی مست دیر وحدت شرابیندن

---

۱. رک. فضولی،صنعتکار لیغی، ص ۳۳.

۲. رک. کلیات دیوان ترکی، ص ۱۱۹.

۳. همان، ص ۱۸۲.

۴. همان، ص ۱۸۲.

شگفت‌آور است استاد میرجلال از کلیات دیوان ترکی فضولی، همان نسخه را پیش رو داشته‌اند که اینجانب دارد و در این نسخه فرازهایی از عشق و عرفان، فقر و فنا و استغناء شراب وحدت و دنیای دون و فریبکار به چشم می‌خورد که متأسفانه در چاپهای شوروی سابق، هیچیک از این مفاهیم را مورد بحث و مداقه قرار نداده‌اند.

برای پایان بخشیدن به این مبحث چند بیت از ساقینامه او را می‌آوریم و توجه مستمعین محترم را به کیفیت می که فضولی مست آنست جلب می‌کنیم:

«می ده که گیرد خرد نور از او — *نه آن مئ که گردد خرد دور از او*
مئ ده کزو شرع گیرد نظام — *نه آن می که در شرع باشد حرام*
از آن جام دل نشئه شوق یافت — *فرح بر فرح، ذوق بر ذوق یافت*
در معرفت بر رخم باز شد — *دل خالیم مخزن راز شد»*[1]

عشق فضولی

در اینجا سمند سخن را به وادی عشق می‌بریم و با عشق فضولی نردعشق می‌بازیم. از کلام مالاکلامش الهام می‌گیریم و بحث را آغاز می‌کنیم:

استاد میرجلال، غزلهای فضولی را در سرلوحهٔ تحقیقات خویش قرار داده و شانزده برگ از کتاب تحقیقی خود را به عشق فضولی اختصاص داده است. او می‌گوید: «در ادبیات آذربایجان، بدون تردید، بانی بزرگ و خلاق چیره‌دست تغزل ترکی محمد فضولی است و براستی طلیعه‌دار شعر عشق و محبت است.»[2] امّا فضولی در مقدمهٔ کلیات دیوان فارسی دربارهٔ غزل می‌گوید: «... خیال غزل به خاطر نمی‌گذشت و سیاح فکرم حوالی تصرف آن نمی‌گشت، چرا که غزل شرح درد دل عاشق است به معشوق شفیق، و بیان کیفیت معشوق است به عاشق صادق، و این پیوند میانهٔ جوانان نورسیده صورت می‌بندد و به تحریک نورسان ساده دل به ظهور می‌پیوندد.»[3] استاد در توجیه نظریه خود در مورد عشق فضولی، اظهار نظر عالم متفکر، ادیب، تاریخ نگار و

---

۱. رک. کلیات دیوان فارسی، ص ۶۷۷
۲. رک. فضولی صنعتکار لیغی، ص ۲۸
۳. رک. مقدمه کلیات دیوان فارسی، ص ۹

سیاستمدار ترک پروفسور محمد فواد کوپرلو را عیناً نقل می‌کند که گفته است: «فضولی در حوالی بغداد می‌زیسته و با سرودن اشعار به زبان ترکی آذری، به عنوان شاعر بزرگ و نام‌آور ترک شناخته شد. عشقی را که فضولی در غزلهایش و مثنوی لیلی و مجنون تقدیس و ترنم می‌کند، هرگز عشق زمینی و کفرآمیز نیست و ماهیت شهوانی ندارد. معشوقی که در ذهن او نشسته و بر زبان دارد، موجودی آرام، فداکار و صاحب عشقی الهی، عشقی مطلق و بالاخره عشقی افلاطونی است.»[1] در اینجا مجدداً خاطر نشان می‌نماید که پروفسور میرجلال کتاب خود، فضولی صنعتکار لیغی را در سال ۱۹۵۸، در متن حکومت شوروی سابق، در بحبوحه تفکر مادی منبعث از ایدئولوژی مارکسیستی حاکم بر سرزمین وسیع روسیه به رشته تحریر کشیده و احتمالاً ناگزیر بوده است نظرات واقعی خود را تعدیل کرده، آنچه که باب زمان بوده است بیان کند. او می‌گوید: «عشق فضولی را برخی عشق رآل و انسانی می‌دانند و بعضی عشق صوفیانه، که از این دو گونه باور اینطور استنباط می‌شود که در مشرق زمین میان ادبا و سخن سالاران ماهیت این عشق، بحث و فحص فراوان ببار آورده است. پاره‌ای از فضلا و فضولی‌شناسان نیز این گفت و شنودها و مباحثات را زاید و بی‌مورد شمرده‌اند.»[2] استاد میرجلال با اشاره به نظریه محمد فواد کوپرلو، که عشق فضولی را عشقی الهی می‌داند، گفته است: «اضطرابات درونی یک انسان وفادار، پاک و صمیمی در شعر فضولی در کتاب کوپرلو دگرگون شده و ضربان قلب این شاعر حساس ناشنوده مانده‌اند، برای توصیف، صور خیال، ذهنیات شاعر، پدیده‌های بدیع شعری، من حیث المجموع واقعی و واسطه‌های مادی در حیات انسانند. در شعر فضولی طبیعت، تاریخ، تمنیات انسان و حیات معنوی آن منابع اساسی هستند. زیبائی‌رویی که فضولی می‌ستاید، انسانی خاکی و ذیروح است و مفتونیت و محبت شاعر نیز نسبت به یک انسان جمال‌مند زیباست، ک روح دارد و عشق می‌ورزد.»[3] استاد در جایی دیگر از کتابش می‌گوید: «پیداست عشق فضولی، اساساً عشقی واقعی، مادی و انسانی است و عاشق و معشوق نیز از عالم افلاک و ملائک

---

۱. رک. تورک ادبیاتی تاریخی. استانبول ۱۹۸۴، ص ۳۸۵.

۲. رک. فضولی صنعتکارلیغی، ص ۳۰.

۳. رک. همان، ص ۳۱.

نیامده‌اند، بلکه دو موجود محصول مناسبت‌های اجتماعی و انسان جاندار ذیروح‌اند و به موازات حیات دنیوی و معنوی، کوله‌بار حیات معیشتی را نیز به دوش می‌کشند. لیلی و مجنون در شعر فضولی همانا انسانی تمام عیار هستند. عشق فضولی پایبند احکام و عادات دینی نبوده و خود را در تنگنای این قبیل تقیدات گرفتار نمی‌کند. عشق فضولی، عشقی با معنویات عالی و خواهش‌های درونی و غریزی یک انسان است و مرغی آزاد و بال گستر را می‌ماند.»[1] شگفت‌آور است استاد میرجلال برای توجیه و تثبیت نظریه خود به یک غزل فضولی که حمام رفتن سروسر فراز معشوق را رندانه، بلکه دزدانه نظر انداخته و به تصویر کشیده است، شاهد می‌آورد. استاد در ادامه مطلب نتیجه می‌گیرد که: «در غزل حمامیهٔ مذکور بهیچوجه نسبت به عادی و مادی بودن مفهوم آن تردید نداریم و آنانکه به عشق و محبت فضولی جنبه الهی می‌دهند، نمی‌توانند حتی یک مورد از خلال آثار شاعر، برای مدعا و اعتقاد خود دلیل بارز ارائه دهند، کما اینکه برخی از جماعت صوفیه با استناد به مفاهیمی چون: می، معشوق، وصل و حسن، در آثار فضولی، می‌خواهند او را پیرو طریقت خویش معرفی کنند، امّا پروفسور حمید آراسلی این استنادات را پوچ و بی‌اساس می‌شمارد و دلایلی بسیار در این زمینه در کتاب خود به نام: «*فضولی*»، ارائه نموده است.»[2] از فحوای مطالب بالا چنین بر می‌آید که نویسنده کتاب، فضولی صنعتکار لیغی کاملاً یک سویه نظر داده‌اند و علی‌الظاهر تقیه می‌کرده و از بیم جان، حقایق را می‌شناخته‌اند ولی کتمان نموده‌اند.

مع‌التأسف هر دو استاد، هم پروفسور محمد فواد کوپولو از کشور ترکیه و هم استاد میرجلال از آذربایجان در سایه مطلق‌اندیشی صرف رأی ناصواب صادر نموده‌اند و بدون توجه به تکامل ذهن و اندیشهٔ شاعر و مراحل خامی و پختگی وی در طول حیات، دربارهٔ این متفکر بزرگ و عارف مسلمان قضاوت عجولانه کرده‌اند. نه آنکه مطلقاً عشق او را الهی و ازلی می‌شمارد و نه این که به طور کلی و مطلق او را لادین و اسلام‌ستیز و مادی‌گرا می‌شناسند درست اندیشیده‌اند و بر عکس اینان می‌توانستند با کنکاش بیشتر در آثار منظوم و منثور شاعر به واقعیات بیشتر و مفاهیم روشن‌تر در جهت دستیابی به

---

۱. رک. فضولی صنعتکار لیغی، ص ۳۳. ۲. همان.

افکار ابکار وی نایل آیند.

این حقیر در بررسی و مطالعهٔ چندین ساله در آثار منظوم و منثور فضولی، اعم از فارسی و ترکی، توانسته است خلاصه‌ای از لعالی معرفت که از اقیانوس ذوق و خلاقیت این سخنور نامدار به ساحل شعر و ادب نشسته است، فهرست‌وار تقدیم ارباب فضل و کمال نماید:

ـ پیرمغان و نام و ننگ	ـ دنیای فریبکار
ـ رندی	ـ شیدائی و شیوائی
ـ عشق فضولی	ـ دولت فقر
ـ عرفان	ـ چشم حقیقت بین
ـ دین فضولی	ـ هجران بسر آید
ـ فلسفه جبر و اختیار	ـ می
ـ مدد از حضرت حق	ـ نمازگزار
ـ توکل	ـ نعت حضرت پیامبر و ائمه اطهار

پرواضح است که در این کنگره محترم مجال ابراز نظر در مورد همهٔ عناوین داده شده نخواهد بود، لذا با استظهار به روح پاک و آسمانی شاعر سخنی چند دربارهٔ عشق فضولی باستحضار می‌رسانیم.

عشق از دیدگاه فضولی

در اینکه فضولی عشق می‌ورزیده است نباید تردید کرد، دوست داشتن و عاشق شدن غریزهٔ طبیعی هر انسان سالم است، امّا با مراحل تکامل ذهنی انسان عشق او نیز به مراحل متعالی می‌رسد. در آغاز عشق او رندانه است و جمال پرستی نظر باز است و حیران رخ دلبرسیمتن:

«نظربازی که حیران رخ آن سیمتن باشد
نمی‌خواهم که بینم از حسد، گرچشم من باشد

گـــــهی از داغ مــــی‌سوزم گـــهی از درد مــــی‌نالم
چه خوش باشد که در عشقت مرا نه جان نه تن باشد.»[۱]

و در غزلی دیگر خاک کوی معشوق می‌شود و دل در گرو خط سبز و زلف سیاه او می‌نهد:

«جای ما کوی تو خواهد بود تا خواهیم بود خاک آن کوییم گر سر بر فلک خواهیم سود
دلبرم طفل است و روز افزون جمالش آه اگر محنت من هم بقدر حسن او خواهد فزود
ساخت ما را دور با رخسار زرد و اشک آل زان خط سبز و سر زلف سیه چرخ کبود»[۲]

با گذشت زمان و ظهور بارقه‌های عرفان و اشراق در باور شاعر، کلامش نیز رنگ دگرگون می‌گیرد:

«زهی جفای تو بر من دلیل رحمت خاص مرا وفای تو نقش صحیفهٔ اخلاص
مدام مطرب بزم غم توام من مست سرود نالهٔ من کرده چرخ را رقاص
خراب بادهٔ عشقت ز ننگ عقل بری اسیر حلقهٔ زلفت زدام قید خلاص
جزای کشتن پروانه شمع را این بس که از نسیم دم صبح می‌رسد به قصاص
بلا و درد و غمت قدر داده‌اند مرا که نیست قیمت هر جنس جز بقدر خواص
حدیث عشق، فضولی به هیچ کس مگشا درون بحر نباید که درم زند غواص»[۳]

گام بگام عشق فضولی کامل می‌شود و از مجاز به حقیقت می‌پیوند:

«شاهد سر حقیقت همه جا جلوه‌گر است چشم بگشا و تماشا کن اگر بینایی»[۴]

و دست بر دامان عشقی می‌زند که بقا آرد و از مجازش برهاند و به وصال عشقی حقیقی برساند:

«کرد ذوقِ میِ این پندِ موافق مستم همه بر هم زدم از قید علایق رستم
غرقهٔ بحر شدم وز نظرم رفت سراب بتِ من بود بتِ من بت خود بشکستم
یافتم راه به سرحد حقیقت ز مجاز مرده بودم به حیات ابدی پیوستم
دست بر دامن آن عشق زدم بهر بقا که ز دستم نرود گر رود از هم دستم

۱. رک. کلیات دیوان فارسی، ص ۴۰۱
۲. رک. همان، ص ۴۰۹.
۳. رک. کلیات دیوان فارسی، ص ۴۳۴.
۴. رک. کلیات دیوان فارسی، ص ۵۸۲.

شد یقینم که کدورت همه در ملک فناست طالب ملک بقایم پس از این تا هستم
یارب از کار فضولی گره غم بگشا ز مجازش برهان راه حقیقت بنما»[۱]

و سرانجام حرمان و هجر به آخر می‌رسد و معشوق ازل پرده‌های مانع بین عاشق و معشوق را از میان برمی‌دارد و به عاشق صادق اذن دخول به بارگاه عشقش می‌دهد:

«وقت است که شام غم هجران بسرآید در باغ امل نخل تمنا ببر آید»[۲]

۱. رک. همان، ص ۶۰۲.
۲. رک. همان، ۶۰۳.

فضولی، شاعر عشق و عرفان

سیدمصطفی مجرد

شاعر عارف نامی ـ سالک الی اللّه ـ محمدبن سلیمان «*فضولی*» از قبیله بیات است. این سخنگوی وارستهٔ شیعی مذهب از شاعران آذربایجانی‌الاصل قرن دهم است. در سال ۸۷۶ اواخر قرن نهم در «*کربلا*» زاده شده است، در بغداد نشو و نما یافته ولی او همیشه به سرزمین و مولد خود ـ کربلا ـ افتخار می‌کند:

چون خاک کربلاست فضولی مقام من
نظمم بهر کجا که رسد حرمتش رواست
زر نیست، سیم نیست، گهر نیست، لعل نیست
خاکست، شعر بنده ولی خاک کربلاست[1]

او در مقدمهٔ منثور دیوان فارسی خود، دربارهٔ اختیار تخلص چنین می‌نویسد: «در ابتدای شروع نظم هر چند روزی دل بر تخلصی می‌نهادم و بعد از مدتی به واسطه ظهور شریکی به تخلص دیگر تغییر می‌دادم، آخرالامر معلوم شد، یارانی که پیش از من بوده‌اند تخلص‌ها را بیش از معانی ربوده‌اند. خیال کردم که اگر تخلص شریک اختیار نمایم در انتساب نظم بر من حیف رود اگر مغلوب باشم. و بر شریک ظلم شود اگر غالب

---

۱. دیوان فارسی فضولی، به تصحیح حسیبه مازی‌اوغلی مقدمه منثور شاعر ـ محمدبن‌سلیمان، ص ۱۵.

آیم. بنابر رفع ملابست‌التباس *«فضولی»* تخلص کردم و از تشویش ستم شریکان پناه به جانب تخلص بردم و دانستم که این لقب مقبول طبع کسی نخواهد افتاد که بیم شرکت او به من تشویشی نتواند داد، الحق ابواب آزار شرکت را بدین لقب بر خود بستم و از دغدغهٔ انتقال و اختلال رَستم.

کرد بد نامی مرا از اختلاط خلق دور
عُزلتم شد موجب مشغولی کسب هنر
منت ایزد راکه شد نیک آنچه بد پنداشتم
خار من گل خاک من زرگشت سنگ من گهر

فی‌الواقع تخلصی واقع شد موافق هوای من و لقبی افتاد مطابق دعوای من به چندین وجوه، اول آن که من خود را یگانهٔ روزگار می‌خواستم و این معنی درین تخلص به ظهور پیوست و دامن فردیتم از دست قید شرکت رَست، دیگر آنکه من به توفیق همت استدعای جامعیت جمع علوم و فنون داشتم، تخلصی یافتم متضمن این مضمون، چراکه در لغت جمع *«فضل»* است بر وزن علوم و فنون، دیگر مفهوم فضولی به اصطلاح عوام خلاف ادب است...

دید دوران در حصول علم و عرفان و ادب
اهتمام و اجتهاد و سعی و اقدام مرا
بر خلاف اهل عالم یافت عزم همتم
کرد در عالم «فضولی» زین سبب نام مرا.[1]

او شاعری است عارف ژرف‌اندیش که به قول خودش از درد سخن می‌گوید: وی سخنگوی سه زبانه است که در زبان‌های فارسی، عربی، ترکی طبع آزمایی نموده، در مقدمه منثور دیوان فارسی چنین نگاشته است:

... کمر اهتمام بر میان جان بستم و پیشِ زانوی تفکر نشستم. گاهی به اشعار عربی پرداختم و فصحای عرب را به فنون تازی فی‌الجمله محظوظ ساختم و آن بر من آسان نمود زیرا زبان مباحثهٔ علمی من بود و گاهی در میدان ترکی سمند طبیعت دواندم و

---

۱. همان ... مقدمه، ص ۱۲.

ظریفان ترک را به لطافت گفتار ترکی تمتعی رسانیدم، آن نیز چندان تشویشم نداد، چون به سلیقهٔ اصلی من موافق افتاد. و گاهی به رشتهٔ عبارت فارسی گهر کشیدم و از آن شاخسار میوهٔ کام دل چیدم...[۱]

فضولی همچون استاد سخن سعدی شیرازی توجه به بیان سخن شیوای فارسی را در اثر یک دیدار دوستانه می‌داند.

سعدی در گلستان ـ باب پنجم ـ چنین می‌گوید:

«سالی که محمد خوارزمشاه رحمةاللّه علیه، باختا برای مصلحتی صلح اختیار کرد به جامع کاشعر در آمدم، پسری دیدم به خوبی در غایت اعتدال و نهایت جمال، چنانکه در امثال او گویند:

معلمت همه شوخی و دلبری آموخت
جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت
من آدمی به چنین شکل و خوی و قدو رونی
ندیده‌ام، مگر این شیوه از پری آموخت

مقدمهٔ نحو زمخشری در دست داشت و همی خواند، ضَرَبَ زیدٌ عمرواً وَ کانَ المتعدی عمرواً، گفتم ای پسر، خوارزم وختا صلح کردند و زید و عمرو را همچنان خصومت باقی است؟ بخندید و مولدم پرسید. گفتم: «خاک شیراز». گفت: از سخنان سعدی چه داری؟ گفتم:

بُلیتُ به نَحویٌ یَصُولُ مفاضباً
عَلَیَّ کَزَیْدٍ فی مُقٰابَلَةِ العَمرِو
عَلٰی جَرّ ذیلٍ لیس یَرْفعُ رَأسَهُ
فَهَلْ یَستقیمُ الرّفعُ مِنْ عٰامِلِ الجَرِّ

لختی به اندیشه فرو رفت و گفت: غالب اشعار او در این زمین به زبان پارسی است اگر بگویی به فهم نزدیکتر باشد، کلّم النّاسَ عَلٰی قَدرِ عُقولهم.

گفتم:

---

۱. همان... مقدمه، ص ۹.

طبع ترا تا هوس نحو شد

صورت عقل از دل ما محو شد

ای دل عشاق به دام تو صید

ما به تو مشغول و تو با عمرو و زید...[۱]

فضولی در مقدمهٔ دیوان می‌نگارد:

روزی گذارم به مکتبی افتاد، پری چهره‌ای دیدم فارسی نژاد، سهی سروی که حیرت نظارهٔ رفتارش الف را از حرکت انداخته بود و شوق مطالعهٔ مصحف رخسارش دیدهٔ نابینایی صاد را عین بصر ساخته بود.

سروچمن لطف قد دلکش او

شمع شب قدر عارض مهوش او

سروی که ز دیده می‌خورد آب مدام

شمعی که همیشه از دل است آتش او

چون توجه من دید از گفته‌های من چند بیتی طلبید، من نیز چند بیتی از عربی و ترکی به او ادا نمودم و لطایف چند نیز از قصیده و معما برو فزودم. گفت: که این‌ها زبان من نیست و بکار من نمی‌آید، مرا غزل‌های جگرسوز عاشقانه فارسی می‌باید.

ابهام در معانی و اغلاق در کلام

کار اکابر علمای زمانه است

تاب عذاب فکر ندارند دلبران

مرغوب دلبران، غزل عاشقانه است

بی‌تکلف از این سخن مرا خجالتی دست داد و آتشی در دل افتاد که خرمن اندوختهٔ مرا همه سوخت و در شبستان خیالم شمع شوق غزل فارسی برافروخت، شبی چند خود را در آتش تفکر گداختم و در غزلیات فارسی دیوانی مرتب ساختم...[۲]

در اقدام به سخن‌سرایی عارفانه و عاشقانه، ناصح به سراغ او می‌آید و او را در

---

۱. گلستان سعدی، شرح دکتر محمد خزائلی، باب پنجم، ص ۵۱۹.

۲. مقدمه دیوان فضولی، ص ۱۳.

فضیلت علم و شعر و ذوق و هنرمندی سخن می‌گوید. فضولی بهانه می‌آورد که اگر سخن از سر اندیشه نباشد ممکن است پست شمرده شود و گوینده توقع خوبی نداشته باشد. ناصح باز اصرار دارد و ضمن بیان حدیث نبوی از محاسن کار شاعری و شعر خوب سه ویژگی برای شاعر برمی‌شمرد.

اول، آنکه قایل بی‌تأسف صرف زر و تألم خسارت مال، فرح‌های گوناگون به دل رساند.

دوم، به واسطه آن نام قایل بر صفحه عالم باقی می‌ماند.

سوم، آنکه نظم او غیر را نیز شهد طرب می‌چشاند.

ولی فضولی در این مصاحبه می‌گوید:

شعرای سابق که این بادیه را طی نموده‌اند و بدین فن مشغول بوده‌اند به مراعات سلاطین حمیده اخلاق و اختلاط اکابر صاحب مذاق و سیر باغ‌های بهشت آثار و... فنون کمال را به صد کامرانی به کمال رسانیده‌اند.

فضولی در این گفت و شنود می‌افزاید:

«از من سودازده توقّع این فن عجب است که مولد و مقامم عراق عرب است زیرا بقعه‌ای است از سلاطین دور... بوستانی است سروهای خرامانش گرد بادهای صرصر سموم و غنچه‌های ناشکوفه‌اش قبه‌های مزار شهیدان مظلوم. بزمگاهی است شرابش خوناب جگرهای پاره‌پاره و نغمه‌اش ناله‌های غریبان آواره...

در چنین ریاض ریاضت غنچهٔ دل چگونه گشاید و بلبل زبان چه سراید؟

ناصح باز پاسخ می‌دهد:

... ای دردمند، صحبت سلاطین، سرمایهٔ حسد است و نشئه شراب موجب عذاب ابد است و مصاحبت ندما مانع خلوت خیال است و کثرت اسباب باعث غفلت اهل حال، المنةللّه دیاری داری از این آفت‌ها دور...

بدانکه اکثر اولیا و صلحا و مشایخ و علما که سرمستان بادهٔ شوق الهی و عاشقان جمال محبوب حقیقی بوده‌اند و همیشه ترک لذات دنیا و مخالفت هوا می‌نموده‌اند. چون به تیغ محبت هلاک شده‌اند، همه در این دیار خاک شده‌اند، حالا خاک این دیار به خاک آن مظلومان آمیخته است.

و خون آن شهیدان برین خاک ریخته است و قضا، طینت ترا بدین خاک سرشته و نصیب، مقدرت را بر این خاک نوشته، چون درین مهد محنت به شیر مشقت پرورده‌ای و در این آب و هوا نشو و نما کرده‌ای می‌دانم که در جبلت، اثر درد داری و اثر درد است سرمایه سخن‌گذاری، مگو که اسباب عیش و عشرت، سخن‌سرایی را بکار آید، از درد سخن‌گوی، که گوی سخن را درد می‌رباید...[۱]

فضولی زبان فارسی را بیشتر مناسب حال و سخن دل می‌داند و اشعار عارفانه و عاشقانهٔ خود را بیشتر در قالب‌های شعری زبان فارسی می‌سراید. البته نه این است که در اشعار ترکی و عربی به سلوک نمی‌اندیشد بلکه در تمام اشعار عربی و فارسی و ترکی مشی عرفانی را در نظر داشته است.

موضوع اساسی دیوان فارسی فضولی را عشق و محبت تشکیل می‌دهد در غزل‌های فارسی نیز مثل غزل‌های ترکی عشق و محبت مفهوم بی‌اندازه وسیع پیدا می‌کند که کلیه‌ی عوالم معنوی شاعر بدین وسیله بیان می‌گردد.

نی همین سرگرم سودای بتان تنهامنم
هر که باشد عشق می‌ورزد همین رسوا منم[۲]

پروفسور دکتر عبدالقادر قره‌خان استاد دانشگاه اسلامبول در سخنرانی مبسوط خود در کنگره بزرگداشت نهمین سدهٔ تولد حکیم نظامی گنجوی در تبریز (تیرماه ۱۳۷۰) به مقایسهٔ مثنوی لیلی و مجنون نظامی و فضولی پرداخت. در این بخش نظر عارفانهٔ سخن فضولی را نشان می‌دهد و می‌گوید:

«... فضولی بر عکس نظامی صحنه‌سازی عارفانه‌ای دنبال می‌کند و قدم به قدم مجنون را در مراحل سلوک عرفانی سیر می‌دهد تا جایی که وقتی پدر، مجنون را به زیارت خانهٔ خدا می‌برد و از او می‌خواهد تا برای نجات خود از خداوند طلب شفا کند، مجنون بر عکس از خداوند می‌خواهد عشق او را نیرومندتر کند و غم او را افزایش دهد.

همچنین وقتی مجنون سر به بیابان می‌گذارد و زمان خود را در سیر عارفانه تمام می‌کند، حتی وقتی صیادی آهویی را که برای اعاشه خود شکار کرده است در مقابل

---

۱. همان... صص ۶ و ۷.

۲. دیوان فارسی فضولی ـ متن. ص ۵۲۴.

لباس‌های خود از صیاد می‌خرد و آزاد می‌کند، زیرا در چشم او زیبایی چشم لیلی را دیده است.

فضولی هم این صحنه‌سازی را درست مثل نظامی دنبال می‌کند...[۱] اشعاری که وی به سه زبان سروده مخصوصاً که به زبان مادری خود نوشته است در سرزمین پهناوری از کاشغر چین تا بالکان و از قازان تا مصر را فراگرفته مورد علاقهٔ بی‌نظیر کافهٔ مردم واقع شده و شهرت پیدا کرده است، تألیفات ترکی این شاعر ارجمند چندین‌بار در تبریز، قاهره، تاشکند، استانبول، آنکارا، خیوه و باکو چاپ شده و برخی از آثار وی به زبان‌های روسی، آلمانی، فرانسوی، انگلیسی و ارمنی ترجمه شده است....

از آثار ادبی فضولی بخوبی استنباط می‌شود که وی به زبان‌های ترکی، عربی، فارسی، بقدری مسلط بوده که به هر یک از این سه زبان تألیفات ارج داری از خود باقی گذارده است.[۲]

علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی در اثر بزرگ خود ـ الذریعه الی تصانیف الشیعه دربارهٔ آثار فضولی و شرح حال او چنین می‌نگارد:

«واسمه محمدبن سلیمان من قبیله بیات. ولد بکربلا حدود ۱۴۹۸م ـ نشأببغداد و نُسب الیها و یلقبه الها تراک «رئیس الشعرا» و هو عندهم عدیل سنان پاشا و عندالفرس له مکانة عظیمة و له شعر عربی ایضاً وله بلاغة فی‌اللغات الثلاث قال... لم یخرج من بغداد شاعر احسن منه... وله ثلاثون الف بیت من الشعرا رایته بخطه...
انه اثنی عشری المذهب و اودة معمیاته...[۳]

فضولی بیشتر آثار خود را در نخستین سالهای حکمرانی صفویه به رشتهٔ تحریر در آورده و اغلب قصاید و غزلیات ترکی و فارسی و عربی را تا سال ۱۵۳۴ م [۹۱۲ه]

---

۱. مجموعه مقالات کنگره بزرگداشت نهمین سده تولد حکیم نظامی گنجوی به اهتمام دکتر منصور ثروت ـ مقاله پروفسور عبدالقادر قره‌خان ـ لیلی و مجنون نظامی و فضولی، ج ۲، ص ۶۶۲.

۲. غزلیات فضولی. از نشریات «یازیجی» باکو، ۱۹۸۲ مقدمه حمید آراسلی علی‌اف.

۳. الذریعه الی تصانیف الشیعه، علّامه شیخ آقا بزرگ تهرانی، چاپ بیروت الخریر التابع قسم الثالث شمارهٔ ۵۶۲۱، ص ۸۳۸ (خلاصه).

سروده است.

مثنوی‌های ***«بنگ و باده»*** و ***«صحبت الاشمار» را وی*** در دورهٔ سلطنت شاه اسماعیل صفوی به رشته نظم کشیده است.

فضولی لیلی و مجنون را در سال ۱۵۳۷ م (۹۱۵ ـ هـ) به انجام رسانیده و شاید بعد از آن به تألیف آثار فلسفی خود شروع کرده باشد و ضمناً به نوشتن قصاید و غزلیات به زبان‌های ترکی فارسی و عربی نیز پرداخته است. نگارش ***«هفت‌جام»***، ***«انیس القلب»***، ***«صحت و مرض»***، ***«مطلع الاعتقاد»*** و ***«رند و زاهد»*** که از تألیفات فلسفی فضولی می‌باشد، در سالهای پیری صورت گرفته و اشعار ترکی و فارسی خود را نیز در طی همین سالها تنظیم کرده است.

فضولی ***«شکایت‌نامه»*** معروف خود را به نشانی پاشا مصطفی چینی می‌نگارد. و بنا به گفته ***«صادق بیک افشار»*** مؤلف ***«تذکره مجمع الحواض»*** فضولی یک مثنوی نیز به نام ***«شاه وگدا»*** به زبان ترکی داشته است که فعلاً مفقود می‌باشد. فضولی ملمعاتی به زبان ترکی و فارسی نوشته است و حدیث اربعین عبدالرحمان جامی را ترجمه کرده است.

موضوع اساسی دیوان فارسی فضولی را عشق و محبت تشکیل می‌دهد. در غزل‌های فارسی، مانند غزل‌های ترکی عشق و محبت مفهوم بی‌اندازه وسیع پیدا می‌کند که کلیهٔ عوالم معنوی شاعر بدین وسیله بیان می‌گردد.[۱]

در دیوان فارسی فضولی، مثنوی ***«ساقی‌نامه»*** است که همان ***«هفت جام»*** وی است، از این ***«ساقی‌نامه»*** در تذکره میخانه و یا متمم آن ***«پیمانه»*** ذکری نرفته است. بیت‌های آغازین این ***«ساقی‌نامه»*** چنین است:

سر از خواب غفلت چو برداشتم
لوای فراست بر افراشتم
فکندم به آثار حکمت نظر
به معمورهٔ صنع کردم گذر
ندیدم به از میکده

---

۱. غزلیات فضولی، مقدمه حمید آرامی، ص ب.

چو پیر مغان مرشد کاملی...[۱]

که می‌نوشی عارفانه او از یکشنبه آغاز می‌شود و به شنبه ختم می‌شود و از آن بر مبنای باورهای نجومی به روزهای **«هفت‌سیاره»** بخش گردیده است. و شاد خواری عرفانی او بر طالع مهر و سیارات ـ بر عقاید صابئین ـ یاد شده است:[۲]

ـ یکشنبه، آفتاب

ـ دوشنبه، ماه

ـ سه‌شنبه، مریخ

ـ چهارشنبه، عطارد

ـ پنجشنبه، مشتری

ـ جمعه، زهره

ـ شنبه، زحل

منوچهری در بیان لطافت و وصف طبیعت، ویژگی روزهای هفته را می‌آورد و تصویرگری شاعرانه او عیش و عشرت شاهانه است بدین مطلع:

به فال نیک و به روز مبارک شَنْبَذْ

نبیدگیر و مده روزگار نیک به بد...[۳]

ولی فضولی بنیاد اندیشه او بر حقایق عرفانی و تشبیهات و تصویرگری عارفانه است. که **«هفت‌جام»** را می‌سراید و در هر نشأه با سازی از وسیله‌های موسیقی مناظره می‌کند:

نشأه جام اول ـ مناظره با **«نی»**

نشأه جام دوم ـ مناظره با **«دف»**

نشأه جام سوم ـ مناظره با **«چنگ»**

نشأه جام چهارم ـ مناظره با **«عود»**

نشأه جام پنجم ـ مناظره با **«طنبور»**

نشأه جام ششم ـ مناظره با **«قانون»**

---

۱. دیوان فضولی، ص ۶۷۴.

۲. فرهنگ اصطلاحات نجومی، دکتر مصفا، ص ۳۲۲.

۳. دیوان منوچهری دامغانی، دکتر دبیر سیاقی، ص ۲۲۱.

نشأه جام هفتم ـ مناظره با «*مطرب*»

که در مناظره با مطرب، چنین می‌سراید:

به او گفتم: این فیض را رتبه چیست؟

که در دانش آلایش غیر نیست؟

چنین گفت: کاین فیض روحانی است.

بدین نسبت غیر، نادانی است.

مشو مایل غیر، کاسرار دوست.

همیشه خود از خودشنیدن نکوست.

و پس از آن نطق و تحریک، هر یک از آهنگ‌ها را تأویل می‌کند و آهنگ مجازی و ظاهری سازها را یک به یک انکار می‌کند.

به نی راز مگشا که آن سُست رأی

گشاده دهان است و هرزه درای

به دف مصلحت نیست اظهار درد

که خواهد به یک ضرب اقرار کرد...[۱]

و در پایان ساقی‌نامه چنین می‌گوید:

مغنی چو با ضرب نطق و اصول

شوی مجلس آرای اهل قبول

مخوان وصف حال کسان دگر

بگو حرفی از حال من مختصر

ز دستم نمی‌آید اظهار حال

که هستم فضولی صفت مانده لالی

خوشا آنکه هر جا نشیند به من

ز تقوی بگوید نه از می سخن

از آن وصف باده نه کار من است

---

۱. دیوان فارسی فضولی ...، ص ۷۰۶.

که کیفیتش بر همه روشن است.[1]

فضولی در دیوان فارسی بطور پوشیده و کنایه صدای اعتراض‌آمیز خود را علیه حکام بی‌خبر از حال مردم و کشور بلند می‌کند و نسبت به بیدادگران و دون‌همتان نفرت شدیدی در خواننده ایجاد می‌نماید. او همچنانکه در عالم عشق و محبت طرفدار آزادی می‌باشد از آزادی اجتماعی نیز دفاع می‌کند و آن را برای جامعه نعمت عظمی می‌شمارد و با تحسر عمیقی می‌گوید:

خوب می‌باشد فضولی شیوه آزادگی

در ریاض دهر نخلی کاین ثمر دارد کجاست؟[2]

از قصاید فارسی فضولی، قصیده‌ای که در نصیحت فرزند خود گفته است: که در حقیقت وصیت شاعر به نسل جوان بوده است. به مطلع زیر:

دلم دُرجی است اسرار سخن درهای غلطانش

فضای علم دریا، فیض حق، باران نیسانش.[3]

که در این قصیده مسائل مهم اجتماعی آن زمان را بررسی نموده و عقاید خود را بیان می‌کند، این در جواب قصیده **«شینّیه خاقانی»** به رشته نظم کشیده شده است ـ قصیده شینّیه خاقانی که جنبه فلسفی دارد مورد توجه بیشتر شاعران ایران زمین قرار گرفته است.

فضولی در این قصیده یادآور می‌شود که چون **«خاقانی شروانی»** امیرخسرو دهلوی و نورالدین عبدالرحمان جامی ـ قصیده‌ای در این وزن و قافیه و مضمون دارند او هم بدین شیوه سخن پرداخته است: در این مورد چنین گوید:

زکان طبع، پولادی برون آورد «خاقانی»

سوی دریای هند ارسال کرد از سوی شروانش

به استادی از آن پولاد «خسرو» ساخت مرآتی

---

۱. همان...، ص ۷۰۸.

۲. الف ـ غزلیات فضولی، ص ج ـ ب ـ دیوان فضولی، ص ۳۲۶.

۳. دیوان فضولی، ص ۱۷.

روان سوی خراسان کرد از دهلی و ملتانش
جلایی داد آن را «جامی» آنگه جانب بغداد
فرستاد از برای خادمان شاه مردانش...
بر آن آیینه زیبی‌بست برخود بکر نظم من
که هر کس دید حسن صورت او ماند حیرانش[۱]

در این قصیده شاعر مقدم بر همه چیز عقیده خود را دربارهٔ بیدادگری و ظلم اظهار می‌دارد، پس از انتقاد شدید از حکمرانان و پادشاهان ستم پیشه، آن‌ها را به گرگ تشبیه می‌کند و می‌گوید که از گرگ کار چوپانی ساخته نیست:

خلایق را فراغی نیست در دور شه ظالم
بلای گوسفند است این که باشد گرگ چوپانش
مزن ارّه پی ترتیب تخت‌ای حاکم ظالم
به نخلی کز پی نفع تو پروردست دهقانش...[۲]

---

۱. همان دیوان، همان قصیده، ص ۳۱.

۲. الف ـ همان...، ص ۲۱ ب ـ غزلیات مقدمهٔ آراسلی، ص هـ

داستان پیامبران در دیوان اشعار فارسی فضولی

دکتر سیدحمید طبیبیان

از آغاز سلطهٔ اعراب بر متصرفات تازه مسلمان شدهٔ خود ـ که از سال ۱۲ هجری تا پایان قرن نخست به طول انجامید ـ نشانه‌های تأثیر و نفوذ فرهنگ اسلامی در زبان و ادبیات آن سرزمینها رفته رفته نمایان گردید. این نفوذ فرهنگی از همان ابتداء پیدایش شعر دری در اشعار نخستین سخن‌سرایان فارسی همچون محمدبن وصیف سگزی آشکار شد،[1] و دیری نپایید که در قرن‌های چهارم و پنجم به بعد اوج گرفت تا آنجا که می‌توان گفت هیچ دیوانی یافت نمی‌شود که تحت تأثیر عمیق آیات و احادیث و تلمیحات و به طور کلی تعالیم و معارف اسلامی قرار نگرفته باشد.

---

۱. چون یعقوب لیث زنبیل و عمار خارجی را کشت و هرات را فتح کرد، محمد وصیف قصیده‌ای در مدح وی به فارسی سرود که یک بیت آن این است:

لمن الملک بخواندی تو امیرا به یقین   با قلیل الفئة کت زاد در آن لشکرکام

مصراع اول آن اشاره دارد به آیهٔ ۱۶ سورهٔ ۴۰ (المؤمن) که می‌فرماید: لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلّٰهِ الْواحِدِ الْقَهّار (آن روز پادشاهی از آن کیست؟ از آن خدای یکتای قهر کننده) و مصراع دوم نیز اشاره دارد به آیهٔ ۲۵۰ سورهٔ ۲ (بقره) که می‌فرماید: کَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلیلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً کثیرةً (بسا گروه اندکی که بر گروهی بسیار چیره آمد). ج ۱. ص ۱۶۶. تاریخ ادبیات ایران. ذبیح‌الله صفا، تهران، ابن‌سینا. چاپ ۴، ۱۳۴۲.

شاعران فارسی‌سرای بنابر نظام آموزشی دین مقدس اسلام در مدارس و مکاتب اسلامی تعلیم و تربیت یافته، با علوم قرآنی آشنا شده‌اند. از این رو آنان در سرتاسر دوران حیات شعری خویش مفاهیم و مضامین بلند و اخلاقیات انسان‌ساز قرآن کریم را مایهٔ معنوی اشعار و الهام بخش ذوقیات و مقاصد خویش قرار داده، روز به روز در گسترش و اشاعهٔ آن سعی بلیغ کرده‌اند.

فراگرفتن و حفظ قرآن پایهٔ بنیادی آموزش‌های بعدی و زیربنای آموزشی این نویسندگان و شاعران بوده است و همین روش مفید و ارزنده به طالبان دانش و صاحبان ذوق و قریحه و اهل استعدادی که سالکان راه تحقیق و تفحص بوده‌اند و می‌بایست در آینده‌ها به عرض آثار علمی و هنری خویش پردازند، توصیه گردیده و سرلوحهٔ تمامی فعالیتهای علمی قرار داده شده است چنانکه نظامی عروضی در چهار مقاله این نکتهٔ اساسی را به دبیران این چنین گوشزد می‌نماید که: «عادت باید کرد به کلام رب‌العزّه و اخبار مصطفی و آثار صحابه و امثال عرب... و دبیر چون قرآن داند به یک آیتی از عهدهٔ ولایتی بیرون آید.»[۱]

از جملهٔ شاعران مسلمان و متعهدی که در مهد مدنیت اسلامی نشأت یافت و در مکتب پر فیض تشیع تعلیم گرفت و سخت تحت تأثیر معارف اسلامی به ویژه اخبار و سنن نبوی، و عرفان و تقوای علوی، و افاضات و کرامات وَلَوی درآمد، همانا شاعر ذولسانین ملامحمدبن سلیمان بغدادی متخلص به فضولی است.

این شاعر که در قرن دهم هجری (متوفی ۹۶۳) و به روزگار سلطان سلیمان خان قانونی دهمین سلطان عثمانی می‌زیست، اصلاً آذربایجانی بود، ولی در کربلا به دنیا آمد و بیشتر زندگانیش را در بغداد گذرانید و از این رو به بغدادی شهرت یافت.[۲]

فضولی اشعاری رصین به زبانهای ترکی، فارسی و عربی دارد و دیوان فارسی وی مشحون از قصاید بلند در مدح نبی(ص) و علی(ع) و مرثیهٔ حسین(ع) و نیز غزلیاتی

---

۱. چهار مقاله، نظامی عروضی. تصحیح محمد معین. تهران، ابن‌سینا، چاپ ۶، ص ۲۲. ۱۳۴۱.

۲. برای شرح احوال فضولی و مراجع و مآخذ مربوط بدان رک: ص ۶۷۴، ۶۷۹. ج ۵ بخش ۲. تاریخ ادبیات در ایران. ذبیح‌الله صفا، تهران، انتشارات فردوس. چاپ ۶ ،ص ۶۷۴. ۱۳۷۲.

بسیار لطیف و دلکش و مقطعات و رباعیات است و ساقی‌نامه‌ای به نام هفت‌جام دارد که در آن با روشی بسیار ظریف به مناظره با نی، دف، چنگ، عود، طنبور، قانون و مطرب نشسته و از زبان آنها مواعظی آموزنده بر مبنای اصول عرفان و اخلاق اسلامی بیان داشته است.[۱]

باری فضولی خود را شاعری شیعه و محب اهل بیت می‌داند و به راستی این ادعا را در سرتاسر دیوان فارسی خود به اثبات رسانیده است تا بدان جاکه در مقام دفاع از شعر خویش و اعتذار از ذلّاتی که ممکن است نزد خوانندگان جای نقد داشته باشد، شعر خود را به خاک کربلا تشبیه کرده گوید:

* * *

چون خاک کربلاست فضولی مقام من
نظمم به هر کجا که رسد حرمتش رواست
زر نیست، سیم نیست، گهر نیست، لعل نیست
خاکست شعر بنده ولی خاک کربلاست[۲]

پیوند اشعار فضولی با قرآن و معارف اسلامی و اعتقادات مذهب تشیع چندان زیاد است که اگر بنا بود در این مقاله به همهٔ آنها اشاره رود، رساله‌ای می‌ساخت که این مقال را مجالی بر آن نیست. از این جهت ما در اینجا فقط به شرح و توضیح آن اشعاری که در رابطه با داستان پیامبران تلمیح دارد بسنده کردیم و در انتظام مطالب مربوط به قصص انبیا، طریقت هذا غَیْضٌ مِنْ فَیْضٍ را در پیش گرفتیم زیرا گاه مفسران در ذکر این داستانها چندان راه اطناب پیموده‌اند که اگر می‌خواستیم به بیان مفصل آنها بپردازیم، ورود آسان می‌نمود و خروج سخت دشوار و گفته‌اند: قَدِّمِ الخُروجَ قَبْلَ الوُلُوجِ. لازم به تذکار است که روند مداخلی که در این مقاله آمده، مبنی بر توالی صفحات ابیات مربوطه در دیوان فضولی می‌باشد و کلمهٔ تلمیحات و اشارات مربوط به داستان پیامبران را از مقدمه ـ که به

---

۱. دیوانی که در این مقاله مورد استفاده بوده است با این مشخصات است: دیوان فارسی فضولی. تصحیح و حواشی حسیبه مازی اوغلی، انتشارات دوستان، افست از چاپ آنکارا، ۱۹۶۲ م.

۲. دیوان، ص ۱۵.

قلم خود شاعر نگارش یافته ـ تا پایان دیوان در بردارد، بدینسان که گوید:

الحق شاه بیت محمدت سبحانی را قافیه از مدحت سلطانی سزد که کلک انگشت نمای انگشت معجزت در صفحهٔ فلکْ، پنجهٔ ماه را به تقطیع دو مصراع مطلعِ نظمْ سلسلهٔ معجزات کرده. ص ۳.

❊ ❊ ❊

میان موسی و او، فرق، ماه تا ماهی است

کجا شکستن ماه و کجا بریدن یم. ص ۴۰.

شکستن ماه و برگشتن خور از مغرب

میان خلق چو روشن به سان ماه و خور است. ص ۱۲۸.

شق‌القمر یکی از معجزات پیامبر(ص) است که مفسرین زیر آیهٔ ۱ سورهٔ ۵۴ (قمر) که می‌فرماید: اِقتَرَبَتِ السّاعَةُ و انْشَقَّ القَمَرُ (رستاخیز نزدیک است و ماه بازشکافت) بدان اشاره کرده‌اند و آن چنین است که: إنَّهُ قَدْ اِجْتَمَعَ المُشْرِكُونَ لَيلَةَ بَدْرٍ إلى النَّبيِّ(ص) فَقالُوا إنْ كُنْتَ صادِقاً فَشُقَّ لَناالقَمَرَ طِرْفَتَيْنِ، قالَ: إنْ فَعَلْتُ تُؤْمِنُوْنَ؟ قالُوا: نَعَم. فأشارَ إلَيهِ بإصْبَعِهِ فانْشَقَّ شِقَّتَيْنِ، رُؤِى حَرى بَيْنَ فَلْقَتَيْهِ[۱] (مشرکان در شب چهاردهم که ماه تمام بود گرد پیامبر را گرفتند و گفتند: اگر در رسالت خویش راستین هستی، ماه را برای ما دونیم کن. پیامبر فرمود: اگر چنین کنم ایمان می‌آورید؟ گفتند: آری. پس پیامبر با انگشت اشاره فرمود و ماه دو نیمه شد به طوری که کوه حرا[۲] از میان دو نیمهٔ آن دیده می‌شد).

❊ ❊ ❊

از مقیمان کنار چشمهٔ حیوان مپرس

محنت و اندوه مجنون بیابان گرد را. ص ۱۴

در سلوک ار از تو گیرد خضر دستورالعمل

کی کشد منت زآب زندگی بهر بقا. ص ۸۲.

---

۱. مناقب آل ابی‌طالب، محمّدبن‌علی‌بن شهر آشوب، قم، کتابفروشی مصطفوی، ج ۱، ص ۱۲۳. ۴ ج.

۲. احتمالاً منظور مؤلف غار حرا بوده که در جبل النور نزدیک مکه قرار دارد.

خضر می‌گویند بر سرچشمه‌ای بردست راه

قطره‌ای گویا چکیده جایی از پیمانه‌ام. ص ۴۸۱.

بیا ساقی آن مظهر سرّ ذات

که خضر خرد راست آب حیات. ص ۶۸۲.

چشمهٔ حیوان که آب حیات و آب زندگی نیز نامیده شده، در جایی به نام ظلمات واقع در انتهای دنیای سکون جاری است. گویند: نوشیدن آب آن، عمر را جاویدان سازد. خضر(ع) به همراهی ذوالقرنین که اکثر مفسرین او را با اسکندر یکی دانسته‌اند به طرف ظلمات سفر کرد و از آب چشمه آشامید و عمر جاوید یافت.[1]

این داستان در قرآن کریم سورهٔ ۱۸ (کهف) آیهٔ ۸۳ به بعد آمده چنانکه فرماید: حتی إذا بَلَغَ مَغْرِبَ الشّمس وَجَدَها تَغْرُبُ في حَمِئَةٍ (تا اینکه ذوالقرنین به جای غروب کردن آفتاب رسید، آن را یافت که در چشمه‌ای لای‌دار غروب می‌کند)

❁ ❁ ❁

مگو تن ذره خاکیست پادرکنه کارش نه

که سرگردانی صد خضر بینی در بیابانش. ص ۱۸.

خضر(ع) در برخی از تفاسیر بر خشکیها و الیاس بر دریاها وکیل است، چنانکه صاحب کتاب قصص الانبیاء گوید: «خضر و الیاس تا روز قیامت نمیرند که هر دو آب زندگانی خورده‌اند و خضر همه روز در بیابانها گردد و الیاس در میان دریاها گردد تا کسی که راه را غلط کرده بود به راه باز آرند.»[2] لیکن در بیشتر تفاسیر درست بر عکس این است یعنی خضر بر دریاها وکیل است. طبری می‌گوید: «حق‌تعالی مر خضر را به دریاها برگماشته است تا بدان دریاها اندر عبادت کند شب و روز، و اندر آن دریاها نگاه همی کند تا اگر کشتی غرقه شود به دریا و مسلمانی غرقه شود، بر او نماز همی کند.»[3]

---

۱. حبیب السیر، غیاث الدین خواند میر، محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابخانهٔ خیام، ۱۳۳۳ هـ ج ۱، ص ۴۲.

۲. ص ۳۳۸، قصص الأنبیاء، ابواسحق ابراهیم نیشابوری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰ هـ

۳. ترجمهٔ تفسیر طبری، تصحیح حبیب یغمایی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ـ ۱۳۳۹، ج ۶، ص ۱۵۴۳ و ج ۴، ص ۹۱۴، ۷ ج.

مشو قانع به صوت و حرف، کسب فیض معنی کن

که داود از نبوت می‌کند دعوی نه زالحانش. ص ۱۸.

یکی از معجزات داود(ع) صوت خوش وی بوده است که در قرآن کریم سورهٔ ۳۴ (سبا) آیهٔ ۱۰ بدان اشاره شده چنانکه فرماید: وَلَقَدْ آتَيْنا داودَ مِنّا فَضْلاً يا جبالُ أوِّبي مَعَهُ و الطَّيْرَ (به داود از خودمان نکویی افزون دادیم، ای کوه‌ها در ستایش خدا با داود هم صدا شوید و آن را برگردانید و مرغ را گفتیم با داود ستایش باز گویید). «فضلِ داود بر دیگران آن بود که اگر بر کنار دریا آواز به الحان زبور برآورید همهٔ جانوران دریا روی به وی نهادندی و با وی آواز می‌گردانیدندی و از لذت حلاوت آواز وی جان می‌دادندی و مرده بر سرآب می‌آمدندی، و چون داود در دشت آواز برداشتن مرغان هوا حاضر می‌آمدند و از حلاوت آن می‌افتادند و می‌مردند»[1]

* * *

عصای موسوی بشکافت دریا را چه داند کس

که بر فرعون ظاهر شد چرا ننشاند طغیانش. ص ۱۹.

میان موسی و او فرق ماه تا ماهی است

کجا شکستن ماه و کجا بریدن سیم. ص ۴۰.

اشاره است به داستان موسی و قومش که پس از گریختن از مصر، به امر خدا از رود نیل عبور کردند و این قصه در قرآن کریم سورهٔ ۲۸ (قصص) آیات ۴۰ ـ ۳۹ و سورهٔ ۲۰ (طه) آیات ۸۰ ـ ۷۷ و سورهٔ ۲۶ (شعراء) آیات ۶۶ ـ ۶۳ و سورهٔ ۷ (اعراف) آیهٔ ۱۳۷ و سورهٔ ۱۰ (یونس) آیهٔ ۸۹ و سورهٔ ۴۴ (دخان) آیات ۲۴ ـ ۲۲ آمده است چنانکه فرماید: وَلَقَدْ أوْحَيْنا إلى مُوسى أنْ أَسْرِ بِعبادِي فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيْقاً فـي البَحْرِيَبَساً. از خدا به موسی امر آمد که بنی‌اسرائیل را از مصر به سوی دریا ببر تا در این روز فرعون بر اثر شما بیاید و ما همه را در دریا هلاک کنیم. موسی با قوم خود از مصر بیرون رفت و به بهانهٔ اینکه ما می‌خواهیم عید برگزار کنیم، تمامی جواهر آلات خود را پوشیدند و به سوی دریا روان شدند. فرعون را خبر کردند که بنی‌اسرائیل گریختند. فرعون لشکری فراهم

---

۱. قصص قرآن مجید. ابوبکر عتیق نیشابوری (سورآبادی)، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۴۷ هـ ص ۳۴۳.

کرد و رفتند تا بر کنار دریا به لشکر موسی رسیدند. جبرئیل به موسی امر آورد که اِضْرِبْ بِعَصاکَ البَحْرَ (موسی عصایت را بر دریا بزن) موسی عصا را بر دریا زد دوازده راه پدید آمد، موسی به قوم خود گفت: از دریا بگذرید. چون ایشان بگذشتند فرعون و لشکریانش به تبع آنان به دریا زدند، از جانب خدا به دریا امر شد تا فراهم آمد و همهٔ آنان را در خود غرقه ساخت.[1]

* * *

چو سوزن درگذر از هر چه پیش آید که عیسی را
چو عزم آسمان شد سوزنی بگرفت دامانش. ص ۲۳.
چون مسیحا می‌تواند پای برگردون نهد
هر که او را هر چه پیش آمد چو سوزن درگذشت. ص ۳۲۲.

آنگاه که عیسی(ع) را به صلیب کشیدند از سوی خدای متعال فرمان رسید که وی را به آسمان برند. عیسی از تمامی تعلقات دنیوی سوزنی همراه داشت و همین سوزن موجب شد تا در آسمان چهارم متوقف شود. ابوبکر عتیق سورآبادی گوید: «خدای تعالی او را به آسمان چهارم برد. چون آنجا رسید، امر آمد فریشتگان را بنگرید با وی از دنیا هیچ چیز هست، اگر نیست وی را به آسمان هفتم آرید. نگاه کردند با وی سوزنی یافتند در گریبان پلاس که چهل سال بود تا آن را پوشیده داشت، چون آن سوزن دیدند با وی، ندا آمد که عیسی را هم آنجا بدارید. بیت‌المعمور را مسکن وی کردند تا به روز قیامت.»[2]

* * *

به ابنای زمان گر نیک هم باشی مشو ایمن
که بر نیکویی یوسف حسد بردند اخوانش.ص ۲۵.

اشاره دارد به فضایل اخلاقی و جمال یوسف که مفسران به توصیف آن پرداخته‌اند، و همین برتریها بود که یعقوب تحمل دوری یوسف را نداشت و می‌خواست که شب و

---

۱. برای مزید اطلاع، رک: النور المبین في قصص الأنبیاء و المرسلین. نعمت‌الله جزائری. نجف. چاپ ۲. ۱۳۵۴ ه‌ق. ج۲، ص ۲۲.
۲. قصص قرآن مجید، ص ۴۷.

روز پیش او باشد. از این روی برادران رشک بردند و گفتند: یوسف به علم و فصاحت و جمال و صورت بر ما برتری دارد و پدر او را بر ما برگزیده و از نزد او محبوب‌تر است پس اُقْتُلُوا یُوسفَ أوِاطْرَ حُوْهُ أرْضاً ـ یَخْلُ لَکُمْ وَجْهُ أبِیْکُمْ و تَکُونُوا مِنْ بَعْدِه قَوْماً صالِحینَ (او را بکشید یا به زمینی افکنید تا روی پدر و مهر دل او به شما پرداخته شود و پس از آن شما گروهی از نیکان باشید) سورهٔ ۱۲ (یوسف) آیه ۹. «چنین گویند که جمال و ملاحت ده جزء است، نه از آن یوسف صدیق را بود یکی همهٔ مردمان را.»[۱]

مـبادا بـا وجـود عـقل بـاشی غـافل از حـیلت

که آدم گرچه کامل بود ازره برد شیطانش. ص ۲۵.

اشاره است به فریب خوردن آدم(ع) از خدعه‌های شیطان که در قرآن کریم سورهٔ ۷ (اعراف) آیهٔ ۲۲ ـ ۱۸ به آن اشاره شده چنانکه فرماید: فَدَ لّاهُما بِغُرور فَلَّما ذاقا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُما سَوْ اَتُهما و طَفِقا یَخْصِفانِ عَلَیْهُما مِنْ وَرَقِ الجَنَةِ و ناداهُما رَبُّهما أَلَمْ أَنْهَکُما عَنْ تِلْکُما الشَّجَرَةِ و اَقُلْ لَکُما إنَّ الشَّیطانَ لَکُما عَدُوٌّ مبینٌ (و بر این سان شیطان آنها را فریب داد و به غـرور آنـان را از بـهشت فـرو هشت، پس چـون از مـیوهٔ آن درخت چشـیدند عورتشان پدیدار شد و درایستادند و از برگ بهشت بر عورت خویش بر هم می‌نهادند و خداوند آنها را بازخواند و گفت: آیا من شما را از آن درخت نهی نکردم؟ و به شما گفتم که شیطان دشمن آشکار شما است؟). ابلیس گفت یا آدم دانی که خدا ترا زین درخت (گندم) چرا منع کرده؟ آدم گفت ندانم. گفت: زیرا هر که ازین درخت بخورد جـاودانـه بماند. حوا برفت و از آن درخت دو دانه برکند، یکی را پنهان کرد و یکی را به دو نیمه کرد، یک نیمه آدم را داد و نیمی خود بخورد، در حال جامه‌ها از وی جدا شدند و به زمین افتادند پراکنده».[۲]

❁ ❁ ❁

نـــمی‌دانـــم چـــرا دارد تکـــبر نـــفس نـــمرودی

چو شرّ پشه‌ای را دفع کردن نیست امکانش. ص ۲۷.

---

۱. قصص قرآن مجید، ابوبکر عتیق نیشابوری، یحیی مهدوی، تهران، انتشارت خوارزمی، چاپ ۳، ۱۳۷۰ هـ‌ش، ص ۱۳۶.

۲. قصص الأنبیاء، ص ۲۰ ـ ۱۶.

چون نمرود از افکندن ابراهیم در آتش شکست یافت، ابراهیم را به جنگ دعوت کرد. در روز موعود نمرود با سپاه بسیار به صحرا شتافت و ابراهیم تنها در برابر بایستاد. ناگاه به فرمان الهی لشکری پشه در رسید و سر و روی نمرودیان را گزیدن گرفت چنانکه منهزم شدند. «حق تعالی پشه ضعیفی را امر فرمود که به دماغ آن ملعون بالا رفته مشغول شد به خوردن مغز سر او، تا آنکه به حدی او را بی تاب کرد که جمعی را موکل کرده بود که گرزهای گران بر سر او می‌زدند که شاید از آن حالت تسکین یابد و چهل سال بر این حال ماند و ایمان نیاورد تا به جهنم واصل شد.»[1]



گر انسانست کس، او را زیزدانست ترس و بس
وگر دیوست، باید داشت صد بیم از سلیمانش. ص ۲۷.

اشاره است به مسخر گردیدن دیوان به وسیلهٔ سلیمان(ع) که ذکر آن در قرآن سورهٔ ۲۷ (نمل) آیهٔ ۱۶ آمده چنانکه فرماید: و حُشِرَ سُلَیمانَ جُنُودُه مِنَ الجِنِّ و الانسِ (با هم آوردند و بینگیختند برای سلیمان، سپاه‌ها و لشکریانش از پریان و آدمیان) و در سورهٔ ۳۸(ص) آیات ۳۷ ـ ۳۶ فرماید: فَسَخَّره نالَهُ الْرِیْحَ تَجْرِی بأَمْرِهِ رُخاءً حَیثُ أَصابَ و الشّیاطینَ کُلَّ بَنّاءٍ و غَوّاصٍ (پس باد را مسخر او کردیم تا به فرمان او آهسته، نرم و به اندازه برود، هر جا که او خواهد و آهنگ کند. و دیوها را فرمانبردار او کردیم که بنّا و غواص بودند). «هرگه سلیمان بر دیوی خشم گرفتی و خواستی که آن دیو را دربندی کند، بفرمودی تا سنگی بزرگ بیاوردندی و آن سنگ را به دو نیم کردندی و آن دیو را در میان سنگ نشاندندی و به هم باز نهادندی و آن رود گداخته که او را بود بدان سنگ اندر ریختندی، چنانکه به هم اندر دوخته شدی و پس بفرمودی که به دریا اندر انداختندی»[2]



بسا ایمان که آن از کفر می‌خیزد، به یوسف بین
که در عزم گنه بت گشت سد راه عصیانش. ص ۲۷.

---

۱. حیات القلوب، محمد باقر مجلسی، تهران، کتابخانهٔ اسلامیه، ۱۳۷۱ هق، ج ۱، ص ۱۲۳، ۳ ج.

۲. با تلخیص از ص ۱۲۲۷ ترجمهٔ تفسیر طبری.

گویند: عزیز مصر مسلمان بود و زلیخا بت‌پرست، آن ساخت که که زلیخا از عشق یوسف عنان اختیار از دست داد و یوسف را به خلوت خانهٔ خود فراخواند و قصد وی کرد، در آن خلوت خانه بتی بود، زلیخا برخاست و چادری بر سر آن بت کشید ـ یوسف پرسیداین چه بود که کردی؟ گفت: ازآن بت شرم دارم‌که به ما می‌نگرد. یوسف‌گفت:از بتی که نبیند و نشنود شرم داری، من چرا از آفریدگار جهان وجهانیان شرم ندارم‌که دانا به احوال همگان است. یوسف این بگفت و برخاست وآهنگ درکرد و زلیخا از پس وی دوان.[۱]

جهان شوریده دریایی است کز امواج آن موجی

به دور نوح پیدا شد لقب کردند طوفانش. ص ۲۸.

بیا ساقی آن راحت افزای روح

که طوفان غم راست کشتی نوح. ص ۶۸۲.

اشاره است به قصهٔ طوفان نوح و ساختن کشتی به وسیلهٔ وی که ذکر آن در قرآن سورهٔ ۱۱ (هود) آیهٔ ۴۰ و سورهٔ ۲ (مؤمنون) آیهٔ ۲۷ و سورهٔ ۷ (اعراف) آیهٔ ۶۴ و سورهٔ ۱۰ (یونس) آیهٔ ۷۳ و سورهٔ ۲۱ (انبیاء) آیات ۷ ـ ۷۶ و سورهٔ ۲۶ (شعراء) آیات ۱۲۰ ـ ۱۱۹ و سورهٔ ۵۴ (قمر) آیات ۱۲ ـ ۱۱ آمده است و آن داستان چنین است که چون نوح قوم خود را به سوی خدا دعوت کرد و آنان ایمان نیاوردند، خدای تعالی اراده فرمود تا با طوفانی سخت آنان را نابود سازد، پس تخم چنار فرستاد و نوح آن را کاشت تا چهل سال درختی کامل شد، آنگاه جبرئیل بیامد و نوح راکشتی ساختن بیاموخت، نوح فرمود تا آن درخت چنار را بریدند و از آن تخته ساختند و وی در مسجد کوفه کشتی ساخت «حتّی إذاجاءَ أَمْرُنا وفارَ التَّنُورُ قُلْنا احْمِلْ فِیْها مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ و أَهْلَکَ» (تا اینکه فرمان خدا فرا رسید و نخست آب از میان تنوری که عیال نوح در آن نان می‌پختند برآمد، نوح را امر آمد که از هر حیوانی نر و ماده‌ای و نیز اهل خویش را در کشتی نشان) سورهٔ ۱۱ (هود) آیهٔ ۴۲. آنگاه به آسمان و زمین امر کرد که آب بارید، به یک فرمان زمین آب چنان

---

۱. قصص قرآن مجید، ص ۱۵۵، و تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید، احمد میبدی، حبیب‌الله آموزگار، تهران، انتشارات اقبال، ۱۳۵۲. ص ۴۷۷، ج ۱،۲ ج در ۱ ج.

برآورد که اگر آب آسمان نبودی، آب زمین تا به آسمان می‌رسیدی، و آب آسمان چنان نیرو گرفت که اگر آب زمین در برابر آن نمی‌ایستاد، آب آسمان زمین را می‌درید. بدین ترتیب آب زمین و آسمان از پایین و بالا به هم رسیدند تا همهٔ اهل زمین را هلاک کرد به جز سرنشینان کشتی نوح را.[1]

* * *

قد او شمع انور صد چو ابراهیم پروانه
رخ او عید اکبر صد چو اسماعیل قربانش. ص ۲۹.
ز گوسفندی زاده که بهر اسمعیل
به رسم هدیه فرستاد ایزد جبّار. ص ۶۷.

اشاره است به قصهٔ قربانی کردن اسماعیل(ع) به دست پدرش ابراهیم(ع) که در قرآن کریم سورهٔ ۳۱ (صافات) آیات ۱۰۸ ـ ۱۰۱ ذکر آن آمده است و این داستان چنین است که ابراهیم پسر را گفت: یا بُنَیَّ إنی أَرَیٰ في اطقامِ اَنّي أَذْبَحُکَ (به خواب دیده‌ام که ترا باید بکشم). اسماعیل گفت: یا اَبَتِ فْعَلْ ما تُؤْمَرْ (بکن آنچه ترا فرمودند) پس ابراهیم اسماعیل را به روی، درخوابانید و کارد زیر گلوی او برد تا ببرد. چون کارد به گلوی او رسید، برگردید و تیزی آن بالا آمد. بنابراین ابراهیم پشت کارد را بر حلق اسماعیل بمالید و هیچ بریده نشد. ابراهیم دیگر بار کارد را راست کرد و خواست تا گلوی اسماعیل را ببرد که حق تعالی ندا کرد و گفت: ای ابراهیم قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤیا (خواب خود را راست کردی) و نذر را وفا نمود. پس ابراهیم سر برآورد و جبرئیل را دید که گوش قوچی را در دست گرفته و ایستاده است، دانست که حق تعالی آن قوچ را فدا فرستاده است همچنانکه فرمود: و فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عظیمٍ (او را به ذبحی بزرگ فدا دادیم).[2]

* * *

نه موسی هست چون او نه چو بطحی وادی ایمن
نه یوسف هست همچون او نه همچون کعبه کنعانش. ص ۲۹.

---

۱. رک: قصص قرآن مجید، ص ۱۲۸.
۲. برای مزید اطلاع رک: حبیب‌السیر، ج ۱، ص ۵۳.

نـــــمايد از قـــــلم تـــــيره نـــــظم دلســـوزم
بـــه خـــلق كـــار عـــصاى كـــليم و آتش طـــور. ص ۱۶۹.

دريــــن هـــوا نــــظرى ســــوى نـــاركن چـــو كـــليم
كـــه شـــخص نـــور تـــرا در نـــظر نـــمايد نـــار. ص ۱۸۰.

مـــــــىجهد آتشـــــــم از دل هـــــمه شب دركـــــويت
ز آتش دل، شــــــجر وادى ايـــــمن شـــدهام. ص ۴۵۸.

اشاره است به داستان رفتن موسى به طور سينا و برخورد وى در وادى ايمن با درخت آتش كه ذكر آن در سورهٔ ۲۷ (نمل)، آيات ۹ ـ ۷ و سورهٔ ۲۰ (طه) آيات ۱۲ ـ ۸ و سورهٔ ۲۸ آيات ۳۰ ـ ۲۹ از قرآن آمده و اين داستان چنين است كه چون موسى با خانوادهٔ خود به سوى طور روان شد، از جانب طور آتشى ديد، به زن خود (صفورا) گفت: أُمْكُثُوا إنّي آنَسْتُ ناراً (درنگ نماييد، من آتشى ديدم) فَلَمّا أتاها نُودِيَ مِنْ شاطِئِ الوادِ الأَيْمَنِ في البُقْعَةِ المُبارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أنْ يا مُوسى إنّي أنا اللّهُ رَبُّ العالَمِيْنَ (چون موسى قصد آتش كرده از كنار آن وادى كه جانب راست بود در قطعه زمينى بركت داده شده، از درخت ندا داده شد كه اى موسى منم خدا كه پروردگار جهانيانم). آوردهاند: «حق تعالى نورى از درختى پديد كرد از جانب طور سينا. موسى پنداشت كه آتش است. آواز شنيد كه موسى آن نورست كه ديدى نارنيست.»[۱]



شـــنيدهام بـرهٔ زهـر كـرده كـرده سـخن ***به مـعجزش پـى اظـهار مكـر اهـل ستم***
كمال فـيض نگـه كـن كـه در تـن مـرده ***از و طبيعت آب حيات يافته سم.*** ص ۳۹.

ضمن معجزات حضرت ختمى مرتبت آوردهاند، كه بزغالهاى بريان و مسموم پيش وى آوردند، لقمهاى از گوشت آن حيوان خورد و دست باز كشيد. صحابه علت را جويا شدند، فرمود اين بزغاله به من گفت كه گوشت مرا مسموم كردهاند تا ترا بدان بكشند.[۲]

---

۱. با تلخيص از ص ۱۵۹، قصص الأنبياء.

۲. منطق‌الطير، عطار، تصحيح سيد صادق گوهرين، تهران، انتشارات علمى و فرهنگى، چاپ ۵، ۱۳۶۶، ص ۲۸۰.

چو در یمن زده سرچشمه‌ای از انگشتش به فارس یافته آتشکده معارض غم. ص ۴۰.

یکی از معجزات پیامبر(ص) این بود که از میان انگشتان مبارک وی آب جاری شد. این معجزه را عبدالله‌بن مسعود چنین روایت کرده است. بَیْنا نَحنُ مَعَ رسولِ اللّهِ في سَفَرٍ إذْ حَضَرَتِ الصَّلاةُ و لَیْسَ مَعَنا إلاّشَيٌ یَسِیْرٌ. فَدَعا رسولُ اللّهِ بِماءٍ فَصَبَّهُ في صحْفَةٍ فَجَعَلَ کَفَّهُ فِیْدِ، فَجَعَلَ الماءُ یَتَفَجَّرُ مِنْ بَیَن صابِعِهِ (در سفری همراه پیامبر بودیم، هنگام نماز فرا رسید و ما اندک چیزی بیش نداشتیم. پیامبر مقداری آب خواست و آن را در قدحی بزرگ ریخت و کف دست خود را در آن نهاد، آب از میان انگشتان او روان شد).[1]

همین معجزه را صاحب مفید العلوم بدین صورت آورده است: نَبَعَ الماءُ مِنْ خِلالِ أصابِعِهِ حتّی مِنْهُ عَسْکَرُهُ و تَوَضَّؤُوا (آب از لابه‌لای انگشتانش برجوشید تا آنجا که لشکریانش سیراب شدند و وضو گرفتند).[2]

مصراع دوم به اینکه چون رسول خدا متولد گردید «آتشکدهٔ فارس خاموش گشت با آنکه از هزار سال پیش خاموش نگشته بود».[3]



حـیات چـون نـدهد مـرده را دم عـیسی
ز فیض لعل لبت می زده است عـیسی دم. ص ۴۲.

دم جان‌بخش او جان می‌دهد صد چون مسیحا را
بدین اقرار دارد زنده گر باشد مسیحا هم. ص ۱۴۸.

بنابر نص انجیل و قرآن کریم سورهٔ ۵ (مائده) آیهٔ ۱۱۰ و سورهٔ ۳ (آل عمران) آیهٔ ۴۸ یکی از معجزات عیسی این بود که با دم خود، مردگان را زنده می‌کرد چنانکه فرمود؛ أُحْيِ الَمؤتَی بِإذْنِ اللّهِ (مرده را به اذن خداوند زنده می‌کنم.)[4] در اخبار آمده است که

---

۱. دلائل النبوة، حافظ ابونعیم اصفهانی، حیدرآباد دکن، چاپ ۲. ۱۳۶۹ هـ = ۱۹۵۰ م. ص ۳۴۵.

۲. مفیدالعلوم و مبیدالهموم، جمال‌الدین ابوبکر خوارزمی، دمشق، ۱۳۲۳ هـ = ۱۹۰۶ م، ص ۲۷.

۳. ج ۱، ص ۳۵۹، تاریخی یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب، ترجمهٔ محمدابراهیم آیتی. تهران بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ ۳، ۱۳۵۶ هـ

۴. رک تورات، انجیل مرقس، باب ۵ آیهٔ ۲۳ ـ ۲۱ و لوقا، باب ۸ آیهٔ ۵۹ ـ ۴۱. و ج ۳، ص ۲۵۹ و ج ۲. ۱۲۵ ـ ۱۲۲

عیسی چهار کس را زنده کرد، عازر و آن دوست عیسی بود. دیگر عیسی می‌رفت جنازه‌ای می‌بردند و پیره‌زنی در قفای جنازه ایستاد و جزع می‌کرد، عیسی دعا کرد و او بر نعش زنده شد. سوم بنت العاشر. چهارم سام‌بن نوح بود.[1]

* * *

سـراز متابعت خـضر چـون کشـد مـوسی به راه پیرویت می‌نهاده خضر قدم. ص ۴۲.

داستان ملاقات موسی با خضر و همراه شدنش با وی برای علم آموختن در قرآن کریم سورهٔ ۱۸ (کهف) آیات ۸۲ ـ ۶۰ ذکر شده است، چنانکه فرماید: و إذْقالَ مُوسی لِفَتاهُ لاأبْرَحُ حتَّی أبْلُغَ مَجْمَعَ لبَحْرَیْنِ... فَوَجدا عَبْداً مِنْ عبادِنا... قالَ لَهُ مُوسی هَلْ أتَّبِعُکَ عَلَی أنْ تُعَلِّمَنِ مِمّا عُلِّمْتَ رشْداً «موسی بفرمود مریوشع بن نون را که طعامی بردار تا برویم بدان مجمع‌البحرین، پس از میان دریا برفتند تا برسیدند به جزیره‌ای، و خضر را که یکی از بندگان ماست یافتند بدان جزیره اندر همی نماز کرد. پس موسی او را گفت: من با تو بیایم تا تو مرا اندرزآموزی از آن علم که ترا آموختند.»[2]

* * *

پی عروج تو بسـته بـه بـام عـرش قـضا زچار عنصر و نه پایهٔ فلک سلّم. ص ۴۲.

معراج پیامبر در سورهٔ مبارکهٔ ۱۷ (اسرا) آیهٔ ۱ چنین مذکور است: سبحان الّذي أسری بِعَبْدِهِ لیلاً مِنَ المَسْجدِالحَرامِ إلی المَسجدِ الأقْصَی (پاک و بی‌عیب خدایی که به شب بنده‌اش را از مسجد مکه به مسجد بیت‌المقدس برد) و این قصه چنان است که «پیامبر به مسجد حرام اندر بود. چون شب لختی بشد جبرئیل بیامد با براق و گفت: خدای فرموده است تا ترا به آسمان برم تا مناجات کنی با خداوند. کنون بدین براق برنشین تا من ترا به بیت‌المقدس برم. پس پیامبر گفت: چون جبرئیل مرا به بیت المقدس

---

[3] کشف‌الاسرار و عدة‌الأبرار، رشیدالدین میبدی، تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۳۸ هـ، ۱۰ ج.

۱. تفسیر روح الجنان و روح الجنان، ابوالفتوح رازی. ابوالحسن شعرانی. تهران، کتابفروشی اسلامیه. ۳۵۲ هـ. ج

۳: ص ۴۵ ـ ۴۴. ۱۲ ج.

۲. با تلخیص و تصرف از ج ۴:ص ۹۵۶ ـ ۹۵۱ ترجمهٔ تفسیر طبری، تصحیح حبیب یغمایی. تهران. دانشگاه تهران. ۱۳۴۴ ـ ۱۳۳۹؛ ۷ ج. و ج ۷ ص ۷۴ ـ ۶۱ تفسیرالتبیان، شیخ طوسی، نجف اشرف، ۱۳۸۵ هـ.ق. ۱۰ ج.

برد آنجا دست من بگرفت و به معراج بر برد.»[1]

* * *

نهاد روی به مصرِ حدیقه یوسفِ گل

کشیده ابر سوی گوشهٔ چمن محمل. ص ۵۵.

پس از آنکه برادران یوسف او را در چاه افکندند، یوسف سه روز و سه شب بدان چاه بود. پس روز چهارم کاروانی همی آمد و به سوی مصر همی رفت. یوسف را از چاه بر کشیدند و به کاروان آوردند و همی داشتند تا به مصر بردند.[2] و قالَ الَّذي اشْتَراهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَکْرِمِي مَثْواهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنا أَوْنَتَّخِذَهُ وَلَداً (عزیز مصر او را بخرید و به همسر خود گفت: جایگاه او را عزیز بدار شاید که ما را فائده بخشد یا او را برای خود به جای فرزند بگیرم.)

* * *

از نسخهٔ کرامت عامش سیاهه‌ایست

شرح شب مبارک معراج مصطفی. ص ۱۱۸.

علی کسی است که در عزم قرب حق، جبریل

به راه مانده ازو همچو خاک ره‌گذرست.ص ۱۲۸.

ای دلدل تو از گرهٔ تنگنای دهر

تا عرش با براق نبی رفته همعنان. ص ۱۳۴.

اشاره دارد به همراهی کردن علی(ع) در شب معراج پیامبر(ص) که در این باره حدیث و روایت در کتاب بحارالانوار ثبت شده است، از آن جمله رسول‌اکرم فرمود: أتاني جبرئيلُ فَأَسْرىٰ بِي إلى السّماءِ قال: أَيْنَ أخوک؟ قُلتُ: وَدَعْتُهُ خَلْفِي فَقالَ: اُدْعُ الله يأتِکَ بِهِ، فَدَعَوْت الله فإذا أنت مَعِي. جبرئیل نزد من آمد و مرا شبانگاه به آسمان برد. از من پرسید: برادرت علی کجاست؟ گفتم: او را پشت سر بود رها کردم و آمدم. و گفت: از خدا بخواه تا او را با تو همراه کند. آنگاه من دست به دعا برداشتم که یکباره دیدم توای

---

۱. با تلخیص از ج ۴، ص ۹۱۶ - ۹۱۰ ترجمهٔ تفسیر طبری.

۲. رک: تفسیر طبری، محمدبن جریر طبری، ۱۳۷۳ ه، ج ۱۲، ص ۱۵۰ به بعد.۳۰ ج.

علی همراه من هستی).[۱]

* * *

وقتست ز آستین ید بیضا برون کنی

باز افکنی به معرکهٔ ساحران عصا. ص ۱۲۱.

خدا را اهل حق از حشمت فرعون می‌داند

نه چون فرعون باید معجز موسی عمرانش. ص ۲۶.

نماید از قلم تیره نظم دلسوزم

به خلق کار عصای کلیم و آتش طور. ص ۱۶۹.

ید بیضا تلمیح دارد به یکی از معجزات موسی که در قرآن کریم سورهٔ ۲۰ (طه) آیهٔ ۲۲ بدان اشاره رفته چنانکه می‌فرماید: وَاضْمُمْ یَدَکَ إِلی جَناحِکَ تَخْرُجْ بَیْضاءَ مِنْ غَیرِ سوءٍ آیة أُخْری (ای موسی با هم آر دست تو را و در بر سوی بغل خویش تا بیرون آید سپید و روشن بی‌عیبی و پیسی، نشانی دیگر بر رسالت تو).[۲] عصا نیز یکی از معجزات موسی است که ذکر آن در قرآن سورهٔ ۲۷ (نمل) آیهٔ ۱۰ و سورهٔ ۲۸ (قصص) آیهٔ ۳۱ و سورهٔ ۲۰ (طه) آیات ۲۲ ـ ۱۸ آمده است. «خدا به موسی فرمود: چیست آنکه به دست راست تو است؟ موسی گفت: عصا و چوب سفر من است. گفت: بینداز این عصا را ای موسی. فَأَلْقاها فإذا هي حَیّةٌ تَسْعَی: بینداخت، آنگاه دید که ماری شد و تاختن می‌کرد.»[۳] تا آنگاه که موسی فرعون را برای ایمان آوردن به خدا دعوت کرد، لیکن فرعون پذیرفت و او را به سحر متهم ساخت و به ساحران خود امر کرد تا با سحرهایشان بر معجزات موسی فائق آیند. ساحران گرد آمدند و رسنها و عصاهای خود را بر زمین افکندند تا به صورت مارها در آمد، در این هنگام خدا به موسی امر فرمود که: أَلْقِ ما تَلْقَفْ ما صَنَعُوا: ای موسی آنچه در دست راست توست بینداز تا فرو برد آنچه را که ساحران ساخته‌اند زیرا آنچه ساخته‌اند حیلهٔ ساحر است و ساحر هر کجا آید کامیاب نمی‌شود. پس

---

۱. ج ۳۹، ص ۱۵۸، بحارالانوار، مجلسی، تهران، دارالکتب الاسلامیّه، ۱۳۴۲ ش.

۲. با تصرف و تلخیص از ص ۲۴۷، قصص قرآن مجید.

۳. با تصرف و تلخیص از ج ۷، ص ۴۵۳، تفسیر روح الجنان و روح الجنان.

ساحران که یقین کردند کار موسی اعجاز است نه سحر، سجده‌کنان در افتادند و گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی گرویدیم. سورهٔ ۲۰ (طه) آیات ۷۳ - ۷۲.

* * *

مـــیلی نـــمی‌کنند بـه اعـــجاز مـوسوی

گوساله می‌پرستند این قوم بی‌حیا. ص ۱۲۱.

اشاره است به گوسالهٔ زرینی که سامری در غیبت موسی ساخت و قصه آن در قرآن سورهٔ ۲۰ (طه: آیات ۹۰ - ۸۳ مذکور است. داستان بدین سان است که موسی چهل روز برای ملاقات خدا به کوه طور رفت. سامری از غیبت موسی استفاده کرده قوم او را گمراه کرد بدین گونه که فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَعَداً لَهُ خُوارٌ فَقالُوا هذا إلٰهُكُم و لهُ موسی «به سه روز گوساله‌ای زرین بیاراست و از آن آوازی برمی‌آمد همچون آواز گوساله آنگاه قوم موسی را جمع کرد و گفت: بیایید و بنگرید که من چه ساختم. ایشان که آن بدیدند سجده کردند و گفتند: این خدای شما و خدای موسی است.[۱]

* * *

شکســـتن مــــه و بـــرگشتن خـــور از مـــغرب

میان خلق چو روشن به سان ماه و خورست. ص ۱۲۸.

روایت است که پیامبر(ص) علی(ع) را در غزوهٔ حنین برای حاجتی بفرستاد و در غیبت او حضرت نماز عصر را بگذاشت و علی(ع) نرسید که به او اقتدا کند و چون بازگشت حضرت(ص) سر مبارک در کنار علی(ع) نهاد و در این هنگام بر او وحی نازل شد تا آنگاه که آفتاب فرو شد و چون حضرت از آن حال باز آمد به علی فرمود: آیا نماز گزاردی؟ گفت: نه حضرت دست به دعا برداشت و فرمود: اللّٰهمّ رُدَّ عَلَی علیٍ الشّمسَ (پروردگارا خورشید را بر علی برگردان) آفتاب بازگشت تا نصف مسجد را بگرفت و علی نماز حق تعالی به جای آورد.[۲]

* * *

---

۱. با تصرف و تلخیص ج ۳، ص ۵۱۹، تفسیر روح الجنان و روح الجنان.

۲. منطق‌الطیر ص ۲۸۳.

بنهاد پا به کتف رسول از کمال قدر

بفراشت سر به ذروهٔ عرش از عُلُوّشان. ص ۱۳۳.

ابو ابراهیم المستملی گوید: «آن روز که محمد(ص) فتح مکه کرد و به کعبه درآمد کعبه را پر از بت دید، گردن فراز داشت تا امیرالمؤمنین علی(رض) پای برگردن نهاد و بتان را از دیوار بکند و بینداخت.»[۱]

* * *

کنون درآی در آتش به سان ابراهیم

گرت هواست که آتش ترا شود گلزار. ص ۱۸۰.

اشاره است به داستان در آتش افکندن ابراهیم(ع) به وسیلهٔ نمرود که در قرآن کریم سورهٔ ۲۱ (انبیاء) آیات ۶۹ـ۶۸ ذکر آن آمده است. چون ابراهیم بتهای قوم خویش را در هم شکست، گفتند: حَرِّ قُوْهُ و انْصُروا آلِهَتَکُمْ (وی را بسوزانید و خدایان خود را یاری کنید) برفتند و هیزم بیاوردند و نفت در زدند. آنگاه ابراهیم را به آتش افکندند. چون میان آتش بیارامید، ما گفتیم: یا نارُکُوْني بَرْداً و سَلاماً عَلَی ابراهیمَ (ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش). پس در میان آتش تختی پیدا آمد تا ابراهیم بر آنجا بنشست، حوض آب پیش او پدید آمد و نرگس و ریاحین گردبرگرد تخت او برست.[۲]

* * *

راست زانگونه که در بی کسی از بهر غذا

رطب از نخل به تحریک فشاند مریم. ص ۲۲۰.

چون مریم را درد زادن گرفت، برخاست و از شهر بیرون رفت، در صحرا یک درخت خرمای خشک شده بود، زیر آن درخت نشست و سالها بود تا آن درخت خرما خشک شده بود، چون مریم دست بدان زد حق تعالی به قدرت خویش آنرا سبز گردانید و خرما

۱. ج ۱، ص ۲۱۰، شرح تعرف، ابو ابراهیم المستملی البخاری، چاپ نول کشول، ۱۳۳۰ هـ، و ص ۱۳۹، ینابیع الموده، شیخ ابراهیم معروف به خواجه کلان، اسلامبول، ۱۳۱۰ هـ

۲. با تصرف و تلخیص از ص ۵۱ قصص الانبیاء نیشابوری و ج ۳، ص ۵۰، البدء و التاریخ، مطهربن‌طاهربن مقدسی، پاریس، ۱۸۹۹ م، ۶ ج.

بر آن پیدا شد. و آنگاه که عیسی از مادر متولد شد، مادر آواز داد و گفت: هیچ اندوه مدار که خدا جوی آب در پیش تو روان گردانید، برخیز و «هُزِّي إِلَيکَ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُساقِط عَلَيکَ رُطَباً جَنِيّاً»: این درخت را بجنبان تا بر تو خرمای تر و تازه فرو ریزد و خرما بخور و از آن آب بیاشام. سورهٔ ۱۹ (مریم) آیهٔ ۲۵.[۱]

* * *

کـام مـن معنی است نی صـورت ز یـوسف طـلعتان

من نه یعقوبم چه ذوق از بـوی پـیراهـن مـرا. ص ۲۶۸.

نـسیم یـعقوب کـز اغـیار پـرسم یـوسف خـود را

ز غیرت بلکه بویش هم ز پیراهن نمی‌خواهم. ص ۴۸۳.

تلمیح دارد به آن قسمت از داستان یوسف که وی بنا بر نص قرآن شریف، سورهٔ ۱۲ (یوسف) آیات ۹ ـ ۹۳ به برادران خود گفت: اِذْهَبُوا بِقَمِيْصِي هذا فالْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أبي يَأتِ بَصِيْراً (این پیراهن مرا برید و بر روی پدرم بیندازید تا بینایی خود باز یابد.) و لَمّا فَصَلَتِ العِيْرُ قالَ أبُوهُم إنّي لأَجِدُ رِيْحَ يُوسفَ ولا أنْ تُفَنِّدُوْنِ (چون کاروان برادران یوسف مصر را ترک کردند پدرشان گفت: به درستی که بوی یوسف می‌یابم اگر مرا به نقصان عقل منسوب نسازید.)[۲]

* * *

از شـــرم رخت، مـنزلِ یـوسف شـده چـاهی

در روی زمین نیست به رخسار تو ماهی. ص ۵۸۶.

این بیت تلمیح دارد به آن قسمت از داستان یوسف که چون برادرانش بر وی رشک بردند، تصمیم به نابودی وی گرفتند و به همان گونه که در قرآن سورهٔ ۱۲ (یوسف) آیهٔ ۱۰ آمده است: قالَ قائِلٌ مِنْهُم لا تَقْتُلُوا يوسف و أَلْقُوهُ في غَيابَتِ الجُبِّ يَلتقطهُ بَعضُ السَّيارَةِ: یکی از آنان گفت: یوسف را مکشید بلکه او را در قعر چاه افکنید تا برخی از

---

۱. ج ۱، ص ۲۱۶ ـ ۲۱۴، ترجمهٔ تفسیر طبری، و ص ۲۱۳ ـ ۲۲۸، قصص قرآن مجید.

۲. رک: ج ۸، ص ۸۶، تفسیر کبیر، امام فخر رازی، مصر، ۳۲ ج.

کاروانیان او را برگیرند.[1]

* * *

یاد دارم که چون آدم شرف خلقت یافت
شد مشرف به قبول وَ لَقدْ کَرَّمْنا
گشت مسجود ملائک زکمال عزت
کرد در روضهٔ جنّت به فراغت مأوی
تا به وقتی که ره تقوی او زد ابلیس
شد به صد مکر سوی معصیتش راه نما
خالقش کرد بدین جرم برون از جنّت
ساخت او را سر قهر گرفتار بلا
تا به وقتی که گره توبه گشاد از کارش
خواست عذرگنه خویش زدرگاه خدا. ص ۶۲۰ ـ ۶۱۹.

ابیات بالا اشاره دارد به داستان حضرت آدم(ع) که در بدو آفرینش خویش نزد حق تعالی عزیز و گرامی بود چنانکه خدا در سورهٔ ۱۷ (اسراء) آیهٔ ۷۲ در حقّ وی فرمود: و لَقَدْ کَرَّمْنا بَنی آدمَ وَ حَمَلْناهُمْ في البَرِّ و البَحْرِ (فرزندان آدم را گرامی گردانیدیم و ایشان را در بیابان و دریا برداشتیم) و سورهٔ ۲ (بقره) آیات ۳۵ ـ ۳۲ فرمود: و إذْقَلْنا لِلْمَلائکةِ اسْجُدُوا لآدَمَ (به فرشتگان گفتیم که او را سجده کنید) و قُلْنا یا آدمُ اسکُنْ أنتَ و زَوْجُکَ الجَنَّةَ (و گفتیم ای آدم تو و همسرت در بهشت آرام گیرید) و از آن بخورید به فراوانی هر کجا که بخواهید، ولی به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید شد. فأزَلَّهُما الشَّیطانُ عَنْها فأَخْرَجهُما ممّا کانافیهِ و قلْنا اهْبِطُوا بَعْضُکُم لِبَعْضٍ عَدُوٌّ (تا اینکه شیطان آن دو را فریب داد و از آن درخت خوردند و از آنچه در آن بودند بیرونشان کرد و گفتیم از بهشت فرو شوید که برخی از شما برخی دیگر را دشمن باشید). فَتَلَقّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ فَتَابَ عَلَیْه (تا آنگاه که آدم کلمه‌ای چند از پروردگارش فرا گرفت و توبه کرد و خدا توبهٔ او را پذیرفت).[2]

---

۱. رک: ص ۱۸۴ ـ ۱۲۴، قصص قرآن مجید.

۲. رک: ج ۱، ص ۲۰ ـ ۱۱، الکامل في التاریخ، ابن اثیر، مصر، ۱۲ ج. و ص ۱۸۱، مجمل التواریخ و القصص، به

ادبیات داستانی در شعر فضولی

محمدباقر نجف‌زاده بارفروش

نخستین قصه‌پرداز داستان آفرینش از داستانهای بزرگ اوست.

«نیکوترین سرودی که نسیم ترنم آن غنچهٔ دل را لب به تبسم گشاید، صریر ثنای سخن‌آفرین است که در نهان‌خانهٔ غیب از جواهر معارف خزاین غیر محصوره ابداع نموده و از انقلاب حروف به هر خزانه کلیدی اختراع فرموده که متصل به هر کلیدی خزانه‌ای را در گشایند و صحایف نظم و نثر را به جواهر گوناگون بیارایند.»

دیوان فضولی ص۲

داستان در گسترهٔ ادب پارسی حضور و نمودی گسترده و پربار دارد. داستانهای متون نثر و نظم پارسی همواره برای تعلیم و تعلم هدایت جوامع انسانی است. داستان‌های ادب پارسی سرشار از گفتنی، اندیشه، جهان بینی و پیام ارزشی است. به همین روی سخنوران نیز در سروده‌های خود از داستان بهره‌ها برده‌اند.

یکی از سخنورانی که در حوزهٔ ادبیات داستانی سهمی را به خود اختصاص داده است، محمدبن سلیمان معروف و متخلص به «*فضولی*» عارف سدهٔ دهم هجری است.

او در پیشگفتار دیوانش خود داستان روآوری‌اش به شعر پارسی و فراهم آوردن دیوان پارسی خود را این‌گونه باز گفته است:

«روزی گذارم بمکتبی افتاد، پری چهره‌ای دیدم فارسی نژاد، سهی سروی که حیرت

⇦ سعی و اهتمام ملک‌الشعرا بهار، تهران، ۱۳۱۷.

نظارهٔ رفتارش الف را از حرکت انداخته بود و شوق مطالعهٔ مصحف رخسارش دیدهٔ نابینایی صاد را عین بصر ساخته بود.

سرو چمن لطف قد دلکش او

شمع شب قدر عارض مهوش او

سروی که ز دیده می‌خورد آب مدام

شمعی که همیشه از دل است آتش او

چون توجه من دید از گفتهای من چند بیتی طلبید. من نیز چند بیتی از عربی و ترکی به او ادا نمودم و لطایف چند نیز از قصیده و معما برو فزودم. گفت که اینها زبان من نیست و بکار من نمی‌آید، مرا غزلهای جگرسوز عاشقانهٔ فارسی می‌باید.

ایهام در معانی و اغلاق در کلام

کار اکابر علمای زمانه است

تاب عذاب فکر ندارند دلبران

مرغوب دلبران غزل عاشقانه است

بی‌تکلف ازین سخن مرا خجالتی دست داد و آتشی در دل افتاد که خرمن اندوختهٔ مرا همه سوخت و در شبستان خیالم شمع شوق غزل فارسی بر افروخت. شبی چند خود را در آتش تفکر گداختم و در غزلیات فارسی دیوانی مرتب ساختم که هم مدققان کامل را مضمونهای مبهمش دل فریب است و هم ظریفان ساده دل را از مائدهٔ مذاقش نصیب». (دیوان ص ۱۲ ـ ۱۴)

به همین روی در سراسر دیوان فضولی هر آنچه که در گسترهٔ داستان جای پایی دیده‌ایم بر پایهٔ دریافتهای تئوریهای ادبیات داستانی امروز مورد جستجو، تجزیه و تحلیل و ارزیابی و نقد قرار داده‌ایم. چشم آن دارم که این دستمایه مورد پذیرش خردمندان و استادان کِلک و سخن قرار گیرد.

واژگان و ترکیبات ادبیات داستانی

از نخستین مباحث تحلیل و جستجو در داستان‌شناسی فضولی سخنور، استخراج واژگان ادبیات داستانی چونان: داستان، قصه، حکایت، حدیث و مثل در معنی حقیقی‌شان در سروده‌های اوست.

به همین روی در گام نخست شماری از این کاربردها را فراهم آورده‌ام و شیوه بهره شاعر از این کاربردها را به نمایش می‌گذارم. با من همراه باشید:

افسانه

عالم از افسانهٔ فرهاد و مجنون شد تهی تا به‌گوش اهل عالم گفت وگوی من رسید

(دیوان ص ۳۵۳)

شبی افسانهٔ شوق تو می‌گفتند در مجلس
مرا چون شمع هر شب شوق آن افسانه می‌سوزد

(دیوان ص ۳۹۸)

ندارد ذره‌ای در دل اثر افسانهٔ زاهد
«فضولی» درد دل باید که ذوقی در سخن باشد

(دیوان ص ۴۰۲)

حدیث

نسیم مقید عالم حکیم بهر خدا به من مگوی حدیث حدوثُ حرف قدم

(دیوان ص ۳۸)

هوای شمع رخت آتشم به جان انداخت حدیث سوز نهانم به هر زبان انداخت

(دیوان ص ۵۲)

رموز مردن و آن لوح و شخص ناقه‌نشین حدیث یافتن درد و دیدن درمان

(دیوان ص ۱۷۶)

به لوح دهر حدیث گذشتگان یک یک نوشته‌اند ولی عارفی که خواند نیست

(دیوان ص ۳۰۷)

حدیث عشق فضولی به هیچ کس مگشا — درون بحر نباید که دم زند غواص

(دیوان ص ۴۳۲)

حکایت

حکایت کرم حاتم است غایت کفر — به دور چون تو کریمی و در مجال کرم

(دیوان ص ۴۲)

مشو ز لوح دل خویش نقش نام مرا — حکایت من گم گشته پیش او بر خوان

(دیوان ص ۱۷۳)

فسانه

به دور حسنت شده فسانه به بت‌پرستی هزار مؤمن

به تیغ عشقت بریده الفت به طاعت بت هزار کافر

(دیوان ص ۱۹۴)

منم گزیده ره ملامت به دور حسنت شده فسانه

به چشم گریان به جسم عریان به جان سوزان به حال مضطر

(دیوان ص ۱۹۴)

قصه

قصهٔ فرهاد و مجنون را «فضولی» کس نخواند

تا برآمد نام در عالم به شیدایی مرا

(دیوان ص ۲۶۶)

پیش عاقل قصهٔ دردمن و مجنون یکیست

اختلافی در سخن باشد ولی مضمون یکیست

(دیوان ص ۲۹۷)

غم دل سوخت مرا پیش که آرم به زبان — قصهٔ درد درونم که ز حد بیرون است

(دیوان ص ۳۰۵)

اشارات داستانی

بخشی از آگاهیهای داستانی فضولی جامهٔ «اشارات و تلمیحات» را به تن می‌کند. این اشارات در تقسیم‌بندی زیر جا می‌گیرد:

- ☐ پیامبران چونان: ابراهیم(ع)، خضر(ع)، نوح(ع) و...
- ☐ عشاق چونان: وامق و عذرا، لیلی و مجنون، فرهاد و شیرین.
- ☐ شاعران چونان: فردوسی
- ☐ عرفا چونان: منصور حلاج.
- ☐ علمان چونان: ابوعلی سینا
- ☐ صالحان چونان: اویس‌قرنی و سلمان.
- ☐ مکان چونان: بهشت
- ☐ رویدادها چونان: معراج
- ☐ و...

با سابقهٔ ذهنی که به متون و جانمایهٔ این داستانها داریم می‌بینیم که فضولی دقیقاً به این حوادث و رویدادها و داستانها آگاهی و اشراف و چیرگی داشته است. از آنجا که همگان از متون داستانها آگاهی و آشنایی داریم لذا با حذف توضیحات، در اینجا تنها فهرستی از این اشارات و کاربردها فراهم آورده‌ام که پیشکش خداوندگاران کلک و سخن‌می‌نمایم.

آدم

مَلَک به سجدهٔ آدم چه‌گونه سر ننهد، زخاک پای تو بود است طینت آدم

(دیوان ص ۲۲)

ابراهیم(ع)

کنون درآی در آتش به‌سان ابراهیم گرت هواست که آتش تو را شود گلزار

(دیوان ص ۱۸۰)

خلعت آل تو آن آتش ابراهیم است *که نهانست درو نزهت گلهای بهشت*

(دیوان ص ۳۱۹)

دل که سوزان بود خندان از رخ آن ماه شد *آن چنان کآتش گل از فیض خلیل الله شد*

(دیوان ص ۴۰۷)

ابوعلی سینا

حاوی قانون فن مستخرج تقویم طب *بوعلی رای و ارسطو سیرت و لقمان لقا*

(دیوان ص ۸۱)

ادهم

به میدان ولایت چون به جولان آوری دلدل *به گردد کی رسد صد همچو ابراهیم را ادهم*

(دیوان ص ۱۵۰)

ارسطو

حاوی قانون فن مستخرج تقویم طب *بوعلی رای و ارسطو سیرت و لقمان لقا*

(دیوان ص ۸۱)

اسماعیل

قد او شمع انور صد چو ابراهیم پروانه *رخ او عید اکبر صد چو اسماعیل قربانش*

(دیوان ص ۲۹)

ز گوسفندی زاده که بهر اسماعیل *به رسم هدیه فرستاد ایزد جبار*

(دیوان ص ۶۷)

انوشیروان

زعدلست این که در معمورهٔ مِلکِ سلیمانی *به استقلال حشمت مسند نوشیروان دارد*

(دیوان ص ۵۰)

ایوب

شـد دلم صد پاره ناوردم شکایت بر زبان

محنت و صبری که در من هست در ایوب نیست

(دیوان ص ۳۱۴)

بهشت

زمـان بـزم بـزمش بـهشتی مـی‌توان گـفتن

که جامش سلسبیل و ساقیان بس حوروغلمان شد

(دیوان ص ۶۴)

ترک بهشت کرد و نجف را مقام ساخت — چون دیدکاین مقام مبارکتر است از آن

(دیوان ص ۱۳۴)

حاتم طائی

حکـایت کـرم حـاتم است غـایت کـفر — بـه دور چـون تـوکریمی و در مـجال کـرم

زنـیم شـمهٔ لطـف تـو مـی‌توانـد بـود — هزار چـون کـرم خـود هـزار چـون حـاتم

اگر از غیر تو رسمِ سخا جویم نیم مؤمن — بودگر آن سخا اموال قارون آن سخی حاتم

(دیوان ص ۱۵۰)

امام حسین (ع) و کربلا

وز لاله‌زار حـرمت آتش حـدیقه‌ای — خاک به خون سرشتهٔ صحرای کربلا

(دیوان ص ۱۱۸)

طاعتی کان در حقیقت موجب قرب خداست

طوف خـاک درگـه مـظلوم دشت کـربلاست

(دیوان ص ۱۹۱)

از زمین جزوست صحرای شریف کربلا — کربلا جای حسین بن‌علی مـرتضاست

(دیوان ص ۱۹۲)

السلام ای ساکن محنت سرای کربلا
السلام ای مستمند و مبتلای کربلا

... هم چو سعی مَروه لطف حق نبخشد اجرها
سعی ما را در زمین پر صفای کربلا

(دیوان ص ۲۰۴ ـ ۲۰۶)

روی الم باز سوی کربلاست رغبت بیمار به دار الشفاست

(دیوان ۲۴۱ ـ ۲۴۳)

خضر

مگو تن ذرهٔ خاکیست پاد درکنه کارش نه که سرگردانی صد خضر بینی در بیابانش

(دیوان ص ۱۸)

سر از متابعت خضر چون کشد موسی به راه پیرویت می نهاده خضر قدم

(دیوان ص ۴۲)

در سلوک ار از تو گیرد خضر دستورالعمل کی کشد منت ز آب زندگی بهر بقا

(دیوان ص ۸۲)

که ناگه از طرفی طرقه راکبی چون خضر رسید تیزتر از آب چشمهٔ حیوان

(دیوان ص ۱۷۴)

گم شدم در طلب کعبهٔ مقصود ای خضر به من گم شده راهی بنما بهر خدا

(دیوان ص ۲۷۴)

خضر گویند بقا یافت مگر کشتهٔ غمزهٔ جادوی تو شد

(دیوان ص ۲۰۹)

رستم

ز مکر ایمن مشو برقوت باز و مکن تکیه که صید صد چو رستم می‌کند زالی بدستانش

(دیوان ص ۲۵)

ایــا شــاه فـریدون بـخت نـور اقـبال سـلم آئـین
که اوصاف تو چون رستم به هر جا رفت دستان شد
(دیوان ص ۶۵)

سلیمان

قـیاس عـجز غـیرخـالق از حکـم سـلیمان کـن
که آخـر بـرد خـاکش آنـچه اول بـرد فـرمانش
گر انـسانست کس او زیز نیز دانست ترس و بس
وگر دیوست باید داشت صـد بـیم از سـلیمانش
(دیوان فارسی ص ۲۷)

به امیدی که در عالم ستانی و جهان گیری رسد تأثیر فتح از دولت سلطان سلیمانش
(دیوان ص ۳۱)

چو عنقا ز عالم گزین قاف عزلت به اسباب ملک سـلیمان منه دل
(دیوان ص ۳۵)

ز عدلست این که در معمورهٔ ملک سلیمانی به استقلال حشمت مسـند نـوشیروان دارد
(دیوان ص ۵۰)

تویی برانس و جن از یمن قرب مصطفی حاکم
تو را زیبد سـلیمانی کـه داری آن چـنان خـاتم
(دیوان ص ۱۴۹)

به پیش مور سلیمان سزد کمر بندد اگر میان به کمربستگیش بندد دور
(دیوان ص ۱۶۶)

عنقا و قاف

تا چو عنقا ز عالم گزین قاف عزلت بـه اسـباب مِـلِک سـلیمان مـنه دل
(دیوان ص ۳۵)

بی‌نشـان گشت دلم کز تو وفایی طلبید چون نشـان یابم ازو در طلب عنقا شد
(دیوان ص ۳۶۷)

امام علی (ع)

... ز ذوالفقار تو و دلدل تو دشمن و دوست براسم پی روی و سرکشی به نفع ضرست
به دلدلت بود آن دال دال سوی نجات به ذوالفقار تو آن ذال ذال الحذرست
ز تیغ تو جگر دشمنان همه شده خون به عزم دشمنی تیغ تو کرا جگرست
(دیوان ص ۱۲۹)

کسی بود جولان گرد دلدل او رخش را کمتر از زالیست در میدان اوگر رستم است
(دیوان ص ۱۴۳)

به میدان ولایت چون به جولان‌آوری دلدل بگردد کی رسد صد همچو ابراهیم را ادهم
(دیوان ص ۱۵۰)

عیسی (ع)

چو سوزن درگذر از هر چه پیش آید که عیسی را
چو عزم آسمان شد، سوزنی بگرفت دامانش
(دیوان ص ۲۳)

چو مسیحا می‌تواند پای بر گردون نهد
هر که او را هرچه پیش آمد چو سوزن درگذشت
(دیوان ص ۳۲)

حیات چون ندهد مرده را دم عیسی(ع) ز فیض لعل لبت می‌زده است عیسی دم
(دیوان ص ۴۲)

زهی همیشه در احیای مُلک چون عیسی زده صریر نی خامه‌ات دم از اعجاز
(دیوان ص ۶۰)

برنمی‌آید زعیسی کار فیض حکمتت کار عیسی چیست پیش حکمتت غیر از دعا
(دیوان ص ۸۱)

ظهور نور پاکش ناسخ دین مسیحا شد
به دور فیض‌بخش او نزد کس از مسیحا دم

دم جان بخش او جان می‌دهد صد چون مسیحا را
بدین اقرار دارد زنده گر باشد مسیحا هم
... در افشای حقیقت ریخته خون منافق را
در احیای شریعت کرده کار عیسی مریم

(دیوان ص ۱۴۸)

معاون دم جان بخش عیسی مریم　　مقوی ید بیضای موسی عمران

(دیوان ص ۱۷۷)

چون مسیحا می‌تواند پای بر گردون نهد　　هر که او را هر چه پیش چو سوزن درگذشت

(دیوان ص ۳۲۲)

از مسیحا نیست کم در روح بخش بوی گل　　غنچه بهر آن مسیحا مریم آبستن است

(دیوان ص ۳۲۳)

فردوسی

چنین امید دارم کان‌چنان من هم شوم از تو
که از محمود فردوسی و سلطان ویس سلمان شد
دهد مدح تو نظمم را و نظم من شود شهرت
که هرکس هست از فیض سخن مشهور دوران شد

(دیوان ص ۶۵)

فرهاد و شیرین

قصهٔ فرهاد و مجنون را «فضولی» کس نخواند
تا برآمد نام در عالم به شیدایی مرا

(دیوان ص ۲۶۶)

تیشهٔ فرهاد بهر کوه کندن بس بود　　شعله‌ای کز آتش او در غم شیرین بُجست

(دیوان ص ۲۹۴)

نقش خویش و صورت شیرین کشیده کوهکن
عاشق صورت پرست خودنمایی بوده است

(دیوان ص ۳۱۲)

فرهاد در زمانهٔ من گشت کوهکن بگذاشت عاشقی پی‌کار دگرگرفت

(دیوان ص ۳۱۶)

کام خواهی صبر کن پرویزوار ای کوهکن کی توان برخورد از شیرین لبان بازوردست

(دیوان ص ۳۲۲)

عاشقی رونق ز اطوار من حیران گرفت
عشق از فرهاد صورت یافت از من جان گرفت
تا در آرد نقش شیرین را به مهمانی درو
خانهٔ در بیستون فرهاد سرگردان گرفت
گر سر دعوی ندارد بهر خون کوهکن
بیستون را صورت شیرین چرا دامان گرفت
نیست لاله کوهکن انداخت سوی بیستون
سینهٔ پرخون که از داغ دل سوزان گرفت
گرچه مشکل بود بر فرهاد کار بیستون
جان شیرین داد بر خود کار را آسان گرفت

(دیوان ص ۳۲۶)

می‌کند در کوه لعل سفته سنگ خاره را قطره‌ای کز دیدهٔ فرهاد محزون می‌چکد

(دیوان ص ۳۴۹)

عالم از افسانهٔ فرهاد و مجنون شد تهی تا به گوش اهل عالم گفت و گوی من رسید

(دیوان ص ۳۵۳)

اثر بخت بد و نیک نگرکز شیرین کام خسرو بَرَد، آزار به فرهاد رسد

(دیوان ص ۳۶۲)

بلای وامق و فرهاد و مجنون جمع شد درمن فلک را دانهٔ چندی پریشان بود، خرمن شد

(دیوان ص ۳۶۶)

سوی شیرین جوی شیر از بیستون هر صبح و شام
سـیل سـیلاب سـرشک کـوهکن مـی‌آورد
(دیوان ص ۳۸۲)

چه فرق از صورت دیوار تا شیرین اگر شیرین
چو صورت غافل از سوز درون کـوهکن بـاشد
(دیوان ص ۴۰۲)

نقش شیرین بشد از لوح مزار فـرهاد ذکر لعل تو مـرا ورد زبـانست هـنوز
(دیوان ص ۴۱۹)

نگـاری هـمنشینم بـود نـقشی زد فـلک نـاگـه
که او چون نقش شیرین ماند و من چون کوهکن رفتم
(دیوان ص ۴۵۷)

نشـانی از خود و تمثالی از تو یـافتم هـرجـا کشیده صورت شیرین و نقش کوهکن دیدم
(دیوان ص ۴۵۹)

قارون

اگر از غیر تو رسم سخا جویم نـیم مؤمن بودگر آن سخا اموال قارون آن سخی حاتم
(دیوان ص ۱۵۰)

لقمان

حاوی قـانون فـن مـستخرج تـقویم طب بوعلی رای و ارسطو سیرت و لقـمان لقـا
... در طریق علم می‌گفتی تو را لقمان اگر، چاره‌ای می‌کرد لقمان نـیز بـر فـوت فـنا
(دیوان ص ۸۱)

مجنون

قصهٔ فرهاد و مجنون را «فضولی» کس نخوانـد
تـا بـرآمـد نـام در عـالم بـه شـیدایـی مـرا

(دیوان ص ۲۶۶)

پیش عاقل قصهٔ درد من و مجنون یکیست

اختلافی در سخن باشد ولی مضمون یکیست

(دیوان ص ۲۹۷)

چه غم از هجر گرت هست کمالی در عشق رخ لیلی همه جا در نظر مجنون است

(دیوان ص ۳۰۵)

نیست جز لیلی بقای عشق مجنون را سبب

ضایع است آن کس که بر گل چهرهٔ منسوب نیست

(دیوان ص ۳۱۴)

لاله می‌روید بسرو داغ ملامت هر کجا بهر لیلی خون دل از چشم مجنون می‌چکد

(دیوان ص ۳۰۵)

عالم از افسانهٔ فرهاد و مجنون شد تهی تا به گوش اهل عالم گفت و گوی من رسید

(دیوان ص ۳۵۳)

بلای وامق و فرهاد و مجنون جمع شد درمن فلک را دانهٔ چندی پریشان بود خرمن شد

(دیوان ص ۳۶۶)

عاشقان راست بلا سلسلهٔ قید حیات به همین واسطه مجنون حزین رسوا شد

(دیوان ص ۳۶۷)

جلوهٔ حسنست مواج کمال عاشقی هرکرا لیلی نگاهی کرد مجنون می‌شود

(دیوان ص ۳۷۰)

داری آن حسن که گر پیش تو آید لیلی نتواند که تو را بیند و مجنون نشود

(دیوان ص ۳۷۳)

شهرهٔ دهرست مجنون در ملامت لاجرم هر که باشد مبتلای چون تویی چون من بود

(دیوان ص ۳۷۹)

نمی‌دانم که بر تو عاشقم عشق این چنین باید

کمالی نیست مجنون را اگرداند که مجنون شد

(دیوان ص ۳۷۹)

چه‌گونه می‌توانم کرد نسبت با تو لیلی را   توصد آواره داری او همین آواره‌ای دارد

(دیوان ص ۴۰۶)

خالی از تصویر مجنون نیست لوح روزگار   نیست چون من او درین عالم اثر دارد هنوز

(دیوان ص ۴۱۸)

ای دل بیا که وامق و مجنون گذشته‌اند   برخاسته است خار و خس از رهگذار عشق

(دیوان ص ۴۲۵)

محمود و ایاز

ثنای قدر تو کار حشمت محمود   صفای طبع تو آیینه‌دار حلم ایاز

(دیوان ص ۶۰)

معراج

فلک نداشت ستاره زمین گُل و سبزه   ولیک در شب معراج از نثار قدم

(دیوان ص ۴۲)

... قبل عقل و عنصر و نفس فلک او را وجود

فوق عرش و کرسی و لوح و قلم او را مکان

رفرف و جبریل و میکایل و اسرافیل را

کرده میل و مهر شوق و ذوق در راهش دوان

عالم لاهوت ناسوت و مثال مسلک را

سیر کرده دیده دانسته نموده امتحان

(دیوان ص ۲۵)

از نسخهٔ کرامت عامش سیاهه‌ایست   شرح شب مبارک معراج مصطفا

(دیوان ص ۱۱۸)

تو بودی صاحب معراج را مونس چه غم دارد

کسی کو را چراغ ره تو باشی در شب مظلم

پیمبر پایهٔ معراج فضل وحی قرب حق
همه دارد چنان نبود که دارد چون تویی بن‌عم
(دیوان ص ۱۴۹)

خطیب منبر معراج معرفت گردد   زبان و منقبت خیر آل بگشاید
(دیوان ص ۲۰۰)

موسی

عصای موسوی بشکافت دریا را، چه داند کس،
که بر فرعون ظاهر شد چرا ننشاند طغیانش
(دیوان ص ۱۹)

خدا را اهل حق از حشمت فرعون می‌داند   نه چون فرعون باید معجز موسی عمرانش
(دیوان ص ۲۶)

نه موسی هست چون او نه چو بطحی وادی ایمن
نه یوسف هست همچون او نه همچون کعبه کنعانش
(دیوان ص ۲۹)

میان موسی و او فرق ماه تا ماهیست   کجا شکستن ماه و کجا بریدن یم
(دیوان ص ۴۰)

کلید گنج سعادت ستون خانهٔ علم   عصای موسی فکرت زبان طوطی حال
(دیوان ص ۷۲)

در نبوت بود موسی را به هارون از کلیم
مخبر این نکته فرمان الهی نازل است
گفت احمد حیدر است از من چو هارون از کلیم
هر کرا دیدم بدین نقل مصحح ناقل است
(دیوان ص ۱۵۳)

معاون دم جان‌بخش عیسی مریم   مقوی ید بیضای موسی عمران
(دیوان ص ۱۷۷)

درین هوا نظری سوی نارکن چوکلیم که شخص نور تو را در نظر نماید نار
(دیوان ص ۱۸۰)

جهان شوریده دریائیست کز امواج آن موجی به دور نوح پیدا شد، لقب کردند طوفانش
(دیوان ص ۲۸)

وامق و عذرا

بلای وامق و فرهاد و مجنون جمع شد درمن فلک را دانهٔ چندی پریشان بود، خرمن شد
(دیوان ص ۳۶۶)

ای دل بیا که وامق و مجنون گذشته‌اند برخاسته است خار و خس از رهگذار عشق
(دیوان ص ۴۴۵)

یوسف

به ابنای زمان گر نیک هم باشی مشو ایمن که بر نیکویی یوسف حسد بردند اخوانش
(دیوان ص ۲۵)

بسا ایمان که آن از کفر می‌خیزد به یوسف بین
که در عزم کنهِ بت گشت سد راه عصیانش
(دیوان ص ۲۷)

نه موسی هست چون او نه چو بطحی وادی ایمن
نه یوسف هست همچون او نه همچون کعبه کنعانش
(دیوان ص ۲۹)

نهاد روی به مصر حدیقهٔ یوسف گل کشیده ابر سوی گوشهٔ چمن محمل
(دیوان ص ۵۵)

گهی شده به وجود عزیز یوسف مصر گهی دلیل ره قرب یثرب و بطحا
(دیوان ص ۸۷)

همچو یوسف چو شوی پادشه مصر قبول که گهی یاد کن از معتکف بیت حزن
(دیوان ص ۱۹۰)

کیست یوسف تا تو را مانند باشد در جمال　　او مگر از جملهٔ خیل و حشم باشد تو را

(دیوان ص ۲۶۳)

مرد باید تا نیازارد ز خود معشوق را　　بهر یوسف در زلیخا رأفت یعقوب نیست

(دیوان ص ۳۱۴)

هست شاهد بر جفاهای زلیخای هوا　　یوسف گل را که چندین چاکها بر دامن است

(دیوان ص ۳۲۳)

در زنخدانت دلم از قید نام و ننگ رست　　مخلص یوسف ز یاران مخالف خواه شد

(دیوان ص ۲۰۷)

داستانهای فضولی

فضولی اگرچه داستان پرداز نیست و به اصطلاح داستان چندان بهره و حضوری در شعرش ندارد اما او از این‌گونه و کالبد ادبی بیگانه و دور هم نبوده است. و بدین ترتیب داستانهای کوتاهی چند در دیوان عظیم وی جای دارد.

شمار داستانکهای منظوم فضولی اندک است اما از حیث تعاریف، مبانی اخلاق و عرفان و تعلیم و تعلم و پیامهای اجتماعی و دینی آکنده و مالامال است.

سبک داستانکهای منظوم او میان رئالیسم جادویی(مارکزگونه) و سوررئالیسم و رئالیسم رهاست. و ادبیات تعلیمی را به تن می‌نماید. به هر روی شیوهٔ پرداخت وی به گونه‌ای است که انگار در حوزهٔ رئالیسم و مکتبهای ادبی امروز می‌تواند جایی داشته باشد.

مثلاً داستانی در کالبد و جامهٔ فابل fable دارد که در جای خود به بحث دربارهٔ آن خواهیم پرداخت. اینک مباحث و موضوعات داستانی مستقل فضولی را که همگی در بخش پس از غزل یعنی مقطعات و... آمده است، مورد ارزیابی قرار می‌دهیم.

داستان مرده

داستان مردهٔ فضولی چنانکه گفته آمد ـ داستانی در جامهٔ فراو اقعی Surrealism ولی بعد گفتگویی dialoge است. طرح داستان pilot بدین‌گونه است که من راوی یعنی گویندهٔ داستان مرده‌ای را می‌بیند که پیکرش جولانگاه مار و مور شده است. از او انگیزهٔ سرانجامش را می‌پرسد و چگونگی‌ها را جویا می‌شود.

مرده در جامهٔ خود زبان گشوده پاسخ می‌دهد که:

گفت ای از حکمت احوال دوران بی‌خبر

غره بود این بی‌ادب اینست انجام غرور

قبل ازین خلقت وجودش را نبود این اعتبار

ره نمودم هستی او را به صحرای ظهور

من شدم مشاطهٔ حسنش به زلف و خط و خال

من شدم استاد تعلیمش به ادراک و شعور

یافت چون تمکین استقلال قدر و منزلت

گشت چون سرمست جام عشرت عیش و سرور

دید خاک و انجم و افلاک را محکوم خود

کرد دعوای انانیت به تدریج و مرور

شد چنان سرمست کز مستی ندانست از کجاست

در طبیعت میل‌دردل معرفت در دیده نور

با وجود آن که می‌کردند دایم خدمتش

طعنه می‌زد بر مدار چرخ و دوران و دهور

در جمیع عمر خود هرگز ز من راضی نشد

گشت بر من نیز استرداد نعمتها ضرور

مستعار چند کز من داشت بگرفتم ازو

من ازو چیزی که از وی بود بگرفتم به زور

حال او این است حالا تا چه بیند عاقبت،

از جزای این عمل در موقف عرض امور

بدین‌ترتیب، مرده از غرور خود و دنیاپرستی و سرانجام پادافره این بدسرشتی را برمی‌شمارد. این دریافت و پیام می‌تواند از دیدگاه مکتب ادبی امروز طبیعت‌گرایی naturalism مورد ارزیابی قرار گیرد.

غزل گفتگویی

اگرچه غزل گفتگویی در شعر فضولی اندک است اما زیباست و به اشعار بسیاری از ناماوران شعر پارسی پهلو می‌زند.

گونه‌ای از این غزل داستانی، گفتگویی تغزلی و غنایی است که میان راوی و معشوق انجام پذیرفته است. توجه کنید:

گفتمش دل ز غمت زار بو حزین می‌باید
گفت آری سخن این است، چنین می‌باید
گفتمش چشم تو درگوشهٔ ابرو چه خوش است
گفت پاکیزه نظر گوشه‌نشین می‌باید
گفتمش بهر چه از من بربودی دل و دین
گفت شیدای بتان بی دل و دین می‌باید
گفتم افتادهٔ خود را به چه سان می‌خواهی؟
گفت رسوا شدهٔ روی زمین می‌باید
گفتمش نور خدا در مه رویت پیداست
گفت پیداست ولی چشم یقین می‌باید
گفتم از چین سر زلف خودم تاری بخش
گفت این دلشده را نافهٔ چین می‌باید
گفتمش هست «فضولی» ز غلامان درت
گفت کو شاهد او داغ جبین می‌باید

(دیوان ص ۴۰۰)

داستان فابل fable

در شعر فضولی، داستانکهایی همانند داستانکهای Short Story کلیله و دمنه و مرزبان نامه اما منظوم وجود دارد که امروز به داستانهای فابلی معروف است.

شبی سگ و گربه‌ای به ستیز یکدیگر می‌پردازند. سگ به گربه، کاسه لیس لقب داده و از او به بی‌ادبی، دزدی، طماعی، خواری، تن پروری و شریکی بستر و بالین پری رخسار تعبیر می‌نماید و خود را به وفاداری، پاسداری و صفاتی از این دست متصف می‌نماید و گربه نیز در پاسخ سگ (همان ضد قهرمان anti-hero) را مورد عتاب ویژگیهای خود و عیوب طرف مقابل را برمی‌شمارد. این گونه آفرینشها در آثار غربی‌ها مانند «*دومیِ خرگوش*» جان آپدایک و «*مزرعهٔ حیوانات*» جُرج اُروِل در دوره معاصر و اِسُپ (۶۰۰ سال پیش از میلاد) در ادوار پیشین حضوری پربار دارد.

و اما داستان «*سگ و گربه*» را از زبان خود فضولی پی می‌گیریم:

میانهٔ سگ و گربه شبی نزاع افتاد
به گربه گفت سگ ای کاسه لیس لقمه شمار

تویی که نیست تو را بویی از طریق ادب
تویی که نیست تو را جز طریق دزدی کار

نمی‌شود که کسی لقمه‌ای برد به دهن
که از طمع نبری راحتش به نالهٔ زار

چراست این همه عزت تو را به این همه عیب
که می‌کشند تو را خلق متصل به کنار

شریک خوانی و هم خواب بستر و بالین
رفیق مجلس و مقبول هر پری رخسار

منم که فایده‌ها می‌رسد ز من شب و روز
حراست است مرا شب شعار و روز شکار

وفا شعار منست و ادب طریقهٔ من
بر آستانه مرا منزل است لیل و نهار

وسیله چیست که تو داخلی و من خارج
تو گوشت می‌خوری و استخوان من افگار
گناه من چه شد و وز هنر چه هست تورا،
که گفته‌اند تو را طاهر و مرا مردار؟
به مجلس علما تو انیس و من از دور،
به محفل فضلا تو عزیزی و من خوار
ز روی طعنه چنین گفت گربهٔ خاموش
که ای درندهٔ بی زینهارِ بد کردار
به میهمان و گدا متصل جدل داری
به هر غریب مدام از تو می‌رسد آزار
به خیر اهل سعادت تو می‌شوی مانع
بدین روش که تویی کام دل امید مدار
گمان مبر که به سر منزل مراد رسی
مکن خیال که کردی ز عمر برخوردار

(دیوان ص ۶۲۵ - ۶۲۷)

شخصیت کودکی

در یکی از داستانکهای گفتگویی dialog فضولی، شخصیت و چهرهٔ کارآمد داستانی کودک است. کودکی بزرگ‌نما چه حرفهایی می‌زند که انگار از زبان بزرگی آگاه پاسخگوی راوی است. کودک سبملیکی فضولی از کمال خود و نقص بزرگترها سخن می‌گوید:

دوش طفلی پری رخی دیدم — گفتم ای شوخ شکرین گفتار
تو چرا از کمال استغنا، — فارغی از مشقت همه حال؟
پدر و مادرند در تک و دو — تا تو را پرورند لیل و نهار
گفت: ما کاملان دورانیم — ناقصانند این گروه کبار
زانکه طفلیم ما و بر طفلان — نیست واجب رعایت اطوار

که شویم از خلاف آن عادت قـــابل زد ایـــزد جـــبار
لیک ایـــن بـــالغان نـــابالغ که دم از عقل می‌زنند و وقار
نیستند آن چـنان کـه مـی‌باید نـــاقصانند و نـــاتمام عـــیار
نـــاقصان گـــر کـــنند در عـــالم خـــدمت کـــاملان نـــباشد عـــار

(دیوان ص ۶۲۹)

شخصیت «چمنی»

فضولی در داستانکی گفتگویی دیگر، شخصیت داستان و طرف مقابل خود را «**چمن**» برگزیده است. در این داستانک چمن از پای مال شدن خود زیر پاهای راوی گلایه کرده و به او تذکر می‌دهد که روزی بر گورش خواهد دمید و صدها تن چون راوی پای مال او هستند:

وقت سحر سوی چمن انداختم گذر تا رفع گردد از گُل و سبزه ملال من
چون پا به روی سبزه نهادم به طعنه گفت کای بی‌خبر نه ای مگر آگه ز حال من
گـــر پـایمال تـو شـده‌ام کـم مبین مـرا بنگر که هست صد چو تویی پایمال من

(دیوان ص ۶۳۰)